



اجر جرت جر بجر گیت گهو

چپندن دم چراو

الران ترک

السح السح السح السح السح السح السح السح السح السح

تاریخ تولد عالیجناب فضیلت مآب
آخوند ملا غفار [illegible] طول الله عمره فی یوم
الاحد ثانی از طلوع آفتاب تخمیناً سه ساعت
گذشت در هفتم رمضان المبارک
بوجود آمد مبارک و میمون باد

تاریخ تولد محمود طول الله عمره
فی یوم الجمعه [illegible] از طلوع
آفتاب تخمیناً سه ساعت گذشته
در هفتم ربیع الاول بوجود آمد
مبارک باد و میمون باد
۱۲۷۴

۱۲

بابا خدر   بابا جع
شش من رسیده   چهار من رسیده   به عبدالغنی [illegible] رسیده
شب اول
سه من شب [illegible] شب دیگر شب بعد از آن شب دیگر
[illegible] من   سه من   ده من   سه من

قوله نادرشاه

غره

۷۰

۷۰

تولد نور چشم محمود



بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه شناسان حکمتهای الهی واضح و مبرهن است در
هر عهد و اوان که اوضاع جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردد
خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است از فیض فضل بی
منتهای خود دولتمندی را مؤید و در عرصه گیتی مربوط الید کند که بمراهم مراحم و رافت با
لیام جراحت قلوب ستمدیدگان پردازد و مذاق تمنای غمگساران زهر حوادث
را بشهد عدالت شیرین سازد و مصداق این مقال فرخنده فال همایون فال اعلی حضرت
قدرت قضا توامان سکندر حشمت دارا دربان دشمن کش عرصه جنگ زحمت
کش طریق نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده سکه شاهی فرازنده رایت
کشورگشایی برازنده تخت فروزنده بخت جهان آرای زور بازوی خصم افکنی و دلیری
و جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سروری که از سهم خدنگش سطح زبان از
چرخ برین سپر بر سر کشیده و بلند اختری که از بیم رمح فلک شکافش سپهر
شکم بر خود دریده و فتح و ظفر بتیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل و از تندی سیف
خون ریزش صورت از هیولا منفصل در تنگناه نبردش قلوب اعدا را قالب
بارواح و در آورده نگاه قهرش ذوالنواح شاه الذلوح وجاه و شان بارگاه و جلالش بلند
دروازه خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت بگوش جهانیان میرساند و خوان
سالاران بزم نوالش از موائد احسان گونه لذات کام بخش دور و نزدیک میچشانند
سرافراز ده دیهیم صاحب کلاهی تیغه طراز لوای شاهنشاهی تابنده افسر اورنگ
قاآنیه قهرمانی بتکمله حلیه ترکانیه ضرغام الدهر المظفر العصر الخاقان الاعظم و الخاقان
اکرم شاهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران بلیغ خدیو جهان خسرو
نامدار نظر کرده لطف پروردگار ابو السیف السلطان نادر پادشاه افشار است

کسی که
ید بیضا نمایش در زر افشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشتهار
کمس قدر زمره ایلات را از تأثیر اکسیر تربیتش و کیمیای آفتاب مکرمتش
طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش
را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضه
فیض جزیل ساخت و بمقتضای حکمت بالغه با استعداد تابش فیض پرداخت تا
هنگامی که خاک ایران آمیخته بخون ستمدیدگان و در عرصه دوران هر سرکشی به
گردن فرازی و صاحب لوای علم گشت چنانچه شاعر گفته نظم ز جور ظلم کار اهل ایران
بسکه درهم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد تخت سروری ایران
پایمال دشمن و آتش جور بیداد مخالف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردید
رسم ملوک طوایف شیوع فتنه و آشوب و [illegible] از عالی و سافل وقوع یافت
چنانچه از قندهار الی اصفهان طایفه غلجایی و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه
و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود
و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور بخربوار و در جوانکی عباس نام و در
بکاون اسماعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد
گشته روم نیز از آذربایجان از یکسمت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر الی عراق و از کرما
نشاهان الکای را متصرف و روسیه نیز از باب الابواب دربند تا مازندران جمیع
دار المرز را بتصرف آوردند و همچنین ترکمانیه صاین خانی استرآباد که اکثر اوقات
بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد آردلان و اعراب
حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان بیابان و ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سر
کشی کردند بنا دگر به سبحانه الله بعد عسر یسرا بفحوای نظم تا پریشان نشود کار بسامان
نرسد حکمت بالغه حضرت داور داد گر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو
فریدون فر [illegible] دهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری و [illegible] سحر آفرین
نقش غریب کلک بدایع نگار صنع حضرت باریست نموده کوکب بخت سعید [illegible]
کوکبه اش از مشرقه جهان و پرتو طاعت مهر گستر [illegible] روشنی بخش دیده پرو
جوان ساخت الحق [illegible] نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز بد خویش
ذخیره کرده داشته و با صغدر نام آوری که سلطان [illegible] برای دفع خصم خواد داشت

در همین بار زداشته بود چون سلسله عالم کون فساد یک دیگر پیوسته قبل از شروع
بذکر صادرات احوال آن برازنده تخت و تاج بایراد حکایت چند احتیاج است
لهذا نگارنده این شرف نامه دل پذیر و طرازنده این تاریخ بی نظیر محمد مهدی ابن
محمد نصیر استرابادی عفی الله عنهما که از چاکران حضور پر نور و بضبط وقایع مأمور است
باظهار مجملی از اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید روح الله روحه تا آغاز
ظهور دولت این شاهنشاه صاحب تایید بظهور رسید شروع مینماید تا بر عالمیان
منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بود و آن حضرت بمعماری
عزم متین آن ویرانه را درست کرده و گلهای این گلشن افسرده را که از هجوم
سبزه بیگانه پنهان و لگدکوب گلچین حوادث زمان بود دیگر آب و رنگ از
تازگی بعرصه ظهور درآوردند **نظم** سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید عندلیب
آشفته تر می گوید این افسانه را هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که در عهد سلطان خاقان
مغفور برهم زن هنگامه ملک ایران شد اول طغیان میرویس غلجائی و مقدمه قندهار
بود که در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق اودئیل بوقوع پیوست و تبیین این
[illegible] گرگین خان ملقب به شاهنواز خان والی گرجستان در آن اوان حاکم
قندهار بود گرجیه با نفاق او در قندهار می بودند ابواب بی اعتدالی باز و دست تسلط
بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجائی حاکم آن گروه از جان بستوه آمده از روی تظلم
رو بدرگاه فلک شکوه آورده چون در دربار شاهی کسی در دولت سرای سلطنت
دادرسی نیافت روی ارادت بر تافت و بکوه معظمه شتافت و در حین مراجعت
تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده وارد قندهار شد و در وقتی که گرگین خان
بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را دستگیر
ساخت و مرادخان نام افغانی که خویش او بود مأمور نموده که باتمام کارش پرداخت و
بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او را به سپهسالاری منصوب گشته بخونخواهی
عم با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طوایف گرجی و عرب و عجم به تسخیر قندهار
[illegible] میرویس متحصن شده جماعت ابدالی قندهار که با طایفه
غلجائی مباینت بودند جمع و یکسال قلعه را محصور کرده گشت بالاخره در بیست و ششم ماه
[illegible] المبارک سال هزار و صد و بیست و [illegible] هجری مطابق توشقان ئیل ایران دست

رسید تپیرسر پای قلعه گذاشته بعم خویش پیوست و بعد از آن محمد زمان خان
شاملوی قورچی باشی پایق امر مامور گشته و طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روز
تا آنکه عمرش بسر رسیده و بعد از او دیگری بامور قندهار نپرداخته تا مقدمه آنکه
شورش ابدالی پدید آمد و میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرده بعد از
آن عبد العزیز برادرش بجای او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت و بعد از آن
محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او زبک محمود را قفت ریخته او را مقتول
ساختند و لوای حکومت برافراخت دیگر شورش افاغنه ابدالی و سیاحت هرات
بود که در سال هزار و صد و بیست و نه هجری بعرصه ظهور آمده تفصیل این اجمال آنکه
آن طایفه در عداوت از غلجایی پیش و سابق از شصت هزار خانوار کما بیش می‌بودند عبد الله
خان ولد حیات سلطان بعد از شنیدن واقعه قندهار باتفاق اسد الله ولد خویش
خود آنجا بر دیگر خان حاکم ابدالی شد تا آنکه بتقدیرات یزدانی که تغییر و
تبدیل در آن بخت مقدمه قندهار باعث شد که عبد الله خان با ولد خود وارد هرات شده
در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو می‌بود چون از ناصیه حال عبد الله
خان آثار خفت و درون ظاهر میشد عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخته در
خلال احوال قزلباشیه هرات با عباسقلی خان شوریده او را بدخل کرده بعد از
آنکه این خبر بحضور امنای دولت رسید جعفر خان استاجلو را از دربار شاهی بایالت
مامور روانه ساختند و مقارن آن امور اسد الله با پدرش از محبس فرار کرده و
بکوه دوشاخ رفته شاخ سرکشی برافراختند و لشکر جمعیت افتاده ملک ابدالی را
تصرف و بعد از آن در یکفرسخی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده او را شکست
و شهر را محصور ساختند و بعد از چندی محصورین از امداد مایوس گشته در حقیقه
و آنچه را آثار نرمش و طریق آمیزش با افاغنه اظهار کرده در شب بیست و ششم
ماه مبارک رمضان سال هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریه علاوه
من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بودند نردبانها نصب
داده از سمت برج مشهور ببرج قلعه که در دروب عراق واقع است افاغنه
را بالا و افاغنه شیخ استیلا کشیده بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند
بعد از آنکه آثار از وجود قزلباشیه افاغنه اسفزار نیز آمده در شهر هرات توقف

و باندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس تمام تصرف کردند
اسدالله بفکر تسخیر قلعه فراه که در سال قبل بتصرف افاغنه قندهار در آمده بود افتاده
شبی علی الغفله الیغار با نردبانها ببرج قلعه صعود نموده بپای مردی
حیله بر فراز حصار مقصود بر آمده آن ولایت را ضبط نموده مراجعت کرده و در
اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیه صفویه بسرداری مامور شد و در نواح
کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته لخت افاغنه مغلوب و شب بسمت غوریان
برگشته از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور و پندار در دماغ با متصاعد بود سردار
با فوجی بتعاقب ایشان کمیت تهور برانگیخته با صد نفر کمابیش در پشت صحرای
مشهور براد رنک بطایفه افغان برخورده و پیاده گانه بر [illegible] ایشان نیز چون
حریف را چیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند توسن گرز را عنان
و تیغ تیز را از میان کشیده سردار با جمعی از همراهان از اول یورش
ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم استرداد فراه از قندهار
حرکت نمایان فراه و زمین داور در محل موسوم بدلارام با اسدالله جنگ کرده اسدالله
بقتل رسید و محمود چون تسخیر قلعه فراه را در حیز امتناع دید بهمان قتل اسدالله
اکتفا کرده بقندهار شتافت و در حینی که خاقان شهید بود این امر
را از جلایل خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض و امنای دولت نیز تدلیس او را
صدق فرض کرده او را الصوفی صاحب ضمیر ملقب ساخته حسینقلی خان خطاب
کردند و نکته سنجان قزوین تاریخ قتل اسدالله را چنین یافتند مصرع اسد را سگ
شاه ایران درید بعد از آن زمان دولت زمان خان گشته هرات را تصرف و عبدالله
خان پدر اسدالله را محبوس ساختند نهال رند کامی جعفر خان و گرفتاران قزلباشیه را
در سر خیابان باغ نو بیه بار چون ریز سیاست از پای در آوردند و اعیان دولت پادشاهی
چون طایفه علیزائی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر و در انجمت بخود موافقان اخلاص
گستر یافتند صفیقلی خان ترکستان اوغلی را بسرداری تعیین با جمعیت شایان و
تدارکات فراوان روانه هرات ساختند در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمان خان
تلاقی فریقین واقع شد سردار مزبور پسر و این معنی بیشتر باعث قوت دلی آن طایفه
باین سر گردیده افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهمرسانیده چند سال آن نواحی

5

را تصرف کرد نهایتاً آنکه بارقهٔ تیغ جهانگیر ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بازوی دولت

نادره قالع بنیان فتنه و فساد گردید دیگر شورش ترکمانیه [illegible] خانی استراباد اند

که تبع خوارزم اند اما در نواحی جرجان و دشت قبچاق سکنی دارند و اگرچه بعضی از

بنابر حرفهٔ کار خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استراباد میکردند لکن در اغلب اوقات

منشاء تاخت و تاز و سرکشی و فساد بودند و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت

بتنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و روز بروز فتنهٔ ایشان تزاید می یافت تا آنکه

خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرده شب سیاه طغیان بزاویهٔ

خمول کشیدند دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شروان بود که

جماعت جار و تله لکزیه که اهل شیروان را مصدوقهٔ الجار الجنب بودند با طایفه

زاخور که در حدود دشتکی سکنی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کردند حسنعلی خان

حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد تنبیه آن طایفه برآمده بعد از ورود بمحال شکی آن

طایفه شبیخون آورده حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیهٔ لشکرش از تله جسته اموال

ایشان بتصرف آن طایفه درآمد و بعد از چندی حاجی داود نام مکوری با احمد خان اوسمی

قیطاق و سرخای لکزی همداستان گشته اولا احمد خان حاکم قبه را از میان بر

داشته متوجه تسخیر شیروان شدند و مقصود ایشان بحصول پیوست معاودت برگشته

و ثانی الحال بدون رفاقت اوسمی آمده قلعهٔ شماخی را متصرف و حسین خان

بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آورده و بضبط شیروان و نواحی پرداخته امر [illegible]

را بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب با آن دولت معدلت اکتساب گشودند

از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا حکم

بامداد او مامور گشته راه مداخلت سرخای مسدود گشته چون سرخای در جمعیت

از حاجی داود بیش و بحسب قوت در پیش بود و مایل بر آنکه فرمان ایالت

باسم خود حاصل نمود در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سارو مصطفی

پاشا مامور گنجه گردیده دیگر نزو طغیان ملک محمود سیستانی است توضیح این مقال آنکه در سال

هزار و صد و سی و دو بعد از قتل صفیقلی خان بدربار گردون مدار شاهی رسید اسمعیل خان

غلام برتبهٔ سپهسالاری فایض و مامور تسخیر هرات گردیده وارد ارض اقدس شد

و چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای مادهٔ غرور و استکبار چندان اقبالی بامر

هجری

قلب

و نهی خواهش ارض اقدس نمیکرد و سپه سالار مذکور فتحعلی خان قاجار بگلربگی مشهد
مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر سر تون مأمور و ملک محصور گشته یکماه
ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه شبی از شبها پیر محمد نامی که فرش [illegible] در
خانه فتحعلی خان گسترده بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده
ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک بهیات مجموعی
برآمده جنگ کرده فتحعلی خان بزخم گلوله از پای درآمد و این معنی سبب استعداد
و اقتدار ملک گشته بهمان منوال در آن سرزمین دم از خودرایی میزد تا اینکه
مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار روداده ملک در ارض اقدس فرمان روا شد
تفصیل این مقال اینکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان سپه سالار ایالت ارض اقدس را
بعلیقلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربگی مرو شاهجهان و در مشهد مقدس بود
تفویض نموده اما روز بروز اختلال کار سپه سالار زیاده و ماده انقلاب استعداد
یافت سپه سالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه نیکوخواهی نیافت از او
دلگران گشته خواست او را مسلوب الاختیار سازد و علیقلی خان از مضمون ولایحیق المکر
السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش که با او همداستان بود بمنزل اسمعیل خان
فرستاده کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و خود بانتظام
ایالت پرداخت و در روز یازدهم محرم هزار و صد و سی و پنج که افاغنه بر اصفهان مسلط
[illegible] این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست سررشته
کار بدست الواط مشهد افتاده علی قلی خان نیز بساطی که فرو چیده بود برچید
آنکه در ماه جمادی الاول همان سال الواط بخانه علی قلی خان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان
را از محبس بیرون آورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی
با او نبود الواط خود برتق و فتق مهمات می ساختند چون حرکات آن جماعت
ناملایم طبع سپه سالار بود بملک محمود مراسله قلمی و او را بتکلیف آمدن بارض اقدس کرده
ملک محمود چنین روزی را از خدا خواهان و بتعجیل وارد ارض اقدس گشته مسند تمکین
گسترده اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود با تمام کارش پردازند
اما بمضمون اینکه مصرع همه جا دوش بدوش است ملاطفات [illegible] این دفعه
بجوع کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک را در تنبیه آن سرکشان بر

ایشان

برایشان دست پیشی داد و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض

در تتمیم داستان محمود غلجای و آمدن او باصفهان محمود ولد میرویس در سالی که با
اسدالله جنگ کرده او را بقتل رسانید خبر این را بدولت صفویه عرض داشت
نمود که چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن دولت از من بظهور رسیده
موکب پادشاهی از آن طرف عازم خراسان شود و من نیز از قندهار بسمت هرات
حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود و هم آن طایفه فیصل یابد
مانی بیاده لوح که در دبستان تمیز معقول مدرکه ایشان فهم نقطه از خط و درست
از غلط و درست نمیکرد اقوال زور آمیز او را بسمع قبول اصغا و ایالت قندهار را
باو الغا کرده خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسین قلی خان خطاب دادند محمود نیز
ما به ابدالی هرات وارد سیستان و بم گردید و در خلال آن حال طایفه بلوچ عازم
کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس مقدم محمودی شدند محمود نیز وارد
آن ولایت شده مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش
فارسی زبانان قندهار بمحمود رسید باعث انصراف او بقندهار گردید **توضیح**
این مقال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار یحیی سلطان لگزی که در فراه سالک
بلیوه نایب قندهار کرده عازم کرمان گشت یحیی سلطان مزبور قلعه را از افاغنه
خالی کرده با ملک جعفر خان سیستانی که در قندهار محبوس بود توطیه و تمهید کرده
باظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان خمول برآورده به دستیاری فارسی زبانان
صلای شورش در داده جمعی از افاغنه که در قلعه بودند مقتول و جمعی افاغنه بیرون
واقف گشته جمعیت از کمیت قلعه داخل گشته یحیی سلطان و ملک جعفر
خان را بدست آورده با فارسی زبانان قلعه بقتل آوردند محمود بعد از رسیدن این
خبر کرمان را تاراج کرده و آهنگ قندهار نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان
گریبانگیر عزیمتش گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره آن
سمت جمع کرده و آمده قلعه کرمان را محصور و قتل غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف
احدی بامداد قلعگیان نپرداخت اهل قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته
در باب تفویض کار قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان
عازم اصفهان شد اعیان دولت به تمهید اسباب قتال مشغول و درجه خانه را گفته

توطیه تمهید
زمی راست

دعوا

مردم روستائی و بازاری را که از فنون جنگ عاری بودند بسیف و سنان
درع و خفتان مکمل و دریال و کوپال همرنگ اتاتی رستم یل ساخته بجمعیت تمام
بمیدان کارزار شتافتند و در روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنه ۱۱۳۴ هجری
مطابق اودئیل در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه
مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی بثبات قدم ورزیده با احمد خان توپچی باشی
و جمعی از اعیان و کبار دولت مقتول گشتند و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو
بتصرف افغان در آمده و بقیة السیف وارد شهر اصفهان و بنای سیبه بندی
در دروب و محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود با افاغنه آمده فرح آباد را
برای نزول رخت گاه و از پشت سیبه ها آغاز نموده و در غره جمادی الآخر سال مزبور
مطابق پارس ئیل اتفاق افتاد در بیان سلطنت کیسه دولت محمود غلجی در اصفهان در ابتدای
سال بر ابتدای توشقان ئیل که سلطان دار القرار جهان یعنی مهر عالم آرای بعزم تسخیر شهرستان
حمل رایت اعتلا افراخته لشکر بهار بر حزن هنگامه بهمن و غارت گر شهرستان
دی گشته و افغان هزار دستان با هزار دستان شور افزای فسح آباد چمن و
هزاره بلبل و بلوچ خار مالک پای تخت گل گشن گردید محمودیان در طال شوکت و استیلا
دست تطاول و تاز و تاراج دراز کرده باندیشه اینکه امداد از اطراف باصفهان خواهد رسید
جمعیت خود را از هم نمی پاشیدند اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم
اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم شهر رجب
ولی عهد بر آورده بعد از چهار روز او را بدمور قاپو راجع و صفی میرزای برادر او را بجای او
بمسند ولایت و عهد تکیه دادند باز در بیست و هفتم شهر رجب خلع خلعت
جهانبانی از او کرده قرعه این فال را بنام شاهزاده والا خصال طهماسب میرزا زدند
در بیست و سیم ماه مبارک رمضان او را در ظلمت لیل روانه کاشان ساختند که
شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده منشأ امری
شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشتند اطراف شهر را
سیبه بندی و راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند پس باشیس تمام کمال
خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته آتش
غلا و نایره بلا بالا میگرفت بمرتبه ای که مردم برای اکل میته می سوزند و بزرگان در

خلال

در اسواق و محلات اطفال خورده سال را دزدیده ذبح کرده می خوردند و دلها برای
گندم چون گندم سینه چاک و طایر جانها در چنگ گرفتار دام هلاک برای گرده
نانی درونها چون تنور به آتش حسرت میتافت و چشم مردم قرصی را بهنجاری برای
پنجه کش خورشید بمسافت عهدی شد که ترتین دهان بیاد شکر لب خویش می
مکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند نباتات میخاییدند و بهوس میوه دامن از گلگ
مذگانی برمی چیدند و بیاد انگور خاک پای [illegible] تاک را از یک میل را چون
غوره بچشم میکشیدند کسانی که از جامه ابریشمی تن میپوشیدند چون کرم پیله برگ خور
تنیدند و کسی که بوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع پوست درختان را خاییدند
اگر دانه ارزنی می جستند رفیق خود را بپای گنجشک سیاه میفرستادند اگر حبه جاورسی می
یافتند در تقسیم آن حبه تخم کشمش می نهادند کسی روی پیاز را [illegible] دیده و دانه
ماش از شاه و وزیر عدسی عزیزتر دید سایلان از بردن اسم نان لوتی و مهمی میجویدند
دیوانگان از حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت لحد بگور میبردند لاله برای لب
داغ بر دل بریان میگذاشت و قمری از حسرت شاخ کوکو زنان می گشت اوجاق
مطبخها کور و چراغ دودمانها بی نور اصفهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوه
قحطی نان و امنای دولت را سررشته طاقت گسیخته و خاک عجز بهوان بر فرق
بیخته شده تا آنکه دادن شهر مصمم گشته در یازدهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۵ هجری مطابق
پارس ئیل خاقان شهید را بفرح آباد برده افسر سروری را بر سر آن تاج
و افسر زدند و همان شب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانه جات پادشاهی روانه
اصفهان ساخت و خود در چهاردهم شهر مزبور با فر فرعونی و بیداد شدادی داخل شهر گشته
سکه و خطبه بنام خود کرد بعد از آنکه سانحه واقعه اصفهان در آخر شهر محرم در دار السلطنه
قزوین بطهماسب میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس نموده سکنه سبحان قزوین
آخر ماه محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی افاغنه برای اختلال کار حضرت
شاه طهماسب مأمور بقزوین گشته بعد از ورود افاغنه بده فرسخی قزوین شاه طهماسب
با قلیلی که همراه داشت سر خویش و راه آذربایجان در پیش گرفت اهالی قزوین
چون پادشاه را دور و دشمن را پر زور دیده بعد از مباحثه و ایستان افاغنه را داخل شهر
کردند و افاغنه دست تعدی از آستین برآورده از کوتاه بینی بدست درازی

حسرت کش

پرداختند این معنی را حوصلهٔ قزوینیان برنتافته شمشیر همت آخته هر کس بمهمان
خود آویخته جمعی ایشان را بر خاک هلاک انداختند افاغنه که در خارج شهر بودند
سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تگاور انگیز گشتند محمود با استماع این
خبر بفکر دفع قزلباش افتاده در روزی که افاغنه از قزوین برگشته وارد ا
اصفهان شدند شروع بملاحظه سان امرای معزول و معارف کرده یکصد و چهارده
تن از ایشان را از تیغ تیز گذرانیده و هر جا که گمان اهل صلاح و مردانگی میرفت
گرفته آشکار و نهان بقتل رسانیدند و جمعی را بتسخیر شیراز مأمور ساخته ایشان
رفته نه ماه شیراز را محاصره نموده بتصرف در آوردند و محمود قریب بدو سال در
اصفهان و ولایات مزبوره رایت حکمرانی برافراشته آخر وسوسه نفس او را
بفکر دفع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و
کبیر سی و یک نفر بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بدار السلطنه قم فرستا
دند و بعد از چندی جنون قوی و مالیخولیای شدید بر طاری شده دیوانه از خود بیگانه
گشته امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ و جریان عاطل گردید در دوازدهم شعبان
المعظم سنه ۱۱۳۷ اشرف بنی عمش که بانتظار او بسر میبرد جمعی از افاغنه را با
خود همداستان کرده و از کنج اعتزال برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند
آوازه ساخته کس فرستاده محمود را در خفیه هلاک کرده بر تخت استقلال
جالس سریر حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و الوار
تا بول گری که راس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف درآورده و دیگر
علیه روسیه است بدار المرز و گیلانات توضیح انتقال آنکه در حینی که شاه طهماسب در
قزوین سر با فر سروری آراست اسمعیل بیک نامی را با وزیر اعظم برسم سفارت
و عزم استمداد بمملکت روس فرستاد و جمعی از روسیه بموجب طلب و استدعاء
شاه طهماسب بسرکردگی سرداری روسیه آمده سفاین ایشان در فرضه رشت
لنگر انداخته وزیر رشت از در مدافعه برآمده مغلوب و روسیه رباطی را که در نیم فرسخی
رشت است محل اقامت ساخته بار توقف کشودند و طرف روسیه اینکه ما
بخواهش امنای این دولت راه دور و دراز طی کرده ایم و ایلچی شاه طهماسب بولایات
او کل دار المرز را از بنارز آباد تا حد استرآباد بدولت روسیه تفویض کرده که جانب

این دولت کرده بدفع دشمن پردازیم و با این ادعا راه دخل و تصرف در ولایت
دار المرز میخواستند اما دست تعرض را کشیده داشته بهیچ وجه پیرامون
مال دیوان و غیر آن نمی گشتند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده
هزار کس آمده اختیار جمیع دار المرز را الی بنادر آباد بموجب نوشته که اسمعیل بیگ
بوکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بود بخود منسوب ساخت و از طرف
شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه منسوب گشته در خارج رشت تلاقی فریقین
واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار روسیه رشت و لاهیجان را متصرف و بدون
شریک و سهیم و منازعه دو سال در آن نواحی بضبط و اخذ و عمل وجوهات
دیوانی پرداختند تا اینکه مقدمه قلعه مشهور باسمعیل میرزا در ماضی چنانکه مذکور
شد اتفاق افتاد و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و گیلان را نیز
که بتصرف قلندر بود متصرف گشتند بعد چندی نظر باینکه پادشاه روسیه از راه
خشکی از راه قلعه قزلر با عساکر بیشمار وارد دربند و اهالی آنجا نیز از بیم غلبه لشکر روسیه
که اعدا و عدو دولت بودند دربند را بدون رضای اعیان این دولت تسلیم شده
از روی اطاعت در آمدند پادشاه مزبور تکیه باین قلعه نموده سه هزار تفنگچی
کنار رود سفیدیه اور اسورات گویند باستحفاظ آنجا گذاشته بادکوبه و سالیان را نیز
متصرف و بهانه اخذ مقاطعه مال و جهات حسابی اکتفا کرده بمقر سلطنت خود
مراجعت نمود دیگر استیلای رومیه است بر ممالک آذربایجان توضیح حقیقت
آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانیه ابراهیم
پاشای حاکم ارزنة الروم بگرجستان و عارف احمد پاشای کوپرلو اوغلی حاکم وان
به تبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر
بیشمار از حدود خود رایت عزیمت برافراختند و آن دریای لشکر کشش جهة
آذربایجان را گرداب موجه حیرت انداختند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده
عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بیرون آمده چهار ماه قلعه را محصور و چون از جانب
اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند
و عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی هم در آن سال بعزم تسخیر تبریز و ایروان حرکت کرده
در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت بر سر تبریز آمده چون صورت

تسخیر در آن سال در آینه مراد روی نموده عطف عنان کرده در خوی و سلماس
قشلاق و در سال دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشته اهالی آنجا را
عموماً از تیغ تیز گذرانیدند و حسن پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب
کرمانشاهان افراشته در کرمانشاهان بعد از چند روزی پیمانه عمرش تمام
شده بدار البقا شتافته احمد پاشای پسرش از دربار عثمانی سر عسکر و عازم
تسخیر همدان و بیدون خان تکری که در آن اوان حاکم همدان بود به بهانه جنگ
بیرون رفته با احمد پیوست و قشون و اهالی همدان بامداد مدت سه ماه خود داری
و قلعه داری نمودند تا اینکه احمد پاشا نیز بغلبه و قهر قلعه را مسخر کرده قتل و غارت بظهور
رسانیدند و بعد از آنکه سارو مصطفی پاشا گنجه و علی پاشا بتسخیر اردبیل مأمور شده
بعد از جنگ و محاصره بسیار گنجه نیز بحیطه رومیه در آمد بعد از آنکه رومیه متوجه اردبیل
شدند موکب شاهی از اردبیل عازم طهران شده رومیه آمده اردبیل و مغانات
و زنگان و سلطانیه و محال گرزان را بحیطه تصرف آوردند دو سال از جلوس شاه طهماسب
انقضا یافته اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاهی را
بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم طهران گردید و قریه امدرمال که در جنب طهران
واقع است مضرب خیام حضرت شاهی بود عساکر قزلباشیه بمقابله پرداخته
در سلطان آباد طهران تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه شکست یافته بوادی هزیمت
شتافتند شاه طهماسب از امدرمال عازم مازندران و استرآباد شد اشرف
جمعی را بمحاصره طهران و سیدال ناصری را سردار نموده به تسخیر قزوین مأمور و خود
آهنگ اصفهان نموده اهالی قزوین نیز بدرگاه اطاعت در آمدند و بعد از آنکه موکب
شاهی وارد مازندران شد از آنجا عازم استرآباد و نموده فتحعلی خان قاجار را بحکومت
سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه بسرداری منصوب و با فوجی عظیم باتفاق خانک
پاشای والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری و عبدالرحمن پاشای حاکم همدان و قرا
مصطفی پاشا و حسن پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور و قاجاریه به دفعه افاغنه طهران روانه
ساخت من رایه در ابراهیم آباد طهران تلاقی افغان گشته باخلال اضداد و
سبب اهل عناد کاری نساخته بی نیل مراد روانه استرآباد و طهرانیان نیز مأیوس
از امداد و با افغان مطیع و منقاد گشتند اهالی ساوه و قم نیز که تا آن زمان با اشرف

طرفی

واقع گشته تا آن طایفه را رام و سرحدات را قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک ثبت
تحریر یابد تاریخ مطولی خواهد شد بیرون از اندازه و کتابی میگردد خارج از حوصلهٔ قبول
تدوین و شیرازه لکن چون درین روزنامچه باختصار سخن مامور و غرض اصلی ضبط
کلیات امورست لهذا همه جا برسم اجمال و ایجاز را مرعی داشته کمیت قلم را
بجانب اختصار عنان گردانی میسازد که بعد از آنکه بزم آرای دوران در عشرت سرای
ایران ساز ناسازی کوک کرده در هر گوشه از مخالف و موافق نواها و از هر سری
چون کاسهٔ طنبور صداها برخاسته زنگ و تا چنگ چنگ آسا سینه با ناخن حسرت
خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایرهٔ تحت
کف زنان افسوس گشتند و هر جا قوی دستی بود سر از گریبان خود سری و
گردن فرازی بر آورده پا از اندازه بیرون گذاشت و هر جا خشک مغزی بود چند
چوب قد علم کرده شاخ سربلندی برافراشت ازانجمله ملک محمود سیستانی الحال
که سبق مذکور شد پا از جادهٔ اطاعت برتافت و مشهد مقدس را استیلا یافت
و حضرت ظل الهی تا آن اوان در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت
مغول ملک داری و بچنگال خونریز جلادت شهباز اوج دشمن شکاری بود
مانند شیر صیاد پیوسته چه پنجهٔ خویش و طعمه بخشش کام بیگانه و خویش
بودند چون دیدند که ساقی چرخ از ساغر ماه و مهر خونابهٔ غم بکام اهل ایران ریخته حریف
تنگ ظرف زمانه از بد مستی کاسه بر سر ضعیفان شکست و راهزن فتنه جوی
دهر دست تطاول گشوده راه آسایش بر روی دور و نزدیک بست این
معنی را حوصله غیرت آن حضرت برنتافته بالهام خداوند به نیاز و ارشاد بخت
فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت همت از چند طوایف افشار و اکراد و
باقی ایلات سکنهٔ ابیورد جز و کلات را بجویره خدمت خود در آورده کلات
را که حرز حصین و حصار متین خدا آفرین بوده با قلعه دست جرد و ابیورد که پوستهٔ
جولانگاه اشهب گیتی نورد و مسکن و ماوای دولتخواهان اخلاص پرور بود برای اقامت
بیرق حکمرانی اختیار و بیاری جناب کردگار آغاز کار کردند آری غضنفر صولتی که
ماهی صلابتش در ناخن شیران کند کجا حوصله ورزد که هر گفتار خصلتی از اوج
بازی چرخ پلنگ خو بدعوای برتری گردن فرازد و سروری که حیله گردن فرازان

فراز

شماع

آورنون فوشخ سولون

نام تبرکی

گردن بطوق اطاعتش نهاده اند کی روا دارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد
ایلات عمده که بهمراهی توفیق سر قدم ساخته سالک طریق اخلاص گردیده دو فرقه بودند
یکی افشاریه که شرف انتساب بآن جناب داشتند و دیگر اکراد ساکن دره جز و ابیورد
که از ایلات معظم خراسان می باشند هر چند طوایف دیگر نیز در میانه بهره اندوز خدمت
خدیو فرزانه می گشتند اما آن دو طایفه از بدو حال بهمه سعی تایید خدای متعال بازوی
اقبال خسروی را بمنزله دولت خصم افگن و مساعد بخت فیروزی را بمساعد سعادت که
پنجه دشمن شکن بودند و بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحرا گرد وادی باله
لوی بودند بسبب وسوسه شیطانی مختلف الآرا گشته سوار افشاریه فرقه که صاحب قلعه
و جمعیت بودند بمتانت مکان و عدت خود مستظهر شده با آن حضرت در
مقام کاوش و لجبی بارض اقدس رفته با ملک محمود الفت و سازش و از اکراد
دره جز و ابیورد جمعی باکراد خبوشان پیوستند و گروه باتر طایفه عقد موالفت بستند و هر یک
بقدر امکان رنگها ریخته و شعبدها برانگیخته با آن حضرت در آویختند لوای سعید جاه
خانوار ایل جلایر که با طهماسب قلی بیک وکیل و محمد علی بیک ورزخان نام و باقی روسای
خود ذره اعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد راه نداده در شدت و رخا ملازم رکاب
فیروزی انتساب و در سختی و سستی سایه آسا دنباله رو چتر خورشید قباب آن حضرت
با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده باتفاق هواخواهان
کزین جولانگاه خانه زین ساخته رایت عزم افراشته و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشت
در بیان توجه موکب فیروزی کوکب مقدس بجانب ارض اقدس این معنی مانند بدر انور روشن
است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکب آفتاب و بلند پروازی خفاش
طبعان تا طلوع طلیعه نیر جهانتاب بهیچگونه از مقدمه کتاب سمت گذارش یافت
بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرد و روسای ایلات خراسان
از راه ضعف نفس و قوت وهم بطوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت بر او گشادند
از آنجمله قلیچ خان نام بابالو و امامعلی امیرلوی افشار بودند که از دولت نا
دره روی بر تافته و نزد ملک شتافتند صدور این حرکت از افشار بر طبع
غیور خدیو بیهمال ناملایم افتاده بچاره جوی کار ایشان یک جا را بهر طرف
روانه و در تدبیر این امر طالب بهانه شدند تا آنکه ملک وسایل بر انگیخته چون

درهوا

بود بگلوله تفنگ نشانه تیر فاتحه شهاب ثاقب ساخت و برات حیاتش را
حواله کرده ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستادند پس بجانب ابیورد [illegible]
لوای ظفر پیوند تحریک لوای ظفر پیوند و بعد از چند روزی بهمت بلند عزم تنبیه مردم
قلعه زاغچند کردند چون قراخان نام که بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از ترکمانیه را با خود یکی
ساخته بهوای دولتخواهی ملک محمود آتش فتنه می افروخت حضرت ظل اللهی از
حاجین که مشغول محاصره باغواه بودند لطیف بیگ و کلب علی بیگ را با چراغ بیگ افشار جمعی
از دلیران نامدار با اطفای آن نایره مأمور ساختند و چون آب زاغچند از چهار ده
بند کلات مشتق میشده مأمورین در سر قمر آب بنای توقف گذاشتند برجی
زینت داوند که محافظت آب کرده نگذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعی
خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله و شکست فاحش داده و جمعی را قتیل
و چراغ بیگ را دستگیر کرده همانا طالعش خانه روشن می کرده در روزیکه آن
حضرت از تسخیر باغواه فراغت یافته وارد ابیورد شدند این خبر ملال انگیز
بموقف اقدس رسیده شهباز همت والا بعزم شکار زاغ زاغچند چنگل جلادت
تیز و سر پنجه یلی را خونریز ساخته هنگام شام بجناح استعجال حرکت و از راه میان
جبال به دلیران معرکه جدال خود را بچهار ده بند رسانیده و توقف سپاه را جمع و تهیه
اسباب قلع و قمع کرده در برابر زاغچند جلوه فرمای اشهب برق جهند گشته
جمعی از پیاده های جلادت قرین را بدرب قلعه تعیین نمودند که به نگهبانی راه اقدام
و اگر ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند. در آن روز قلعه گیان اقدامی نکرد
خدیو بیهمال [illegible] اجلال بچهار ده بند برگشته از اتفاقات در همان شب جمعی از تاتاریه مرو
بامداد قراخان آمده با جمعی از قلعه بیرون آمده این گرد را در کمین گاه بازداشت و خفیه
بقلعه بازگشت پیادگان درب قلعه خروج آن جمع را از قلعه بتصور فرار ترکمانیه
نموده خبر نکو بوده بعرض رسانیدند آن حضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر
مرکب تیز تک سوار شده و فرسخی که از جانب دروازه زاغچند نزدیک شده قرا
خان و فوجی بهیأت مجموعی از قلعه سوار شده ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب
میسره از کمین گاه اسب انداخته و با شمشیرهای آخته بر قلب سپاه که جولانگاه
آن حضرت بود یکه بیاری جناب باری عز اسمه محفوظ لم یزل و ان یکن منکم مائة
[illegible]

تغلبوالغ از قلت خود و کثرت آن گروه اندیشه نکرده با دلیران افغان پای ثبات و قرار
افشردند و دست با شمشیر جنگ و پیکار بردند و در اندک زمانی جمعیت آن
طایفه چون طرهٔ جانان تار مار و پریشان ترکانیه تاتار روانه وادی فرار گشتند و موکب
والا بالنصرت و فتح و ظفر به جا رده برگشتند مقارن آن جمعی از تاتاریه باوای
مراسم اعتذار که ذمت حذیو کامکار آمده استدعای معاوضه گرفتاران با
چراغ بک نمودند و آن حضرت نیز مسئلت پذیر گشته گرفتاران را از طرفین مر
مرخص و همان شب تاتاریه جانب و جاکسر عازم مرو شدند روز دیگر سلطان
این بلند طارم از فراز قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراشت و قراخان شب در
مقابله از قرص بدر انوار شیر انداخت حذیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعه را غنچهٔ علای
لوای ظفر پیوند کرده چون قراخان حال خود را تباه و روز خود را سیاه دید دست در
دامن استمان زده از قلعه برآمده و متعهد خدمتگذاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد
آن حضرت نیز بوابی حرکات او را بالعفو مقرون و ترکانیه کوچ داده بصوب ابورد
توجه فرمودند و در اثنای مقصد تصرف شاهان که مرداوزه در آغوشش تنگنای یکی بود

تار



ابانه

طالب این مطلب و مدعا بود اما ظاهراً موافقتی نکرده بعد از ورود بخبوشان جمعی از قچقان
خصوصاً بابر امیر خان پایات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود دیدند که
از این نیرنگها نقشی موافق تمنای ایشان از پرده خفا صورت ظهور ننموده ممهد
گشته خواستند که اکراد را به بهانه اطلاع بمیان سپاه آن حضرت داخل کرده
باین وسیله کاری از پیش برند اکراد هر چند ایشان را در دوستی خود صادق و
با آنحضرت موافق میدانستند اما جرئت بآن امر نکردند که مبادا آن حضرت
بعد از ورود ایشان بمعسکر آنحضرت اثر درین ماده سبقت گرفته قضیه بر
عکس نتیجه بخشید پیر امیر خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اکراد بی اثر و ۲ دیدند [illegible]
نخل امید را بی ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب لشکر بور ترغیب نموده شاه
طهماسب همیشه پای عزمش در راه بیراه تیز رو و پیک خیالش در تیه فرازی
وادی اختلال تک پو نموده چون قدم سعی خود را فرسوده و رنج خود را بیهوده یافت از
جناب نادری عذر خواه گشته بجانب لشکر بور شتافت و حضرت ظل اللهی
این دفعه کمر همت بعزم تنبیه اکراد بسته قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال را
دیدند لطایفه شادلو و قراچورلو که مردان شمشیرزن و بهادران صف شکن بودند اعلام
و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم آن جماعت بکومک محصورین توسن
تهور برانگیخته اهل قلعه بمیدان جلادت قدم نهاده از قلعه بیرون آمدند آن حضرت
که جنیبه فتح و ظفر دو اسبه در رکابش روان و بهاتف اقبالش در معرکه رزمگاه آوازه
دو دو افسنت با قلعه گیان گرم ستیز گشته ایشان را بی سر و پا ساخت بعد از
آن متوجه اکراد بیرونی شده قلب جمعیت ایشان را بحمله زهره شگاف از هم دریده جمعی از
ایشان را بر بنهای قضا و چار تیغ آسا کشیدند و جمعی را آورده در کنار خبوشان سیاه
چال انداخت اکراد حق ناشناس چون در ورطه عجز و زبونی دیدند از در استیمان درآمده بگذشت
آن حضرت فایز شده استدعای انعطاف موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد انجام
امر معهود کردند پس آن حضرت گرفتاران را بمراعات وراه و رسم ایلیت
مرخص و محمد حسین خان حاکم خبوشان با ولدش هوردی خان و سرکردگان اکراد
ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه
لشکر بور و کس برای تمشیت این امر بر وفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و خبوشان

عزیمت ارغش

فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزم اقدس کرده و در آنجا تحمل کشان هودج
مقصود از جنوشان وارد شده شاهد مطلوب را بشبستان حصول رسانیدند
اگرچه در چنین روزنامه که نوعروسان دلارای اکثر وقایع ملاحظه تطویل مقال جمله — ظفر
آرای خلوت سرای بیان ناگشته در پرده اجمال میماند ذکر این گونه امور از نامه
علاوه‌ای و خارج از مطلب نگاریست اما چون مقدمه مواصلت بابا علی بیگ و امیدوار این — دایره
وصلت که خون دل از اثر غازه آرایش و تیغ تیزش گزلک پیرایش بود
از مسببات این دولت ابدپیوند شمرده میشد لهذا انگشت قلم نقاب خفا
از چهره این مدعا گشوده همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این امر وصلت تاکید
مبانی دولت و تمکین موائد قدرت و شوکت آن حضرت شده سرکشان
افشار و ایلات اکراد که اعظم ایلات اند بعد از نخوت آرای و خودآزمای بیجا
نخوت افزار با خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت اختیار نمایند و الا آن
ماده قابله نبود که تولید این همه فساد و خونریزی و اثارت نزاع و فتنه انگیزی
کند ذلک تقدیر العزیز العلیم در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق با
شاه قهرمان آفاق در خلال این احوال بظهور پیوست که تاتاریه که در مرو بنام ملک محمود نقاره
عصیان فرو کوفتند قلعه را ضبط کرده بودند ملک در جزم او نوشته جات
بایشان فرستاد و آن طایفه را تحریک بفساد نمودند و چون در مقدمه جنوشان چنانکه
مذکور شد ارقامی را که از جانب شاه طهماسب مشعر بر مخالفت آن حضرت صدور
یافته مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبارآلود کلفت می‌بود در این وقت که
بروز این خیانت ضمیمه افعال سابقه گردید افشای او بر اتفاق رواج آمده محمد خان پوله
با هم ایوان او را بقصاص خون نظر بیگ که از کشتگان تیغ بیداد محمود بود ملک اسحق
بپایان رسانیده و ملک [illegible] را که برادر کوچک ملک بود با ملک اسحق بپایا
رسانیده به نیشابور نزد ابراهیم خان بیات فرستادند او نیز بموجب الامر را در عوض خون
[illegible] خان برادر خود عرضه تیغ انتقام گردانید بیت هر سری شایسته تاج
بزرگی که بود [illegible] از زی بافقناس [illegible] کوراکنی و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله
حاکم سیستان را [illegible] در آن اوان بخدمت آن حضرت آمده با اولاد و اقارب
و کوچ و منسوبان ملک مرخص و روانه دیار مألوف داشتند در بیان [illegible] نهضت

و کیفیت ضبط او

موکب والا بعزم تنبیه حسین سلطان و در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض
بخش حسین سلطان که از نقبای سیستان در حدود خاین بود باستظهار انتساب ملک
محمود سیستانی و اغوای وساوس شیطانی آغاز رفتهٔ جسارتی کرده تا هنگامی که از
جانب آن حضرت در آن ولایت بود از فرد درون بیرون کرد حضرت
ظل اللهی فوجی را به تنبیه او مامور ساخته کاری پیشرفت نشد چون تنبیه افاغنهٔ سنگان
منظور نظر والا بود در هفدهم شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ هزار و صد و سی و نه هجری
مطابق قوی ییل مرافقت شاه والاجاه با هشت هزار نفر از سرباران موکب
جانفشانی همراه تایید یزدانی از ارض اقدس نهضت فرموده و بمجرد وصول آ
آوازهٔ توجه کوکب منصور بالشمت تزلزل در بنیان حال آن جماعت راه یافته
ملک کلبعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادرزادهٔ او و نقبای سیستان که در
آن مکان بودند فرار کرده باصفهان بشرف عنایت پیوستند و کمر ملازمت او
بستند و حسین سلطان در قلعهٔ کهن متحصن گشته بعد از ورود رایات نصرت آیات
در مقام ندامت و بندگی به صد عجز و شرمندگی برآمده اعتذارش محل قبول
یافت بعد از انتظام مهام آن شیر ژیان کوکبهٔ سلطانی بجانب سنگان حرکت کرده
به روز قریهٔ اسعیدن مخیم سرادقات عز و تمکین گشته روز رابع ترتیب مراحل
و الصاف لشکر ظفر بر نهیب و تاخت ساقه و جوانغار و برانغار طرح محاربه و برانگار
برداخته و وارد کن آباد و سبب آنکه ماهیت آن مکان و زیر کوه ریگ بوم بود توپخانه
در ریگ نشسته پس آن حضرت جمعی از دلیران با شترهای کوه کوهان
برداشته خود بر شتر مانند مهر برنجی سوار شده آتشبار عزم و پای همت بجد
گاهی سواره و گاهی پیاده توپخانه را برداشتند و در شدت صیف که آب جز
در دم سیف یافت نمی‌شد آنهم نصیب اعدا بود یک شبانه‌روز در آن بیابان
بزحمت توپخانه را کشیدند در دوم شهر صفر نزول اجلال بمنزل بهدادین واقع گشته
چون جمعی از افاغنه در قلعهٔ بهدادین ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی
مآثر در انتظار مصالحه که افاغنه از راه کید اظهاری کردند تنگدل و جویای قتل ایشان
گردیده پیمان گسل بودند همت والای ظل اللهی بدفع آن طایفه مصمم گشته آن جماعت
چون خود را در معرض بلا دیدند از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که سرکرده ایشان

ونکیب

کشیدن

رفته افاغنه قلعه نادرآباد را مطمح خاطر و در رکاب اقدس حاضر کردند قلعه را بتصرف
چند فاهره دهنده بعد از استقرار این عهد سرکرده مزبور بقلعه نادرآباد رفته
از عهد خود بازگشت کرده باز تکثّت آن حضرت بتهدادن را بسبب خلف
وعده از تیغ تیز گذرانیده مال و دواب و عیال ایشان را بعرض نهب و اسیر
در آوردند و رعایای آن محل را که با فاغنه اتفاق ورزیده بودند امان داده از مواخذه
ایشان با خذ سورسات و توپکشی اکتفا کردند بعضی از قلعه جات اظهار اطاعت
کرده کلانتر سنگان را از دادن سورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه با خرز
و کوسویه و غوریان فرستاده استمداد نمود پس امر قضا امضا بنفاذ پیوست
که جمیع از دلیران موکب قلعه را در ارض ملایک مطاف از راه بالای خواف
بسر قلعه سنگان بوده و قلعه را محاصره و منتظر ورود موکب والا طلعه نیز ارات
لوا باشند و رایات منصور در چهارم ماه مذکور آمده قلعه مزبور را محصور سپاه
موفور ساخته از طرفین باندا ختن توپ و تفنگ و منکاه عرصه جنگ شدند
که در آن روز اتفاق افتاد اینکه در حینی که توپچیان با مر والا کرم کردن
و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل الهی بر سر توپخانه
آمده محاذی دهن توپ استاده متوجه تعلیم توپچیان می بودند در اثنائیکه
توپچی توپ را خالی کرده دوباره مشغول پر کردن آن شد آن حضرت بالهام
غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج و شش قدم از آن موضع خطرناک دور
شدند ناگاه توپ از حرارت درون در گرفته شرر شرارت او وجهت
و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر توپچیان و ملازمان مردی که در آنجا بودند
فا سوخت اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجائی که دل حقیقت
سرشت اقدس کوه پا برجای جهان توکل و ضمیر منیرش لنگر البرز بنگر دریای
تحمل بود بصرصر انگیزی ریاح نوایب و سلسله خیز امواج حوادث از جا درنمی آمد ظهور
این امر بر احتراق کوکب طالع خصم بد اختر محمول فرمودند و در هنگام شام که
چرخچی مهر از معرکه سپهر رو بسر منزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه کلاه
داری عسکر نجوم فلک رایت ضیا بر افراشت طلایه داران پاسبانان لشکر
و حراست اطراف قلعه پرداخته مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی بیا بودند و تا طلوع

کوبه

برده

صبح از شهب ثاقبهٔ توپ و تفنگ قلعهٔ سنگان که نمونهٔ قلعهٔ ذات البروج سپهر بود دوار
شراره آسمان سوز بوارق و ضرب زن فضای هامون عرصهٔ چرخ برین نمود از آتش
گلوله توپهای صلابت شکن هر برج باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهمین نهج نو
بهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی مرد و زن میبود تا اینکه از صدمات
توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته یکطرف برج فرو ریخت دلیران
میدان ستیز یورش برده سنگر جای را متصرف گردیدند افاغنه بعد از مشاهدهٔ
این حال از در استیمان درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بگردن افکنده از قلعهٔ
افق برآمده کلانتر سنگان بهمین استیمان را اهمال کردن ساخته دست از ذیل
ندامت زده متقبل دادن سورسات و سپردن قلعه برگشت و دوباره سر
کشی بنیاد نهاد این دفعه آتش قهر قهرمان زمان شعله ور گشته بقلعه بر
جیش انجم حشر لوءمان آن سرور قلعه را درمیان گرفته مشغول ستیز شدند
و در شب معظم ماه مزبور بتصرف آمده مردان و زنان ایشان عرضهٔ قتل و اسیر
گشته آتش زبانه لگدکوب جنود ظفر شان و اموال و اسباب قلعه محل عطایای
گروه نوان گشت بعد از آنکه کار قلعه گیان ساخته و قلعه از تعرض پرداخته شد خبر از
مستحفظان فرزانه با خبر رسید که هفت هزار نفر از افاغنه هرات باعانت اهل
سنگان وارد نایان گشته اند کوکبه والا نیز بعزم مقابله بر آباد خواف راکه در یک
فرسخی سنگان واقع و قلعه محکم و مکان حزم بود محل قرار داده بنیاد تلاش باستقرار
برای هر فرقه و گروه منزل و مکان مقرر فرمودند و روز دیگر که افاغنه بجنگ آمده
چون در مرتبه قزلباشیه جری بودند و در لحال دلیری وارد دو فرسخی اردوی
همایون گشتند غافل از اینکه بیت گربه شیر است در گرفتن موش لیک
موش است در مصاف پلنگ چون در چشم مردم ایران عموماً از افاغنه ترسیده
بود هراسان و اول جنگ آن طایفه و سپاه خراسان بود حضرت ظل الهی که دا
یافته رموز آگاهی و عیارسنج نقدجات لشکر و سپاهی بود جنگ میدان را
بقرول مصلحت ندانسته میخواستند که آهسته آهسته غازیان را بآن خوی طعمهٔ
خصم افکنی ساخته و بتدریج بتقویت دلهای باخته ایشان پرداخته بعد از آنکه این نیز
دلیر در عرصهٔ دشمن شکاری شیر گیر سازند رخصت میدان جنگ دهند لهذا لشکریان را

امر فرمود که در همان لشکرگاه بتیر و تفنگ دست بازی می کرده باشند تا رفته
رفته جری بعد از خودسازی در جنگ میدان کار فرمای تیغ دلاوری کردند پس
آن حضرت بعد از ضابطه لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران کارآزمود
موده سوار و در تیز رسی معسکر نصرت اثر و نسیم جلوه با پای خاک نورد آتش
افروز و دایره جنگ و پیکار رشدند هرچند غازیان به تمنای میدان از بجا در
آمده تهاجم معرکه رزم باقتضای رویه حزم عنان دار توسن عزم ایشان گرده سپاه
آن گروه آغاز دستبرد بتوپ و تفنگ خود نموده جمعی کثیری از افاغنه را
طعمه شمشیر حرب و لوای ظفر را چون ایشان چوب کرده القصه تا چهار روز معرکه
قتال باین نهج آراسته هر دفعه غلبه و نصرت ازاین طرف بطریق خواسته بعمل
آمد در شب چهارم که سپاه خیمه نشان ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر
انداخت و احتشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرد افاغنه حرب را به هرب
بدل کرده بجانب هرات برگشتند آن حضرت نیز تعاقب را موقوف بصلاح
ندانسته حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف و عنان اشهب گیتی
نورد عزیمت سمت را بجانب ارض اقدس معطوف ساخته در ذکر وقایع سیچقان
ئیل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل هجری که داور زرین کلاه مهر
که در منزل حوت اظهار تنهائی می کرد در روز هفتم شهر شعبان المعظم در ملک
حمل از سنجاب بهاری افتاد صولت پلنگی نموده با تیغ شکوفه و رمح دستان
بخصم النگی لشکر شتا و برداخته و خدیو جهانگیر بهار که منشور عیش از دیوان
قضا را در ساحت غبرا انتشار یافته بود دو باره بر بارهٔ حکمرانی نشسته افواج بنفشه
وی را از دار الملک چمن بر انداخت سپهدار بلند مقدار چنار بتازگی از زور بازوی
قوت نامیه در ممالک گلزار دست یافته و مبسوط الید گشت و حکم گلهای نسترن
و فرمان هوای پرور دین چون آب بر بسیط خاک جاری شد مجلس تحویل آراسته
لوازم جشن عید با نصرت و تایید بتقدیم رسید چون از دیوان لم یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید حکم قضا بزوال آفتاب دولت صفویه تصدیر و بطلان انتقال سلطنت
تقدیر شده بود روز بروز امور چند از کمین غیب جلوه ظهور میکرد که عقل صائب
ورای مستقیم آن را بجز تضییع اسباب آن دولت محمل قراری داد مجملا از مراتب

ضابطه
بابتی
آن

اتفاق اول

احوال اینکه ارکان دولت پادشاه والاجاه سبک مغزی را با کردن کج و سخت
دلی را با سست رایی جمع کرده بتقریبات اسباب شکست بر آمد دولت
والا درست می کردند آنچه منافی مصلحت بود جلوه ظهور می آوردند هر چند حضرت
ظل اللهی بملاحظه پاس دولت بیشتر در مقام منع می گذاشت و تادیب آن
جماعت در می آمد ایشان بمفاد و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم کمتر میشنیدند
با وجود اینکه عسس امر و نهی شان پا از چار دیوار دولت سرای برون نمی گذاشت تنگ
جهان کرد نوبت طامعه را در چهار حد جهان نوبه زن و جارچی استشهار در طلب جلب
منافع تخته هر کوچه و برزن ساخته بسنگ رسوای و هرزه درای حلقه کوب در دوست
و دشمن می بودند و آن حضرت بنا بر رضای خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال
ایشان و منع مفسدان و بد اندیشان و [illegible] الکرم تالیف قلوب آن نفاق کیشان
می کردند مقصود آنکه آن طایفه دست بد دخلی را از گریبان حال و لایات کوتاه
ساخته اما آن حضرت با تمام کار را فاتحه هرات و اصفهان بر دارند بعد از ان اقتدار
و حکمرانی با ایشان ارزانی باشد چون ذات آن جماعت سرشته آب و گل حرص
و ترک عادت بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة بموجب مرض می بود از غایت زیان
کاری چشم طمع خود پوشیده از مضمون عزّ من قنع و ذلّ من طمع غافل گشته دل
کار دشمنان را بکو گذاشته در خلال کار دولت نادره میکوشیدند القصه پادشاه والا
جاه در باب توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان مکرر بآن حضرت تاکید و الحاح
شدید نموده آن حضرت هر چند در برابر گفتگوها اقامه معاذیر و بیان موانع
و محاذیر کرده معروض نمودند که مثل ابدالی دشمن قوی در هرات گذاشتن و رایت نهضت
بدفع دشمن دور دست افراشتن از روی حزم و مقتضای استقامت رای عزم مثبت
اول به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت
شاه طهماسب این سخن را ناشی از بهانه و دفع الوقت میشمرد و اصرار از حد می برد
تا اینکه بنا بر چنین ممهد شد آن حضرت از ارض اقدس و شاه والاجاه هر دو
بجانب سلطان آباد و ترشیز حرکت کرده در آنجا سلسله جمعیت را منعقد ساخته
با ستعداد تمام متوجه هرات گردند پس هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت
ظل اللهی بتهیه کار سفر پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا شرف نهضت در آمد

اعیان دولت شاهی نغمه دیگر بر طنبور افزوده ترانه آغاز کردند و از دایره موافقت
خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نمود با خود قرار داشتند که انجام کار هرات
و امور خراسان بر ذمه خدیو بیهمال بود و محمد علی خان ولد اصلانخان نایب السلطنه و سردار
سمت عراق و آذربایجان باشد و بحضرت ظل اللهی پیغام فرستادند که بنحوی
که تعهد کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران متوجه سبزوار شدند
پس خدیو بیهمال از راه خواف و باخرز عازم هرات گشته ما بهچه لوای فلک
مسیر چند منزل را رشک منازل ماه منیر ساخت اعیان دولت شاه والاجاه شروع
با خلال کار خراسان و دور و نزدیک را از خود هراسان کرده با هالی نیکناه
الکه و دو حصوص خابکسان و منسوبان جمعی که از ملازمان معسکر فیروزی اثر و در موکب
والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند که باین
تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آن حضرت اندازند آن حضرت چون این رخ
کار را چنین دیدند از عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف
گشتند اعیان دولت شاهی باز از حرکات ناصواب خود متقاعد نگشته
بر سر قلعه منگان که مابین سبزوار و نیشابور واقع است و بسکنای [illegible] بغایری
اختصاص داشت حرکت کردند توضیح اینمقال آنکه چون طایفه از بغایری سکنه آن
قلعه بسمت هواخواهی حضرت ظل اللهی داشتند و کارکنان سرکار سلطانی بتقریب همت
و استیصال این نوع طوایف می‌گماشتند بتحریک بعضی از اعیان قتل و تدمیر الطایفه
را نصب العین ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه
ایلغار و قلعه را تصرف کرده نهب و اسیر قلعگیان پرداختند در خلال این حال
بعرض والا رسید که موسی خان که از روسای ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه بتاخت
ناحیه بیارجمند رفته حضرت ظل اللهی فی الفور بقصد سر راه آن طایفه تحریک لوای
منصور کرده بعد از ورود بقصبه نیشابور خبر قلعه کهنه منگان بسمت خدیو جهان رسیده
والاجاه جانو شتند که مقصود ایشان که تنبیه بغایری بود بر وجه اکمل بعمل آمد چون تمامی
هیئت تنبیه افاغنه داشتند و حال آن طایفه دو پای خود بدام افتاده و بیابان معموره مملکت
ما پا نهاده و در کهنه منگان کاری باقی نمانده فکر را بر داشته بسبزوار بیایید که سر راه
بر موسی گرفته شود شاه طهماسب در جواب او نوشت که شما بکهنه منگان نمی‌باشد که

نسبت و ما هم به سبزوار نمی آییم که غله و ذخیره نیست معهذا اعیان آن دولت را از
حکایت خبوشان تجربه اندوز گشته همان معامله سابق را پیش گرفته مجدداً بتمامی و
لایات خراسان احکام نوشته فرستادند که آن حضرت را از جمیع مهمات
مکفی مسلوب الاختیار دانند آن حضرت چون از گلهای خود روی این جراها
استشمام رایحه نفاق کرده دیدند بیت مردم ازین باغ بری می‌برند تازه تر از تازه
تری می‌برند فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را بخبوشان فرستادند که توجه
ضبط قلعه بوده اگر احدی خواهد که با ورود شاهی باعث شاهوردی خان که در
رکاب شاهی آید ممانعت پردازند و خود به تعدی تمام با لشکر انجم احتشام عازم
سبزوار گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی واعلام کردند که سبزه
وار رعایای شایان شان سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه درگذرند چون جواب بر وفق
صواب نیامده روانه کهنه مشکان گشته وقتی به سبزوار رسیدند که ا
اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی را تیز و خنجر بیداد را خونریز ساخته بجزء قلعه گرم سیز
و آویز شده بودند و اعیان دولت درب قلعه را بروی آن حضرت بسته
از باب ممانعت برآمدند حضرت ظل اللهی کس بقلعه فرستادند علت منع را
استفسار برای گشودن درب قلعه تا عصر از دور چشم براه انتظار نشسته کار
از تحمل گذشت توپ بحصار دروازه بسته بعد از آنکه سفیر گلوله تا دروازه بلند
پیغام جنگ با آن طایفه ناخوش سند رسانید ایشان نیز بمهابت جمعی از قلعه
برآمده پشت بدیوار قلعه آغاز ستیلک و انداختن توپ و تفنگ کرده اعلی
حضرت شاه بعد از کر و فر کوچه نجات را بی بست و سر کردن فرار را پیست
دیده از میان آن گروه پرخاشجو اسب اعتذار برانگیخته بحضرت ظل اللهی نوشت و اظهار
کرد که من بعد از عهد مصادقت نکول و از رضای خاطر اقدس عدول ندارد اما
دراثنای آنکه حضرت ظل اللهی را ملاقات می‌کرد خفیه در سر اسب مهر خود را
از بغل برآورده به محمد علی خان تسلیم داد و دارا باسم نیابت و سلطنت عراق مأمور
غلامان و محرمان خود را باطاعت آن توطئه و تولید نمود و شاهوردی شیخ انلو که
رکن این مفاسد در صدد و خیالات فاسد بود فرار کرده حضرت ظل اللهی
شاه والاجاه را باعزاز و الاکرام در نزدیک خود جاه و مقام و در بستر آسایش



وارد آنجا مشهد مقدس مقر کوکبه ظفر گردید حضرت شاه والا جاه را دوام سلطنت بر مرکز
ابد پایدار ساختند در بیان محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمان در محل موسوم بکرنه خانی
چون بعضی از فتنه جویان ممکنه طلب طالب فرصت بودند که محرک سلسله فساد بوده
و رخنه گر دولت خداداد شوند از آنجمله ترکمانیه تکه و یمرلی و سالور بودند که مابین درون
واستراباد در نواحی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این وقایع همه روزه بسمت
مهنه و درون آغاز دست درازی میکردند همای همایون فال لوای نصرت انتما
موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال بحرکت آمده فرمان والا بعز
نفاذ پیوست که اکراد چمشکزک و قراچورلو هم درین سفر خیریت اثر بعساکر انجم
حشر حاضر شوند آن طایفه خصوصا اکراد قراچورلو بسرکردگی محمد حسین خان حاکم چمشکزک
سر از اطاعت باز زده با رؤسای اکراد در تمشیت نامه و سلطان مشهور بکرنه خان
بعزم فساد و جمعیت آمادگی کردند چون موکب والا متوجه مهنه و درون بود ظهیر الدوله
ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرایلی و قشون موفور به تنبیه آن جماعت مأمور ساخت
خود از راه کلات وابیورد بر سر ترکمانیه روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین
ابراهیم خان و اکراد محاربه قوی دست داده اولا اکراد مغلوب گشته جمعی از ایشان

معمول

طریق مخالفت می‌نمودند راه متابعت گشوده شهر را سپردند
گفتار در بیان محاربهٔ پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمهٔ کار خاقان فردوس مکان در سال سیم جلوس
اشرف احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری منصوب و با
فوجی عظیم باتفاق خانه پاشای حاکم بابان و عبدالرحمن پاشای حاکم همدان
و قرا مصطفی پاشا و حسن پاشای حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان
حسین و تسخیر ملک متصرفهٔ افاغنه مامور گشته وارد همدان و از آنجا
جمعی بخرم‌آباد و شهر یزدجرد و فراهان فرستاده ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام
دادند که افاغنه طایفهٔ بی‌پا و سر بدون اهلیت مالک سریر و افسر نبودند چون
پادشاهان وارث پادشاهان می‌باشند خاقان شهید را بایشان سپرده
از راه و رسم سلطنت عارض یکناره گردند اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان
گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان محبوس بود از دم تیغ جفا شربت
شهادت چشانیده سر او را نزد ایلچی روم فرستاده جواب ایشان را بسیف
و سنان محول ساخت این معنی نایره افروز خشم رومیه گشته احمد پاشای سردار
روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از همدان رایت افروز هجوم شده در شهر جرد تلاقی
فریقین و اشتعال نوایر نورشی مابین العسکرین گردیده رومیه مغلوب و مقهور
شده رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان شد
در سال دیگر مجدداً احمد پاشا بهمدان لوای عزم افراشته طرح مصالحه انداخته بنای
ممالک و تعیین حدود و تجدید دستور باین نهج دستور کردند که ولایت خوزستان
و لرستان فیلی با گرماز و زنجان و سلطانیه و خلخال وارده بل بدولت عثمانی و ولایت
سمت شرقی عراق و دارالمرز با افاغنه متعلق باشد و بر این عهد و میثاق الاتفاق در رفع
غایلهٔ نزاع و نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش گردیدند و در سال چهارم
جلوس اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خوندگار روم برسم
سفارت برای تاکید بنای صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان
و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ مامور و همراه ایلچی مزبور روانهٔ دربار عثمانی گردید
گفتار در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران با دعای شاهزادگی اظهار خروج کردند صفی میرزا نام بود که در
سمت بختیاری بهم رسید حقیقت احوال او اینکه مرقوم الیه شخصی بود از طایفه

کرایلی و در سنه ۱۱۳۷ هجری در خلیل آباد بختیاری منبعوث شده ادعای شاهزاده
پسر خاقان شهید نموده و می گفت که نام من اولا ابو المعصوم میرزا بود و ثانیا
این اسم را گذاشته‌ام محمد حسین خان حاکم بختیاری از راه ساده لوحی با سر
خیلان بختیاری وجود او را مغتنم شمرده و مقدم او را گرامی و محترم داشته سر بر ربقه
اطاعتش گذاشتند و مومی الیه از نواحی اصفهان تا هد مدعا کرده با دعای
خواهری و یکی از بلوکات اصفهان گذاشته از خلیل آباد خواجه سرا او آدم
رفته او را نیز باحترام تمام آوردند و در همانجا افتتاح کار کرده ارقام باطراف نوشته
سجعه را بطرف چپ زده بر منابر و مساجد بنام شاه طهماسب خوانده اسم
خود را ثانی اسم شاه گردانید و عمال شوشتر و کوه گیلویه و رؤسای ایلات
آن سمت نزد او جمع آمده کمر اطاعت بستند و امرا برای خود تعیین کرده و
در آن نواحی کمال تمکن بهم رسانیده تا آنکه از جانب حضرت ظل الهی در حینی
که شاه طهماسب در مشهد مقدس توقف داشت بارکان دولت علیه صفی
میرزا امر والاصدور یافت که چون شاهزادگی منحصر بشاه طهماسب و ادعای
او خلاف واقع است او را گرفته بباطلی که در چیده بر چنند لهذا بر وفق اشاره
والا در حینی که در دشت مقر کوکبه صفی میرزا بود او را گرفته بقتل آوردند و این
قضیه در اواسط شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۰ هجری واقع شده و دیگر سید احمد نواده
میرزا داود متولی مشهد مقدس مخفی احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که
شاه طهماسب عازم قزوین گردید سید احمد بجانب ابرقو رفته و در آنجا فرامین مجعول
مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود
ابراز و عوام کالانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده جمعی از اوباش را
فراهم آورده عازم بوانات و مرودشت و فارس که در هشت فرسخی شیراز واقع
است گردید در آن اوان زبردست خان افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود
جمعی بمقابله سید احمد فرستاده در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شده
سید احمد منهزم گشته بابرقو آمده مردم ابرقوه از کیفیت او تدلیس حکم مجعول آگاهی
حاصل کرده او را گرفته معزول ساختند بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب
شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده از جهرم رفته داراب

ابرقو

و یزد را در دایرهٔ ضبط و تصرف در آورد و جمعیت موفور منعقد ساخت و رفته کرمان را نیز
تصرف کرده در چهارم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۴۱ مطابق قوی ئیل جلوس و اسم
پادشاهی بر خود راند و سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتن
او مأمور و سید احمد در قلعهٔ حسن آباد محصور و بالآخره گرفتار گشته او را باصفهان
آورده بامر اشرف گردن زدند و هوای سروری را از سر او بیرون کردند عاقبت
بزور زیاده سری از پا در آمده ودیگر محمد علی نام رفسنجانی کرمانی مشهور بصفی میرزای ثانی
است کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و دو هجری موافق
تخاقوی ئیل در لباس درویشی وارد توشتر گشته از آنجا که عقل مردم در چشم
ایشان می باشد جمعی از اراذل و اوباش دیده میگفتند که چشمهای این شخص در نظر ما
بچشم آن صفی میرزا مشابهتی دارد شاید او باشد و او متمکنی داشت عوام
از علامت حماقت حمل بحقیقت کرده خریدار او شدند نایب توشتر باستماع این خبر
متوحش گشته اراده تنبیه او نمود و او فرار کرده بحویزه رفته از آنجا از راه بصره بدار
بغداد شد اعیان دولت قیصری بملاحظت اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت
عثمانیه برده است بدون تحقیق شاهزادگی او التصدیق نموده موحی الیه را بدربار
عثمانی احضار بعد از ورود او بحوالی اسلامبول مهماندار تعیین و در اسکودار مکان
سکنی و اخراجات برای او قرار دادند بعد از خلع سلطان احمد پادشاه روم باعتبار
بعضی حرکات او را بشهر سلانیک که هجده منزل اطراف قسطنطنیه و نزدیک به
حد فرنگستان است فرستادند بعد از چندی او را نیز بجزیرهٔ لیمن فرستاده کان
او را مرخص ساختند و تتمه احوال او در بیان وقایع سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری
بسمت نگارش خواهد پذیرفت ودیگر سید حسین نام قلندری بود که از فراه بقندهار
رفته مدتی در قندهار دریوزه کرد و وادی پیمائی می بود از آنجا همراه افغان در کسوت
درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزا که بطایفه میان جماعت جوانکی رفته خود را
بعباس میرزا موسوم و ادعای برادری آن مرحوم کرده بتمنای سروری گوشه کلاه هوس
بر شکست و بر مسند این دعوی دروغ راست نشست و از مردم جوانکی و طوایف
اطراف جمعی را فراهم آورده چون نگارش بقیه مد انشت حباب آسا بهوای ریاست
سر بر آورده باز سر بگریبان عدم کشید و شمع دولتش چون از فروغی مد انشت

صدق

نمود بیان رسید ودیگر شخصی در سمت شمیل بهم رسیده بادّعای پسر خاقان
خاقان مغفور خود را سلطان محمد نام نهاده بشاهزاده جزوار شهرت یافته در شمیل چهار صد
و پانصد نفر از اعراب بنادر بر سر خود جمع کرده از آنجا بنزد عبد الله خان حاکم کیج
رفته جمعی از بلوچ باعانت او برخواستند و از آنجا بمیان طایفه باززنی آمده آن طایفه
با او متفق و عزیمت کنگ بندر کرده با سید احمد نواده میرزا داود که آن اوان او
نیز در آن سمتها رایت استقلال برافراشته بود مجادله نمود و سید احمد را منهزم
ساخت و بندر را با محال شمیل و ما یحیطه تصرف در آورده و بالاخره از جانب اشرف
جمعی بدفع او مأمور گشته با او محاربه و موما الیه شکست یافته بجانب هندوستان گریخت
بندر با محال متصرف فیه او ضمیمه ولایت افغان گردید ودیگر زنیل نام قلندری است
که از لاهیجان بهم رسیده و او ولد ابراهیم نام طبوحی بود که با چند نفر از درویشان در دوره
گرد قلندران مراحل نورد رفیق گشته در قریه نکام من اعمال دیلمان بمضمون اینکه
مصرع
بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی از کلاه نمد و پوست تخت بهوس افسر
و سر بر واز جریده شاخ نفیر بفکر علم افتاده و از چادر قلندری پایه خرگاه دارای
سلطنت گذاشته بادعای پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاد
و جماعت صوفیان در گونه و دیلمان را فریفته رایت حکم برافراشت و دیلمان را
تا رانکوه تصرف کرد و در آن اوان محمد رضا خان عبد اللو قورچی باشی که سپه سالار
و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده
با دو سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده
و شکست یافته به تنکابن برگشت و قلندر همان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان را
با محال علاوه متصرف خود کرد و بعد محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته
عازم لاهیجان گشته در رانکوه تلاقی فریقین واقع و قلندر مقهور شده بجانب کهدم
گریخت و در آنجا مجددا سلک جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته
مانوله من اعمال اشکور را متصرف و از آنجا عازم خلخال گشته بر حاکم آنجا فایق آمده با
روسیه که در اردبیل بودند در حوالی آنجا جنگ کرده شکست یافت و بعد از آن
بمیان شاهسون آمده جمعی از شاهسون را با خود متفق ساخته و جمعیت انعقاد
داده بقانات رفت و با علیقلی خان شاهسون که دم از هواخواهی روسیه

میزد

میزد جنگ کرده بار دیگر مغلوب گشته بماسوله آمد بالاخره جمعی از مردم که بارو بستهٔ اتفاق
و ارتباط با تت قلندر تنگ آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته و در ماسوله بر سر او
ریخته او را کشته سرش را بجهة سرکردگان روس روانه نمودند

گفتار در بیان نژاد و نسب و بود جناب نادر

بر آگاه‌دلان دقیقه‌رس که بهین
زادگان آبای علوی و امهات سفلی‌اند واضح خواهد بود که سعادت یاری که زادهٔ
لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد نه مفاخرتش به نسب و مباهاتش
نه بسلطنت مکتسب زیرا که بطول نسب و کثرت اسباب این دو امر بر نگاه نظر بلند
همتان نازلترین پایهٔ سلم اعتبار است و پست‌ترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را
فخر بگوهر خداداد خویش است نه بکان آهن و گوهر شاهوار را نازش بتاب و رنگ
ذاتی خود است نه بصلب معدن خصوصاً این برگزیدهٔ خداوند بزرگ کردهٔ لطف ایزد
توانا که بمقدار لطف الهی استظهار خاطرش بشمشیر خویش نه بزور بازوی ایل و عشیره
و بیگانه و خویش و دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته‌اند
و خاندانها از دولت خاندان او دولت خاندان اندوخته‌اند بنام صمصام جدیدش را
دولت تیموری در استیفای است و در بازوی کمندش سلسلهٔ چنگیز و تاتار نشانی
ز سهم خدنگش قضا تیز پر ز تیغ کجش آسمان اشکست پشت ظفر اگر نادر افروزد از
قهر چهر چه خورشید آتش زند در سپهر اگر مهر از عذار خویش دم زند دم صبح آتش
در عالم زند و در آتشش گر یزد سمندر ز بیم نهد سر بکوه و بیابان ز بیم در این صورت
سخن سنج را از نگارش این مطلب بازداشتن اولی است اما چون غرض موقع ضبط
کلیات احوال این خدیو بیهمال است و ذکر انساب نیز از لوازم این مقال در برسم
اجمال نگاشته لوح بیان میگردد که آن حضرت از ایل قرقلو او یماق از ایوغ افشار است
و افشار از جنس ترکمان می باشند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود و در ایامی
که مغولیه ترکستان استیلا یافتند کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از
ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه بتقریبات کوچ کرده در چشمهٔ
کوبکان من اعمال ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس در بیست فرسخی
واقع و در قرب جوار مرو شاهجهان است توطن اختیار و در تابستان آنجا ییلاق
و در زمستان در دستجرد و درجز قشلاق میکردند تولد آن حضرت در یوم شنبه

تاریخ بنا ایلشنه

در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سنه ۱۱۰۰ هجری مطابق لوی ئیل در قلعه دستجرد دره جز
که در آن مکان بالفعل عمارات عالیه احداث و بمولود الیوی شهرت یافته اتفاق
افتاده باسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد
گذاشت در میان ترک و تاجیک خورد و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در
مبادی حال آثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست
مؤیدش صادر شد و در عالم خود نادر آفاق یعنی الایام نادر بیک مشهور شد گفتار
در بیان آغاز کار نادر کامکار بتائید جناب از آنجا که نقش بند کارگاه وجود الله و پیوند
آفریده کار
مزاوجت را تار و پود دیبای بقای بنی آدم ساخته و باین جنس گونگون طراز جامه قوام و دوام
بر دوش بنی نوع بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند صمد است و تقدس شایسته
یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی در آن اوان که آغاز ایام
شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان ریحان عیش و کامرانی بود مایل
تاهل گشته با بابا علی بیگ کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ابیورد و کلیه در آن ولایت
با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرای رزم بزرگی بود از جامه خانه نسبت خویشش اندود و دیبای
تشریف اهلیت مفاخرت در بر خویش داشت آن حضرت آن حضرت طالب
پیوند و راغب بخواستگاری صبیه آن سعادت مند شده اکثری از عهد پیشگان
افشار سالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای آن
طایفه باین علت هم آغوش شاهد فنا و هم خوابه رنج و عنا شدند و بالاخره بحکم قضا
امر مواصلت صورت وقوع یافته از آن مخدره سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی
و یک هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب
مزبور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد و بعد از پنج سال آن ستوده رخ بنقاب
تراب کشیده صبیه دیگر او را در سلک پرده گیان حریم عفت انتظام داده که نصرالله
میرزا و امامقلی میرزا گوهران آن درج و اختران آن برج اند هرچند که در آغاز ظهور کوکب
اقبال این خدیو بیهمال وقایع و اموری که در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس
و قلعه جات آن ناحیه در آن حضرت با افشاریه و ترکمانیه و اکراد و اوزبکیه
و سایر ارباب عناد بوقوع پیوست و کوشش و سعی که از اهل ایران و بداندیشان
در اختلال کار ایشان بظهور آمد و جنگهای که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک

در ملک خراسان همیشه از جانب آن جناب اندیشه مند و هراسان می‌بود معتمدی را با نیاز
مندانه نزد او روانه کرده پیغامات مؤکد بعهد و پیمان فرستاده که ما را ارادهٔ ورود
بارض اقدس بغیر از رعایت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلی رسم موافقت
مرعی گردد منتج فواید خیر و باعث التیام و رفع افساد و غیر خواهد بود آن حضرت نیز
قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شد که دو روزی با ملک اظهار صداقت
کرده وحشت او را رفع که در خلوت و اشکار شر وجودش را دفع کند نخست اوباش را
و جلایر که در خدمت آن حضرت بودند متعهد گشته فرمودند که در جرید بازی خود
سازی کرده مهیا باشند منظور اینکه آن حضرت در اثنای بازی و اسب تازی
جلو اسب ملک را ربوده با تمام کارش بپردازند و هواخواهان نیز بخونش و
اتباع او ریخته او را از مرکب هستی در اندازند روزیکه در میدانگاه سلوک مشهد ملک با
گرم جرید بازی بودند بعزم عنان گیری ملک دست انداختند چون زمام توسن
امور در دست رایض قضاست پشت دست که تکیه گاه آسمان در پیشش از
پنجه آفتاب پشت دست بر زمین گذاشته دست آن حضرت بر دهان
اسب ملک خورده جلو بدستش نیامد ملک از آنجا که سرمست بادهٔ هوش ربای
نخوت بود تفرس این معنی نه کرده بعد از انقضای میدان بجانب شهر عطف
عنان کردند اما آن حضرت پیوسته در کمین وقت می‌بود تا آنکه بنصایح مشفقانه
امالهٔ قلب قلیچ خان و امامقلی خان کرده باظهار التیام ایشان را با خود رام ساخته بعد از آنکه
به فرسخی مشهد مقدس ترغیب لشکار کرده ملک بخواهش آن حضرت یک روز
پیشتر حرکت کرده و حضرت ظل اللهی روز دیگر قلیچ خان و امامقلی خان را بتقریب
شکار همراه برده بعد از ورود بقریه یامحانه من اعمال مشهد مقدس چون صید بدام
افتاده را از دست رها کردن بمقتضای عقل خداداد نبود آن دو نفر را که در
ظاهر چون قبضهٔ تیغ لاف دستیاری و در باطن لسان دم شمشیر از خون خواری
می‌زدند از میان برداشتند و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را
جمع کرده همت بدفع کینه جویان گماشتند در بیان آغاز محاربهٔ حضرت نادری
با ملک محمود سیستانی بعون حضرت یزدان ملک محمود بعد از وقوع این واقعهٔ وحشت انگیز
چون دانست که از شجر خلاف آن آزاده سرو حدیقهٔ راست کیشی جز برگ

برگ پیدیکان بری نخواهد خورد و بار گران زیاد سری که بر دوش دارد لیس منزل نجات
نخواهد برد عندلیب جانش تواسیخ این مقال کرد ید قطعه روز اول که دیدمش
گفتم آنکه روزم سیه کند اینست پس با کراد جمشگزک نوشت که من متفق
شده که بدفع جناب نادری پردازند یا کار جنگرا آماده سازند اکراد باد جواب دادند
که آن جناب کردن فرازیست مؤید و دلاوریست مبسوط الید و جمعیتش بسیار و
استحکامش در غایت اشتهار تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرون و این جناب
از حین قدرت ما افزونست ملک چون عذر ایشان را مقرون بمکر دانسته از کل
رعنای جواب آنگروه استشمام رایحه دورنگی عزم تنبیه آن طایفه کرده چون راه
کلات و پیچه و دهنه مشتمل بر کوهستانات عظیم و محتوی بر قلعه جات محکم بود عزیمت
آنسمت را مقرون بمصلحت ندانسته با پنج و شش هزار کس از راه رادکان
روانه خبوشان گردید در منزل مزبور مجدداً اکراد کسی بمعذرت خواهی نزد ملک
فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد
است ازین ماجرا درگذرد از آنجا که ملک محمود آماده خودبینی و رعنائی شده فرستاده
اکراد را قطع بینی کرده [illegible] این معنی سبب پیدائی اکراد گشته باستعداد لوازم سرکشی
پرداختند و بعزم مدافعه پیش آمده از مساعدی بخت گشته فراری و در قلعه جات
خود متواری شدند و ملک بلا مانع داخل خبوشان گشته بنا گذاشت که قطاع
اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را در ارض اقدس ساکن ساخته زمام
اختیار ایشان را بدست گیرد اولا تاخت قلعه زیرانو را که در دو فرسخی خبوشان واقع و بتقاق
آن جماعت بود دستنمای خاطر خود ساخته محاصره کرده در خلال آن حال خبر
بیهمال مانند بلای ناگهان لبر دقت اش رسید توضیح این مقال آنکه بعد از
وصول خبر ملک بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی چون بخبوشان [illegible]
با شوکت و شان و افواج رزم کوشان از راه تعصب ایلیت بعزم اعانت اکراد
ایلغار و در ابتدای ورود در دو فرسخی خبوشان بعفوی از اتباع ملک که اسباب
توپخانه او را از مشهد مقدس می آوردند دچار گشته اکثر را مقتول و معدودی
را آنگروه از ورطه هلاکت جان بسلامت بدر بردند ملک محمود ازین واقعه بیخبر
کمند قلعه گیری را تاب و تیمز عاجز گشتی را آب داده گرم گرفت و گرد قلعه در

مطلب

با یک چند نفر

شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل اللهی با جوانان صف‌شکن و دلیران
مردافکن عربده‌جو و نعره‌زن از یک طرف نمودار گشته بحمله زهره شکاف سپ
لشکر محمودی را شکافته خود را بپای قلعه و سران قلعه خود را بپای او رسانیده از
تنگنای محصوری نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنابر مراسم حزم
در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود بعد از وقوع تلاقی و ظهور شکست از در قلعه
فرار و در سنگر خود تحصن اختیار نموده حضرت ظل اللهی عورات و اطفال
اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده و در یکطرف قلعه در جانب دشت نزول
و دور اندیش اکراد که از خوف ملک در بغولها مخفی گشته بودند از مژده ورود
موکب اقدس حیات تازه و بهجتی بی اندازه یافته پا از روسا سر قدم ساخته بخدمت
آن حضرت پیوستند و بتجدید از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز
دیگر که ملک ملک نیمروز اعنی خورشید جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده
آهنگ خودنمائی کرد ملک محمود لوای عزم افراخته و طرح جنگ انداخت
چون حریف را قاهر و دست مطلب را کوتاه یافت گسسته عنان و شکسته سنان
روی برتافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته بطرف ارض اقدس شتافت
آن حضرت نیز همه جا تا عشرت آباد سرحد مشهد و خبوشان از اطراف
ملک کرد ایلغاری کردند که شاید ملک از پناه توپخانه بمعرکه جنگ آید فایده نکرد چون
طایفه افغان را آن زمان منکر یراق و تفنگ و حمله با تیغ و سنان خصم افکن می
دان جنگ ننمودند آن حضرت ایشان را در آویختن بتوپخانه و تفنگ مانع
حزم دانسته ترک رزم و از عشرت آباد اکراد مرخص ساخته خود رکاب
ابیورد صرف زمام عزم کردند ملک نیز عمر دوباره را مغتنم یافته وارد ارض فیض
بنیان گردید
در بیان تسخیر تیکه قلعه و باغ قلعجات ابیورد و نیز در بازوی ظفر پرور
چون همه قلعجات ابیورد که در تصرف افاغنه اکراد بود محمودی شده بر
حدود مخالفت بودند از آنجمله جماعت امیرلو سکنه تیکه قلعه بودند که در دو فرسخی
ابیورد واقع است هرچند که موسم زمستان و لشکر سرما غارت گر تاب
و توان بود لیکن حضرت ظل اللهی از آنجائی که همیشه سرگرم لشکر تایید بودند
بلند همت برد از پی عزم ظفر پرور دو افسرده قول سرد شکسته با دلیران

عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و اطراف آن را از خاک و خاشاک انباشته بلند کرده
آب رود خانه را بقلعه بست آبی بروی کار نیامده پس حواله و سرکوب ساخته
قلعگیان را هدف تیر و تفنگ ساختند بعد از چند روزی که صواعق بلا بخرمن
هستی آن طایفه آتش افروز بود اهل قلعه بحبل المتین ایمان بجسته معذرت جویان
و ندامت پویان گردن بربقه اطاعت گذاشتند آن حضرت اساس قلعه را
برکنده و اهل قلعه را کوچانیده با پور و سایر محال پراکنده ساختند اهل قلعه
نیز که مکس طایفه لنکزلوی افغان بود در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته از ادای
گیتی بر تافته بودند بعد از تمشیت کار ریکی قلعه رایت توجه بالطرف افراخته و مدت
سه ماه آن قلعه را بمضیق محصوری انداخته تخت از دو طرف حوالهای ترتیب داده
خاک ریخته بلند ساخته استادان نقب زن و چاه جویان خار انگشن آغاز نقب
زدن کردند مقارن وصول نقب بزیر حصار قلعه از کنج کاری پل و کلنگ بفکر بروبار
پی برده سر رشته نقب را بدست آورده خواستند که آب بر آن بسته ا
آتش فتنه را فرو نشاندند بیرونیان نیز پیش دستی کرده نقب را از باروت
انباشته آتش زدند چند نفر از قلعگیان را که داخل نقب بودند دود از نهاد
هستی برآورده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند و دیوار قلعه نیز منهدم
گشت اما قلعگیان باز چوب و خاک آن موضع رخنه راه دخول بر سپاه نصرت
پناه بستند چون به نقب کاری ساخته نشد پل داران از اطراف جمع آمده
چهار حد قلعه را بفاصله صد ذرع کما پیش از خاک و خاشاک بمثابه تل بلندی که
پست و سی ذرع عرض ده ذرع ارتفاع آن میشد بسط گونه سد بسته آب
بر آن جاری کردند و در عرض دو ساعت آب احاطه حصار کرده رخنه بر اساس
ثبات و قرار دیوار انداخته بنیاد قلعه نیز دستی آن سیل بی امان چون خانه
حباب بی تاب رسید و در بروج و بیوتات آثار خاویة علی عروشها ظاهر گردید
و هر دم آنجا کوکب طالع را در برج آبی منقلب دیده دست از جان بشستند و از
غایت اضطراب مانند سرشک از خانه چشم روان گشته از روی ندامت بپای
سرور دوران فرو ریختند خدیو یگانه چهار نفر از روسای آن طایفه را که سرمایه
فساد بودند مورد تیغ بیاسا رسانیده برات نام لک خدای قلعه را که مرد شیطنت پیشه

نسبت نقب زدن

بلو

رساینده همگی ایشان معروض تیغ سیاست و تارک هوای ایالت گشتند در بیان
آمدن رضاقلی خان از دربار شاهی بامر سرداری و خاتمه کار او و در اثنای این احوال رضاقلی
خان نامی از دربار شاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه و رجائی
که سردار عازم خراسان بود بنا آوازه شوکت نادری که سامعه افروز دور و نزدیک بود
اعلام کرد که آن حضرت تا ورود او عازم خبوشان گشته سلسله جمعیت را باکراد
انعقاد داده به تنبیه ملک پردازد و چون برای والا معلوم بود که معامله اتفاق اکراد
با آن حضرت ممتنع الوقوع است بتنهای با دلیران گزین و رزم آزمای نصرت قرین
توجه بجانب ارض اقدس افراخته منزل موسوم بسبز کهریز را که در یک فرسخی
مشهد مقدس در سمت خیابان عالی واقع است جولانگاه بادپای [illegible] ساخته
ملک نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت و چندبار نایره حرب اشتعال
یافته دلاوران ظفر توام تیغ تیز را بر ایشان حکم و جمعی از صدمه چنگال شاهباز
رگ یلان مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشیدند و ملک محمود(?)
نیز همان روز اطراف شهر را مضمار جولان(?) ساخته شتر خانه قلعه طرحی(?)
که موسوم بقلعه حاجی تراب و در سه فرسخی مشهد مقدس در جانب غربی واقع
است معسکر کوکبه نصرت انتساب کرده راه آمد و شد را بر ملک بسته در هر
سه روز یک مرتبه ادهم تیزگام را بامواج خون آشام در حوالی قلعه جولان می دادند
و بزخمهای کاری سیف و سنان زبانه زخمهای اندوه بر دل محمودیان میکشیدند(?)
محمود چون رزم سازی و میدان داری آن حضرت را می دانست و معلوم او بود
که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد از شهر جدا نگشته پشت بقلعه داده کروفری میکرد
و بسیاری از مردم آن توابع و لوای خدمت آن حضرت را اختیار کرده همان
چار دیوار شهر را ملک مالک گشت در سیاق این حال رضاقلی خان آمده بودند که فتنه
انگیز شده و برگشته رضاقلیخان التماس کردند که هرگاه جناب نادری باین نحو عرصه را بر ملک
تنگ سازد و لوای نام ننگ افزا(?) سرداری تو ضایع و نقص در شأن و شوکت
تو واقع خواهد شد. رضاقلی خان بعد از استماع این سخن کاظم بیک خویش خود را
بجانب نادری فرستاده پیغام کرد که جنگ با ملک موقوف بکرم ثبت(?) عنان
تهور را کشیده قدم پیش نگذارد بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ این پیام

آن حضرت نیز دست از جنگ برداشته بانتظار ورود سردار همان قلعه حاجی
تراب را مقر کوکبه فیروزی مآب ساختند سردار نیز در سر راه افراد خویشان را
جمع کرده عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه
شنید که سررشته کار و زمام اختیار بدست سردار در آمد چون حالت
او و لشکرش معلوم ملک بود خود را مژده ظفر بچشم روشنی یافته با خاطر آرامیده
از مشهد مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت روانه گشته
بدون اندیشه و محافظت طی مسافت کرده وارد جنابد و سردار نیز بنه و اردو
در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دهنه باتفاق افراد متوجه ارض فیض بنیاد
گشته در باغ خواجه ربیع یک فرسخی مشهد نصب خیام اقامت کرده
در آن شب خبر ورود خود را باهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خود و گشودن
دروازه ها ترغیب نموده هنگام صبح اهل مشهد برفع لفت ملک اتفاق کرده
دروازه ها را گشوده با اتباع ملک که در میان شهر و بازار بودند در آویخته ایشان را
مقید و چند نفر از اعیان را عرق ریز شتاب برای ابلاغ نوید این فتح الباب
روانه نزد سردار نمودند از امور اتفاقیه اینکه ملک بعد از ورود بجنابد مطلع می گردید
که سردار از راه دهنه دامن همت بر زده عازم ارض فیض انتساب و احمال و اثقال
او و لشکرش در قلعه حاجی تراب مانده در جنابد ملک باراده و بسمت قلعه
مزبور روانه و سردار همان شب که وارد باغ خواجه ربیع می گردید این خبر وحشت
افزای خاطرنشانش گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته بتلاقی فریقین واقع و قشون
سردار دسته دسته از اطراف بجمعیت ملک حمله ور گشتند اما چون ملک
توپخانه و تفنگچی را محیط لشکر خود ساخته در قشون سرداران مقدار تفنگچی و استعداد
نبود حملات آن فوج رخنه گر بنیان ثبات و قرار ملک نگشته کاری نتوانستند
نمود و سردار جنگ را موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشته
بستر استراحت گسترد و بر بالین غفلت تکیه کرد لشکریان نیز شیوه سپهدار
خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش افکندند فرستادگان
اهل مشهد بعد از ورود بباغ خواجه ربیع که جای سردار را خالی دیده مذبذب بتعاقب
او شتابان گشته در مکان مزبور وارد معسکر سردار و مژده رسان این اخبار

مآب
آخر

در میان

گشته

گشته سردار نیز با پیل خان حاکم الغزاین و کاظم بیگ خویش خود را با جمعی از قوشون
در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده بضبط شهر پرداختند و چون ملک محمود حیات
حرم و منسوبان خود را بمهدی نام مشهدی که در آن اوان وکیل مهمات دولتش بود
محول داشته او را در ارگ گذاشته بود مهدی آنشب حرم و کسان ملک را
برداشته ببرج اطراف دروازه ارگ متواری و مشغول دفاع و خود داری شده
همانشب کس فرستاده ملک را ازین واقعه آگاهی بخشید ملک فی الفور با توپخانه و جمعیت
بجانب شهر ایلغار کرده از دروازه ارگ که در تصرف مهدی بود داخل شده ابواب
جنگ گشود و قزلباشیه را پای ثبات از جا رفته و راه صبر و قرار و شهر را گذاشته فرار
کردند ملک بار دیگر شهر را تصرف گشته با شهریان نفاق اندیش راه مواخذه در پیش
گرفت حضرت ظل اللهی هرچند که از آیینه آغاز صورت کار انجام را بعین الیقین
دیده می دانست که مآل کار سردار ناپایدار بکجا قرار خواهد یافت اما بعد از آنکه غنچه
سربسته این امر مبهم در گلبن رسوائی گل کرده معلوم نظاره گیان این چمن گردیده
و وجه رفاقت آن طایفه را جز ثمر ندامت باری و گلستان احوال ایشان را امید
بهاری نیست بدون اینکه سردار را ملاقات نماید عزم ابیورد کرده سردار
نیز متوجه خبوشان شد بعد از دو سه ماه باز تهیه سردار را از سر قزلباشیه و
اکراد گرفته هوس جنگ و باظهار جرأت اعاده این تمنای مرده رنگ کرده
بر سر شهر مشهد آمد و دوباره ملک محمود بمقابل او پرداخته او را بسمت خبوشان
گریزان ساخته این دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای
اقتدارش قد علم نکرد در بیان سردار محمد خان ترکمان و سلطنت ملک محمود و محاربه که
فیمابین او و حضرت ساروی نمود در آن اوان آذربایجان مرکز کوکب پادشاهی می بود چون این
خبر بسمع اعیان دولت رسید مشغول بر صفحه احوال رضا قلی خان گشته
محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان
وارد خراسان شود ملک عرصه ملک را خالی دیده اولا تسخیر نیشابور را پیش نهاد
ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را بر سر نیشابور فرستاده جماعت بیات
ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان نوای خانه نادری کسی که امید یاری و توقع
کاری از او توان داشت نمی دیدند در مقام استغاثت در آمده حقیقت حال را

بحضرتش اعلام آنحضرت نیز به نوید متوجه کوکب والا و تهدید وکم من قریة اهلکناها
باسنا بیاتا مژده رسان گوشمال اعدا گشته خود را مستعد و سلک جمعیت خود را
از ارفا... واکراد کلات و دره جز و ابیورد منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم
امداد ایشان روانه گشته اکراد خبوشان نیز بموجب اشاره اقدس بمعسکرها
یون پیوستند و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از
اتباع او از مرحله حیات دور گشته خود بالکی متحقق شد بعد از وقوع این امر
عالیجناب عنوان مآب ملا رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای
عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته
چون شیوه جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون می
کرد مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک اسحق را از تنگنای محن مرخص از راه
ارض اقدس سازند که بمعامله عاجز نوازی ملک را رهین احسان و سرفرازی ساخته
استکشاف رای و اراده او نیز درین ضمن کرده باشند طایفه وحشی نژاد
اکراد بنابر واقعات زمان ماضی باین معنی راضی نگشته قصد کشتن مال ملک
اسحق کردند اراده ایشان چون بشرف وصول از دیوان جناب نادری نداشت
در عقده امتناع مانده در هنگامی که سرپنجه این اندیشه از بیان خاطر اکراد را در کشش
و نایره شرارت انگیز هوای ترک تازی نعل بادپای در ولشان ... و آتش داشت
ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور گشته در منزل
قدمگاه پای ثبات افشرده و اکراد نیشابور لوای مجادله افراشته چون
ملک محمود از بیم تیغ و سنان جان ستان دلیران مهابت کیش نتوانست که
سنگر خویش ساخته با خدیو ظفر فرجام مرکز جنگ میدان اقدام نکرده کاری
از پیش نرفته اگرچه اساس قرارش منهدم و بعضی از لشکریانش منعدم
گشتند اما چند نفر از اویماق اکراد نیز رخت بسر منزل نیستی کشیده ابراهیم
خان برادر آنحضرت نیز زخمدار گردیده و بنابراینکه اهلیه توپش را سرشته طالبان
اکراد از مشرب بی باک آب بلجام خورده و در میان خود سرکرده کامل اکری ...
و اسباب که بدست آمده بود و بند از صولت ملکی از غلبه اکراد لشکر یک سر ...
و راه سالکی خویش در پیش گرفتند و از رفاقت کل جماعت طاری ...

لشکر

ریک بعد از وقوع این حال نیشابور را محصور ساخته اهل شهر چون خود را در معرض
مخاطره و تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم و ملک حکومت
آن ولایت را بفتح خان بهات حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس
کرده بعد از ورود بارض اقدس در خود طمان استعداد و اعزاز فرماندهی و استبداد
کرده از سبک سری چتر بر سر و سکه سلطنت بر سیم و زر زد و چون خود را از موجب
بکیاسی می دانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داده گفتن هاتف قضا از گفته
لسان الغیب این بیت بگوشش میخواند نظم نه هر که چهره برافروخت دلبری
داند ∴ نه هر که آینه سازد سکندری داند ∴ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ∴
سپاه داری و آیین سروری داند چون اهالی بوژمیج که قصبه ایست ما بین مشهد مقدس
و ابیورد سر از اطاعت او برتافته اولا آهنگ تسخیر آن گروه ملک اسحق را با این
امر مامور ساخته مردم بوژمیج نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده تا وصول آن
حضرت بسر منزل امداد کار از کار گذشته و ملک اسحق بوژمیج را تصرف کرده برگشته
بود آن حضرت بعزم جلای مشهد لمعت را وطان نهضت فرموده ملک نیز از
مشهد مقدس بیرون آمده که بمدافعه آن حضرت پردازد و از آنجا بر سر جنوشان
آید در استربله که از مواضع مشهد مقدس است تلاقی فریقین اتفاق افتاده
بدبیر مخالفت تقدیر دو دو بیست نفر همراه از اتباع آن حضرت قتیل و دستگیر گشته
بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آن حضرت با دو نفر وارد کلات و ملک عازم
تاخت جنوشان گردید بعد از صدور این وهن و فتور افتاریه در باب حد و عاد
فرصت افساد یافته از راه قصور اعتقاد رفته از ترکانه سمت ورود استمداد و
انطالیفه بتسویلات ایشان تارک عهد و انقیاد گشته آمدند که با آن حضرت لاط
مخالفت گسترده ابیورد را تصرف نمایند آن حضرت باز از کلات عازم ابیورد
و در خارج قلعه معرکه آرای نبرد گشته افتاریه ابیورد را با ترکانه شکست داده فراری
و جمعی از ایشان در بیغوله بستی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک بجانب
تهور لمعت جنوشان برانگیخته تا وصول موکب آن جناب بلیاب ملک اکراد را
تاخته و سالک جمعیت ایشان را متفرق ساخته رایت مراجعت افراخته بود
آن حضرت بجانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کردند بعد از وقوع

کرده

این مقدمات محمد خان ترکمان که از دربار پادشاهی بسرداری مامور بود وارد خراسان
گشته فتحعلی خان بیات از جانب ملک محمود بحکومت نشابور اقدام داشت
بسبب وصول خبر آمدن سردار جری و با ملک در مقام خودسری برآمده شد محمد خان
فرار کرده ملک دوباره از راه راست آهنگ نشابور کرده فتحعلی خان بمقابله پرداخت
باقتضای تقدیر دستگیر گردیده او عرضه ضرب شمشیر گشت محمود بشهر استیلا یافته
ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزیمت ارض فیض قرین نموده بعد از تسخیر
نشابور داعیه مدافعه آن حضرت جاگیر ضمیرش گشته ملک اسحق را با لشکرش از
نشابور طلب و خود با کوکبه و ازدحام بباغ خارج شهر نقل کرده از اتفاقات
خدیو بیهمال نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز جلال بجانب ارض خلد مثال گشته بود
وارد جابد و در آنجا پیر محمد نام که قبل از این در مجادله نوبی از فتحعلی خان اوکردان شده
بملک محمود پیوسته بود آن اوان از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود
بمدافعه پیش آمده و مغلوب گشته بقلعه هزیمت و موکب والا نیز بطرف ارض
اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بکوشک مهدی دو فرسخی مشهد از عزم
ملک واقف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار
دانسته بسمت کوه سنگی یک فرسخی مشهد حرکت و در آنجا که پیش کار قدر
و در سرانجام اسباب این خدیو جهان دارد بدو دست روز و شب وسیله انگیزی های
سپهر آسمان در وادی حاجت روای این خسرو بلند اختر از کواکب آبله ریز
می باشد بیمامن حسن اتفاق و تایید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق از سمت
با با قدرت و ملک محمود از سمت باغی مزبور با قدرت و شوکت بتوجه لکی
نکاور انگیز و حضرت ظل اللهی نیز با دلیران گردن فراز بپای خدای بی نیاز با
هر دو طرف هنگامه آرای میدان ستیز آور گردیده تا اخول کوکبه سلطان روز پاره
تیغ جهان سوز دود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان برآورده و جمعی کثیر را طعمه شمشیر
آبدار و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته توپخانه و نقاره خانه ایشان را متصرف گردیدند
ملک محمود و ملک اسحق هر دو روی از معرکه برتافته بجانب قلعه شتافتند و در
حامی تواری حصاری شدند و از گرفتاران آن معرکه آنچه اهل مشهد بودند از دیوان
احسان خدیو بیهمال عطیه اندوز و فرمان بجانب و جمعی که خواص و کسان ملک بودند

بامر

مامور کلات گشته کوکبهٔ والا بجانب کلات انصراف یافت اما محمود بعد از وقوع
این شکست باقوام افشاریه که در سرکشی با او همدست و در سلسلهٔ اطاعتش
پابست بود نزد ترکمانیه نسا و درون و اکراد خبوشان کس فرستاده همهٔ
آن جماعت سازش و ایشان را مطمئن بوعده نوازش کرده بموافقت محمود
ترغیب و بمخالفت آن حضرت تحریک کردند ایشان نیز عهد موافقت بسته
بکمند کشش وساوس سررشتهٔ اخلاص را از آن حضرت بمجرد استماع این
خبر تنبیه ترکمانیه را پیش نهاد خاطر انور ساخته وقت صبح که ترک تیغ مهر گیتی فروز
جلوه گر میدان روز گردید از ابیورد سوار و در یک شبانه روز بیست و پنج فرسخ
ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغات و نسا بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور
رسانیده و از آنجا مردم نسا را جمع و دلالت و قلوب ایشان را قرین استمالت ساخته
از راه میاب و کوبکان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای انتهاض عزم و
رایت افزای لوازم رزم گشته جلادت کیشان را که از سهم خدنگشان عقاب
بر مریخ بت دو دسته کرده در دو گوشهٔ ملکی از راه کمین ره کردند و خود با چهار صد
و پانصد نفر سبک روح از نسیم سحر وارد قلعهٔ موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر
بعزم مدافعه سوار شد همینکه تلاقی فریقین واقع شد آن حضرت بقصد اینکه
ایشان را بکمینگاه دلیران کشانند و آن صیدخون گرفته را رسانند جنگ بگریز آغاز
نموده کمیت برق تک را بهمت سموم گرم عنان و دیگران گران رکاب را تا قلعه
قلعه سبک جولان ساختند ملک چون پی بدین عابره نبرده بود لغزش در نظم جمعیت
خود نداده بهیات مجموعی متعاقب رسیده بازار گیر و دار گرم گردید و کر و فر از طرفین
بعمل آمده چون در آن اوان شدت سرما خنکی را از حد برده و دلهای یلان از زدن
برف مانند آب در جویباران سنه افسرده بود هنگامهٔ جنگ را [illegible]
شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و آن حضرت روی بابیورد
آورد و از آنجا بنا بانقلاب اوضاع متوجه آن ناحیه گشتند توضیح اجمال
آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو را محل و جماعت تاتاریه و عرب در خارج
مرو سکنی داشتند فیمابین قاجاریه بحکم از جهات که مقتضیات عالم کون
و فساد است احداث نفاق و نزاع شده آن جماعت دیده خرد را از ملاحظه

ملک

گسسته به آن حضرت

به راه راست

عاقبت کار بسته و مدرک از تاتاریه پیوسته حمایت جماعت ایشان بدفع
یک دیگر پرداختند تاتاریه این معنی را غنیمت شمرده در صدد تقویت
اعدای فاسد آن جماعت در آمدند تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه
قوی گشتند آن طایفه بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجاریه جماعت یموت
را که از خوارزم اورگنج آمده از محل موسوم بقزاقوم یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته
در مقام تاخت و تاز در آمده قاجاریه نیز چند نفر از روسای یموت را بقلعه محبوس
و دفعه بر سر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت
تاتار و اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بکال که در دوازده فرسخی مرو واقع و سراب
زراعت سکنه مرو بود رفته اقامت ورزیدند و یماقیه مارو چاق و ترکمانیه استعانت
کرده چون بر سر آب مرو نشستند آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت
و زراعت ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال حال و اوضاع مرویان واقف
گشته بر طبق استدعای تاتاریه بکفو از ایشان بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم
مزبور را باتفاق اشرار مارو چاق و ترکمانیه دست تطاول دراز و تا مدت یک
سال آن ناحیه را تاخت و تاراج کردند چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه کار به
هلاکت رسیده کار بسر حد هلاکت انجامیده دست تشبث بذیل یاری و دامن
مروت و مددکاری آن حضرت زده و عرض احوال خویش پرداختند و آن حضرت
نیز از راه تعصب و ابیت دامن همت بر میان زده بحمایت حضرت عزت
جل شانه بعزم تنبیه آن جماعت رایت عزیمت بالصوب افراختند **در بیان**
مقدمات الکای سرخس چون موکب جهان کشا را ورود بطرف رود با عتبار و فور آب عبور
از رودخانه متعسر گشته در سمت آب مکث واقع شده چون از صیدگاه عزت
دست تهی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور و مخالفت طایفه اویماقیه
سرخس سرکردگی مورود قلی خان جقتای حاکم آنجا در السنه و افواه مذکور
بود از طرفین آهنگ تاخت سرخس کرده از بیراهه متوجه مقصد گشته شب از سر
دست آمده باران شدیدی شد بحدی که لباس سیاه فام ظلمت در عالم
شب برنگ آب مبدل گشت و سپهر تیز گرد در آن سرزمین از کثرت سیل
و آب پای بست لای و گل گردیده و آن سیل کوه را بلکه بشکر آسمان اوج بنع موج

بعد از

محل

قلعه

بلان موج یکدیگر کم کرده هر یک بسمت افتادند و از شدت باران و کثرت نجات
رکوب بود و نه قدرت نزول سر رشته جاده از دست پیک نگاه بدر رفته
بهمان طریق انسمت در خانه زین بسر برده هنگام طلیعه لشکر فجر بخارج رسیدند
مورد و تقی سلطان چون نوازل آسمان بر در خانه خود مهمان دید جز اتفاق د
چاره ندید ابواب معذرت کشاده و پدر خود را با نزل پیشکش بخدمت
روانه فرستاده سرکردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند
چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه نپرداخته بکوچانیدن بعضی از ایلات امر داد
عز صدور یافت مجمع سلطان جغتای که بمحافظت قلعجات اقدام داشت
در مقام ممانعت آمده بالاآخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جست
بار اهل قلعه از در اطاعت درآمده مجمع سلطان را با اعوان و اتباع گرفته بخدمت
آن مقدس آوردند آن حضرت ایشان را با سه هزار خانوار ایلات سرخس و توابع
کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاد خود نیز سایه وصول بر سر ابیورد
یان انداخته از جمله قلعجات افغانیه قلعه قورغان بود که متعلق بعالی نور بیک بالو
بود و تا آن هنگام تسخیر آن در عقده بتعویق مانده بود چون عالی نور بیک با وجود
انتساب بان دودمان تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایلی را کان لم یکن
انگاشته جعفر قلی بیک تمادلو نیز از روسای چمشکزک بود در مخالفت این
استان همداستان گشته باعانت او آمده بودند لهذا لوای ظفر انتما بجانب
قورغان شقه کشا گشته در اطراف قلعه برجهای متین و سیبهای محکم ترتیب
داده بخت جعفر قلی بیک اظهار اعتذار کرده مرحمت خطاپوش او را بالکلیه
او رخصت عبور ارزانی داشت چون عالی نور بیک بتنهای با جمعیت خود بقلعه داری
پرداخت از مؤیدات اقبال در حین توقف کوکبه منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد
اینکه چون در ازمنه سابقه ایام دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه
اوزبکیه خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی والی خوارزم بتصور ایام ماضی در عهد آن
حضرت اظهار فتنه جوی و رزم سازی و بارسال جنود اوزبک هوس ترک
تازی کرده هر دفعه اوزبکیه مغلوب یلان و مقهور یکه تازان معارک سربازی
گشتند پس شیرغازی ترک تطاول و دست درازی کرده بارسال رسل

ورسایل آمد وشد تجار وقوافل بنا گذاشت ودر همان اوقات جمعی از تجار خوارزم
وارد ارض فیض بنود شدند بنا بر آنکه ولایت پچه ولعه در حدود دشت
ومردم آنجا دولت ملک را تابع بودند ملک بایشان اعلام کرد که
کاروان کرده ایشان بطرف ان رسانند اهل پچه و... بمطالبه باج با تجار
بقتل رسانیده اموال ایشان را متصرف گشتند وچون در آن اوان
واقعه از آن حضرت که الحق مادة الحیوة مزاج فاسد خراسان ... وارز
خون آتش ... دلهای دور ونزدیک همایان بود ... غازی
این خبر ایلچی بخدمت آن حضرت فرستاد وتمنای استرداد اموال
منهوبه نمود آن حضرت آن ملازمه مهربانانه ... فرستاده او ...
ودر استخلاص مال واسترضای تجار شرایط التفات معمول داشته این
معنی وسیله رفع غایله شورو شیان و باعث التیام جراحات شده یکنفر
نفر از غلامان خاص موسوم بالتون جلو را برسم خدمت وامداد روانه موکب
ظفر بنیاد ساخته بود آن جماعت در پای قلعه قورغان وارد معسکر ظفر اثر
ودر لوازم شادی جلو فرخنده فرجام ... گشتند ونیز بسبب انقلاب
اوضاع مرو ورؤسای قاجاریه را پای تحمل وقرار از جا رفته بود در روی امیدواری
بدربار آن سپهر شهریاری آورده در پای قلعه مزبور بتقبیل پای بوس سر
بلندی جستند او هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوان در مازندران
بسر می برد حسنعلی بیک ... ملک بسفارت واستفسار وتحقیق کار آن
کوکبه علیه ... الانوار که از افق خراسان طالع وفروزان شده روز بروز فروغ
اختر عالم افروزش بر در و دیوار شبستان گوشها ... مامور گشته
در ایام محاصره آن قلعه دیده بسرمه سلیمانی غبار مقدم والا نورانی ودست تمنا را
از گلزار خدمت والا بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت گرم گل افشانی
ساخت آن حضرت فرستاده مزبور را ... گرامی داشته بعد از چند روز
او را مرخص وکوکبه پادشاهی را بسمت خراسان ترغیب وتحریض فرمودند چون
ترکمانیه علی ایلی ساکن درون بازکیدیه مخالفت کرده بر عادت سابقه سر
از گریبان سرکشی برآوردند تنبیه آن طایفه را وجه همت منصور وظهیر الدوله ابراهیم

همراه

خان

خان با جمعی از سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه قورغان مأمور ساخته با همان روز با [illegible]
و جمعی از جان بازان خاص چپاول بقلعه خور رسند که مسکن ترکمانیه بود انداخته اموال
و دواب آن طایفه را عرضه غارت ساختند ایشان نیز از قلعه برآمده مهیای جنگ
و جمعی از ایشان بشامت پیمان شکنی هدف تیر و گلوله تفنگ گردیده
و دلیران بسر قلعه یورش برده شیرحاجی را گرفتند و قلعه در شرف تسخیر
برآمده اهل قلعه در دامن استیمان آویخته حضرت ظل اللهی مجدداً از حرکات
ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف افراختند و بعد از ورود کوکبه والا
بر نزدیک قورغان عاشور بیگ قلعه داری را بی فایده دیده قلعه را تسلیم نموده سر بر ربقه
انقیاد گذاشت پس کسان شیرغازی که مدتها در رکاب سالک طریق
سربازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده مرخص ساختند و چون
تنبیه تاتاریه پیش نهاد ضمیر انورش نمود از راه چهچه و حوض خان و [illegible]
مرور امطرح فروغ عالمبخش لوای خورشید ضیا ساخته اول کس بدلالت فرستاده
آن جماعت سر از اطاعت برتافتند آن حضرت متوجه ایشان گشته
فیما بین محاربه واقع و آن جماعت [illegible] و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ
گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته بسمت مرو شتافتند و قلعه با مال و حال
و نسوان و عیال بتصرف درآمد پس حضرت ظل اللهی مال و غنایم را بغازیان
عنایت و اسیران ایشان را مرخص ساخته عزم تعاقب فرمودند آن جماعت
آن جماعت از در اطاعت درآمده آن حضرت طایفه مزبور را کوچانیده در
اصل قلعه مرو ساکن و با قاجاریه صلح داده هر دو گروه را مورد عاطفت علیا و رؤسای
[illegible] را از ملازمان رکاب والا ساخته اعراب را بخانه کوچ [illegible] فرستاده
عازم ارض اقدس و باهالی مشهد فرمان نوشته مژده رسان توجه موکب
مقدس گشتند

در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم ملک محمود بجانب خبوشان و ورود صاحبقرانی بموکب شاهی و وقایع آن زمان

بعد از حرکت موکب والا بجانب
مرو ملک محمود چون گریبان خود را از چنگ خصم قوی دست رها دیده بمضمون اینکه

شعر
مهر درخشنده چه پنهان شود ٭ شب پره بازی گر میدان می شود ٭

فرصت یافت از مشهد مقدس بجانب خبوشان و اسفراین مرحله پیما گردید که

که شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته باخلال کارش پردازد و سررشته
دولتش را از نظام اندازد چون صیت مردانگی و فرزانگی آن حضرت در حدود
خراسان بلند آوازه و گلزار افسرده اوضاع آن دیار از زلال جویبار تیغ آبدارش
تازه بتازه قرین طراوت بی اندازه گشته ولایات و نواحی ابیورد مطیع منقاد
لوای فلک نورد آن حضرت بود شاه طهماسب که در آن اوان در
بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین باسپهداری
فتحعلی خان قاجار بامیدواری و مظاهرت و اعانت و مددکاری آن زبده احرار
شهریاری از راه جاجرم و سفراین روانه و در حین حرکت خود حسینعلی بیک معیر الممالک
را بخدمت آن حضرت فرستاده تمنای مقدم السرور فرزانه در زمانه نموده
اما ملک محمود تا آن زمان در سر راه قلعه جوین را محاصره کرده بتصرف و مشغول
تسخیر سایر نواحی بود که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت آن
حضرت بجانب ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته دست از
گریبان سایر محال باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و مقارن
آن حسینعلی بیک از حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه
طهماسب بمسامع وقوف و اقبال عتبه دولت رسید عزیمت ارض اقدس را موقوف
و عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف اما در عرض راه جمله در
خاطر خطیرش خطوری کرد که چون فیمابین آن حضرت و اکراد سابقه نزاع و
نفاق و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا
بخبوشان آن طایفه در میانه احداث فتنه و شر و کار آن حضرت با شاه طهماسب
بناسازی منجر کنند از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب وسیله اکثر اسباب
دولت آن جناب بود عکس این معنی از پرده تقدیر ظهور نمود صد هزاران
طفل سر بریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این احوال آنکه
فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف را
بدرگاه شاهی آورده اکراد جمعیت کامل الانعقاد یافته بود شاه طهماسب را بخود
سرگران می دید عاقبت اندیش کار خویش گشته وسیله جوی آن شد
که بفلاخن تدبیر سنگ تفرقه در میان آن طایفه اندازد و خود را در امور دولت

مقدار سازد و محمد قلی بیگ شاملو را که از معتبرین چمشکزک بود مأمور ساخت
که با اتفاق ایل خود به تنهائی بر سر مشهد رفته با ملک محمد که به جنگ گرم کند
تا کمیت کوکب شاهی گرم تک و پیوسته وارد گردید چون خود مند از قبول
اینگونه تکلف تحاشی داشت محمد قلی بیگ سراغ تعداد پیش آورد شاه طهماسب
به تیر تدبیر فتحعلی خان او را از کردن زده این مقدمه باعث وحشت آن وحشی صفتان
گشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته دید بهجوم عام وارد حمام تمام دیوار
قلعه را شکافته بهیأت مجموعی بالای بام پنبه یک فرسخی شهر خبوشان که رفته در آنجا
بنای جمعیت گذاشتند و در آن شب غلغله غوغا در میان اکراد و قشون استراباد
بلند و هرجا گروهی دست می یافتند از لباس و یراقش عریان می ساختند
اگرچه از آن روه که در امور غبار نفاق فیما بین آن حضرت و اکراد منعقد بود لیکن در آن
وقت چون آن طایفه دست از دامن چاره گسسته دیدند از بام پنبه جمعی از رؤسای
ایشان شکایت این حکایت عازم خدمت آن حضرت گشتند و در منزل
سیاب در حینی که آن جناب متوجه خبوشان بود برکاب مستطابش پیوستند
و تکلف و پیمان عهد بندگی بستند و حبه حمام بیک وکیل چمشکزک را از نو بوند
نتایج الایام در همان مجمع نامزد آن زبان بلا جلادت کردند و برای جمع
شکر آب شربتی خوردند و بمفاد العبد یدبر والله یقدر بنای تدبیر فتحعلی خان
صورت نمای عکس مطلوب گشت و صورت حصول مقصود آن جناب گردید
القصه آن حضرت در صدد استمالت اکراد و منع فساد بر آمده چند نفر از اقاربه
همراه کرده نزد محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل ایلخانی فرستاده
که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا باشند و از همان مکان محرالیک
را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده و پیغام کردند که هرچند این نوع
سازی چنین وقتی که هنگام دولت و ترغیب دیران غازی معرکه سربازی است
مقرون بصلاح نبود حال الحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده و منع مستوجب وارد شده
اکراد را که خدمت حضرت شاهی می آورم و روز دیگر که خسرو سیاره مکان این فلک را
بنور حضور خویش آراست و آن حضرت با موکب تمام وارد خبوشان و شاه طهماسب را
ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد شده و رفع ماده از جانبین رفع گردیده و در آنجا

و به نزد شاهوردی بیک

حکومت خبوشان باشاره آن حضرت به محمد حسین خان تفویض یافته بخطاب خانی
فایض شده پس لوای جهان کشا در بیست و دوم شهر محرم سنه ۱۱۳۹ هجری بطرف
توی بکی از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرموده اولا ملک را از طریق
راه باطاعت دعوت کرده چون او از سرپنجه غفلت گریبان گیر گشته بخت
او نگاشته کلک تقدیر گشته بود به ندادن جواب داده لشکرکشی بر حوا
و در ارک نشست و راه تمرد گشوده در شهر بر بست و موکب مظفر در دوم ماه صفر
وارد خارج مشهد مقدس و در محاذی ارک از جانب کوه سنگی در محال عید
و مکلبی با کوکبه زیاکی عبور در زاویه مقدسه خواجه ربیع را مقر سپاه منصور ساختند
و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج شهر شروع بانداختن توپ
نافرمانی و بلند پروازی کرده صدای رعد آسای آنرا بگوش کلفات میرسانید
جناب ظل الهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای حصار
ارک با محمودیان آتش افروز نایره حرب شدند هنگام شام مانند خورشید
جهانگیر عازم آرامگاه گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعه نیر طلعت خدیو بیهمال که
هر روزه مانند خورشید انوار از کنار برج بامان میشد بر زوال و وبال اختر دولت خود
فال زده و در ششدر حیرت سراسیمه گشت اما هر روزه خدیو بیهمال با طایفه
افغانیه و باقی اهالی حصار شهربند رفته از قلعه نیز جمعی برآمده پشت بقلعه کرّ و فرّی
می کردند تا اینکه قضیه قتل مرحوم فتحعلی خان بوقوع پیوست در بیان قتل فتحعلیخان
قاجار چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود
بمسامع اعیان دولت شاهی رسید حرکت قاجاریه استراباد به تدارک و استعداد
اتفاق افتاده بود ایام سفر نیز امتداد و دلسردی لشکری اشتداد یافته
سپاهیان را طاقت ییلاق نمانده هر چند که فتحعلی خان مصدر خدمات نمایان
شده و درین وقت نیز پیش رفت کار سلطنت را منظور میداشت اما چون
مزاج شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید که باستراباد رفته تهیه سپاه کرده
باز در ابتدای حرکت حاضر شود ازانجا که رخصت او در چنین وقت موجب وهم
دولت هر چند که امراء آن سرکار ظاهرا اظهار رضامندی کردند اما در باطن بفکر
دفع او افتاده چون بدون اعانت نادری از عهده گرفتن او نمی توانستند برآمد

منتبار ح

شاه طهماسب مکنون درون را در میان آورده آن حضرت فرمودند که کشتن او
با شیوه مروت منافی و همان حبس و قید او را کافیست هر گاه فتحعلی
شاهی با این معنی متعلق باشد او را اگر اینده روانه کلات فرمایند مشروط بر آنکه بعد از
فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب نیز برین نهج اقرار نمود در
روز چهاردهم ماه صفر آن سال فتحعلی خان را با روسای قاجار که در دربار شاهی
حاضر بودند گرا اینده فتحعلی خان را در خیمه آن حضرت محبوس ساختند
شاه طهماسب چون میدانست که آن حضرت بقتل فتحعلی خان رضا نخواهد
بود بظاهر باراده خود نه کرده طرف عصر که آن حضرت بوثوق بجان بستوقی
بود در دربار شاهی مشغول رتق و فتق مهمات سپاهی و رعیت بودند
بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان را در دل مخمر داشتند
فرصت یافته و در حرم و تهید کرده مهدی قاجار را که با فتحعلی خان خونی بود
از جانب شاه طهماسب بقتل آورده گماشتگان آن حضرت را خیال آنکه
شاه طهماسب خود سر مرتکب این امر گشته باشاره آن حضرت خواهد بود
جرئت منع نکرده مامورین بانجام کار او برداختند سر شرا بحضور آور
دند پس حضرت ظل الهی متکفل امور سلطنت و مهمات ملک خراسان
گشته ایلنک آقاسی گری دیوان بطلعلی بیک ولد بابا علی بیک و تفنگچی آقاسی
گری بعلاوه حکومت بن هولوی بک شیخوانلو تفویض یافت

بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان

در بیان تسخیر ارض اقدس

حضرت ظل الهی بدستیاری تایید یزدانی کمر همت بتسخیر ارض اقدس بسته
هر روزه بر سر تقویه رفته معرکه تیزآمیز را افروخته نیکذاشت اما چون محمود بر قتل خان
مرحوم مطلع شد حیات تازه یافته این معنی را موجب احیای دولت خود
دانسته درآنه مصمم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاه آید آن
حضرت از شنیدن این خبر مسرت اثر جسته ساز رزم بقصد ارض اقدس از
خواجه ربیع عزم کرده ملک نیز با توپخانه و استعداد بمقابله شتافت و در بیرون
خارج تقویه تلاقی فریقین واقع شده شکست عظیمی بلشکر ملک راه یافته جمعی کثیر
از اعوان او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی بود بر خاک هلاک افتاده ملک بنه

قلعه هزیمت و تحصن جسته دیگر ره تار و دلگاه پناه برد و مدتی قریب به دو ماه قلعه گیران
جلادت کیش در تلک گرفتار و در لجه حیرت و تشویش بود که ناگاه معلوم و در نزدیک
شد که او را هیچ وجه به بود کار او را ما تی محمود بیست نزدیکان او رفته رفته دامن
یک جهتی از او در چیدند از آن جمله پیر محمد نامی که در معرکه تون بملک پیوسته بود
سه دار و   چون دولت ملکی را نقش بر آب و طنطنه فوج سر آب دید
در جزو بیا خان نام تا این خود را بخدمت حضرت ظل الهی که از ناصیه حال های پریش
ادوار تایید ربانی تابنده بود فرستاده پیغام کرد که مرا اطمینان کامل از جانب آن
حضرت حاصل شود شب مستحفظی که در دروازه میرعلا آموید می باشند گشته
دروازه را بگشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند
و در شب شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و نه مطابق توی ئیل هنگامی که طلعت
لیل پرده غفلت بر روی غنوده گان بستر خاک آویخت و سپهدار ماه انواع
انجم و اختر را به تسخیر شهربند سپهر برانگیخت آن حضرت باده دوازده
هزار نفر دلاور پیاده از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده در سمت دروازه
معهوده در کمین گمین استاده ظهور وعده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بر وفق تمهید
آن شب پاسبانان را کشته سرهای ایشان را پای قلعه افکندند دروازه بارگاه را
جدا بر آزاده دل بنیروی بخت خداداد با پیاده گان تیغ زن و دلاوران صف شکن
داخل شهر گشته آن روضه خلد قرین را تا صحن چهار باغ متصرف شدند محمودیان
که در بروج و محلات مشغول محارست بودند از مشاهده این حال سراسیمه خود را
بارک رسانیده متحصن گشته ملک محمود هنگام طلیعه صبح از دو طرف یکی از سمت
خیابان چهار باغ و دیگر از سمت خیابان سفلی در کمال جلادت شورش شده تورش
بشهر در افکندند حضرت ظل الهی پیاده گان رزم کوش و سرداران جوشن
پوش را پیش انداخته با شمشیرهای آخته از دو جانب بجنگ پرداخته و تا پای
ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بی برگ ساخته آن جماعت را بارک
گریزانیدند و آن روز تمام شهر بتصرف لشکر فیروز اثر در آمده بعد از آن حضرت
شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف روضات انوار تقبیل آستانه
مقدسه ملایک پاسبان اقلیم ولایت و دارالقضا کفی حدیقه علا مرتقی سلطان ابوالحسن

علی بن موسی الرضا علیه وآبائه واولاده التحیة والثنا بازبا ورود وی خود انصراف کرد روز دیگر
حضرت ظل الهی آهنگ ارک کرده چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته
دید از در استیمان درآمده حلقه زبانه سری وراه رسم چاکری از سر گرفته تخت
واساس سلطنت که مرتب کرده بوده همراه آورده پسر مهدی نامی که بدر
حال تاب گرمابه مشهد و بمناسبت آن عهد در ایام حکومت توان با ملک کلخن
آمیزش گرم کرده درین اوقات بر مسند وکالت ملک تکیه زده منشا اغوای او بود
بیاسا رسیده سایر متجنده و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند و ملک محمود
از راه تلبیس لکوت فوق تلبس جسته بمفاد ترک الدنیا للدنیا ترک ریاست را
تارک تجربه ساخته سنگ قناعت بر خود بست و تخت را بپوست تخت
تبدیل و رزمگاه دارای سلطنت بخیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نموده در یکی
از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست و پیرمحمد در ازای این خدمت حاکم
ولایت جام و جرعه نوش جام مرام گشته بخطاب سلطان فایز گشته در بیان
توجه موکب والا بجانب خبوشان و صادرات آن ایام بعد از آنکه بعد
فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بتصرف آن زیبنده سر سروری در
آمد و چندی این معنی بر آمد عزیمت توقف در ارض اقدس در خاطر انور تصمیم
یافته جمیع ارا اف ترسیه و سکنه ابیورد و توابع را برای محافظت سرحدات
آن نواحی گذاشته بقیه را با شاهزاده رضاقلی و حرم محترم بارض اقدس آورده
درآن مکان نزهت بنیان که مظهر فحوای حسنت مستقرا و مقاما است دولت سرای توقف
و قرارگاه دولت ساختند و چون در مبادی حال معهود ضمیر اقدس آن
بود که بعد از تسخیر ارض اقدس صفه و مناره مقدسه رضویه را مذهب و زر اندود
نمود لهذا حکم والا بانجام آن امر خیر فرجام صادر گشته مناره و گنبد مبارک چون
بی قرینه بود مناره دیگر در محاذات آن باوج عیوق افراختند که قبه چرخ برین را
عمود دیده مهر و ماه را بامیل زر اندود ساختند الحاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ
از حل عقد امور خراسان کشایش عقد مقصود که سابق در باب آن خواهشمند ساله
آن شده بودند روانه خبوشان و چون بعضی از جماعت عراق و آذربایجان
که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آن حضرت تمکین نمی یافتند و ا

واقتدار آن حضرت در مهمات ملکی نا ملایم طبع ایشان بود خفیه وز حسد و خلال برآمده
شاه طهماسب را بخواسته کاری مطلوب این مطلب ترغیب و تحاب نادری
رقیب کردند وما یتلفظ قول الا لدیه رقیب عتید آن طایفه ست
عهد بجهان بحجی سخت شده فرستاده حضرت الهی را به نیل مقصود بار کرده بند
چون درین قسم امور تحمل را حوصله مردم بازاری که از عار حمیت عاری می باشند برنمی
تابد تا بجائی سرور غیور چه رسد آن حضرت قطع وفصل این امر القیضه بشمشیر که حاکم
کار مرد نامرد است رجوع در دم با هواخواهان جان فشان عازم خبوشان گشته ته فرخ
خبوشان را مضرب خیام عزت دشان منظور اینکه در خبوشان که شاه طهماسب واکراد همه
حاضر باشند بهر نحو که مقدر شده باشد این کار فیصل باید مقارن آن شاه مویدی خان
شیخونلو حاکم سبزوار نیز از سبزوار وارد خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم
آنجا نوشته را که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب با وتحریر و بجا بانه کشف
نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود بخفیه بخدمت آن حضرت ارسال داشت
با وصف اینکه آن جناب صورت این معنی را در پرده خفا داشته تغافل مینمود هنگام
صبح که خسرو تیز رو مهر از منازل سپهر در طلوع عیده تن تنها الوی شهرستان غرب
از مکشتاب شد شاه طهماسب راه نمای تدبیر مهتران رکاب اتفاقی در ایام شباب
بدون اطلاع سر در فلک رخش رکابی لوار و مهتری از طویله اصطبل با رفیق و یار گشته
جریده وتنها از لباس سواری خود را به شهر رسانید صبح که حرکت او بر رای جهان
آرا انکشاف اسباب وکارخانه جات او راکه در معسکر ظفر اثر بود برای پامال
تغلب ودست فرسود تصرف دیگران وملبوس ما یحتاج که برای او در کار بود
بخبوشان ارسال نمته تا خود بارحق آمد پس کرد و از منزل مزبور حرکت و در ابوف
آباد که سمت غرب خبوشان واقع است ومعبر اکراد بود نزول و راه آمد و شد را
بر ملوکان مسدود ساختند ودر حین عبور موکب والا از حوالی خبوشان از اکراد
فوجی بر سر راه جنود بنیاد آمده بارقه پیکان تیز و گلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ
کرده انهزام یافتند شاه طهماسب بتحریک سپاه به تیمورتاش هویردی خان و تا
اعیان دولت که نبض شناس مزاج شاهی بودند پرده از روی کار برداشته
ارقام با طراف ممالک خصوصاً بحکام کرایلو واسترآباد ومازندران نگاشته

نگار

حرکت

وحضرت ظل الهی را بجانب استاد و ارزانکرده استمداد کرده کرملک محمود و ملک
اسحق و روسای سپاه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام فرستاده که ترک
رفاقت آن رنده آغاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگرچه تخت امر از فرمان
شاهی نکرد لیکن چون دانست که عاقبت بروز خواهد کرد بعد از چند بنظر اقدس
رسانیده هرچند که این معنی سبب نفار خاطر والا گردید اما از مواخذه آن ناسپاس
وحق نشناس تجاهل فرمودند بعد از چندی از ایلات اطراف بداد قلعه کیان آمده وان
حضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده و رفته طوایفی که بامداد آمده بودند از طرف
اندرون بهیئت اجتماعی که از سواره و پیاده هجوم آور شده مستعد قتال گردیدند
حضرت ظل الهی با دلیران اقتدار و اخلاص کیشان جان نثار بمعرکه کارزار آمده برآمده
و بقاتل بهم در آویختند و غبار عرصه پیکار را بچرخ دوار برانگیختند جعفرقلی بیک
شاملو که از معارف بهشکرک بود در آن روز بگلوله زنبورک کشته جسمی کثیر
عرضه شمشیر ابدار و بقید گرفتار گردید و بقیه ایشان کرم خیز میدان فرار شدند روز
دیگر جماعت قراچورلو که درمیان طوایف که درمیان طوایف اکراد صاحب شمشیر
و بدلاوری ممتاز و شهره جمعیت نموده بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کرده
حضرت ظل الهی بعد از ظهور سیاهی آن راه زنان سر راه بر ایشان گرفته از آن
جماعت نیز جمعی قتیل و اسیر کردند چون در صحرا و دشت حبس گرفتاران آن
طایفه وحشی خصلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را با آن مکان ا
انداختند بعد از چند روز ایشان را مشمول مروت دانسته بمقتضای مرحمت
رعایت ایلیت مرخص ساختند باوصف آنکه سرما در آن سال بحدی اشتداد
داشت که کوه و صحرا متصل از برف در جامه پنبه دار لبر پرد و آتش سوزان اگر از
بستر سنجاب خاکستر بدر میکرد بر جای خویش سرد گشته می مرد جنود شاه را در کمال
شدت محصور کرده قلعه کیان را در تنگنای حیرت انداختند و آن حضرت هانند
کوه پا برجا ثبات قدم ورزیده آن جماعت چون از ضیق محصره بجان آمده بودند وسایط
برانگیخته آن حضرت را از ترک مطلب تکلیف و آن حضرت بزبان سیف قاطع جواب
آن حرف لسیفی داوند طایفه مزبوره چون دیدند که از توسط وسایط کاری انجام
نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت وارد عرض

مقدس شده ایشان نیز متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض فیض بنیاد
برده امر معهود را صورت دهند و کارکنان آن دولت را غرض اینکه شاید از خارج حکام
ولایات که از ایشان استمداد کرده اند مددی رسیده از اقرار خود نکول و امر مزبور را
برای شاه طهماسب که آغوش تمنایش خمیازه کش ذوق این مطلب بود صورت
حصول دهند اگرچه دلاوران رکاب از بس سرگرم رضاجوی آن حضرت بودند برف
زمستان را بستر قاقم تصور کرده از خدمت اظهار دلسردی نمی کردند اما چون
مراکب و دواب از شدت سرما در معرض تلف بودند بملاحظه هوای کار و کارها
حرکت و عزیمت ارض بازگشت کرده بعضی از اسبهای خاصه شاه طهماسب
برای او فرستادند باز حضرت شاهی و اعیان دولت بنا را بمدافعه گذاشته راه
تامل می پیمودند تا مقدمه که ایلغار واقع و از رسیدن کومک مایوس گشته توضیح این مقال
اینکه محمد قلی خان قوللر آقاسی سابق ولد اصلان خان که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار از
دربار شاهی دور و از قرب بساط مهجور مانده در مازندران می بود بعد از قضیه فتحعلی خان
از جانب شاه طهماسب مامور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران بود
باردوی شاهی نقل نماید مشارالیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان
نیز که از شدت دی و سردی فتحعلی خان در قشلاق مازندران متواری بودند و دور آن را
بکام و روی دل را از ایام دیده افشا نشده همراه مشارالیه بعزم امداد اکراد آهنگ
خراسان کردند بعد از ورود بجاجرم من اعمال کرایلی رحیم خان حاکم آنجا علی الغفله شب
بر سر منزل شرف الدین نامی که ملازم حاکم استراباد که در ایام هرج و مرج صاحب
جمعیت و شخصیت و استبداد شده بمحمد علی خان پیوسته بود ریخته بسبب سابقه
نزاع او را بقتل رسانیده روز دیگر که صبح از آفاق بپنجه خونین بچهره چرخ کشیده
آهنگ منزل محمد علی خان کرده محمد علی تمامی اسباب سلطنت را که همراه داشته فرار رحیم
خان همگی آنها را بحوزه اختیار خویش درآورد و این خبر بسمع شاه طهماسب و اکراد رسیده
پس که باحوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده
در حوالی نوزره وارد ارض اقدس شد پس حضرت ظل اللهی کس نزد
رحیم خان فرستاده تمامی خزاین و اسباب مزبور را استرداد و واصل سرکار پادشاهی
ساختند و در همان اوان حضرت ظل اللهی بعد از تجرد از علایق جسمانی و

ششی

سی نوای

ودر اجسن نفسانیه باتصال مجردات علویه و مشاهده صور غیبیه واستفاده از انوار هدایت
در انوار در واقعه دیدند و در عالم رویا مشاهده فرمودند که مرغ آبی بزرگی که آنرا
قو گویند بود از گشته آن حضرت تفنگ در دست داشتند که جانب
آن قو خالی کرده قو را بدون اینکه زخمی رسد زده در بغل گرفتند بعد از آن نگینه آفت
تابی که مخصوص آن جناب بود در برابر آن خیمه چشمه و حوضی در میان حوض ماهی
سفیدی بود به بزرگی چهار شاخ قوی داشت آن حضرت بحاضران فرمودند که مانند برآ
آن را بگیرند همه رفتند نتوانستند گرفت آخرالامر خود دست انداخته
صید کرد آن را نیز زیر بغل گرفتند وصبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون
نقل کردند شخصی از حضار این شعر را خواند نظم اگر در خواب بینی مرغ ماهی
بگیری تا رسی بر پادشاهی و تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آینه صورتهای
معنی و الهام است فی الحقیقه اینست که چون قو بزرگترین مرغان آبی است
پادشاهی این خدیو بهمال نیز اعظم سلطنتها باشد و دیدن ماهی چهار شاخ سفید اشاره
بر اینست که تاجدار مملکت چهار پادشاه با آنحضرت تعلق خواهد گرفت چنانکه ایران
و هند و ترکستان بحوزه تصرف ایشان آمد

در بیان فتوحات قوی ئیل

سنه ۱۱۳۹

روز بیست و ششم شهر رجب المرجب
خسرو سیاره کلاه رخت بشهرستان حمل کشید شاهد گل پیراهن بهار و رشح
چمن و دامن جوبیار آغاز جلوه گری کرد عروس دل آرای لاله و ریحان در حجله
گلشن به آرزوها برخواست و مشاطه قوای نامیه چهره لاله رخان نسترن و یاسمن
را بغازه و گلگونه دلکش بیاراست عندلیب شوریده حال در عشق گل بدیع خطابات
شور انگیز بستانیان و تیغ زبان تیز و ساخته بال در هوای سرو سهی بجست و جوی
رقیبان دی کوکو زنان از سبزه نوخیز بهار ز برگ دشنه و خنجر خونریز نمود جماعت
اکراد که سحاب ایشان مانند آب و رنگ بهاری آبستن بلا از آمدن تقاعد
ورزیده اکراد سکنه کلات و دره جز را به مخالفت برانگیخته آن طایفه در حال دره جز
بسرکردگی شکر نام جمعیت بسیار جمعیت نموده آغاز شورش کردند و تا تاربه رو
نیز بتحریک ملک محمود طبل یاغی گری کوفته جمعی از قاجاریه را مغلول و مقتول و ملکی را بتصرف
گرده نقاره باسم ملک محمود نوازش درآوردند پس آن حضرت [illegible]

ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و آن طایفه سپر بی‌شرمی بر روی کشیدند
با ابراهیم خان از در ستیز درآمده جمعی از لشکر خان مزبور شور انگیزی شکسته
شربت فنا به تلخی نوشیدند از یک طرف کلانتران با ترکمانیه مزه داده علما
و از یک سمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهویردی خان شیخوانلو سلسلهٔ جمعیت را
انعقاد داده با عدت و استعداد بمعاونت اکراد پرداخته ابراهیم خان
را در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه شاه
طهماسب آهنگ دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کوچ
و بنه خود را روانه خبوشان می‌باشند آن حضرت شاه طهماسب را در میان مشهد
و خبوشان در قلعه موسوم به سنجرد گذاشته خود بخبوشان ایلغار کشی با آن طایفه
ملاقی گشته اگرچه بمراعات آیات ناموس داری متعرض زنان آن راهزنان
نگشتند اما تمامی اموال ایشان و باقی رؤسای خبوشان را غارت و کام ایشان را
لذت اندوز مرارت ساختند و از آنجا متوجه دره جز گشته آن طایفه را طعمه
تیغی معروض تیغ بیدریغ ساخته تا به تاب مقاومت فراریان تا حوالی خبوشان
در پیش گرفتند جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب آن حضرت متعاقب
فراریان تا حوالی خبوشان تکاور انگیز و فوجی نیز با شاره والا برای اوراق خرمن حیات
و هدم بنیان جمعیت ایشان اشهب عزیمت را برق تک و صرصر خیز ساخته
مأمورین جان نثار عرصه تادیب و تدمیر و سرکرده آن جماعت را که سلیمان نام
شیخوانلو بود گرفته چون از حق نعمت همسایگی آن حضرت چشم پوشیده
بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده قلعه خبوشان را محاصره
کرده سرکردگان از قلعه برآمده دیگر باره متقبل و متعهد شدند آن حضرت
نیز برای اتمام حجت قبول و رای جهان‌گشای را بجانب ارض اقدس پرتو
انداز وصول نمودند از آنجا ابراهیم خان باشارهٔ آن حضرت روانه مرو و بند سلطانی
مرو را شکسته تا تاریه آنجا که در مقام طغیان بودند از بی آبی عاجز شده قلعه مرو را سپرده
در صدد اطاعت درآمدند اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه فتنه
پیش گرفتند آن حضرت بمقتضای لا تنتهی الا و قد ثلثت سیم باره باز اشهب
عزیمت را بجانب خبوشان جولان داده شاه طهماسب هرچند در باغ طالب

الله

مقتول و منکام شام که دلیران خون آشام بمعسکر خود بر می گشتند اکراد بتعاقب
ایشان هجوم آور گشته جنگ در پیوستند این دفعه لشکر ابراهیم خان
پای ثبات و قرار از جا رفته و شکست فاحش خورده قریب دو هزار نفر از غازیان
درین معرکه وحشت نشان بمعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمیع خود را
بحصار مشهور بقلعه یوزباشی رسانیده و کتهای شد و رحیم خان و سرکردگان
دیگر از همان خارج قلعه هزیمت و بخانهای خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از
سه چهار روز در ظلمت شب که کار قلعه را آشفته دانست از قلعه مزبور بقلعه زار شتافت
و در خلال احوال رایات نصرت آیات تا کمان داغی که در دشت قبچاق
واقع است رفته از قتل و غارت ترکمانیه با شرار آن تمت فراغت و الفراغ
یافته بود که در عرض راه این خبر بمسامع جاه نذر رسید با وجود اینکه حدود مانه
و سملقان و دره ول مشتمل بر کوهستانات سپهر نمود و برف راه ها را مسدود
و تردد بر سوار بسیار دشوار بود آن اعراق را اطراف و اپورد روانه ارض اقدس
وجود رایات والا از راه جبل گرماب ایلغار و همه جا پیاده کان را بشکستن و
کوبیدن برف مامور ساختند برای پای ایشان بصعوبت آن راه را طی
کرده وارد سملقان و کرمه خان گشته ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه زار
عازم خدمت خدیو گردون فر از و از روی خجالت جبهه سای نیاز شد چون از
برادر والا گهر نور دیده برادر محمد حسین خان فی دمیر الظهور پیوسته بود بنا بر انتظام
ضوابط ریاست و مقتضیات قوانین سیاست ام والا مجلس اردو جاور
گشته اکراد دیگر در محافظت احرار ورزیده تا چند روز از قلاع و سقاقات خود را
آتش جنگ می افروختند از آن معانده برای خسران چیزی نمی افزود
تا اینکه جمیع گروه ایشان بتنگ رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکری و متقبل
اطاعت و فرمان برداری گشته عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا عاقی
سرکردگان بر رسم گروگان خانه کوچ و روانه ارض اقدس شوند آن حضرت
بر وفق استدعا عمل و بجانب ارض اقدس شوند آن حضرت بر وفق
استدعا عمل بجانب ارض اقدس حرکت کرده در عرض راه ابراهیم خان و
محمد حسین را از مجلس مرخص و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد کوچ های

الاکراد

از راه

رحیم

منعبس

از راه

خود را متعاقب برده در مشهد مقدس اقامت و در مقام اخلاص و دولتخواهی
قبول ثبات و استقامت کردند و از آنجا رحیم خان کرایلی را بدرگاه معلی
طلب فرموده بایالت استراباد فایز و سرافراز ساختند

در بیان شورش استراباد و حرکت رایت نادری بآن صوب و مقتول شدن ذوالفقار خان به تیغ قهرمان زمان

بقاسمت کریربات
که در روزی که مقدمه کهنه مثقال واقع شد شاه والا جاه مهر خود را در خفیه از بغل در
آورده آویز کردن اختیار محمد عطا خان ساخته محمد علی خان نیز با فوجی از غلامان
و خاصان شاهی که حاجب سطوت ظل اللهی چوب تردد و منع در پیش پای
ایشان گذاشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را بنیابت
مازندران تعیین و از آنجا وارد استراباد گشت و بعد از چند ماه چونکه کار
استراباد با خلال اضداد بنزاع و فساد انجامیده فهم او در آن ولایت رونق
نیافت ایالت را بابه قلی خان قاجار تفویض کرده بجانب مازندران شتافت
و بعد از آن رحیم خان کرایلی که از جانب ظل اللهی بایالت استراباد منصوب
گشته بود وارد استراباد و الله قلی خان وارد هزار جریب و دامغان گشته از
آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر تحریک
اهل شر و ماده نزاع استعداد یافته کار بجائی رسیده بود که اهل محلات
خون و مال یکدیگر را حلال دانسته بنهب اموال و قتل نفوس یک
دیگر پرداختند رحیم خان پای ثبات بنده نکرده عازم کرایلی و الله قلی
خان در محل استراباد گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را یار
و مددکار خود میدانست بامداد خواسته او نیز بجمعیت تمام وارد استراباد
گشته و دست تعدی بدو ورزد یک گناه بعد از چند روزی که سرپنجه هوس
ایالت گریبانگیر خاطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلی خان را مخل مدعا میدانست
او را گرفته شب کور و مقید و در بند بوح ساخت بعد از آنکه این حرکت مذموم
بسمع خدیو کامکار رسید بعزم دفع آن ماده فساد با جمعیت زیاد بسرعت
برق و تندی باد عازم استراباد گشته چون آوازه توجه موکب همایون
ساحه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانکه روبه بال بندان لاف وجود و جرأت
با برادر کرد اتوجانه را از راه بر راه انداخته خود بعزم استقبال پیش آمد اما از جانب

لهذا

تهور قیقاج انداز سمند صلابت گشته را هراج کرده گران پهلوانان را بجانب مازندران
تاخت و بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام خبر فراری او بعرض و اظهار رسید لکن
بآوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساختند چون
در آن اوان ترکمانیه و یموت سالی قپچاق اظهار یاغی و شقاق میکردند تنبیه ایشانرا
از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده و خود از راه دامنه کوکلانی
موکب ایلغار را تیز تک و خود در یکشب از بسطام وارد کنار رود اترک و فوجی
از آن گروه بدرک را عرصه تدارک ساخته وارد استراباد و بعد از پنج و شش روز موکب
شاهی از مشهد مقدس نیز بتعجیل وارد شده آن حضرت متوجه مازندران
گشت و شاه طهماسب را در اشرف متوقف ساخته حضرت ظل اللهی با جیوش
بحر خروش عازم بارفروش گشته محمد علی خان که از توجه موکب منصور اندیشه
مند و بسمت عامل رفته بود بعفو خطاپوش آن حضرت مستظهر گشته بدرگاه آمد
خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی خان پیشخانه جبر و قرار را بگو
لاهیجان فرستاده بود مقرر شده بود که حکام و اهالی گیلان را بآن خبر سرگرم یابی
مسدود نمایند مشارالیه کوچه گریز را بسته یافته روی عزیمت بر تافته و باعث خود
بصولت شیر و جرأت موش بجانب بارفروش شتافت هرچند
که درباره آن عنوان اعاجم مکنون ضمیر انوری بود لکن آن کم عقل زیاده سر باد غرور
از دماغ بدر نکرده با جماعت اطراف در طالار رعنای خود نمای عزم آمدن
کرده در حینی ورود شروع بشلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کرده
طنطنه شوکت خود را گوشزد دور و نزدیک ساخت چون این حرکت از بی
ادب دور و آثار فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه
حضور دوش او را از هوای گرانبار سر واداشت از بار سبک ساختند بنابر
آنکه خوار و طهران و رامین در تصرف افاغنه بود جمعی را بمعابر و شوارع آنسمت
گذاشتند و فوجی را با سرکردگی محمد تقی خان شاملو بمحافظت راه سمت سمنان و
حسین تیو خان زنگنه را بسرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود مامور و مقرر
ساختند که باتفاق اوغورلی خان ... در منتهای ولایت مازندران و
حدود گیلان پرداخته و چون عزیمت هرات در خاطر آن حضرت مصمم داشت

بعد از آنکه رخنه گران فتنه جور از عرصه دولت زایل و از انتظام مهام مازندران فراغ
حاصل کردند ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاد و رحیم خان گرایلی
را در حکومت استراباد تمکین داده امر فرمودند که با سپاه استراباد و گرایلی
در ابتدای نوروز بموکب فیروزی ملحق شود چون حرم محترم حضرت شاه در ساری بود
نگذاشت لایق بلکه بکار خاصه او و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده پادشاهی همراه
در مازندران گذاشته که متعاقب در موعد مقرر بموکب همایون در مشهد مقدس
حاضر کرده پس عطف عنان بجانب خراسان کرده توپخانه را از راه اسفراین
و جنوبشان روانه و خود از راه جاجرم و دیگر بور بایلغار ارض اقدس [illegible] که منصور
ساختند متعاقب اعلی حضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون
مأموره در ارض اقدس بآن جناب پیوستند در ذکر وقایع قوی ییل سال هزار
و صد و چهل یک هجری در هنگام تحویل سلطان المعظم نقل کوکبه نیر اعظم بسر
منزل حمل گشته خدیو بهار ساز برگ لباق گلزار کرده کردن فرازان گل را بجود و مغفر
غنچه و از بهار و دروع و خفتان و جوشن خضرت و خرمی سر و بر آراست و پیاده
شکوفه را مقدمه الجیش لشکر اردی بهشت نموده لوای جهان آرای ارغوان و
سنبل برافراخت یلان قوی شاخ اشجار را از دوحه داغصان تیر و سنان
تیز نموده و چهره دستان چنار از اوراق پنجه خصم افکنی گشودند لاله سپر سیاه [illegible]
افکنده و کلاه عمود غنچه بر دست گرفت [illegible] شدند درختان از رشک جهای
کج و راست تیر و کمان برداشتند و نیزه وران [illegible] سنانهای مشکین کلاله
افراشتند تفنگچیان [illegible] پوشش از آذری گلوله های قطره بر قالب برگ گل
ریختند و آتشباران برق توپهای رعد را بر غراده بگردون کشیدند و جنود فراز
و پایان سبک خیز نسیم رایحه لشکر بهمن برانگیختند و خطه گلزار را که از انقلاب
زمان مقام افغان زاغ زغن گشته بود از اضداد بیگانه پرداخته محل نغمه سرای قمری
عندلیب ساختند و معموره چمن بنا رنگ پای تخت سلطان بهار و متوقف [illegible]
گل گردید مجلس جشن و عیش با یران لشکر و علمای جیش آراسته گشته
بعد از تمام سور و سرور بتهیه اسباب یورش و مدافعه خصم خیره سر پرداختند و هر
یک دلاوران عرصه رزم را با عطای نقد و اسب و سلاح فاخور کیش بهره مند

دلاوری

نوازش و نجابتش ساختند **در بیان تتمه احوال افغان ابدالی و مقامات**
استیلای ایشان مجملی از احوال افاغنه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش
یافت که از ماه محرم سال هزار و صد و سی و پنج که محمود غلجائی باصفهان مستولی
شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات بود و بهوس تسخیر مشهد مقدس
آمده چهار ماه قلعه را بتضییق محاصره انداخته بالآخره اطراف و نواحی را تاخته رایت
عزیمت منکوس ساخت و بعد از آن ورود او بهرات افاغنه برادر بزرگ ذوالفقار
خان ولد زمان خان را از ثور راهب آورده در هرات حاکم ساختند و در سال
هزار و صد و سی و هفت مطابق ایلان ایل رحمن ولد عبدالله خان که پدرش در
ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده بود بعزم خون خواهی
پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا اینکه افاغنه برای
اطفای نایره شر ذوالفقار خان بجانب باخرز و رحمان را بسمت قندهار و
فراه روانه کرد و الله یار خان برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده
بر رحمن حکومت ملکی ساختند و چون عبدالغنی علیکوزائی که سمت هواخواهی ذوالفقار
خان داشت از الله یار خان مشوش چند وقت مدارای وحشت آمیز
کرده عاقبت پرده از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز آورده رایت
نفاق برافراشت و شعله نایره جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه
دامن از اطاعت هر دو در چیده ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان
را بجانب مارو چاق فرستاده هر یک کل ناحیه را مالک شدند و افاغنه بی
حاکم و سرکرده بسر می بردند تا اینکه خبر توجه موکب منصور گوشزد ایشان
گشت ناچار با یکدیگر رفع کدورت و آغاز سازش کرده فراه را بذوالفقار
خان و هرات را باالله یار خان اختصاص دادند و بفکر کار افتادند و در سال هزار و صد و
چهل و یک هجری مطابق پچین ئیل حضرت ظل اللهی آهنگ تسخیر هرات کرده
رایات معلی بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم شهر شوال المکرم که چهل و شش
روز از نوروز گذشته و انقضا پذیرفته بود از ارض اقدس حرکت کرده
اولکای تون را که از سبزه زمردین طعنه بر چرخ فیروزه گون میزد معسکر دریای
لعل حقان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت و جام

چند روزی رحل اقامت انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر
از افاغنه آمده قلعه فردوس و آباد را محصور کرده اند حضرت ظل اللهی با سه چهار هزار نفر
از دلیران معرکه کارزار بایلغار رفته بعد از ورود تا آن مکان معلوم شد که افاغنه
برگشته اند بار دیگر بر عزیمت جام مراجعت و حرکت لوای آسمان سا کرده در منزل
کاریز بر ترتیب یتیمی و قراول دلیران طرح و هراول آرایش ساخته و به لوبه
میمنه و میسره و قول پرداخته شب که قراول ماه با دیده وران روشن ضمیر انجم بدیده
بانی مسیر مدارات بر فراز این نیلگون حصار بر آمد جمعی از سپاه ظفر آگاه را
بقراولی مامور و خود نیز بعد از طلوع فجر اعلای لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که
الله یار خان با جمعیت وافر دو حام تمام وارد کوسویه شده آن حضرت اولیای
استمزاج شرحی بروسای ابدالی نگاشته کلک صلاح انگیز و ایشان را باطاعت
ارشاد و تحریک نمود آن جماعت جواب را حواله بزبان شمشیر تیز کردند روز دیگر سر حرف
و غارود مضرب خیام سپهر نمود گشته طلایه داران مریخ صلابت و پاسبانان
کیوان مهابت آن شب به پاسداری لشکر ذیل جلادت بر کمر زده بنا افاغنه آمده را با
دیوار بست کافر قلعه را حصن حصین خود ساخته به لشکر راه برداختند پس موکب مسعود از
ذغارود حرکت کرده و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسویه منحرف گشت افاغنه
لابد از کنه سپه و سنگر و آهنگ مقابله لشکر ظفر اثر کردند چون
بنهجی که سبق ذکر یافت طایفه افاغنه بجنگ قزلباشیه دلیر و بروباه بازی
شیر گیر شده بر اهل ایران استیلا و بر ولایت ایشان استیلا داشتند آن حضرت
میخواستند که نخست همراهان غازی سپاه مهابت با آن طایفه جز سر دست
بازی نموده بعد از خود آرای و خود آزمای قدم بمیدان یکی گذارند و سر انگشت
سنان جانستان پرده پندار از رخ کار آن طایفه جز سر دست بازی نکوده
بعد از خود آرای بردارند لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکر ساخته
جمعی از سواران نیزه گذار و یکه تازان عرصه کر و دار برابر قول همایون بعنوان طرح
لوچه و لقانون سپاهگری هنگامه آرای معرکه یکی شدند افاغنه اول بجانب
میمنه حمله ور گشته پیاده ها طرح بکومک میمنه در آمدند جنگ در پیوسته
در آن اثنا فوجی دیگر از افغان دست تیز بجانب پیاده ها هجوم آورده

دالغ

داخل ایشان گشته خیره کی را از حد برده پیادگان پس نشستند و از بهر کشتن ایشان
دلیران ستیز سر رشته جنگ را از کف نهشته نزدیک بود که وهنی رو دهد
که مقارن آن آیت فتح الهی حضرت ظل الهی با شمشیر تیز بعرصه ستیز تکاور انگیز گشته
بکنفر از پیشتازان آن فرقه کار هلاک انداختند و آب تیغ جهان سوز آتش
جوهرت خصم باد بنیاد را ساکن ساختند اگرچه از روی تحمل و شکیب نهیب افواج پیاده
را بیداران رانده سواران افغان را از پیش برداشتند اما تا پای راست آن
حضرت که سرکوب سرکشان جهان بود زخم نیزه برداشت چون شب بر سر
دست آمده کوکبه ظفر قرین در همان مکان و افاغنه در حوالی کافر قلعه نزول کردند
باعتبار آنکه آن مکان از آب دور بود آتش جوشش بحر خروش از لب
آب اندک تشنه کردند و بجز چاه آب بر آتش افشاندند روز دیگر که سپاه نجوم
از کافر قلعه ظلمت کوس رحلت کوفته بکتاب غرب میل کرده افاغنه حرکت
و از راه کوسویه گذشته در کمیت آب هرات رود فرود آمده و اوردوی همایون
رفته در یک طرف فرود آمده آن روز را از هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند
و اراده خاطر اقدس این بود که روز دیگر بعزم کوسویه لوای ظفر افرازند سحرگاهان
چون توپ از دور دهان آفتاب گلوله آتش‌بار مهر را از دهن در انداخت و عرصه
جهان از سیاهی ظلمت شب پرداخت معلوم شد که افاغنه در شب
توکیانه خود را بمادی اوردوی نصرت قرین آورده مهیای جنگ گشتند پس
آن طایفه دو دسته شده فوجی از طرف رودخانه و جمعی از جانب بنه هجوم آور شده
بدستور روز پیش آغاز خیره کی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن سمت بودند
از جا برداشتند و در آن اثنا بازیکه تاز میدان دلاوری و ططنه پرداز معرکه نام‌آوری
اعنی جناب نادری مانند شیر غران با شمشیر بران خود بر قلب آن گروه زده
و ایشان را از میانه پیادگان دور و متفاد کرده لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور رسانید
تا وقت ظهر نیران قتال اشتعال داشت بیکبار از لشکر شکست فاحش بر احوال
آن طایفه راه یافته و جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته بقیة السیف روی
بر تافته عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند برگرفته در ردیف
خود ساخته تا دروازه هرات عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی مآثر

داخل کافرقلعه و شروع بنهب و غارت و اسباب الطایفه کرده توپخانه و نقاره‌خانهٔ
آن جماعت بدست و از منزل رباط چهرخه شاه طهماسب را با عزّوق و توپهای
بزرگ بقریهٔ ساوه روان کرده خود با توپخانه جلو از راه پل علادم عازم هرات شدند الله
یارخان و افاغنه جمعیت خود را با توپخانه درست کرده ما بین شهر و رباط پریان از
فرسخی شهر باستقبال آمده سیفی با عریضه مشعر بر طلب بخدمت والا فرستادند
بعد از آنکه از راه تزویر برآمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میسره و القاء
افغانی غده کرده سیل را گشته بسمت سپران هجمه دغا انداخته بعد از کوکبهٔ بهادران
مجموعی با شمشیرهای آخته در کمال صلابت و جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته
به پادلان جلو درآویختند و چیزه که آن جماعت بکای انجامید که کار از تیر و
تفنگ گذشته بجنگ کارد و شمشیر رسید و از ابتدا طلوع طلیعه مهر گیتی
فروز تا [illegible] بوارق خنجر و تیر دلدوز بخاغان کوزی بود هزار نفر [illegible] و از آنگروه
بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک انداخته بقیه قلب انکشاف [illegible]
از باد جان شتافتند هر چند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات
رویهٔ حزم مانع آمد احدی رخصت نیافته که قدم پیشتر نهد همان رزمگاه بجز
کوکبهٔ عزّ و جاه گشته همینکه آشوب جنگ فرو نشست باد شدیدی بر
خواست گوئی که نزدیک بود که کرهٔ خاک بباد و علم امکان عنصر از باد رود
و ستاره زور [illegible] از کثرت گرد خاک چشم از جنگ پوشیده در یک
مکان ملک کردند [illegible] که شدت باد و کثرت غبار لشکری [illegible]
باد غرور از دماغ فلک بیرون رفت بار از جانب الله یارخان آمده طریق
مصالحت جست آن حضرت بزبان حال بیت تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
مادام که جمیع روسای ابدالی وارد حضور نگشته تعهد خدمت بجا نکنند [illegible]
مصالحت در آینه حصول صورت پذیر نیست پس از جانب الله یارخان
عبدالغنی کوزائی و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آن حضرت
نیز مسئول آن جماعت را بقبول و [illegible] عطف [illegible] کردند
و دوروز دیگر خبر از الله یارخان و عبدالغنی رسید که سرکرده معتبر بودند مشعر بر آنکه
ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار باعانت ابدالی آمده آن

حالیا

طایفه با این اطمینان از مساعده و دستان پشیمان گشته بعد از رسیدن این خبر
هزار نفر از دلیران معرکه رزم جوی را بسمت قراه که مقر ذوالفقار خان بود روانه
و قریه شکیبان مخیم اوردوی همایون ساختند و دو روز در آن مکان رحل
سکونت انداختند اما ذوالفقار خان شب در ظلمت لیل از پشت
شکیبان گذشته در کمین گاه کمین نشسته روز سیم با جمعیت افغان نمودار
و الله یار خان با فوجی از جانب دیگر آتش افروز نوایر حرب و پیکار و ذوالفقار
خان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اوردوی همایون رفته متوجه کارزار
گشت حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بمدافعه ذوالفقار خان مامور و اورا
بتیر دلدوز و سنان آتش افروز از سر راه دور کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف
گلوله توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند و هنگام شام دلیران از طرفین
دست از جنگ باز داشته در حوالی قلعه موسومه بیادگار در محاذی یکدیگر
نصب لوای قرار کردند روز دیگر که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرده آن
حضرت کس فرستاده شاه والاجاه را از [illegible] آورده با بنه و آغروق و
جمعی از تفنگچیان در منزل شکیبان گذاشته دوباره بجانب هرات اعلام
اعلام نصرت فرجام کردند افاغنه بار دیگر با اهل شکیبان و کوشک باد حیا بتهیه جنگ
پرداخته بعد از تقارب فئتین بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله ور گشته از این
طرف بشلک توپ و تفنگ عرصه رزم را از کثرت کشتگان بر جولان
خیول تنگ کردند صبحگاهان که مهر زرین لوای ماهچه فلک فرسا نمودار ساخت
چند نفر از افغان وارد و از جانب الله یار خان طالب صلح و امان شدند آن
حضرت فرستادگان را با کرام رسانیده پیغام دادند که مادام که عظمای افغان
خود بخدمت اقدس نرسند تا یکنفر از غازیان را جان در تن و رمقی در بدن
هست ترک رزم و فسخ این عزم نخواهد شد بعد از آن جمعی از رؤسای آن
طایفه بشرف خدمت سرور گردون قرار و از روی اعتذار جبهه سای زمین
نیاز گشته از آتش فتنه باز و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه سلطنت بود تصرف
کردند و ابدالی مدتها بهواخواهی ایران با غلجائی در مقام جنگ و جدال بودند اگر
بمقتضای فتوت پیش ازین بنفاق و ما داخلی و در مقام مواخذه اعمال زمان

جماعت

صلحی نموده لطف علی خان ظفر توأم و تنبیه علی‌ها را اهم و اقدم دانسته بعد از تنبیه آن
گروه ابدالی زیاده بر سابق در مقام ایلی و اطاعت بوده حلقهٔ بندگی در گوش و غاشیهٔ
خدمت بر دوش خواهند کشید هر چند که این معنی مخالف رای شاه والاجاه
و اعیان دولت او بود اما آن حضرت مسئول الطایفه را موقع قبول بخشیده ابراز
رخصت انصراف و عنان عزیمت را بجانب شکیبان انعطاف دادند روز
دیگر بیست و سی نفر از عظمای ایشان با پیشکش و هدایا مشرف اند و مستقبل الکاب
فیروزی نشان گشته بخلاع فاخره بهره مند و چند نفر از رؤسای معتبر ابدالی
چاکر رکاب سعادت پیوند گشته حکومت هرات بالله‌یار خان استقرار
و رقم باسم او عز صدور یافت پس فارسی زبانان را که در قلعه جات توابع
هرات بودند با طایفهٔ جمشیدی سکنهٔ بادغیس کوچانیده بمحال جام و لنگر
و نواحی ارض اقدس فرستاده مقارن آن عریضه از الله‌یار خان رسید که غازیان
نصرت نشان که از منزل شکیبان بتاخت فراه رفته بود فراه را تاخته و اسیر
و غنیمت بسیار بدست انداخته از جمله اسرا جمعی زنان و اقارب ذوالفقار
خان را با اسرای مزبور با ایشان [illegible] فرمان والا باطلاق اسرای مزبور عز
صدور یافته در چهارم ذی الحجه الحرام بفیروزی و اقبال وارد ارض ارم تمثال گشته
و مدت شغل مزبور تا روز ورود مشهد مقدس دو ماه اتفاق افتاده و ارکان
گلدوز خلاع فاخره با شمشیر مرصع برای الله‌یار خان ارسال داشته او را بمواد عنایات مشفقانه
ممتاز ساختند **در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت**
جنگ مهماندوست بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبهٔ منصور گردید و روز عید اضحی
عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده مطمح نظر والا همه آن
بود که از زمستان آن سال بر سر ترکانیه دشت افغانیه موسم بهار را در استراباد
منقضی سازند و هر روز یک برفع حاصل لوای مملکت گیری بجانب اصفهان برافرازند
بمفاد اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه چون حکم قضا در سرانجام دولت همه
جا برارادهٔ آن حضرت سبقت گزین هر لحظه‌ای بجهت خطور در خاطر خطیرش
بحصول و تیسر قرین المضمون آنکه **نظم** صید را چون اجل آید سوی صیاد رود سر پنجهٔ
تقدیر گریبان گیر خاطر و عنان عزیمت را از الفته خواهی ناخواهی بسمت خراسان

کشید

وشکان خون گرفته نیز لذت ضرب دست و اسا بارها چشیده توضیح ایمقال آنکه
بعد از آنکه نهضت لوای تملک خراسان بجانب هرات وقوع و این خبر در جمیع ممالک
شیوع یافت اشرف غلجائی که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و محذور بهارا
مشغول کار ابدال دیده با جمعیت موفور و کثرت عز ... در روز دوشنبه سیزدهم
شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دوی هجری مطابق تخاقوی ییل بقصد خراسان رایت
افزای رزم و پیکار بفاصله چند روز که هنوز عرق از جبین تیغ دلیران نخشکیده و مرکب
تیز گام بهادران چون اسب زرین لگام مهر و شبرنگ ماه روی طویله آسایش
و آرام ندیده بودند این خبر بهجت اثر بسمع خجسته فر رسید فرامین قضا آ
آیین با جامع لشکر صادر و توپخانه را از راه سر ولایت مشهد سلطان میدا ساختند
وخود باتفاق حضرت شاه طهماسب در هجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار
تحریک لوای ظفر پیکر کردند اشرف نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولا بر
قلعه میر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه را از آن طرف و قاضی را بدست
آورده و از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بمجرد استماع این خبر
احتیاطا اینکه مبادا اهل سمنان بنابر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بوساطت
چند نفر از افشار و قاجار استرآباد خبر بنزد اهل آنجا فرستاده که ایشان را از توجه
موکب منصور اختیار قرین اطمینان ساخته و به ثبات قدم و حیانت قلعه تاکید
نمایند و آنها از سرداری مرحله پیما گشتند اشرف نیز از توپخانه والا مطلع گشته
سیدال افغان را که سردار مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه روانه و در حینی
که توپخانه آتش فام وارد قلعه چهره شده من اعمال بسطام و از آن طرف دو فرسخی قلعه
مزبور مطلع ماهچه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال از بسطام بلد گرفته
بیک فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت و از آنجا بلد را
گشته روی برتافت و در هنگامی که شهربند بسطام مقر کوکبه انجم احتشام گشت
چون بسبب کثرت و ازدحام سپاه توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آن شب
سیدال با افغان بر سر توپخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف
لوای هزیمت افراخت پس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه مومن آباد و دامغان
گشته سیدال از مومن آباد روانه دامغان و اشرف هم از سمنان به پیش آمده

خون

آمدن

شبیخون

در مهماندوست بیک دیگر پیوستند روز شنبه ششم شهر ربیع الاول سیل بلا در جوش
و دو بحر مواج در خروش آمده در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان
شسته بمقابله یک دیگر شتافتند در آن روز حضرت ظل اللهی تمامی لشکر
فیروز را یک قول قرار داده تفنگچیان پیاده را که هریک با سام سوار برابر بودند
فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج
ظفر پژوه و دلیران انجم شکوه همان نهج گروه گروه در جای معین در محل آرام
و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده بدون امر همایون از جا در نیایند و دست
باستعمال آلات حرب نگشایند زهی خدیوی که در میدان رزم چون سپهدار
عرش بسکون بحر اشارت نماید موج لشکر و ارجاهان [illegible] که بجنبش
کوه پیکران امر نماید [illegible] سبک تر از ریگ روان گردد و در شام لیکن چون
شمع آتش افروزی کند برق را قدرت و قوت چقماق زدن نه باشد
وقت شبگیر چون بخاموشی فرمان دهد صبح را جرئت نفس کشیدن نه افاغنه
نیز جمعیت خود را سه دسته کرده از سه جانب جلوریز با تیغهای کشیده و سنانهای
تیز بجانب قول تکاور انگیز و مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان
که همیشه در معرکه جلادت پیشتاز و در عرصه خصم افکنی از رزم ساز بودند پیش آن
طایفه از پی یک دیگر روی به [illegible] حمله ور گشته همین که به تیر رس گلوله رسیدند توپ
بچیان [illegible] نژاد آتش دست بدست باری [illegible] فتیله امر والا برسم سرکوبی بگوش
توپ رعد خروش رسانیدند از تراکم بخار آسمان آثار یوم تاتی السماء بدخان مبین
آشکار گردید زمین آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم بر آورده خصم بدید آورد دو
گلوله توپ آن یکه تازان عرصه [illegible] را با چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک که
بخط مستقیم در محاذات توپ بودند از پیش برداشته افاغنه را از تیغ
این حال مانند توپ آتش بجان افتاده و آواز نهادن شان بر آمده آنطایفه از هر طرف
که هجوم آورده بودند خود را در دریای آتش شناور دیده [illegible] خود گذاشتند
پس قول همایون بهمان ضابطه و ترتیب متوجه [illegible] افغان گشته به توپ دیگر
علمدار ایشان از پا در آمده اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم [illegible] کرده و
توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد و آن

اورا

روز از سه ساعتی تا عرصه جنگ نوایر جنگ و بوارق توپ و تفنگ فروزان بود جمع
کثیر از افاغنه و عظمای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند هرچند کمیت تیز
گام شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان میکرد چون هنوز تجربه امور
راه رسم جنگ ننموده بودند حضرت ظل الهی ایشان را عنان دار نموده فرمودند که هر
وقت ضمیر اقدس نواب ذوات عیسی مقرون بصلاح دانند بتعاقب ماذون خواهند
ساخت **در بیان امور دیگر در اثنای آنحال بوقوع پیوست** بعد از وقوع شکست افغان
که رایت عزم اشرف نگونسار شد موکب جهانگشا وارد دامغان گشته که از
انجا که رای جهان آرا آینه صورت نمای امور آینده و پرتو حال ماضی و مستقبل بر
پیشگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است سر پنجه تخت را بنفس از وقت
ملک زمام دولت دیده از همان مکان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان
برسم سفارت روانه روم فرمودند پس رای گیتی آرای همایون اقتضا کرده که متعاقب
اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند با آن عزیمت متوجه منزل آهوان گشته در اثنای
راه با شاه والاجاه متوجه مکالمه بودند گفتگوی حقایق آمیز حضرت ظل الهی بغایت تلخ
تر بر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده و نقاره خانه و خاصان خود را از موکب فیروزی کوکب
جدا کرده و از روی طیش و خشم روانه شد آن حضرت کامی چند رفاقت کرده
هرچند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد پادشاه آن روز وارد توپه وار شده رحل اقامت
انداخت حضرت ظل الهی محمد علی خان و سید علی خان عرب را که دخل کامل در مزاج
پادشاه داشتند بارشاد فقولو قولا لینا روانه ساختند که به هر زبان که باشد او را از
سر طیش باز آورده برگردانند و دو روز در سمنان بانتظار شاه والاجاه توقف
کرده با وجود هزار انگیز خار غیظ افاقه حاصل شده باز گشته از اکر در راه بخیمه آن حضرت
شتافته بذیل اعتذار نقار از خاطر یکدیگر زدودند پس حضرت ظل الهی
نجیبی قلی خان زنگنه سردار و اوغورلو خان زیاد اوغلی قورچی باشی که در سمت
گیلانات بمحافظت حدود مامور بودند معزز فرمودند که در میانه قزوین و طهران دارد
ب و غلاغ شوند و خود با همراه شاه والاجاه بعزم تعاقب اشرف تحریک لوای
عزت و شرف کردند **وسانحه عجیبه** که در آن اوان بظهور رسید اینکه با افاغنه طهران
بعد از رسیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام او معبرین بلد را که در میان ارگ

کنار شهر اعلات کرده بودند جمیع و بصدمه تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قلع و قمع
و قلعه را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و رجاله و عوام الناس شهر بعد از
فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب اموال آن جماعت گشتند و در آخر روز
نوبت نسبت بجبه خانه افتاده آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز خانه روزرا
در مخیله روزگار خود تصور نکرده بودند و از فرط شادی از سر پا نمی شناختند با
مشعل افروخته بجبه خانه آمده ناگهان شراره از آن مشعل بباروط افتاده چراغ
شرارت رسیداد را که از خاندان افغان بیادگار بود روشن کرده هشتاد نفر
هنجادر از ایشان را پروانه وار باتش بی پروای سوخت در بیان جنگ سر دره خوار
و کسر رایت شوکت افغانه بعنایت الله در مرتبه ثانی اما اشرف بعد از واقعات دامغان
وارد ورامین و در آنجا اسلام خان افغان حاکم طهران را او طلب گشته با توپخانه
مستعد و بهجده هزار نفر از افغان جنگجوی آمده سر دره خوار را که در میانه دو کوه
واقع و سنگینی معبرش مور را مانع از مرور است بوجود دلیران فولاد پوش سد راه
آهنین بست و آن گذرگاه تنگ را با توپهای اژدر شکوه و فراز کوه را با تفنگچی انبوه
فرو گرفته خود با سواران جلادت آیین در کمین نشست غافل از اینکه مشت تنگ
را اثر اخگر سوزان و شعله بیباک تنوان بست و بیشه بهمن سر سنگ خارا نمی توان
شکست پس قراولان دیده ور و دیده بانان تیز نظر القا این خبر بسمع خدیو غضنفر
فر کرده آن حضرت بعد از وقوع و وقوف برین حال از سند دلیر پیاده گشته پنج شش
هزار کس از تفنگچیان جزایر که پلنگ قله جوی بودند فوج فوج مقدمة الجیش کرده بسمت
شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورک خانه را از وسط راه راهی کرده و خود چون
کوه پا بر جا دامن همت بر کمر زده بسورش پرداختند بحکم همایون تفنگچیان و توپچیان
چابک دست آهنین چنگ از میان آن دره تنگ بدماغ جالشور توپهای برق
افروز القار رعد آیین جنگ کردند و توپچیان پلنگینه پوشی پلنگ هیبت و دلیران
بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه هنگامه گیر و دار را گرم و باتش افشانی گلوله های
تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم ساخته آن طایفه را چون پای توانایی
بسنگ آمده مانند سیل در فرار کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان
نیز از میان دره توپخانه و دواب شتر را گذاشته در ظلال حنظل و خاری از روی

بیک جنگ

سرمالی

سر مبارزی که بجانب اشرف که در درابادین بود فرار و تسمی کرده بعقوله فاسنواری شدند
اشرف بعد از ملاحظه این حال توپ قلعه کوب که از اصفهان همراه آورده بود
و قبل از آن در دراباین گذاشته بود در ها گذاشته توپخانه گریزان بجانب
اصفهان بشتافت و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف به زبردان
اختصاص داشت و کوچ و اتباع و اولاد و جمعی از افاغنه در قزوین بودند زبردان
خواست که خود را بقزوین رساند بنا بر اینکه حسین خان و اغورلو خان به تشبث از
وقت با بر والاخانه مور تست ساوج بلاغ و شیخ قزوین بودند سه ایل اراده داشته
قزوین را مسدود یافته بجانب و جاسر بار برگشت با اشرف پیوست و دولداو
با افاغنه رحمت که هستی تاریخ ملوک قزوین کشیده بود بمور بنا برا استمال دو روح
الوقت گذاشته اشرف بهمه کند بیدایمه و تدارک و از اصفهان و از قتل
عام سکنه این بلد کرده سه هزار نفر مسلمین را و معارف و غیر رجال را از
تیغ بیدریغ گذرانیده و از این طرف نیز حضرت شاه طهماسب باشاره والا بنا بر
تنظیم و تنسیق مهمات ملک در طهران توقف و بنا بر آنکه عبور توپخانه از راه قم و
سمنان بود که مجاوران از راه لطف عازم اصفهان گردیده و در هر منزل قراولان طرفین
ملاقی یک دیگر گشته سر و زنده از دو جانب تا پیشگاه حضور میرسید [illegible] اسماعیل
خان افغان در حوالی کاشان با فوجی عظیم [illegible] دست بر دو در تسخیر قلاع
بر آورده بود و طلب گشته قراولان این سمت که عدت ایشان زیاده بر
پنجاه نفر نبود و دچار افاغنه بر نبود در کوهی محصور گشته ناچار قراولان با تیغ ها
آخته بر آنگروه تاخته منهم در میان آن فوجی بیرون شتافته ترک خدمت
اندیشی در یافتند آروی اکر [illegible] ضعیف [illegible] آموز [illegible] آن
حضرت [illegible] پرور [illegible] [illegible]
آید [illegible] **در جلوه گری اشهب خامه عنبر بار در میدان بیان جنگ
مورچه خورت و مغلوب** اشرف علی چون پیش از وقت از سر عسکر روم که در همدان
بیلود استمداد کرده بود سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان را با جمعیت
شایان بمعاونت او روان ساخته بود این دفعه روی به ادراک [illegible] عزیمت [illegible]
با کوکبه و استعداد تمام و احتشام مالا کلام طریق مقابله سپرده در مورچه خورت

شدن افاغنه در مرتبه سیم

ست به نزول ماهچه رایات جهان گشا نیز از آنطرف باغ بیران پرتو وصول افکند
که دو فرسخ مابین الفریقین فاصله بود حضرت ظل اللهی تحت فوجی از دلاوران جریده
را که بقراولی لشکر و همراهی طلیعه نصرت اثر مامور بودند بمقدمه افغان تلاقی
دست به تیشکین کلاله تیغ سنان و پرکردن پیمانه عمر دلیران نسق کشته اول
کار را چون آخر بزم مستان ناتمام گذاشتند و بیک گردش میدان سر خصمان
از باده ناب آب تابناک گرم شده چهار صد تن از ارباب نخوت سرمست
خاک افتادند و دو نفر گرفتاران جز ورود با شایان رزم بمعسکر اشرف
معروض خدمت اقدس شده از آنجا که دریای عزم آن حضرت بحر محیط
توکل پیوسته در همراهی تیغ حوصله اش مفیضه السید و ابنا خدای لطف
یگانه بلنگر تحمل بسته است این معنی را نیز از نتایج اقبال دانسته آهنگ مرتفع
از همان مکان با سپاه انجم حشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم آلوده صبحها
که بیستم ماه ربیع الثانی آن سال بود تخت گاه از طرف او رو روی تکبان همی
همایون محمل رزم سازی بلند آوازه اعلام جهانگشا فلک فرسا گشته کوکبه
سلطانی و دبدبه هیبت سلیمانی بجانب اشرف روان و بانکهای نای کرده
بر سر آن طایفه خاک آمیز غبار بعد آن و هوان گردید چون لشکر بمورچه خورت
محل نزول افغان گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه بر میدان
جنگ بسته بود آن حضرت اراده کردند بر سر اردوی ایشان نرفته
از دو جانب کوه متوجه اصفهان گردند شاید که افاغنه از پشت کوه رو بمعرکه رزم
آورند بعد از آنکه موکب اشرف نزدیک مقابل آن کوه بلنک شکوه
گردید اشرف چون در جنگ پیمانه شکست با عقاید خود از نسبه آرای
آن حضرت کار آموز و از طرق جنگ جدید جهان تجربه اندوز شده بود
این دفعه در مقام معارضه در آمده لعاب بلاله که در محاربه پیمانه شکست از گورکان
دیده بود تشنه رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک انتظام و انتظام
واطراف آن را بتوپخانه کوه بنیان استحکام داده توپهای بیشان جهانیت
را در جای بیم رسی که گلوله داخل فوج لشکر رزم آزما میشد رعد آسا نشاندند
و جمع از یکه تازان گریز رهیدگان هم قدم بمیدان دلیری گشته بمدافعه

پرداختند

پرداخته شد آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار و فیروزی بخت جهان را
در نظر همت یکسان و هموار دیده‌اند معتقد الشجعت و سستی ملکان نگشته بجانب
ایشان روی آوردند چون شهریار جوان‌بخت را بارشاد پیر خرد و راهنمای الهام
خداوند صمد در امر جنگ بمقتضای مصلحت وقت رویه خاص و اسلوب علیحده‌ایست
درین کرت طرح جداگانه در جنگ ریختند اولا تفنگچیان بهرام‌کین را که پیاده رو
لشکر فیروزاثر مانند شیر و پلنگ دل‌داده انتظار حکم خدیو با فرهنگ بودند
سلسلهٔ خودداری از گردن برگرفته با چنگ و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان
و متعاقب ایشان اعلام ظفرنشان را شقه‌گشا ساخته فوج نصرت قرین را
حرکت دادند پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را آواز چغانه و آتش
افشانی توپهای فرنگی نژاد را از جان فروشی توپ اطلس گلنار روم و فرنگ
تصور کرده در آن دریای آتش نهنگ‌آسا غوطه در کشته گوهر مراد
ظفر را بدست آوردند یعنی بدون محابا و درنگ یورش برده توپخانه افغانیه را
بتیزدستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده تاب تیغ آتشبار آن شعله جانگداز
را که زبانه شراره آتش بر زبانها میرسید فرونشاندند و جانبازان عرصه جنگ
که برسم طرح در یکسو ایستاده و مهیای امر و اشاره بودند با دنبال آنحضرت روان
انداخته مرکب جلادت برانگیخته و از دو جانب بیکدیگر آویختند نظم
چه دریای خون شد همه دشت و راغ ** جهان چون شب آسمان چون چراغ
ز آوای اسبان و گرد سپاه ** نه خورشید پیدا نه تابنده ماه ** و در اثنای گیر
و دار که شعلهٔ سیف و بارقهٔ سنان خیره‌کن دیدهٔ چشم کارزار و دست اجل سیلی
زن چهرهٔ روزگار بود سیدال با فوجی عظیم از پشت لشکر ظفرشعار و جمعی از افاغنه
هم از سمت دیگر بجانب فوج حمله در کشیدند آتش حرب و ضرب برافروختند
اما لطف جناب باری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیران ساقه پایداری
کرده بسیار از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه مرحله پیمای وادی ذلت
و خواری ساخته اسباب نصرت اندوختند بعد از آنکه اشرف کار خود را
تباه و روز خود را سیاه دیده جمیع توپخانه و اثاثهٔ سلطنت را گذاشته با دل
افگار و خاطر ریش در کمال خذلان و تشویش سر خویش و راه اصفهان

و رو پیش گرفته و آن روز از دو ساعتی روز تا حوالی عصر بیران قتال اشتعال داشته
بسیر و زنده بسیار از آن طایفه و روسیه بدست آمد و آنچه از روسیه گرفتار
کمند اقتدار دلیران بیشتر شکار گشته بودند حذبولا مکار تمامی را از خرج
و موارد نوازش ساخته هر یک از ایشان را بطریقی لایق راه نورد وادی
منقلب الی اهله مسرور فرمودند چون در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز
و آویز بودند جمعی از سپاه مغولان تنگ مایه که در بند هستی جزیدار
متاع کاسد تن پرستی میباشند از مثل توپ به توپ اطلس شیفته و از
توله تفنگ بلوله تماشی فریفته گشته بجیب و اخرجه پرداخته مطمعا
آمال خود را گرانبار ساخته بودند و مراعات این معنی که مبادا قاجاران جمعی کثار اند
افزونی مال گرانبار و از فکر جنگ باز مانده بدین جزو اندوزی که سرمایه
و دشمن جان بنی نوع انسان است گرفتار گردند تمامی نواحی ملبوسات و فروش
و خیمه و خرگاه و اوانی و مستعملات و اسباب نفیسه که از آن جمله بر جا مانده بود
و فضای هامون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس بیرون بود یکجا
جمع کرده چون در نظر همت والا خار بود مانند خار آتش زدند چنانکه
شاعر گفته بیت تا کشی دشمن از همی خواهی ۞ باید اول کشی تو دشمن مال ۞ زانکه
مقبول اهل عقل بود دشمن مال هست دشمن مال در بیان تسخیر دار السلطنه اصفهان
و ورود موکب ظفر نشان بان شهر هشت بهشت نشان چون اشرف از مورچه خورت حرکت در گذشته
بجانب اصفهان هنگام شام بار روز سیشنبه وارد اصفهان گشته فی الحال با انجمنه
بار و بنگاه بر گشته بکجا بسته سمت شیراز فرار کرده صبح قرینه نشان حوالی
شهر واقف گشته بشهر هجوم با اهل محلات که در خانها فرصت گریز
نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده به نهب و غارت اموال افاغنه
مشغول شدند و بعد از ظهر معارف اصفهان درب شهر را بسته حقیقت
حال را بحضرت ظل الهی عرضه داشتند و بیست و چهارم شهر ربیع الاخر
سنه هزار و صد و چهل و دو هجری که کوکبه منصور عازم طرف شهر بود این
خبر بعرض حذبولا فیروز رسیده کسی برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود
بدولت و ابهت کلات بجانب شهر افراشته شد بعد از آنکه خاک اصفهان بیمن

سیمه

میمنت لزوم همایون حکم بسرحد اصفهان یافت و پرتو طلعت مهر آثار بر در و دیوار
آن دیار تافت مردم از اطراف باز ماندگان رعایای افاغنه را که مانده بودند فوج فوج
گرفته آورده اصفهانیان که از مرده افغان میگریختند این بار بر تیغ و کارد و تبر
روانه ملک عدم ساختند و بفحوای ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب جان
تازه می یافتند و بعد از سه روز که اموال افاغنه بحیطه ضبط درآمد شروع بان
سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم مالاکلام از نقد و جنس و اسباب
طلا و نقره وغیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته کس برای
ایصال این مژده دلپذیر در آوردن حضرت شاه روانه طهران ساختند

نوید فتح بشارت بپادشاه رسید   نوای عیش بشارت بمهر و ماه رسید

ازانجا که غرض اصلی ازین سفر تسخیر خراسان بود که بیاری ایزدی مسخر گشته دشمن
آواره دیار او بار گردید و نیز خراسان وطن غازیان و آن توپ آن سرحدات
مستغنی از بیان بود حضرت ظل الهی بعد از انتظام امور شهر باز ارادۀ که خارج
شهر است نقل کرده بعد از ورود موکب شاهی و تمکن او بر سریر سلطنت روانه
خراسان بشوند شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در هشتم شهر جمادی الاول
وارد اصفهان و از عرض راه بمنزلی که حضرت ظل الله اقامت داشتند نزول
نموده هرچند که ملتمسا برمانع آن حضرت بصوب خراسان راغب و رفع
محل را طالب بود اما چون میدانست اگر آن حضرت عنان عزیمت بصوب
خراسان معطوف دارد اوضاع سلطنت مختل و کارها مشکل اول خواهد شد
درباب فسخ این عزیمت نیازمندی اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کردند
آن حضرت بنا بر این تأمل گذاشته دو روز دیگر باز شاه والاجاه سران سپاه را
طلب و اعاده این مطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که جنابت دری
ناسیه بقربت العزة اند و تا پای همت را گذاشته دست سرکشان و کردان
و زرران کوتاه گشته کارها انتظام و النقد دست قدرت آنحضرت رواج یافته و در صورت
نهوض این مطلب بسوی افواج پرداخت که آن حضرت فیدا مدارایه کارخانه سلطنت را
راه خلل غیر مسدود گردد این خود سلیقه پادشاهی است و منقرب الباب
عزم و تحمل دولت باروهای آست ملک اقتدار بافته نائم پیش رفت امور

ایران






باعث بدنامی آنحضرت در پیش دور و نزدیک خواهد شد همان بهتر که پادشاه
خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل درگاه جهان مطاف سازند که اگر وامن و فغفوری
رود به هرزه درایان حمل بر تهاون آن حضرت نمایند و مجلس گفتگو تا عصر
امتداد یافت هنگامی که نزدیک بود که آفتاب از کف سلطان عصر بردن نیز
خبه در زرین افسر سپهر دهم گوهر نگار مهر را بر زمین زند شاه طهماسب آشفتگی خاطر
باطن ظاهر گرده از روی طرح افسر از سر و مهر از بغل برآورده بر زمین زد و آن حضرت
چون دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون انجام کار نالایق است در مقام
اعتذار توقف اختیار کرده اظهار نمودند که این مسئول معقول خاطر پادشاه نباشد
رضای ما هم منوط برضای ایشان گفته بودیم که پای تخت را به دست آورده حضرت را ما سرا
تمکین سازیم و این سعی بعمل آمده انشاءالله دشمن را بالمره آواره و دیار هستی ساخته اقوت
رایت مراجعت می افرازیم **از وقایع ایام** توقف آنکه خبر رسید که معتمدی که از ار دا
مغان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضاقلی
خان شاملو را در عوض او باین امر مأمور روانه و حکام تبریز و کوه گیلویه و بختیاری
و ولایات تابعه تعیین فرمودند و چون به تجربه سابق نگارش یافت حسینقلی خان
زنگنه و اوغورلو خان زیاد اوغلی با فوجی مأمور بسمت ساوجبلاغ و قزوین بودند پسر
سید ال تا چندی با انتظار کار اصفهان از ایشان اهمال و مقارن آن حال بسمتی متعلقان
غافل نموده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در آن طرف اوجه بود فرار کرده پس
حکومت قزوین و ضبط مال اماغنه بعهده و اهتمام محمدرضا خان شاملو مقرر گشته
حسینقلی خان را بسمت قراهان و گلپایگان مأمور ساختند که در آن مرز و بوم از
جانب عسکر روم خبردار بوده مدت چهل روز در آن ملک و الکوه مظفر
بکامکاری و حکمرانی عزت اندوز گشتند **در بیان توجه رایت همایون بجانب
شیراز و کیفیت محاربه زرقان و انهزام افغان** بعد از چهل روز حضرت ظل اللهی بنابر آنچه
جز نقل و نامی فسخ بر اصل در اصفهان تمکین و خلعت سلطنت و اناضه حدوت
تشخص مملکت فرمودند بسمع آن حضرت رسید که اشرف با افاغنه بدطول الحجود
علیهم الشیطان تا شیراز هم و دیگر ضرب و دست دیران از کوشش اقدام موسل کرده
در شیراز ملک و مشغول استعداد جمعیت اعراب سمقانی اهوله و ایلات عشایر

از ظهور کریمخان

کمک

همت فارس و بنادر است حضرت ظل اللهی محمدی و اعیان همت بدفع آن فرقه
بسته در روز پنجم جمادی الآخر کوس قیامت غریو رزم سازی بلند آوازه
رایت جهانگیری آسمان فرسا گشته در عین شدت زمستان از راه ابرقوه
و مشهد مادر سلیمان عازم شیراز شدند و شدت سرما بحدی بود که اگر
قلم در وصفش آغاز نماید مانند نی بر خویش لرزد و اگر دوات بذکر برودتش
رهی گشت به رطوبت در جانش افسرده گردد بعد از ورود موکب اعلی حضرت
طراز برزقان شش فرسخی شیراز اشرف باز بکند به جمعیت و احتشام نموده
با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین لشکر به صفوف و ترتیب اصحاب
سیوف گشته نخست آغاز بهادران مجوس بجانب قول حمله در گشته جرئه کرار
حد بر سانند اعتدال گذرانیده به یکبار کمان جلو مقارن شدن تفنگچیان جانب دست
به گلوله های جانسوز ایشان تراسیت گردانند نوبت دیگر از طرف میمنه هجوم آورده
مانند احجار زنبورک و تفنگ غریو و غلغله بچرخ و فرزه رعایت رسانیدند
حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن کاهی با بداد میمنه شتافته حملات
زهره گداز و صدمات طاقت پرداز اساس اتکی بنیان قرار آنگروه گسسته حملی از
ایشان را طعمه هلاک انداخته اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت
افروز فرار افواج خصم افکن دو فرسخ به تعاقب ایشان تاخته فضای هامون را از
خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری بجرای رود جیحون گردانند روز دیگر بیا
صدیق صبح صادق از تفق زعفران بر خاص نمود مقر صدیق و معمار زعفران افغان با سیاه
برسم ایلچیان وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبه خدیو جهان گشته جهت بدل امینت ایشان
بذکر تهل از خروج من سپیل زبانها ساری اعتبار ساختند از جانب خدیو گردون خان
اما به جواب با این کوشند که در حالتی راه کانت باشان معتبر است که اسرای خان
مغفور با اسرای دیگر که همراه دارند با عالم ذکور و اناث تسلیم نموده خود دسته دسته درین درگاه
سلطانی اقامت و سرگردان ایشان نیز در رکاب اعلی حضرت به اعتاب خدمت
نمایند و ایشان را نوید امان و وعده عفو ما سبق مستوفی در خفی ساختند صبحگاهان
که نظار بختی هفت آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته گشته جایزه بان فضا
محمد لشکر این معاری و تماری رسید به صدیق و معمار زعفران محل مهد علیا و مستر کبری

شکار

گرفته که آفتاب سایه پرور حفظ الهی و دره نا سفته درج دودمان شاهی بودند خواجه
سرای لبسرای دولت رسانیده و دوباره رفتند که اشرف را مطلقاً نساخته
بیاورند اما سید ال که در روز پیش با ورود موکب همایون آمده بود از خلاص کوچ و ولد و
منسوبان خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی یافته بود اما شب اشرف از اطراف
گریز آورده اهل حرم به بیرون دو نفر شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را
با سه نفر از اولاد و بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره های او
و محمود و میر ویس بودند فرصت بردن نیافته در شیراز گذاشته بود خواجه دیو
صورت را برای قتل آن جماعت پر بوشش یقین و خود نگار و گریز را کابینه قندهار انگیز
داده و خواجه مزبور بها مقدور فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات محمود بقتل رسانید
ام الفضل مادر محمود را زخم منکر زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد او نیز
جان بقابض ارواح داد هنوز میا صدیق و ملا زعفران با اشرف نه پیوسته بودند که اشرف
از غلبه اضطرار ضبط ما سکه فرار نکرده فرار و قراولان موکب نصرت شعار از سپاهی گرد لشکر
افغان تقاعس ایشان سعی کرده برای اخبار گذشت مذلولها مکاری می آمدند که در عرض راه
بمیا صدیق و ملا زعفران دو چار و ایشان را با ده یا نزده نفر از افاغنه رفقای ایشان به پای
گرفته بسته آوردند حضرت ظل الهی ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون اختیار
نحو بار درگاه آمده بودند تعهد اشتیاق در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست که در
در جنگ گرفتار میشدند بمقتضای وقت عمل میشد و بعد از مرخص ایشان با افواج
حضرت نشان بتعاقب اشرف پرداختند به نزدیک پل که در دوازده فرسخی شیراز
واقع است رسیدند چون سبب سلامت المقدار اسباب غازیان از رفتار و مراکب از
رفتار مانده شب نیز بسر دست آمده بانتظار رسیدن عقب لشکر عنان باز کشیدند
و در نیم فرسخی پل منزل کرده اند از اتفاقات با پانصد نفر از افراد رسیده و الله داد و فراچور نو
مقدمة الجیش ساخته از موکب نصرت کیش نهنگ سنخ همه جا در پیش بودند
در سر پل خان از عقب افغان رسیده اشرف اول از رودخانه عبور و پیر محمد خان لاهوتر
بسیاه چلو که پرورده رشد محمد خسرو و اشرف بود در میان افغان صاحب عزت و شرف بود
با جمعی از سر بازان و دلاوران افغان که محافظت راه و ضبط سر پل را داده نمود گرفته
بودند قراولان را بجنگ مشغول ساخت که اشرف با خاطر جمع از پل بگذرند و باقی

اشرف که پیچ خواهد

و آن

آن اباعنه از بیم جان سهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را
به باد فنا دادند گویند هزار نفر از اطفال خورد سال و شیرخواره با بسیاری از زنان
در آن ظلمت لیل که روزنامه یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وابیه انداخته تا ملک
طریق این المفر گردیده نه و فراوانان اسیر و زنده و اخترمه بسیار بدست آوردند و از
جمله معتمدین میاچو بود که بعد از کر و فر از عقب گشتگان لبوی دیار نیستی روان گردید
و از فرقه گرفتاران میاصدیق و ملازعفران که اجل ها بر قفای ایشان زده هردو را اسیر بود گشتند فتنه ای
دلاوران گردید هرچند که مامورین خدمت شایسته کردند اما غفلت عظمی کردند
که حضرت ظل اللهی را اعلام وقت از این واقعه آگاه نساختند اما در اجل تعجیل از
آن طایفه تاخیری و در انتقام قهاری زود و دیری تعذر بود و در حینی که بسیاری از آن
طایفه از پل گذشته بودند آن حضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بهاران
بر سر پل رسیده چشمهای سرکرده اکراد را عبرة للناظرین باشاره انگشت خنجر خون
ریز از حدقه بر آورده سرکرده افغان را بالقطع گوشش گوشمال دادند و کسی برای
جمع کردن اسرا و اطفال تعیین و خود با فوجی از جیش منصور بتعاقب آن گروه
اشرار و هشت فرسخ راه طی کرده چون آن انامه بتعجیل گذشته بودند باز بشیراز عطف
عنان فرموده ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه که آن
طایفه عبور نمایند سر راه بایشان بگیرند و از آنجا اولاد و همشیره و زن محمود و اشرف را از
راه کرمان روانه ارض اقدس و میاصدیق و ملازعفران و باقی گرفتاران افغان را
با علویان و اسرای خاندان خاقان مغفور که از شیراز فرصت بردن نیافته
بودند روانه اصفهان ساختند و از مهجورکاری و بدو دید خود حدو بهال که قراضه
نقود شناسای و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینای و دانای است آنکه
در حینی روانه کردن گرفتاران بزبان الهام بیان به مستحفظان فرموده بودند که ملا زعفران
را خوب محافظت نمایند که خود را زنده باصفهان نخواهد رسانید و بعد از وصول
ارباب الدول ملحوظ صورت وقوع یافته در سر پل رود خانه شیری که
محبوس مقربان فی الاصفهان عبور میکردند ملازعفران برای رفع ذل خاک ریز
خود را سبکتر از باد به آب انداخته آتش سرکش حیات را فی الحال
بجهة المحصلان باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان بحکم فرمان شاه

والاجاه نقش هست این نزا از صفحهٔ جهان سرزده و از علامات تأیید و اقبال که سرنوشت اندیشه
بر جا نگیری حدیثی بحال فال میزد اینکه در ایام توقف در آن بلده میمنت نشان روزی که در
هنگامی سواری عبور و مرور کوکب آفتاب اشراق بر تکیه‌گاه لسان الغیب خواجه حافظ
شیرازی اتفاق افتاده در سر مزار برای پیش آمد کار به دیوان آن عندلیب گلزار سخن
گفتار تفأل کردند این غزل آمد بیت سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر
خوبان عالمی چون تاج ز چشم مست تو بر فتنه جمله ترکستان کمان زلف تو ماچین
هند داده خراج دهان شهد تو داده تاب خضر بقا لب چو نوش تو برده ز قند
مصر رواج پس از آن او را آتش داده بقعه او را بازاویه مزکه شاهی چراغ امر بعمارت
فرمودند و از صدور اینکه چون همیشه از مبادی دولت علیه گورکانیه و صفویه حمایت اساس
دوستی متحکم بود در ایام فترت ایران که روم و روس و هر طایفه مصدر حق نلفت و کم
فرصتی شدند و از جانب آن دولت ابد پیوند امری که مخالف وفاق بوده باشد به
ظهور نرسیده بود علیمردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت
نواحی دروازه هندوستان و در ضمن آن مطلب اعلام کردند که از آنجا که درین مدت [illegible]
فتنه‌ها نسبت بهر دو دولت والا ظاهر می‌گشت ظاهر و باعث فرارهای
متواتر گردیده اند تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر باشد از طرف کابل جمیع سد
راه فرار عبور آن جماعت مأمور کردند و بعد از چندی شهر شیراز از فر قدوم همای
یمن فال رشک نگارستان چین بوده بات ن و انتظام امور آن مملکت پرداخته شد
تا موسم زمستان انقضا یافته هنگامی که خورشید جهانتاب از پس پرده شب
آفتابی شده و آفتاب عرش بمدار کرسی خانه حوت به ایوان حمل خرامید چون
تبلیغ ماده و نفس شده فتح فارس متیسر و حال خصم ابتر گردید هرچند که عزیمت
خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت اما اکراد سمت کرمان سرکشی شده بیابان
بود در راه چندان غله و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در عرض مملکت ملک موجود
نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد می‌گشتند دست ظهور تطاول افغان و عبور
و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل دوباره بر اهالی آنجا میرفت و این معنی
را حوصله مروت آن حضرت برنمی‌تافت از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریح
در باب ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان

ایام اینکه

حوال را

نرسید

نمیشد در هجدهم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق و آذربایجان متوجه سمت
نهاوند و عراق و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند و در آخر ماه مزبور
منزل شعب من اعمال ثوبستان مضرب سرادقات عز و شان گردید

در بیان وقایع ابتدای ییل موافق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو هجری

در بیست و نهم
شعبان المعظم خسرو کواکب حشم اعنی نیر اعظم از نهانخانه حوت بشبستان
حمل علم افراخت و از پرتو آن خدیو خطه امکان منشور والیگری عرصه خاک بنام نرگس
خطار ریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت سرو صاحب لوای گلهای از غنچه و گل
صاحب چتر و افسر گردیده و جنود قوای ربیعی رومیان کم فرصت دیرا که ریشه زحف
در سر زمین چمن دوانیده بودند از چمن دوانیده ممالک گلزار را از دست
بیگیران فتنه جوی حوادث بهمن عسکر زمانی رانده لشکر شتا که در دیار گلستان
آغاز فتنه گری می کردند از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل
هزیمت کشیدند و جنود اف دل انگیز سرما که گرم غارت گری گلشن بودند از
طنطنه لشکر و شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردیده ارض اقدس گلزار از فر
فروردین بانواع ریاحین مزین و ایلات کوه ساری لاله و گل و احشام صحرا نشین
ریحان و سنبل را بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت دسته
دسته یورت و مکان معین گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیا شد
دوشیزه غنچه در شبستان باغ در آغوش گلهای آرامیده و سروهای با گل نیلوفر از
دواج و عروس باغ از نوید بهجت و مسرت مزید و انبساط فزون گل روح بهیج ابتهیج
یافت جشن نوروزی در آنجا وقوع یافته تمامی روسای سپاه و عظمای ایلات و ولا
که در رکاب آن حضرت سمات بودند بخلعتهای فاخره بر و دوش آراستند و مانند
غنچه مشت و جیب را پر از زر نوروزی کرده بجامهای بوته دار رنگین قامت خویش
براستند سه روز آن عرصه دل فروز مقر رایات فیروز گشته از آنجا روانه بهبهان
و از راه مهریز و الحویزه و مشایخ اعراب و بیگلربیگی کوهگیلویه با روسای آن ممالک نیز
از جانب شاه جمجاه وارد و در ازای فتح شیراز افسر مکلل بگوهر برای آن حضرت
و سیصد دست خلعت برای روسای سپاه آورده خبر رسانیدند که حضرت
شاه مهد علیا را که اشرف بوساطت ملا صدیق و ملا زعفران از شیراز بزرگان و شاهزادگان
محصوص شبستان آن جناب ساخته اند و چون شاه والاجاه در ایام توقف در خراسان

همیشه شاهزاده رضاقلی میرزا را نوید مظاهرت میداد و درین صورت که معیر الممالک وارد
شد مجدداً او را باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی که در رکاب بوده (کدخدای) روانه دربار شاهی
و از حریم سلطنت ازدواج یکنفر از بنات مکرمات خان مغفور را بجهة شاهزاده
رضاقلی میرزا خواهش شده پیغام دادند که چون غازیان را حق التعب درین دولت
هست هرگاه خراسان را از ممالک سلطنت موضوع و اختیار آن باین طرف محول
و مرجوع کرده هرآینه خراسان سد سدیدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود
پس کوکب اقبال از راه مهر بساحت دیزفول پرتو وصول افکنده از آنجا وارد شوشتر
و ایالت آن ولایت را با بوالفتح خان خویش محمدعلی خان قوللر آقاسی رجوع نمودند
چون بند رودخانه شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است سیلاب مرور
دهور قصور یافته بود همت والا گماشت که مانند سد اسکندر است بمرمت آن
بند پرداخته معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه بر سر کار تعیین
و اخراجات آنرا از خزانه عامره مقرر ساخته چون از طایفه عرب ترکتازی بسیار در
عجم واقع میشد مشایخ این نژاد را بنده روانه خراسان و والی حویزه را رخصت
انصراف داده از آنجا عازم دیزفول بعد از ورود موکب والا بآنجا محمدخان بلوچ که از
طرف اشرف افغان بایلچی گری روم رفته بود در همدان استقبال دولت اقبال
شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر خدیو فرخ سیر گشته و نامه و نوشتجاتی که از
جانب سلطان احمد خان خوندکار روم و اعیان آن دولت آورده بود بنظر انور
رسانید چون از دربند رکاب آمده بود بعنایت خاص ارجمند و بایالت کهگیلویه
سربلند گردید و بعلت آنکه رودخانه دیزفول طغیان داشت بفرمان والا
کلکها ترتیب یافته بدستیاری سیاحان و ترددی آب بار آن جنود مسعود از آن
رود در چند روز بهزار تکلف مانند نجوم از زورق نیل فلک گذشتند و درعرض راه
از ایلات کوه گیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هرجا که
معانده مخالف بوده به تنبیه و سیاست مغلوب و حکام بهکی ولایات منصوب
گشته از راه خاوه و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند و در دقیقه یزدجرد و حسین قلی خان
زنگنه که بسرداری حدود فراهان مامور بود بموجب حکم والا با پنج و شش هزار کس از تجند
داراب وارد و ویرا نصرت طراز با ایالت کرمانشاهان سرافراز گشته از راه لرستان فیلی مامور
بتسخیر کرمانشاهان و عازم اتمام باستعداد شایان گردیده و در همان منزل حسینعلی

معر

معیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه جهان برگشته عهدنامه و الکای
خراسان را رسانیدند مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پل گوهر
که راس الحد عراق و خراسان است بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق
به دولت نادریه باشد هرچند که همت سرشار آن حضرت از جهة وفور استغنا
و طبع بی‌نیازش از قبول اسم سلطنت و الکای ایران بود اما بتکلیف غازیان و
و استرضای خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیرشان را بالعرض ناظر اند دولت خداداد و نقود
بخشش این شوکت قوی بنیاد بمیدان استسند رضا داده و ولایات مزبوره سکه بنام
نامی سلطان اقلیم ولایت و ارتضا علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا زدند [illegible]

آغاز محاربه جدید سر بلند با رومیه و فتح نهاوند [illegible] شد

چون بعد از ورود به بروجرد از جانب
رضاقلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت علیه عثمانیه بنا را بر تعلل گذاشته
جواب صریحی که افاده مدعا کند نمی‌دهند و نیز کلانتر نهاوند بعرض خدیو ارجمند رسانید
که رومیه آغاز تاخت و تاز و دست تطاول بجانب عجم دراز کرده‌اند حضرت
ظل الهی توکل بایزد کردگار و از لایزال استفتاح کار کرده در اول شب با یکه تازان جلادت
شعار بر مراکب صبا رفتار سوار و بر سم سبای ده فرسخ راه ایلغار کرده در هنگام طلیعه سحر
که لشکر ترکستان روز به سپهداری خدیو خراسانی خورشید لب سپاهی شب تاختن
آورده بود با سپه سر علم ظفر پرچم با طلیعه اختر صبحگاهی توأم آنکه رسیده رومیان وقتی از خواب
غفلت بیدار شدند که اجل بر سر بالین و سپاه بلا را در کمین دیدند عثمان پاشا نام
که سردار رومیه نهاوند بود چون همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش دیده
بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره کر و فر شکست یافته
و بجانب همدان روی بر تافته فرار و هزار نفر سپاهی و زیاده از آن گروه با چند نفر از پا
شایان و روسای ینکچری و اکراد که در معسکر سردار مزبور بودند عرضه شمشیر و جمعی گرفتار
زنده دستگیر گشته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران صاحب شعار آمده بیک ساعت
ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت

در بیوند فتح همدان و کرمانشاهان بعنایت حضرت منان

بعد از آنکه نهاوند بحیطه تصرف دولت ابد پیوند درآمد بمسامع اقبال
رسید که تیمور پاشا حاکم وان و حاجی بیگ پاشای ولد سلیمان بیان که از دولت عثمانیه
حاکم سنجاق بود با چند نفر از پاشایان عظام آن سامان و جمعیت فراوان قریب

بسی هزار کس از تویسرکان گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشته اند حضرت ظل الهی
که همیشه این قسم بشارت را از عنایات ایزدی میشمارند فی الفور بمعنای ظفر و هم
رکاب به توفیق خداوند اکبر شقه گشای اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان مطلع
و پهناور بود سپاهی عسکر رومیه نمودار شده رومیه نیز جمعیت خود را سه قسم انقسام
داده و پای جلادت پیش نهادند رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز حرب
و پیکار گشتند چون رود آب از میانه فاصله بود از هر طرف تفنگ آتش
فشان آهنگ گرم سرده و بشعله آواز برق خرمن سوز حیات دلیران جلادت
شنود گشته همینکه بازار گیرودار گرم از آتش دود تفنگ گردید دلیران میمنه میمنت
قرین از آب گذشته باشاره والا بجانب میسره رومیه تاخته و تیغ کین از نیام
آخته تا یک ساعت شمشیر جنگ می کردند سر و موی جوانان از خون سر و
صورت خضاب کرده و نهال پیکر دلیران از شکفتن شکوفهای شکاف جراحت
گل صدبرگ گلشن مصاف گردیدند و سرو قامت دلاوران از خارهای تیر و سنان
و گلهای جراحت گلبن گل سوری گردید بنوعی بهادران جانباز بیک دیگر درآویخته
بودند که علمدار رومیه بضرب دست دلیران از پا در آمده علم نزدیک رکاب
اقدس سرنگون و لشکر رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شده تمامی مایعرف
دواب و اسب و اسباب خود را ریخته بجانب کوه که در جنب آن آفات شاه
عافیت و گریزگاه امان دست و پا گم کرده است گریخته بهادران خراسان که کوه
و بیابان بحر و بر در پیش اشهب برق عنان جرم جولانشان یکسانست سنگلاخ
الوادی پرنشیب و فراز را خار او حریر حیاتن پنداشته تا تویسرکان و حوالی
همدان بتعاقب ایشان مرکب دلیری برانگیخته چون اسبان رومیه در اصطبل
فربهی بخورد و خواب معتاد و هم الک برق تک دلاوران همه کوه پیکر و جرم نژاد
بودند با جمله اکثر رومیه در کام نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم طعمه
شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پاشای هشترود و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار
گشته غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل بادرفتار با خزانه و کتاب در آمد پس
تویسرکان مقر کوکبه حضرت اقران گشته بهادران لشکر سر و زنده و خزینه
را فوج فوج عرصه بارگاه لشکر ساخته مراد جوایز و عطایا گردیدند روز دیگر که موکب

موکب جهان

کشا بر جناح حرکت بود بعرض اولیای دولت رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان سرمایه زندگی را
منفعت خود دانسته با عسکر سپاهی و جریده بیرون رفته موکب فیروزی نشان
از تویسرکان وارد همدان گشته جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را
که در شهر مانده بود بحیطه ضبط درآوردند و ده هزار نفر اسیر که رومیه از ولایات
عراق و آذربایجان بدست آورده بودند درین وقت فرصت بیرون بردن
نیافته بودند خلاصی یافته خدیو جهانگیر امنای سلیم النفس تعیین نموده همگی را بجمیع
حصانت و دوامن عفت ایشانرا از آلایش لوث بیگانگان و دست تصرف
متجاوزه صیانت کرده مرخص ساختند که روانه اوطان خود گردیدند اما عبدالرحمن پاشا
بعد از آنکه شهر از بیم آفت و فرط مخالفت از همدان تا سنندج که بیست فرسخ راه است
در یکشب طی کرده از همان راه نزد احمد پاشای والی بغداد شتافته اکراد اردلان در حینی
عبور او سر راه باو و عسکر رومیه گرفته پانصد نفر سر و زنده از ایشان بدست آورده
بودند که روس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان دربار عظمت مدار
گردید رومیه سنندج نیز از ملاحظه این حال ترک سنندج کرده از آن مرز و بوم کناری
جستند و بعد از پنج یوم که کوکبه عزّ و احتشام در همدان مقام داشتند خبر شکست
حسین قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بروجرد به تسخیر کرمانشاهان مأمور شده
بود رسید توضیح این مقال آنکه حسین قلی خان از سمت کوهستانات فتح همه جا
از خلاف جاده عازم کرمانشاهان وارد و فرسخی قلعه حسن پاشا نام که حاکم آنجا
بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته و حسین قلی خان فایق آمده جمعی از زنگنه و کلهر راه
عدم پیموده اند بمجرد وصول این خبر بمسامع آن حضرت لوای توجه بجانب کرمانشاهان
برافراختند جمعی از دلیران دغا برسم منقلا یکمنزل پیشتر از موکب همایون روان
ساختند حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت رایت منصور توپخانه و قورخانه
و اسباب خود را ریخته بجانب بغداد گریخته حسنعلی خان بدون نزاع و منازعه قلعه را
بحیطه ضبط درآورده چون نمشیت کار آذربایجان مکنون ضمیر خورشید لمعان بود بعد از
استماع این خبر از اسدآباد همدان صرف زمام عزیمت کرده کس فرستادند که از کرمان
شاهان بنای قلعه جدیدی گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر آنچه جوان کار آمد بود ملازم و کار
ولایت را انتظام ساخته و شهر قلعه قدیم را خراب سازند و نیز سابق امر والا بنفاذ پیوسته

بود که حاکم بختیاری دویست خانوار از معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی
اصفهان جا و سکنی دهد و درین اوقات که آنطایفه موکب والا را دیده با
استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه ناراستی در دادن خانوار نافرمانی کردند پس حکم والا
صادر شد که هزار نفر از آن جماعت را که در معسکر ظفراثر سالک طریق خدمتگذاری
بودند از اسب و یراق عاری کرده و بعضی از ایشان را که سرکرده و فرمانبرداری بودند مقید
ساخته به پیر محمد سلطان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترخان بجای دویست
خانوار از روسای آن جماعت را با ایلات جام نقل نماید و نیز چون طایفه ورجزین در
آن مدت با افاغنه ورزیده لازمه شرارت و اسیر و نهب غارت بظهور رسانیده



بمضمون آیه فاخذهم الطوفان وهم ظالمون درباره آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب
آن باقرخان بغایری را روانه ساختند که رفته سه چهار هزار نفر از ایلات حوالی
استرآباد جمعیت منتظم نموده هر وقت که از ترکمانیه دشت با افاغنه هرات
نافرمانی بظهور رسد بامر و استصواب ظهیرالدوله ابراهیم خان مراسم خدمت
بتقدیم رسانند پس مدت یکماه الولایت را محل اقامت موکب نصرت علامت
ساخته بضبط و ربط امور و نظام بر ترتیب سپاه نصرت پناه پرداخته کارهای آنجا را
دادند در بیان نهضت رایت فتح آمیز بجانب تبریز [illegible] بعد از آنکه
از انتظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد بهوس تسخیر تبریز خاطر اقدس

شوق انگیز گشته مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفال
فرموده بودند این غزل آمد بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است ٭ ببانگ چنگ
مخور می که محتسب تیز است ٭ عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظ ٭ بیا که نوبت
بغداد و وقت تبریز است ٭ در غره شهر محرم سنه هزار و صد و چهل و سه مطابق ایت ئیل
رایت گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشته هم در آن منزل
ملا زعفران نام از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد و عریضه نیازمندانه مشعر
بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و کسان محمود که در شیراز گرفتار شده
بودند بنظر اقدس رسانیده جز قتل اشرف را در این خط دیباچه صحیفه عرض مطلب گردانیده
که بعد از آنکه آن برگشته روزگار که از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار
رفته و چون همه جا از تمام قضا فرجام مؤکد در باب منع عبور آن طایفه عز صدور یافته بود
اهل قلعه لار در بروی آن جماعت بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم از ترس دنبال
جان در جای قرار نه گرفته از راه بم و نرماشیر و سیستان بسمت قندهار فرار و در تمام
ملحه جات مزبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خار ممانعت بر سر راه ایشان
ریخته بقدر مقدور پای توانائی ایشان را بسنگ مدافعه ناتوان می ساختند اشرف
چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره بود از کنار هیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان
کرد و حسین که از این معنی آگاهی یافته با جمعیت کامل از قندهار وارد ملک بین اعمال گرمسیر
گشته ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده ابراهیم تفحص و اثر
تعاقب اشرف اختیار کرده شب در سیاهی ظلمت بر زرد کوه که در سمت بغلای
بلوکات واقع و نزول اشرف نیز در همان جا اتفاق افتاده بود وارد شده اشرف
بار تکاور گریز را مهمیز زده بدر میرود و ابراهیم هم بتعاقب او میرود تا آنکه بتفنگ بیات
ملاقی او گشته همینکه فتیله بر مایه آتش میرسد خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم
نیز تیز دستی نموده تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده ارکه در دل تفنگ گره
گشته بود گشوده دل خود را مانند تفنگ از غم خالی کرده و از آنجا محمد بن علی بابا بیات
مکرمات خاقان مغفور را بر داشته بقندهار میبرد بعد از ورود ملا زعفران جواب
عریضه حسین باین نحو صادر شد که بعد از آنکه سر شاهزاده کان مکرمه را روانه نماید اسرای
او رخصت خواهد یافت و از وقایع لطیفه اینکه در ایام توقف رایات همایون
در شیراز قریب هزار نفر از افاغنه در جزین بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت

از موقف اقبال بایشان مقرر و مؤکد شده بود که از روی اطمینان وارد دربار عزت و شان گردند
آن جماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار الی حوالی اصفهان تخریب بلاد
و هر جا دست می یافتند بناخن تسلط سینه فراش و دلهای ضعیفان خسته مال ایشان را
غارت می کردند بهمین منوال از آنجا گذشته در حوالی ییلاقات بختیاری به پیر محمد سلطان
حاکم جام که محصل آن جماعت بود برخورده چون فرمان مطاع را که حرز الحجب دست
و دامن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند پیر محمد سلطان متعرض
ایشان نگشته آن طایفه بخواطر جمعی گذشته خود را بقلعه جات درجزین رسانیدند
چون قبل از این به تنبیه سرکشان درجزین تعیین شده بودند در موقف که این خبر
معروض خدمت والا شد بتازگی فوجی را بمعاونت مامور و قلع و قمع محصورین روانه
ساختند در بیان فتح [illegible] و فتح دمدم و مراغه و [illegible] در حینی که حصار
خانه افشار مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای حاکم وان و علیرضا پاشای حاکم
مکری که باتفاق پاشایان آن سمت در قلعه میاندوآب ماهی مقدم و دمدم واقع
است جمعیت عظمی منعقد ساخته بتاخت و تاز ایلات آن سمت اشتغال دارند
خدیو کامکار بنه و آغروق را در همان مکان گذاشته طرف عصر بدولت سوار و با
دلیران خونخوار ایلغار رو پیشتر ده فرسخ راه طی کرده هنگام ظهر ورود کوکبه مسعود
بکنار رود خانه جغتو که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر رومیه واقع شد از آن طرف رومیه
نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته بتسویه الوف و تعبیه صفوف پرداختند و
متهورانه پیش آمده بیدقهای نگون افراختند همینکه از این سر الویه ظفر نهضت
یافته گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان در آمد پای ثبات و قرار شان از جا بدر
رفته بدون تلاقی و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان
نه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و فوجی از معبرین ایمن
رانده دستگیر شدند و توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده ولایت دمدم و
ساوجبلاغ مکری و مراغه و دهخوارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید و از دیگر آغروق
و بنه بعسکر ظفر اثر پیوسته و عساکر منصوره سر و زنده و اخترمه را از نظر گذرانیده
مشمول عطایا شدند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون بود بعرض
رسید که جمعی که از رومیه بسر کرده کی پاشا به دهخوارقان ده فرسخی مراغه
برسم قراولی آمده اند موکب ظفر قرین عازم آن جا گشته بعد از طی یک فرسخ

مسافت کرد عظیمی که آثار فراروینه از دامنه کوه سرخاب که از حوالی تبریز واقع است
ارتفاع یافت حضرت ظل الٰهی توپخانه را با جمیع از تفنگچیان در آن مکان گذاشته
خود با سپاه جرار و دلیران ستیزه گذار بعزم اینکه راه بر آن گروه گیرند از بیراهه که بمقصد
اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد سپاهی دو فوج است که یکی از
سمت تبریز و دیگر از دو فرسخی بیشتر نمایان میشود پس آن حضرت فوجی از دلاوران
گزین را بتعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه سرداران و تفنگچیان پیاده متوجه آخر فوج
شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که فوج اول از مصطفی پاشا حاکم تبریز و تکلی
آقاسی و سر باشی پاشا پالست که در اول شب از تبریز حرکت کرده و رخت گریز بسته از
راه صوفیان عازم فرارند و ثانی از بقیه عسکر روم است که بقدر هزار کس در آن جمعیت دیگر
داشتند از فراریان پیشاپیشان ایشان نیز متعاقب سر خود گرفته میروند دلاورانی
که دنباله رو کاروان پیش بودند سبک عنان باد پایان برق جولان خود را با آن گروه رسانیده
جمیع از ایشان را طعمه شمشیر خون فشان ساختند و شیر دلانی که در قلب (?) رایت
رزم و ها پیکر جنگ و چنگال طمع بگول فوج دوم تیز کرده بودند بدستور با آن گروه نزدیک
شده بمحض تقارب فئتین التقتا (?) تمامی زنان و لشکران خود و اسرای آذربایجان
که همراه داشتند گذاشته از بیم جان خود را بدامنه کوه خواجه میرجان که در دو فرسخی تبریز
واقع است کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته بکار فرمائی سیف و
سنان تیز و رزبا (?) سی جگر گذار بقالب قلب لرزه انگیز و دست ریز گشته و دامنه
کوه میرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساختند سوای انعام مقتولین که عدت
ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود بسته هزار نفر زنده با زنان حور پیکر و اسرای
نیک منظر و غنایم موفور و اسباب نامحصور بتصرف در آورده بعد وی (?) از آن
کرده گوی سر خود را بچوگان دست رسیده انهاک و تگاپوی (?) نگرداند هنگام
شام که خسرو جهانگیر مهر تیغ رخشان شعاع را از غلاف در سر که سپهر ترک مصاف
کرده قریه سهلان که در آن نواحی واقع است جولانگاه خیول سهیل جبین و سمند کوکبه
ظفر قرین گشته توپخان ظفر هیبت و تفنگچیان مریخ صلابت بجمیع آذوقه و سرا
فرمان یافته همگی را بمعتمدان سپردند که در کشور تبریز باطلاع امینان محکمه شرع انور
باولیاء ایشان رسانیده نگذارند که از مردم بیگانه باطاله نظر دست درازی

بذیل عفاف این واقع شد و پس از دیگر که بیست هشتم شهر محرم بود لوای جهانگشا
بسمت تبریز نور گستر گشت از سوانحات اتفاقیه اینکه رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم
هشترود بود با فوجی باعانت مصطفی پاشا حاکم تبریز عازم و در همان شب چند نفری برای ایصال
خبر پیشتر روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز بسبب لباس رومیه از خود نه کرده
بودند با طوایف سپاهان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان ایشان را بتصور
تبریزی کرده متعرض نشدند و ایشان بار ساکنه از شهر فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبردار
ساخته در حینی که پاشای مزبور پا برکاب گریز شده بود عساکر نصرت قرین در خارج
تبریز با او دوچار و او را با جمعی که در دستگیر گرفته بخدمت خدیو کامکار آوردند و در گرفتاران رومیه
آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوه جان بخشی مورد احسان گشتند بر جهت انصراف سرور
بقیه اسرا را بیرون آورده گشته تو کجا نه مامور فرمودند و در آنجا توپهای کوه بنیان و توارع از
در دهان آتش فشان که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانه خراسان ساختند
و با ابراهیم پاشای وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه مؤکد از مراتب صلح
و صلاح فرستادند و مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان خوندگار روم و جلوس سلطان
محمود خان برادرزاده‌اش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم شرف وصول رسید توضیح اینحال
آنکه وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا سرعسکر روم و عبدالرحمن پاشا بود
تمامی قرا و مزارع و دکاکین و رقبات آن دو ولایت لوازم دولت عثمانیه بیری که باصطلاح اهل
کاهیدن سرّ
رومیه عبارت از دیوانی باشد قرار یافت و بانی الحال پاشایان باسند عای طایفه
ینگچری و صاحبان اوجاق آنها را باذن و فرمان [illegible] بآن جماعت تملیک و مبایعه صبق
کرده چنین را که مبلغهای خطیر بید گرفته صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان
رضاقلی خان شاملو از جانب آن حضرت بطلب ولایات بسفارت مامور و وارد
اسلامبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا وزیر اعظم بنابر انتشار آوازه
موکب ظل اللهی راضی بقبول مصالحه و رد نمودن ولایات گشته طایفه ینگچری و رؤسای
اوجاق که زمینه تصرف و دخل در آن ولایات محکم کرده بودند بنوعی که عزار [illegible] بیدریغ
سال [illegible] از آن سرزمینها برنگیرند به عوام خواستند که در یکی ولایات را با
مفروش شده و یکجا بجمع رو می نمایند اگر متعلق بمیری هم بودی بقبول این می کردیم
چه جای اینکه زر داده خریده باشیم اگر لشکر عاجز و مال و ملک سیرت تجسم مباح

بود چرا محرک شعر عجم و باعث سفک دماء پاک امام شد از ثوب خابیده را بیدار و جهان
آرامیده را فتنه زار ساختند و اگر مباح بود چرا در انجام امر استرداد ولایات و باین قیل
و قال مانع انجام کار بودند تا اینکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتدال لوای نادری
بجانب آذربایجان و انتزاع ریاضه بقیة السیف که از نهاوند و همدان رخت بحوزه امان
کشیده بودند بتواتر وارد آن حدود و کیفیت حال را مرکوز ساختند پادشاه و وزیراعظم
از بیم قوت و شوکت دولت نادری برای سد اقوال رجال سایر بعزم سفر آذربایجان وارد
اسکدار گشته بعد از ورود کوکبه ظفری آن مکان پاوره نام فرنگی که از زمره اوجاق بود با یک
نابکار و اسیره نابکار را بسنگ شرارت تیز کرده تیغ بهادی خلیفه اسلام کشیده و این را
اصلاح نامیده یعنی در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه اف دو فراهم آمده
پادشاه و وزیراعظم ناچار برای تسکین نایره شر و شغل وارون بر توسن عزیمت سفر
زده باسلامبول برگشته و چاره جوی دفع فساد و آن فتنه گشته چون کوشش بی اثر
بود پادشاه برای استرضای ارباب فساد راضی بقتل داماد نیکو نهاد شده وزیراعظم را
خفه نموده هلاک و بالای عراده انداخته بیرون فرستاد چنین است آیین گردنده دهر
نه لطفش بود پایدار و نه قهر پدر در کسی را که آخر نگشت که در مهر نرم است در
کین درشت با وصف اینکه همین الطایفه ترک از دحام و رفع هجوم غوغای عام نکرده
سلطان احمد خان را خلع و افسر سلطنت زیب تارک سلطان محمود خان برادرزاده
ساختند القصه شهر تبریز که در دست رومیان پایمال جنود عدوان شده بود بیخ رو بمقر
الویه فیروز گشت و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر خدیو کشورستان مصمم بود
عقاب رایت نصرت در جناح نهضت بال و پر گشود که مقارن آن در غره ماه صفر چاپار از جانب
شاهزاده رضا قلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع
آن سمت را بعرض مقدس رسانیده سبب انصراف موکب همایون بجانب خراسان
گردید

در بیان آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان

سابقا در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع محاربه الله یار
خان و ابدالی مجدداً ایالت هرات را بالله یار خان مفوض و مسلم داشتند و عطف
عنان عزیمت فرمودند و بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان
حسین غلجایی که در قندهار استقرار داشت چون چهره دولت مساعد این وقت

واقعه

را دیده میدانست که محرمایه فساد ایران میرویس پدر محمود برادر او شده اند بعد از قتل این سفر
نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی از در کار سازی در آمده ایشان را بمالی لطف و ترغیب آن
جماعت را بوسوسه مؤثر او شده هوس تسخیر ارض اقدس از ضمیر ایشان سر بر زد
الله یار خان بنابر انتشار اخبار فتوحات متواتر از روی عاقبت اندیشی دست بر دل گذاشته
پا از جاده پیمان منحرف نمی ساخت با این جهة جماعت ابدالی از او سر گران گشته در جزو
کس بطلب ذوالفقار حاکم فراه فرستادند و او نیز بقصد خلاف از غلاف بر آمده وارد
ناحیه هرات و الله یار خان از در ممانعت در آمده دو فرسنگی در میان افغان بهم رسید سه ماه
بر این منوال نایره آشوب و جدال اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده
در سیم ماه شوال سنه هزار و صد چهل و دو هجری داخل شهر هرات و الله یار خان با کوچ
و اتباع خود روانه قلعه مارو چاق گردید پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات حضرت ظل
الهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیدند ذوالفقار خان را بحکومت اختیار و عزم
تسخیر ارض اقدس اعلای لوای استقلال کردند الله یار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه
مارو چاق گذاشته با مودود قلیچ خان جغتای حاکم سرخس و بعضی از حکام اویماقیه
که با او اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود افاغنه وارد ارض اقدس گردید و در آنجا
ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام بجا آورد و بعجل آمد ارادی که
ضمیر منیر حضرت ظل الهی آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و بمقتضای هوشیاری منزوی
نادیده و ناشنیده راز اسرار ضمایر با خبر بود یقین می دانستند که آن فرقه عهد شکن در وقت
ربیع حاصل آهنگ تسخیر خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را
در موکب حضرت شان روانه خراسان و از همدان نیز بنحوی که سابق ذکر یافت
باقرخان بیگدلی را برای جمع آوری سه هزار تفنگچی نواحی استراباد و توابع فرستاده
مقرر فرموده بودند که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان پیوندد و با ابراهیم خان نیز
فرمان واجب الانقیاد و اقران یافت که غله و آذوقه بیشمار در مشهد مقدس سامان
کرده بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه داری گذاشته از محاربه اجتناب نماید اما ذوالفقار
خان با هشت هزار نفر از افاغنه آمده و در زاویه خواجه ربیع باب نزول گشوده آغاز
تاخت و تاراج کردند ابراهیم خبر ورود ایشان را عرض نمود یا نزد رده همراه پشت
به بوار قلعه داده کر و فری می کردند تا اینکه مقدمه در هنگامیکه سنبدج معرکه محمود بود

محمودی

معروض شده جدال گشته مجدداً در باب منع جنگ میدان تأکیدات بلیغه بعمل
اعلام شد که بدستور از روی حزم و بیداری مشغول خودداری باشند که انشاءالله
تعالی عنقریب رومیه تبریز از آن مملکت بیرون کرده خود را بآن طایفه کم فرصت می
رسانیم و مقارن وصول این جواب باقرخان نیز با چریک و تفنگچی بیرونا وارد ارض
اقدس گشته بعد از چند چند روز با وجود اینکه از اوج سماء خاطر ظل الهی
در باب امر جدال و قتال مکرر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده
می دانستند که کلام و فرموده آن حضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی
است بجز یک جمعی از هواخواهان معزور نیز عنان توسن طبع غیور را بسامی منصور را
برداشتن آذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنگیس با کوکبه رنگین رایت
جنگ افراخته افاغنه نیز بکارزار پرداخته در اثنای گیرودار باقرخان که سرکرده
تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشت فوجی از پیاده کلان او که نوآموز راه و رسم جنگ
بودند دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان با چند نفر اسب بر
انگیخته که ایشان را از اراده گریز گرداند تفنگچیان که در پیشگاه ستیز و آویز گرم
کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار داشته سررشته جنگ را از کف [illegible]
و لشکریان نیز عنان خودداری نکرده باشهرستان هزیمت می گذارند و در آن
روز سواره بسیار از مرکب هستی پیاده گردیدند و جسمی پیادگان خود را بکاره
و قنوات انداخته در ماتم لباس آبی پوشیدند ابراهیم تحقیق جهت و این
خود
واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه هزار و صد چهل شش هجری در سمت صحرای علدشت
و زرکران مشهد مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون
ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت شاهزاده رضاقلی میرزا این مراتب
را بوساطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار ساخت چون حضرت شاه طهماسب
مکرر بر زبان جاری می ساخت که موافق عهدنامه انتظام کار عراق و آذربایجان بر
ذمه اولیای این دولت شاهی و جناب نادری را مملکت علیحده است و مدار انکو بر
کت ای این کار و احتیاج نیست لهذا حضرت ظل الهی امر خراسان را اهم
ریشه سرکشان سست عهد هرات را لازم دانسته بتدبیر ایشان مصمم گشته
مصحوب چاپار سریع السیر شاهزاده اعلام کرده که در حصار استوار قلعه

بودن لنجابقه   کدن   تاره

داری پشت بر دیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات وقرار نهند که بعنایت
پروردگار با دلیران نصرت شعار رسانند چابک سوار چرخ گیتی فروز از ابلق چهره
شب و روز دو اسبه مرحله پیما گشته بسر وقت خصم تبه روزگار رسیم پس
بیستون بیک افشار بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان
سر بلند و جمیع غنایم و اسباب و ذخایر رومیه که در قلعه تبریز مانده بود و چند هزار
تومان پیشکش شد با و عنایت و امر والا صادر شد که جمعی از ایلات و مقدم
و ترکمان را کوچانیده در تبریز سکنی و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملا
زمت منسلک سازند و حکومت هر یک از ولایت انتزاعی را بحکام کاردان
تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته در خدمت
گذاری آن آستان بجان و جنان کوشند و در آن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از
فارس و عراق و آذربایجان کوچانیده و اسب و اولاغ و خرجی داده بخراسان
فرستاده بودند بعدت ایشان به پنجاه هزار خانوار میرسید از آن جمله دوازده
هزار خانوار از افشاریه و از الجمله افشار ده هزار خانوار قرقلو بودند که در شرف
ایلیت با آنحضرت داشتند و چون میاب و کوبکان بنحوی که بسبق ذکر یافت
یورت قدیم آن حضرت و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه کوچانیده بار
آن حضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده بودند عوض ایشان از قرقلو
جدید که در میاب و بتمه افشاریه را در کلات ماوا دادند و چهل پنجاه هزار خانوار
دیگر ترکانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بسیور
آنها تدارک دیده در بارق ممالک خراسان موطن و مسکن داده مکان ییلاق
و قشلاق بجهت هر یک از ایشان معین ساختند در بیان انصراف موکب
ظفر نشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افاغنه بعد از قبض و بسط امور و ربط و
گشاد کار تبریز و بیک و دو ربیعه و آغروق را گذاشته بایلغار از آن عرصه دغا بجانب
خراسان ایلغامشی کرده بدون مکث و درنگ وارد قزل اورن گشته در آنجا
چاپار از ارض اقدس وارد و خبر رسانید که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه
افاغنه گفته بودند که حال مرتکب این کار بآقال شده شمشیر عداوت بر روی این
دولت کشیدیم و سنه این را که بیرون می کنند و هنگامی که خدیو گردون مقام

خطط

عطف عنان باین صوب نموده بمقام انتقام در آید چه جواب خواهیم داد پس اشرار
انگیزی شرارت دود از نهاد فقرا و مزارع و خرمنهای محصول و توابع شهر بر آورد
نوعی نایره بیداد افروختند که نزدیک شد که از شراره آتش آن توابش
خرمن مهر و ماه و دسته سنبله و انبار کهکشان در خوشه پروین و مزارع سبز چرخ
برین در گیرد و بهمه جهة سی و یک روز در حوالی ارض اقدس با نکث عهد ملک
کرده مراتع و مزارع را علفه تیغ بیداد ساختند و بعد از ظهور کمال بغی و فساد روانه
هرات شدند آن حضرت از استماع این خبر ترک ایلغامشی کرده در شب دوازدهم
ماه صفر وارد قزوین و آنچه قشون عراق و فرقهای مختلفه بود سوای خراسانی تا مار المصحوب
محمد خان ترکمان بخدمت حضرت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی
آن دولت بوده پرکار وار سر بر خط اطاعت شاه بلند اقتدار گذارند و در
آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشای وزیر اعظم قبل از مقدمه اشرف و اسلامبول
محمد آقا از جانب سلطان احمد خان پادشاه دیگاه روم برسم سفارت بطلب
صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب احوال و اوضاع حضرت
ظل الهی را ملاحظه و از اراده و خیال آن حضرت ظل الهی را ملاحظه و از اراده و خیال
آن حضرت مطلع شوند امر والا بوقوع پیوست که محمد آقا مزبور را بعد از ورود تبریز روانه
خراسان نمایند و سرکردگان افاغنه که در درجزین می بودند با روسای درجزین
راه در اسپهان و در آیند بشفاعت الحق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف
حاکم یزد و بعد از استیصال او روی نیاز باین دولت عاجز نواز آورده بود
جبهه سای سده سعادت قرین گشته و بعد از در آن مکان نزهت آیین موکب
کوکبه عز و تمکین گشته از راه طهران وارد ایران کیف و چون ترکمانیه یموت ساکن
دشت قبچاق همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکمانیه گوکلان که در حدود استراباد
سکنی داشتند در تقدیم خدمت گزاری دستیاری و دادن قراریان همدان بنحویکه سبق
ذکر یافت رسم فرمان بری متروک می داشتند و از منزل مزبور کمند بند منازل
کرده چهار هزار نفر از دلیران جلادت نشان از راه بسطام روانه موکب اقبال
از راه مازندران شقه کشای اعلام ظفر فرجام و متعهد شد که در روز یازدهم
ربیع الاول موکب والا از یورش میدان چهار فرسخی استراباد بر سر یموت

وایشان از وهمه کرایلا بر سر کوکلان چپاول اندازند که تاخت هردو طایفه دریک روز
اتفاق افتاده آن جماعت خبر یک دیگر نتوانند رسانید پس کوکبهٔ منصور
صبح روز موعود از آب اترک عبور و مکان مشهور لیباد را بمطارح عقاب
نسرین شکار لوای ظفر انتما ساخته و از آنجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکمانیه
بچه که در میان کاله دریا سکنی دارند توجه رایات اقبال آگاهی بسمت جنوق و
جماعت کوکلان بطرف آق داغ و سیمبار فرار نموده اند پس معاودت باسترآباد
کرده فرامین مطاعه مؤکده بعموم سرحدات خراسان نوشتند که راه معامله را
بر ترکمانیه مقطوع و ایشان را از گرفتن ذخیره ممنوع سازند و در غرهٔ ربیع الثانی
از آب جرجان گذشته از کنار دشت و حدود مایه و سملقان روانه خراسان
و در محال قراباغ من اعمال کرایلا جمعی از معتمدین و روسای کوکلان از در عجز درآمده
وارد خدمت آن حضرت و مستدعی عفو تقصیرات و متعهد دادن یورغه مال
گشتند مسئول آن طایفه قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانواری و یورغه مال
را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص
ساختند که روانه اوطان خود گشته در بیستم ذیلو بعزم سفر هرات در ارض
اقدس حاضر شوند و در آن مکان از جانب الله یارخان افغان که در ارض
اقدس بود عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان برادر
مرحمت نشان رسید جواب او برین نهج از مکمن عزت اصدار یافت

آنکه عالیجاه اللهیارخان بداند

که بشری که در خصوص اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود که چون
متارالیه از بدطالعی خود شرمنده و از وقوع شکست که از قضای آسمانی بود شکسته
دل و سر افکنده است من بعد بزبان قلم او را نیازرده ایم و شرمساری
و خجلت زدگی خویش که ارباب عزت و حمیت را بهتر از آن بنت
واگذارده ایم بر آن عالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک
جنگ و کشش بقدر امکان در کار است اما بعد آنکه شاهد فتح از پس
پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملالت آن طایفه که باجنف و لبط جهان
معنی کارند و در تقدیرات اختیارات الهی کاری ندارند نخواهد بود زیرا که المکنون

قلب

کریمه و ما النصر الا من عند الله ابواب فتح و ظفر بر روی دولت حضرت
است نه بر تهور لشکر چنانچه سعی لشکر با وصف این معنی که بیشتر از آنجمله اگر عزت بهره
دارند به نیزه و سنان اعدا سینه سپر ساخته اند اما بطعنه پردازی نیزه خطی فلک مثال
و اقران تاب نمی بینند و تیغ تیز دشمن سرکشش را گردن تسلیم می نهند و بچوب کاری
خامه عصای پدر و برادر راهم نمی گردند حرف تند را کشنده تر از سیف قاتل و
روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل می دانند بیت در دوزخم بفگن و نام که ببر
کاتش بگرمی عرق انفعال نیست از صدور چنین امری مادام الحیات در
شکنجه خجالت و گرفتار قید ملامت بوده ممات بر حیات راجح می شمارند
چنانکه اظهر من الشمس است که سپهبد زرین مهر لعبدار آنکه از معرکه سپهر با
تیغ کشیده رو بهزیمت می گذارد از رنگ زردی بر زمین فرو میرود و هر روز وقتی
که رایات جهانگشای از مرکز نقطه نصف النهار منحرف می سازد از فرط شرمساری
آفتاب عمر خود را قرین زوال می بیند هر چند که بنابر معانی مذکوره ملالت بر
منت رابه وارد می آید که چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شجیع اسما
این همه سرزنش بخود روا ساخته از تیغ تیز رو تافته ولکن سخن در اینست که
با وصف اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ روبرو ممنوع و از وقوع ممانعت
خاطر الهام مظاهر خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا و را ممنوع شده باز برخلاف
مامول مقصد را بیگونه جهل و فضول گشته بایست برهنمونی عقل طریق مصلحت
پوید و باراده رضاجوئی خاطر ما را بر رونق ارشاد جوید درین صورت که طریق احد الامرین
و تابع مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته
رنجش و آزار می باشد حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت والتماس در
آمده بود حسب المسئول آن عالیجاه این دفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان
توبیخات سابقه او را انتباه بخشیم

چون موکب حضرت ظل الهی منازل نزهت مراحل را
بسان آفتاب و ماهتاب برسم ایوار و شبگیر پیموده در آخر ماه ربیع الثانی
صبحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند طارم جانب غرب
انصراف یافته از دروازه افق قدم بشهربند نیلی حصار سپهر گذاشت گوئی

لوازم

سالک

ازلف ترقی

خجسته و ملک سروری بسطوت بهرامی و غضنفری وارد ارض فیض مدار و در عمارت
جنت سرشت چار باغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفتند و چون در
آن اوقات حادثه شکست بدلهای مردم آمده بار راه یافته هنوز در ماتم کشته
گان خویش بر اوتار سینه ریش بمضراب ناخن چنگ زن وار بجور افغان
با نفیر و ناله و افغان در کوس رو پاین فلک خروش افگن بودند و دل
سوختگان طاق نمای دلها را از استخوان سینه چوب بندی نموده لالهای داغ
طرح چراغان انگیختند برای گرمی هنگامه از سوز جگر آتش بازیها می انگیختند و شعله
آه آتشناک ایشان هر شب باسمان میرفت و گل عذاران و دل شرربار ایشان در
هر طرف از آتش غم خروشش بری کشیدند صدای کوس و نقاره که آلت
سور و سرور بود از آیین عزت دور دانسته در روز ورود اهل شهر را
از نواختن نقاره شادیانه و آیین بندی و چراغان ممنوع ساخته بجهان قوانع
رعد آواز دبدبه جهانگیری و طنطنه ورود بمسامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از
سه روز که سفرکشان از راه رنج آمده آسایش گزین شدند و دشمن رسانیدند
و بعد از نخست بملاحظه سان افاغنه و ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان
فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب
ساخته نادرسان فردوستی و چابک سواران فراست اندیشه را برای تعلیم
فنون سپاه گری بر ایشان گماشته با این که ترک سیه مست چشم خوبان
بر دم خنجر گذار دیده فغان با کمان سیه توپر ابرو تیر دلدوز مژگان جلی شکن
و قیقاج اندازی کند بمشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یک در فنون
سواری رستم یل در خونگذاری فرزند رشید چرخ و جلادا جل شدند الکار(?)
ذره روی دستی در میان باشد ناخن سنگ را آینه سیما میتوان کردن و چون
سفر هرات در خاطر آن حضرت تصمیم داشت الله یارخان ابدالی که تا آن زمان
در ارض اقدس مهمان و نواله خور خوان احسان پیوسته بود مدعی آن شد که
در مارو چاق توقف و مشغول دلالت افاغنه شده با برادر در سر هرات باد
رانکه ملازمت پردازد لهذا او را بنقود وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطا
یای خاص اختصاص داده مرخص و روانه مارو چاق ساخت و چون به نحوی که

دلبران

مردم

مرقوم کلک بیان شد آن پیکان کرکلان در فراه باغ محال کرایلا بخدمت آن حضرت آمده
اظهار ایلیت و التعهد کردند که دویست خانه وار برسم لور عله مال مشهد مقدس
آورده سکنی دهند و چون در آنجا این امر تاخیر بظهور رسید احتیاطاً امر والا صادر
شد که قوشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده در سنخواب توقف و
منتظر صدور امر آن حضرت باشند و حضرت ایشان در دوازدهم شهر جمادی الثانی
با قلیلی از خاصان جریده و سبابی بعزم پنبه الطایفه روانه و مقارن آن ورود موکب
والا بخبوشان ترکمانیه نیز بامتثال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان
بجانب ارض اقدس فرمودند و آن جماعت خانواری معهوده را بارض اقدس
آورده سکنی داده و متعهد گشته که جمعی از جوانان سپاهی مزبور در سفر هرات
حاضر سازند و چون به نهجی که مذکور شد حضرت شاه
طهماسب دره صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر خود را نامزد بهای
ازدواج عناصر و اجرام و مهیان فرزند مادر لیالی و ایام شاهزاده اعظم رضا قلی
میرزا ساخته بود درین وقت کوکب مقدس بیت الشرف ارض اقدس تحویل
نمود از مقام مطاعه صادر شد که تمامی امرا و حکام و سران سپاه از جهت فرجام و عظمای
احتشام انجم احتشام در بزم ارغطیم نور و محفل عیش و سرور حاضر کردند پس
کارگذاران بدایع طراز و نگارندگان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست
بازوی هنروری بازیده در اندک روزی عمارات چهار باغ را نمونه هشت بهشت
و به آیین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینا سرشت ساختند و در روز جمعه دهم
شهر رجب المرجب در حینی که قبه خضرا در آراستگی رشک چتر طاوسی بود و بسیط
غبرا در فرح بخشی خجلت افزای حجله عروس آفتاب خداوند بیت بود و مشتری
کدخدای خانه زهره زهرا سرود سرای چنگ و چغانه بود مجلس طوی با هزاران
فر و زیب زینت یافته دو هزار دست خلعت گران بها در آن روز بسر کرده
گلکان شکوه سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان نثار از جامه خانه
نوازش عنایت یافته بر دوش هر یک مانند کوه آراسته خلاع خارای
سنگی و لبان شاخ گل حله پوش الوان بود و در رنگین گردیده ساحت
عرصه خاک لب طاقت آراستند و شوخ چشمان افلاک پای کوب

سرور برقص برخواستند تا یک هفته بر نهج جشن و چراغان و آیین بندی دلهای
خلایق از موائد گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته این هفته را
هر هفت شاهد ایام و گلگونه جمال شهور و اعوام ساختند در شب هفدهم ماه قران
سعدین و اتصال نیرین واقع شد و این عمارت دل نشین از پرتو وجود مسعود
آن دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از سرانجام
کار طوی برسم سیر شکار بجانب ابیورد و کلات که مسکن اصلی آن حضرت
بود توجه فرمودند بجناح مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنه آن دیار را فایز الانوار
بوده گشتند و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده و اطراف که منتهای سرحدات
ابیورد است یورت اختیار و گاهی نسا و ابیورد اطاله دست تطاول و اضراری کردند
اگرچه ابراهیم خان ظهیرالدوله بحکم والا با جمعیت موفور در ناحیه درون متوقف و بتنبیه
آن طایفه مأمور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند آن حضرت هرگز توقع
امداد از کسی نداشت و کار را ناامید کابرادر و چاکری گذاشت لهذا ظهیرالدوله را باباورد
احضار و در بیستم شهر شعبان با فوجی از فدویان جان نثار روز چهل پنج فرسخ راه در سه
روز طی کرده در محال خرسخوان طرزان لب بسر وقت آن گروه رسیده رجال
ایشان عرصه شمشیر و نساء و عورات ایشان اسیر و نهب و اموال و اسیر
و احراق یورت و مساکن آن طایفه بوجه اکمل عمل آمد و ابراهیم خان نیز از نهی کی
مأمور به تنبیه ترکمانیه گشته آن طایفه سرکش را بدستیاری سعی دلیران گردون
قرار گوشمال کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و سابقا
صورت نگارش یافت که حسین غلجائی در حین توجه رایات منصور باطراف
آذربایجان افاغنه هرات را که با این دولت والا عهد بندگی بسته بودند تحریک
بمخالفت نموده سلسله جنبان فساد بود درین وقت که خبر عزیمت موکب همایون
بجانب هرات رعب افگن دلهای نزدیک و دور گردید ذوالفقار خان کس
نزد حسین فرستاده بمفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از او استمداد و حسین مزبور
نیز با گروه انبوه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفزار شد که شاید بیاری یکدیگر
از دم تیغ تیمور طالع فولاد پیکر خدیو جهان پرور که جوهر وانزلنا الحدید فیه بأس شدید
و منافع للناس از آن پیدا و تصورش در عالم وهم چاک افگن قلوب اعدا است
فلک

اخزه

رخت بوادی نجات کشیده و بخاشاک راه بر سیلاب و بر خس راه گذر آفتاب
بستند بعد از ورود با بغرار میثاق اکید و اظهار صورت استحکام بنا یافته بجای
اسرای خود را وسیله اعتبار ساخته عریضه استکانت آمیز مشعر بر استدعای
رخصت اولاد و الوس محمود نگاشته کلک نیاز مندی ساخته مصحوب ملا زعفران
معتمد خود را اسحق سلطان ناصری حاکم سابق یزد که از جمله آزاد کرده های عفو خدیوانه بود
روانه خدمت والا نمود و مسئول او بدرجه قبول یافت تمامی اسرای او را که ذکور آن
و اناث چهارده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده ایشان را بنیل مرام و حصول کام
بار گردانیدند و حسین بیگ دو نفر از مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در شبستان
اسار و حجاب استتار داشت با ملا زعفران روانه درگاه سپهر رواق ساخته حرفه
در جنگ و صلاح در مکث و درنگ ندیده از فرط عدم قدرت گزیده اما بوصف
مشاهده این نوع لطف و مقدرت که با بستگان دام الجاء اسرار ببقیه صداقت
نه پیچند با برف دور دون را اظهار کرده دو سه هزار نفر از علیزائی را بسرکردگی سید آل
بإعانت افاغنه هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از وصول این خبر معتمدی
متعین کرده آن دو اختر برج عفاف را از همان راه با عزاز باصفهان روان کرده بحرم
سرای شاهی رسانیدند

روز چهارشنبه چهارم ماه

فرخنده فرجام هنگام که نیر اعظم بعزم تسخیر نهر حمل رایت اعتلا برافراشته لشکر
ی ن نهرستان ربیع را که از رنج یساق دی در سراهای جویبار و زوایای باغ
و گلزار قشلاق داشتند بموسم حرکت در رسید و قزلباشان نوروز شان قوت
نمیه اطراف چمن و فزای هامون را از جوشش لاله و ریحان لبریز کرده های رنگین
و خیام گلگون آراسته بلاد قندهار و ادیه نشاط دعوت با ساز برگ تمام بمعسکر
خدیو بهار در آمده و افواج فاخته و قمری طوق بند که خاقان ربیع بگردن گرفتند
سبزه دشنه و خنجر دسته برگ سپر و شمشیر بر داشته و چشمه سار از موج زره بر دوش
ار شکوفه کلاه خود را بر سر نهاده و لاله و نسرین فیروز شبیخون بدارالملک دی آورده
و جنود وردی بهشت راه فتنه بر یغماگران زمستان بست و بهجوم سپاه شکوفه
و ازدهار شاخ سرکشان شاخ را لاکنکست بزم خسروانه مرتبت یافته و یران

آراسته خلاع زرتار کوتاه کوتاه جیب و دامان آمال شان از زر سرخ سفید مالامال
و مشحون گشته بعد از انقضای مجلس جشن و سرور و ایام عیش و حبور روز
پانزدهم آن شهر سعادت فرجام با فر فیروزی و کوکبه کیکاووسی از ارض فرح افزای
بمنزل طرق نصب خیام زرین قباب کرده دلیران که چند روزه از خونخواری دشمن
چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند آن روز را عید خود دانسته از لذت
خون آشامی کام جستند و دلاوران تشنه خون خصم تند خشم و کج زدن مال
غنیمت گرسنه چشم بودند شمشیر کج ابروی هلال شوال انگاشته مهر روزه را از گنجینه
دهان رزم شکسته بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل پوچکان من محال جام بنه
و آغروق را گذاشته موافق آداب سپاهگری و روبه رزم گستری لوای چرخه
چی و قراول و ترتیب هیئت هراول و لشکر منقلای و قبل نموده لشکر محشر حشر
را سه قول مقرر کرده و برای هر قول ساقه و صول و طرح کمین از بزرگان گذاران راه قوی با
و تفنگچیان مریخ آیین و توپخانه و زنبورک خانه جداگانه تعیین و با آزوقه شش روزه
در راه رباط توسان آغاز نورد وادی کین شدند و فوجی از مقدمة الجیش دلاوری
از لشکر پرجوش و التطش از رباط مزبوره چپاول بمحال بخش و تنکپان و
غوریان انداخته تمامی آن محال بمعرض نهب و تاراج درآمده قلعه جات که در سر راه
واقع بود بمجرد حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح گشت و در روز
چهارم شهر شوال المکرم مکان موسوم بشفره سه فرسخی هرات مقرر و آن قنات زرین
کمر و آهن خایان فولاد پیکر دیده و دیده خصم از دور آینه یکه تازان ستیزه جو از (چار)
شش جهت روی مرگ را معاینه دیده بعد از سه روز با فوجی از جنگ جویان الفت
طراز و دلیران کینه پرداز در حوالی شهر رایات افراز رزم گشته و ذوالفقار رحمان نیز برای
اظهار جوهر جلادت از غلاف برآمده آن روز دلاوران نصرت نشان از صبح
حوصله تا عصر شکست نزدیک باغات شهر با طایفه [illegible] هنگامه ساز عرصه جنگ
گشتند حواله شام که طرفین دست از حرب و پیکار مضمار طعن و ضرب کشیدند
و برگشتند سید آل علی خانی با جمع کثیر از سواره و پیاده بعزم شبخون شهر شکسته را
که با اردوی همایون پیوسته بود جاده مقصود ساخته از میان آن چون
سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید جنبش بحر خروش از بر داری ظلمت

فاتشوان دریا قیس

یل

پس

و تهاجم کرو لشکر و خیل دیده شناسای شکسته گشته در حینی که تفنگچیان مهیب
همچو توپچیان کیوان مهیب دست از ضبط صفوف و نظم ترتیب باز
داشته اکثری در منازل خویش آسایش کردن و جمعی هنوز در خانه
زین بودند که آن گروه دفعةً در کنار راوی رود و لبصدای شلک تفنگ حلقه کوب
در جنگ شدند برجی در سر نهر که بحکم خدیو مهرچهر احداث یافته بود آن جناب
حضرت بعد از وصول باردوی فیروزی شکوه با شکوه بهرامی و صولت
مرغابی برای تفرج از ... برج بلند آساس برآمده بوجود صلابت نمود آن را
بمثابه برج اسد ساختند مقارن آن ... از میان نهر با فتیله های سوزان
... شد خیل نجوم ... ظاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز
چیره دستی کردند خدیو شیردل که زهره گردون فلک در برج سپهر از نهیبش آب میشد
با هشت نفر از ملازمان تفنگچی که در آن زمان در موقف خدمت حاضر بودند ... پیر دا ...
از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاکی را ببرج آتشی مبدل ساختند و دلیران
خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز در معرکه ظفر اثر پیاده دست بشمشیر یازان
تیره روزان در آویخته از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته
از ایشان از سر منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و
مهیای جدال گشته رایات ظفر با شوکت و ... سفر قدر برافراخت و
غریو نای و کوس ولوله و خروش بر چرخ آبنوس انداخت ...
افغان سبقت جسته برای ساز و جنگ مانند زیر و بم نغمه برلب ... و فراز
کوه تخت سفر انداخته آن حضرت با گروهی از تفنگچیان کیوان شکوه
متوجه سر کوه گشته جنگ در پیوست بعد از آنکه از آب ...
اعدا اطفای نایره حرارت و لشکر شرارت شده جا ...
مراجعت کردند و نوبت دیگر که هوا صاف و آینه خورشید شفاف بوده
طرفین عزم مصاف کردند چرخ آبنوس طلب ... انگیزی سبقت
گزیده گشته طرح شورش افکنده ابر بغریدن آمد و رعد کوس حرب
کوفته برق آتش افروزی نایره شرارت از جا برجست آسمان گلوله
تگرگ فرو ریخت و باران آغاز ... باران نمود جانبین ... برآمده گشته

تشنه کام بمقر و مقام خود باز گشتند بعد از چند روز افاغنه با ذوالفقار که همیشه
اسب خودسری در زیر پا و توسن جلادت را با دو پا داشتند خود را در تنگ
نای زبونی دیده نزدیک شد که جامه جان برتن درند عهد و پیمان را در میان جهة
مؤکد بایمان ساخته متعهد گردیدند که این دفعه تا جان در تن و رمق در بدن دارند
بکشش و کوشش پردازند که شاید گوی از میانه میدان توانند ربود روز دیگر
که شام سیه درون رخ و سنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی
و تیغ خورشید را الماس گستر صبح صفا ساخته ذوالفقار نظر بعهد دوشینه با گروه
افغان یکدل و یکزبان بهیئت مجموعی بیرون آمده قلوب قزلباشان را که نزدیک
بمعسکر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روز از آنجا
هنگامه آرای جدال شوند ازینطرف نیز حیدر لوی گوهر گیر سروری بازوی فیروزی صف
آرای عرصه دلاوری گشته دلاوران از دو جانب برابر یکدیگر زانو بزانو
و پهلو بر جلادت شیر عرین زدند تا سه ساعت ابر بلا و قطره ریز برق ال
اجل صاعقه انگیز بود هیچ یک از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف پهلو تهی نکردند
اما اینکه بتاییدات الهی پای ثبات دشمن از پیش رفته پس نشست و بمفاد
کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر بظهور پیوست آن گاه یکه تازان عرصه وغا جلو
ریز بر سر آن طایفه دغا حمله ور گشته جمع کثیر را از افغان عرضه سیف و سنان
و بقیه ره نورد طریق فرار و خذلان گشته توپخانه و نقاره خانه ایشان بدست آمده
و بعد ورود آن مکان نصرت الله در مقر کوکبه فیروز گشته هر اوره دلیران شیر
جنگ به نوید فرح مزید و عدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها و فحوای ما یشاؤن فیها و لدینا
مزید بادپیمای عزیمت را بچپاول اطراف تیز و تک ساخته دویست هزار گوسفند
سوای سایر دواب و اموال بحیطه انتهاب درآوردند و آن جماعت از قلعه برآمده
پشت بحصار آنجا رزم سازی کردند و از جانب دلاوران ستمکیشان بخدنگ جانسوز
سوز دلنوازی و بنوک سنان سرفرازی نیافتند و روزی نمی گذشت که کثیره
خطا دران چون خطوط اشعه مهر تابان سری از مقطع فلک جاه نمی گذرانیدند و
شبی نمیشد که صولت بهادران مانند ریح القول باد دست و پنجه پر خون سرکشی
بنظر انور نمیرسانید
توقف اینکه الله یار خان که سابق از ارک

پیاده

مزبور
آمده بس از خدمت آن حضرت مرخص و روانهٔ ماروچاق شده بود در منزل
جمعیتی از اردو یافته بادغیس و ماروچاق بهم آورده با اردوی همایون پیوست
و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با بسته هزار نفر از لشکر خونخوار به تاخت توابع
فراه مامور گشته بعد از ورود بانجا مصطفی نام ابدالی حاکم قلعهٔ خاش جنگ
کرده حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و سر او را با گرفتاران الف ذکور و اناث
و قلعه جات خاش و لکه را بحوزهٔ تصرف در آورده چون همت گیتی گشای
جهان
مقصود بآن بود که اطراف اربعه هرات محصور جنود منصوره شود در بیست و ششم
شهر شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را سر کرده کی کار آباقا خان رزم
دیده با توپچیان و اسباب سپاهداری بجانب سنگر محل نقره مامور ساخته
چون آب هرات رود طغیان داشت از سمت زنده جان و کبوتر خان که گذر
گاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم پل ملان گشتند و هنگام ظهر موکب
بمحل نزول اردوی نصرت نشان گردید افواج قاهره از چند میل راه سر به
کشی دیده افغان گشته تصور چپاولچیان لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه بر
آمده به پشت بازی دیوار بست قریهٔ تمشا باد که حصن عامر بود آماده جنگ شده
حضرت ظل اللهی که مشتاق چنین روزی بود به نفس العزیز سر و برا بدیع و مغفر
لطف خدای یگانه آراسته موکب گردون خرام بوالهای کارزار گشته تفنگچیان
پیاده دو تکانه را با قول همایون از پیش رو بمقابلهٔ افغان فرستادند که آن گروه را
مشغول جنگ سازند و آن حضرت با فوجی از دلاوران از دور در دلیران
غضنفر فر که بضرب تیغ یکه آویز جوزا را دو پیکر و با برق سیف و سنان بیخ خرمن
عمر خنگ و جرّاتوده خاکستر میساختند از پشت سر آن گروه در آمده
ما بین ایشان و قلعه فاصله و سدّ و بنیانهای حایل راه گریز را حایل شدند از یکجانب دود
دهان آتشبار توپ و تفنگ از دم نفخه شعله زبانه اعصار فیه نار حرقت
مشتعل ساخت و از طرف دیگر رمح و سنان زبان طعن دراز کرده بحکم اهل
تجزون الا ما کنتم تعملون بنوازی پرداخت آن طایفه چون بقهر خدای یگانه از هر
طرف خود را دو چار سر پنجه بلا دیدند آهنگ فرار کرده شیر شکاران که تا آن
زمان از تعاقب افغان افتاده منع بر گردن داشته شد باشاره آن حضرت سواران

سلسله خودداری کشیده از دو طرف چنگ و چنگال دلیری باز دیده بگشادن
و لب بستن و دریدن و شکستن برداشتند جمعی از افاغنه را دم شمشیر آتش بار از سر
گذشت بگرد آن رسید و فوجی را از نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سرگذشت
سه هزار نفر منتجا ور بگرد آن وجمعی از روس در خاک و آب سر باد فنا داده علم و نقاره
خانه ایشان را بدست آورده پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب
منزل عنان تاب گشته اسب و صلاح مقتولین را به دلیران و نقد احسنتی گرفتاران را
بمالکان بزان عطا فرمودند　　　اینکه چون جمعی از قرقون بیات از لشکر نفره
بضابطه مقرره در آن طرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند از میان گرد بر فلک
تیز کرد رسیده استشاه فرار آن طایفه کرده از صفحه دشت سر نوشت کار آن
فرقه به روزگار را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود دریافته بگرمانی سر راه ایشان
از هرات رود گذشته با آهنگ رود چنگ جنگ ساز و تا پای حصار هرات
مخالف نوازی آغاز کرده بمضراب شمشیر زخمه زن چارتار پیکر عنصری ایشان گشتند
روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبه بیک اختری آهنگ سر
پل مقتضیات این رود پل خام پل مالان گشته در چاشتگاه بقریه ناکهان
که در کنار پل واقع است نصب خیام اقامت کرده بحکم داور حزم برجهای میان
اطراف اردوی ظفر قرین سر بر سپهر برین سوده هر یک از سران و سر
وران لشکر در سمت خود خندق و مورچل ترتیب داده پهلوی در عرصه خاک
نهادند و بفاصله ده یوم که هشتم ذی القعده الحرام باشد دلاوران نامی که بحکومت
اوبه و شافلان و غور و کسافر سر بلند داشت با بیست هزار نفر تا مکان واو یاقیه
وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشتند
اینکه در همان ایام روزی خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بودند و در
میان خیمه همایون اسلحه حرب از خود کنده و بتوهم تفرج جانب شهر کوشک بلند
که بحکم والا بنا شده بود برآمده ندهی مدم توپچیان افغان خیمه مبارک را بنظر در آورده توپ
انداختند که گلوله اش سقف چادر شکافته در جائی که مسند والا انداخته میشد در
کنار فرش بزمین آمده یک ذرع پیشتر بخاک نشست و همانا که شاهق این نوع
خطر کار از وقایع عجیبه است سپهرداری حضرت داور و امارت اقبال عظیم فر

کوزه ملخ

یع دیگر نزاشت و چون به خوبکه رقم زد کلک بیان گردید سمت عزیمت هرات که عبارت
از منزل نقره باشد مقر دلیران آهن خا و جانب جنوب شهر که در سمت پل مالان بود
مضرب خیام فلک فرسا شد طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم ذی قعده فوجی
از دلیران لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات شایان مامور ساختند که از آب هری
رود عبور و در محاذات راه کرخ در جانب شرقی شهر لوای توقف افراخته
راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند و در روزیکه مامورین عازم سمت شرقی شهر بودند
حضرت ظل اللهی از مستقر جلال با عساکر منصور عزیمت متوجه شهر شدند که افاغنه
بسمت شرقی نتوانند پرداخت و مامورین در اردوی آن اماکن حاضر در مکان مقرر
مقام و سنگر برای خود توانستند ساخت مهد اسبدال با فوجی از
افاغنه غلجائی و ابدالی از در جلادت در آمده سر راه بر ایشان گرفت و جنگ
در پیوست دلیران [illegible] و سه گروهان طلب و طرح اقدام توکل بعد انقه
اقدام کرده آن طایفه را شکست فاحش داده سر و زنده بسیاری بدست آ
آورده و بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود آن
حضرت همت سنجر آن سلطان جماشته یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجه الحرام با
جمعی از خواص عزیمت آن طرف کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر
فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی فروز از سنگر شرق
آغاز طلوع و خروج کرده اردو را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اوردو خان که یک
فرسخی شهر است گشتند افاغنه بسیاری که مانند خاشاک که سر راه بر آتش
تا بناک گیرد بجهات مجموعی از ابواب مخالفت در آمده یکه تازان طرح بحکم والا
بر ایشان تاخته تا کوچه بند شهر تعاقب کرده جمعی را هلاک و جمعی از سرکردگان
نامی را اسیر خم فتراک ساخته شتر و اسب بسیار بدست آورده و لشکر
نصرت نصیب بمقابله و ترتیب در کمال آرایش و زیب با غنیمت و
کسب آمده قریه اوردو خان را مقر و آن حضرت عطف عنان عزیمت
بمستقر ظفر کردند　　اینکه در بیست نزدهم
شهر ذی الحجه الحرام سه هزار نفر از دلاوران لشکر نصرت نشان بتاخت میمنه
و چچکتو من اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت

وجمعی از اشرار اوزبکیه را که در آن سمت مظهر آثار شرارت بودند علف تیغ
تیز ساخته با اسیر موفور وغنایم نامحصور وارد معسکر گشته سرکردگان بپرایه
پوشش خلاع خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند و هم
در آن اوان محمد بیک مروی سابق از دربار گردون مدار با حکمهای همایون نزد
عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته که اورا از آن طرف بر سر قندهار بیاورد
مراجعت و خبر کشته شدن عبدالله خان را بعرض والا رسانید
احوال آنکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو فلک جناب بمضمون
انا عبد الله آتانی الکتاب لب آداب گشوده آن را تاج تارک مباهات
ساخت و بتدارک سفر قندهار پرداخت و در خلال آن حال فیما بین او و خدایار
خان عباسی حاکم سند واقع شد در آغاز اشتغال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله
خان خورده از پای در آمد بلوچیه چون دیدند که بر سر سردار ایشان این قضیه
در آمد روی از معرکه حرب بر تافتند و امیر محبت و امرا و اعیان و در آن از عبدالله
خان عریضه مشعر بر سنوح این واقعه نوشته مصحوب بنی عم خود برخاقت توکل
بیک فرستاده از موقف اعلی نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت
که ولد بزرگ عبدالله خان بود اصدار یافت برای او و هر یک از اولاد عبدالله
خان بارسال خلاع و القاب لقبه و تفضلات بمنتها رسید و در ساختند
بنحویکه سابقا ایمائی بآن
شد محمد سلطان مروی که از لشکر ظفر بتاخت توابع فراه مأمور شده بود
بعد از قتل مصطفی ابدالی و ضبط قلعه خاش و در همانجا توقف داشت تا بیاد ایالة
ویردی بیک و پیلو یونیغ نایب دار الامان کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان
و سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مأمور و مقرر شد که ظهیر الدوله
ابراهیم خان با قشون سرحدات خراسان از راه جلس کیلکی عازم فراه گشته
بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام
نمایند و در حین آمدن امان ویردی بیک جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس
بتاخت گرشک و بلوچ من توابع قندهار مبادرت گشته و مأمورین بلوچ هستو را
و اهل قلعه را قتل و غارت کردند و معاون آن جمعی از اعاغنه غلجی که از جانب خیای خان

سرکردها

58

بسرکردگی بابوخان نام که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بعد از فتنه بر
خواسته چند نفر تفنگچیان کشته شدند و مأمورین با اسیر و غنیمت بسیار برگشتند
با امام ویردی بیگ تحقیق و ارکان لشکر ساخته تا خاک فراه پرداختند اما مقارن
ورود ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود را موقوف و عنان عزیمت بجانب
ایشان معطوف ساختند (موقوف) آنکه چون در جای توقف موکب
همایون در ارض حرض بلوک اول متعهد دادن جمعی ملازم گشته درین اوان
ملازمان مزبور را بنحوی تعهد سرانجام روانه ساختند و بعد از ورود اعزاز ایشان باعتبار
اینکه ایشان را اجبار موحش آن طایفه ایلغار دایره شرارت و دواب و اسباب رعایای
آن محل را غارت کرده عنان برتافتند بنابر وصول آن جزا ابراهیم خان
بمعاودت مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان
خزینه و تعلیق بیگ باعانت امام ویردی بیگ نامزد گشته فرمان والا بعز نفاذ
پیوست و امام ویردی بیگ تا ورود سرکردگان سبک عنانی نه کرده جلو (کشش)
جلادت را از جانب قلعه کشیده داشته امام ویردی بیگ بر خلاف حکم
والا انتظار ورود سرکردگان نکشیده برای اظهار شادی در بیست و هشتم شهر
ذی حجه الحرام سنه را از مکان سابق پیش برده تا آنکه تا قلعه فراه یک فرسخ نیم مسافت
دارد دستگرده نزول و در روز ورود ایشان بستگرده نوعلی مردان برادر ذوالفقار
خان ابدالی که در فراه بود با فاغنه فراه در حوالی کوه قرار و سر راه بر ایشان
گرفته محمد سلطان با سرکرده قوشون کرمان در معرکه مقتول شدند و افاغنه جری گشته
روز دوم و سیم بهیای معامله پیش آورده روز سیم در اثنای گیر و دار سرکردگان جدید
و عساکری که از عسکر مأمور شده بود در وقت جنگ رسیدند به پایداری و
ثبات قدم دست قضا پنجه تاب و طاقت و توان افاغنه گشته ایشان را شکست
فاحش داده پانصد نفر از ایشان قتیل و جمعی را زنده دستگیر کرده بقیه بجانب
قلعه فراه فرار کردند اما امام ویردی بیگ بسبب این خودسری که لشکر را تخفیف داده
بسوء حزم و تدبیر او دو سه نفر سرکرده معتبر کشته شدند از نیابت کرمان و سرکردگی
لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلاوران در ازای این فتح بعنایات مشمول گشتند
و بعد از ورود موکب والا بمنزل ... که روسای او طایفه سوات ... تسلیم در ...

کمه الدماغ

الاب

سپهر بنیان شدند ایشان را بسر کردگی سردار سلطان قراچورلو بعزم دستبرد روانه
مزبور ساخته مامورین شب داخل قلعه چران و در کمین گاه نشسته هنگام سفیدی صبح جهان
افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور و بروز گشته افاغنه قلعه نیز بسیاهی آن جمع
قلیل چشم بخت سیاه کرده بیباکانه از قلعه اسب جلادت برانگیخته رزم جویان
بهرام کین از کمین در آمده و تیغ در ایشان نهاده سر و زنده بسیار و دواب و اغنام
بیشمار بدست آوردند روز یکشنبه هفدهم محرم سنه هزار و صد چهل چهار با افاغنه با ذو
الفقار خان عهد کردند تا رمق از جان ایشان باقیست در کشش و کوشش کوشند
پس در روب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از رود خانه
هرات رود عبور و با قراولان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل اللهی از فراز منظری
که برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود بجلادت هراوره مشغول
نظاره بودند که بدیده باطن دیده ادراک این معامله کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند
بر مرکب اقبال سوار و با فواج خونخوار عازم کارزار شده فوجی از جانب شرقی بر سر
ایشان تاختن و خود جمعی از پیش روی آن طایفه اسب انداخته سر و زنده
موفور از ایشان بدست آمده تتمه از فرط اضطراب خود را آب زده جمعی نامه زندگی
را در آب شستند و ذو الفقار خان نیز در رود خانه از اسب غلطیده بزدستی
طالع بدر رفت اما اسب سواری او با زین و یراق بدست آمده و همچنین یک دفعه
نیز چون نمک زیاده بر سیر ماکولات در هرات نایاب بود در ظلمت شب
فوجی از آن طایفه نمک نشناس برای تحصیل نمک بسمت کراخ رفته بودند بحکم والا
فوجی به تنبیه آن طایفه نمک کیر پرداخته شمشیر زهر آلود تیغی بسیار از جان شیرین ایشان را
برانگیخت و هراوره دست قضا برین نهج از پرویزن چرخ نثار چشم نمک بر چشم
آن گروه می بیخت تا اینکه زمان محاصره بچهار ماه امتداد یافت سیدال که از جانب
علیزائی با فوجی باعانت ابدالی آمده بود چون اکثری از لشکریانش در معرکات
عرضه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار جوع و عنا شدند در شب غره صفر جویای
مفر واز شهر آمده روانه وادی گریز گردیدند
افاغنه چون پای بخت را سست و اسباب شکست را درست دیدند چندی از روی
ابدالی نزد الله یار خان که در خدمت آن حضرت ملتمس روان کرده بتوسط شفاعت

او مسئول

او مستدعی بنای کار هرات و متعهد دادن خانواری جمیع از روسای ابدالی گشتند
هرچند که عنقای بلند پرواز همت آن حضرت جز در قلهٔ قاف تسخیر آن
ملک دلپذیر نشیمن نمی‌کرد اما بنا بر صلاح وقت باستمزاج کار آن طایفه بحجب ظاهر
از در سخت‌گیری و ابا در آمده بعد از روانه نمودن فرستادهٔ کلان ایشان چون
ابراهیم خان نیز در آن روز از اردوی همایون روانه فراه گردیده مظنون افاغنه
آن شد که حسین از قندهار باعانت ایشان می‌آید که باعث رفتن ابراهیم
خان شده لهذا از قول نکول کرده پیغام کردند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه
فراه کرده‌اند بعد از رسیدن خبر بمقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت مذبوحه
جنبان نایرهٔ غضب آن حضرت گردید فرمان والا صدور یافت که مقاطعهٔ این امر
حوالهٔ شمشیر تیز است من بعد افاغنه از آمدن ممنوع بود در مخالفت بقلعه داری گذشتند
روزی که هندوی تیره روی شب از انجم کواعب سنگ فتنه را از دامن فرو
ریخت و آفتاب زرد گوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیل
آویخت از پنج دروازهٔ هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی
وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر مقرر و مستدعی صدور منشور امان و نیاز شدند و
تفویض ایالت هرات به اللهیارخان شدند دو باره این تمنا پذیرای انجاح گشته الله
یارخان بایالت سرافراز و فرمان همایون را زیب فرق افتخار و امتیاز خود ساخته
با سرکردگان در هیجدهم ماه مذکور روانه هرات شده بعد از سه روز الله یارخان
با سیصد نفر از عظمای پنج دروازه و روسای صاحب نام آن دروازه وارد اردوی
ظفر اثر و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض آن جماعت
مقرر شد که ذوالفقارخان با برادرش احمدخان مرخص بوده روانه فراه شده
اقامه گزین زاویهٔ عسرت گردد و الله یارخان با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه
یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه ابوخان افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر
از غلجائی بمدد ابدالی فراه می‌آید از موقف فرمان اقدس مرخص باشند که اولا بتنبیه
غلجائی بپردازند چون این حرف و سخن دروغ و امری عادی از فروغ یادآوری از
لاف حیله وری میداد   آن دولتی که میطلبیدیم سالها   پرسیده راه خانه
وجود بر در آمده   غلجائی و ابدالی هر دو با یک دیگر ارتباط صوری و معنوی دارند ایشان

ایشان باید باهم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمائی نمایند
و آن وقت در مجادله بر روی هم کشایند پس مقرر شد که دلیران بار سعید
چپاول گشته نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز بانتظار بهار سازکاری
زاده در حدیقه ظفر خشک لب و تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب
سازند الله یارخان با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته باروی
نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آمده چون عهد آن طایفه را مانند آفتاب زمستان
و سحاب تابستان اعتباری نبود عبد الغنی با بعضی از سرکردگان مامور
بتوقف در اوردوی همایون واله یار رخصت معاودت بشهر یافت در نهم
ربیع الاول طایفه از جانب سرکردگان اسفزار رسید مبنی بر آنکه ذو الفقارخان
بعد از ورود باسفزار سید ال که از وقت فرار در انجا توقف داشت افاغنه
اسفزار را کوچانیده روانه فراه ساخته چون این معنی از دلایل واضحه نفاق بود
یوسف سرکرده کلان هند بدایت وحشت انگیز و پیغامات دهشت
آمیز فرستاده و فرستادگان باز گشته خبر رسانیدند که افاغنه با الله یار
خان لطغیان همداستان گشته در مقام سرکشی مهیا شدند پس عبد الغنی
با چند نفر از سرکردگان که در اوردوی همایون بودند بودند حبس نظر ساخته
باقی سرکردگان را که آزموده اردو و چهل مرکب بودند مانند مداد بر سیاه
چال افکندند یک قلم خط بطلان بر اوراق سازکاری کشید یوسف برادر
چون با او صداقت ورزیده بود از حکم اقدس یوسف او طرح ورود ارف مرصول مانده رخصت
معاودت یافت

چون الله یارخان به پیرواری حصانت حصار و سخت روی متانت
دیوار کار خود را از نفاق و دوری یک رو کرده و رشته امید خود را از حبل المتین
این دولت پایدار گسیخت و برمت بروج و استحکام دربندها پرداخت رنگ
ستیزه روی ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از نزدکوشان نفاق پیشه را
در شب سیاه بسمت قلعه سعید فرستاده آن طایفه از تیغ تیز دلیران روی خود را
سرخ یافته محمد داجی را بطرف بادغیس روان کرده ایشان به پا رفته بسر
باز آمدند و هم چنین موسی داغ با جمعیت طامل بث از حواله چینه فرلفل تاخت

بادیعات رفته فی الفور با مرو الا حسب تعاقب او مامور و کوکبه والا با فوجی از بهادران
جرار که هر یک در قبض روح تالی عزرائیل بودند عازم محل موسوم بجربیل که معبر چپاول چیان
بود گشته افاغنه نیز بهیات اجتماعی از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب
کوه و سوارها از پشت دیوار دست تا یکساعت شب آغاز جنگ کرده شب تار
را بستاره ریزی گلوله نمونه روز قیامت و شهب شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین
را نمونه چرخ نیل فام ساختند و آنشب را بعد بو فیروز روزگار در همان مکان
پهناور و وسیع بود بروز رسانیدند صبحگاهان بار الله یارخان آمده در دربند
کمان شیر از خیره سری دست جلادت گشوده پای قرار فشرده و از ضرب
دست دلاوران سرکوب تیغ یافته راه گریز سپرده و در آنجا ببرجی رسید
که دلاورانی که مامور تعاقب بودند بآن طایفه برخورده و از شعله تابناک سیف لامع
الضرب دلیران برهانیست قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیوار عدم و با
نشانه هدف انهدام شده اند پس آن حضرت عطف عنان بمستقر دولت فرمودند
و نیز دلیران یک دفعه خاک عرصه سیاوشان را لباس ارغوانی تیغ رو پهن تن جوان
چون خون سیاوشان رنگین و بار دوش زمین را از اجساد کشتگان سنگین
ساختند و یکبار هم اله در سمت کوهستان در جنب هرات رود با خورد و بزرگ
قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکبه والا با توپخانه بمقابله پرداخت از باغستان
صفوف خصم یاغی تردستی توپچیان آتشین دم گلهای آتشین دمبدم بر میدمید
و در لب آب رود از دهان زنبورک زبانه آتش بر زبانها میرسید تفنگچیان
قدرانداز در بازار بیع و شری نقد جان از سرخ زخمهای کاری میخواستند از خزانه
تفنگ برکت و بکرمی بشمردند و دلیران یکه تاز نخل هستی اعدا را از روزنامچه
ایام بگزلک تیغ جان ستان بر زدند هنگام شام که صولت قلعه در سپهر
قلعه زرین چهر شکست طرهای عازم جا و مقام خویش گردیدند و هم چنین هر اوره و مکرر
آن گرسنه چشمان دریای قحطی در راه تحصیل آذوقه در خوردن زخم سیف و سنان
جان ستان از جان سیر گشتند و با وصف اینکه هر طرف که از کرپان حصار
سر بدر میکردند تیغ مغفر شکاف دلیران در سرزنش ایشان سر موئی خود
داری و نیزه بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نمی کردند باز از شدت جوع



آن سمت مأمور گشته بودند طرفین مانند تیشه و حجر و پنبه و شرر ملاقی یک دیگر شدند
جمعی از آن گروه بمطوره عدم توطن و بقیه بویرانه حصار در نزد یک قریه گریزان بوده
تحصن جستند دلیران نیز بمحاطه آن مکان پرداختند هنگام طلیعه فجر که خسرو زرین
افسر مهر پا بر رکاب اشهب تیزگام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر
و لیکن با دلاوران ظفر قرین متوجه آن گشته الله یار نیز از قلعه برآمده قوی از تفنگ
کرین را محصورین تهیه کرده آن طایفه همه جا دوش بدوش رزم ساز و حرب [illegible]
با ولوله و افغان رو بآن مکان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه
بودند بحرکت عصای موسی اعجاز اعنی انگشت اشاره داده بمدلول فانفلق البحر فکان
کل فرق کالطود العظیم کوچه دادند تا آن طایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوستند
پس آن حضرت سواران خونخوار دلاوران نیزه گذار را دو دسته کرده هر دسته
را در سمتی داشت راه باز داشتند اما غنه لعدار که در تنگ پشت به پشت داده
مانند موج از پا یک دیگر افتاده و چون سیل کوهساری عربده کنان بجانب قلعه شتافته
گشته جیوش بحر خروش نیز بمحتوای فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان
فرو گرفته و موی و حاول بینهم الموج فکان من المغرقین بظهور آورد و جمع کثیر از

افغان

از افغان غریق لجه فنا گشته و آب سنان نیزه در ارتشاش آن کدورت و
نقد ادبار گرد فنا ز خاطر گذشت روز دیگر مجلس بهشت مثال آراسته عبد الغنی و سایر سر
کردگان افغان را که در اردوی فلک مثال بودند بمحفل اقدس طلبیده آفتاب
یک نیزه بلند گشته بود که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند کرده سرکردگان
مورد عطایا و نوال و سایر بر زبر آنکه دعوی بحر خجالت و انفعال گشتند
بعد از وقوع این خبر و فتح دلپذیر در همان روز از طرف شام
خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را بتصرف کرده اند و اکثر از مامورین باسقاط آنجا شده بود
امیرزاده ابراهیم کلانتر میش مست که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت
و رفقای ایشان بقتل رسانیده اند ایلکه چون فارسی زبانان اوبه در حوزه با افاغنه
و ممارزه و از شرارت همراه بودند اسمعیل خان با رفقا به تحقیق احوال ایشان مامور گشته
باعلام کلانتر اوبه دو هزار نفر افغان لشکر کرده اشرف سلطان و ابازنام از امرات عالی مقام
عازم اوبه و شب در خارج قلعه ملکی کرده هنگام صبح که دریچه جهان انوار مفتوح و دروازه
قلعه گشوده شد افاغنه از کمین گاه بیرون آمده قلعه را بتصرف و اسمعیل خان و رفقای
او را بقتل رسانیده اند چون قلعه مشحون به ذخیره وافر بود بنا را بقلعه داری گذاشتند پس
حضرت ظل اللهی فوجی را بمحاصره قلعه مزبور تعیین و فیمابین مقاتله واقع گشته و نیز در خلال
این احوال خبر گرفتاری درویشعلی خان هزاره بعرض والا رسید آنکه بعد از
ورود موکب والا که به هرات چون درویشعلی خان تو برجی و راث با افاغنه
قندهار از جبهه سائی درگاه آسمان جاه سر باز زده دلاور خان تایمنی با جمعی از
دلیران خراسان به تنبیه او مامور گشته مامورین یورش برده قلعه را که مسکن او بود از تصرف
وا درا دستگیر ساخته بدرگاه معلی فرستادند و موی الیه در روز ورود و ورود ارسالت
سرا که بوسه گاه سرکشان بود تیغ تیز هر دن تسلیم سرش را از خجلت بار گردن کشی
پرداخت در اوایل شهر رجب المرجب الله یار
خان شیخ الاسلام افاغنه را با محاسبات نام معتمد خود روانه دربار عظمت مدار ساخته
تعهد نمود که هرگاه افاغنه که در قلعه اوبه محصور سپاه منصورند با کوچ او که در اردوی معلی
می باشند مرخص کردند بدون عذر جبهه سای آستان فلک ارکان خواهد بود از جانب
آن حضرت نیز این مسئول به زیرای قبول و وسایط مامور بتوقف گشته فرمان والا

درباب رخصت کوچ الله یارخان و اطلاق محصورین او به عزت وصدور یافت الله یارخان
بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را کنار گذاشته رشته حقوق را هلاک ساخته
باز سر پر از شوری بر سر کشیده و رایت مخالفت برافراخت و در چهارده
هم ماه مزبوره که آن حضرت با فوجی بسمت طارگاه توجه فرموده بودند از راه جهل
و غرور آواز بلند آوای بل طوح عتو و نفور بگوش دلیران غیور رسیده و ما این
تخت بغز و کارزارگاه بمعرکه جنگ شتافت و جامه عمری بسیاری از افاغنه فتنه ار
جو بپاره شمشیر آبدار شست و شو یافت و حمزه سلطان توغلزای در حینی که ایالت
هرات با الله یارخان مفوض میشد برتبه وکالت اعتبار یافته الله یار بقلعه هرات
شتافته رو از این آستانه تافته منشأ تمرد و استکبار الله یارخان شده بود در اثنای
فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار گشته چون محافظت یکدروازه از جانب
الله یار بطایفه توغلزای مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل او اعفی شود طایفه
مزبوره دروازه را بر روی محاصران این دولت خواهند گشود و برای امتحان این ادعا
در شب شنبه بیستم رجب قبول فرمودند امان توغلزای که از جمله اعاظم افغان
بود و چندی قبل از این از الله یار رو گردان و داخل دار الامان دولت ابد بنیان گشته
بود از خدمت آن حضرت مستدعی تقدیم این خدمت گشته روانه شد الله یار
دانست که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال برآمده امان در اثنای محاربه
بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان قهرمان بتیغ قصاص بدامان
در عقب امان شتافت پس از هر طرفی از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات
نزدیک بقلعه تبارزی که قلعه بلند اساس بنیاد از هم سنگری قوی از بهادران را بقلعه
مزبوره مامور و مقرر فرمودند که بشدت محاصره کار را بقلعگیان تنگ و عذرات ذات
منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز که آن جماعت دیگر مفری بسوای
مقام اطاعت مفری ندیدند از باب استیمان در آمده مستدعی رخصت الله یار و
عفو زلات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند پس در غره ماه مبارک
صیام که باشاره ابروی هلال شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بسته و از نقاره خانه
اقبال نصر من الله و فتح قریب برخواسته و رفته رفته خروش ندای بخشش آویزه
گوش مخالفان گشته یساقچیان گردون صلابت برای حفظ دروب و تکیه

قلعه

قلعه تعیین و طوایف افغان بود هر یک از دروازه سمت خود [illegible] کرده آغاز در آمدن
کرده بمفاد لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم یجمحون رخت بخارج قلعه
و فرار کشیده آنچه یار و رفقای او که مشمول عطیه امان شده بودند با منشور عفو و از
عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند و برای حمل کوچ بقیه افاغنه هم جواب و اولاغ
سرانجام یافته از ابتدا ارض اقدس و ابیورد تا منتهای راس الحد [illegible] مکان
سکنی بجهة ایشان تعیین و ایشان را فوج فوج روانه خراسان ساخته و پیر محمد سلطان
حاکم جام که کیفیت احوال او سابق نگاشته لوحه تحریر گردیده و با ایالت هرات
سربلند و بخطاب خانی نایز و بهره مند گردیده و در هفتم ماه رمضان المبارک
با جنود نصرت قرین و دبدبه و آیین داخل قلعه گشته بسط تمکین گسترد

بنحویکه سابقا نگارش یافت

ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس تنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود
بسمت آن طایفه از کرده خود پشیمان و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای
سفر هرات تعهد کرده خود پشیمان بودند روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبور
در غره محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور [illegible] گشتند و رستم خان نیز بعد از انجام
این امر بنظم مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه
ابیورد و سرحدات [illegible] وارد اردوی فلک جاه و از آنجا روانه فراه گردیده و در
نوزدهم شهر ربیع الاول بر سر قلعه فراه که [illegible] لوای نصرت افراز کرده چنانچه
محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافته سرکردگان افاغنه با جمعی [illegible]
فنا در آمدند پس ابراهیم خان باشاره همایون در مقام تسخیر سنگر بر آمده قریه [illegible]
[illegible] را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج و حصار
ساختن شد افاغنه از مشاهده این حال مهیای قتال گشته از قلعه بر آمده از اطراف
هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز بتایید کردگار جهان و اقبال خدیو کامران
صف آرای معرکه کارزار گشته از گرد انگیزی یلان که مظهر آثار و خسف القمر بود
فتنه دود قمر پیدا و از زلزله و آشوب بهادران که حاکی از مدلول و یقول الانسان
یومئذ این المفر بود قیام قیامت هویدا گشته در یک ساعت هزار و چهار صد نفر سر
در عرصه میدان چون گوی غلطان گشته سرکردگان خان [illegible] [illegible] خاص

اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور شد که فراهیان از حسین علیخان استمداد
کرده و از جانب او جمعی باعانت ایشان می آیند و تاخت بلوچیه کرمسیری که در
حوزه اختیار حسین علیخان بودند مطمح نظر آفتاب اثر بود لهذا طهماسب بیک جلایر
چرچی باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار اثری
ظاهر شود با اتفاق ظهیر الدوله ابراهیم خان بمدافعه پردازند و الا طهماسب بیک از راه چاه نجم
الدین و پاپاب بتاخت قلعه جات بلوچ رایت عزیمت فراه بعد از روان شد
طهماسب بیک چون محمد زاک حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص پیشکش و تنسوقات
لایقه وارد دربار فیروزی اختصاص کردیدند امتناعا علیه حضرت حقایق شناس اقدس
اقتضای تاخت کرمسیرات نکرده طهماسب بیک را بهمی دولت مامور ساختند
اما مردم فراه بعد از آنکه همراهان را درمانده روز خویش و گرفتار خوف و زوال دیده
از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از روسای فراه را برسم استمداد نزد حسین
فرستادند حسین نیز دو هزار نفر از جوانان نامی جنود را سرکرده کی سیدال بمعاونت ایشان
گماشته بود مقارن آن اله یار وارد فراه و اهالی آنجا از فتح هرات آگاه شده و
سیدال اطاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته افاغنه غلجائی را از
طرف هنگام شام داخل قلعه فراهیان نیز از آنطرف آغاز کوچ کرده با رنجی فرار
و میان گریز بعزم قندهار استوار بستند این خبر بانتهای قراولان
بظهیر الدوله رسیده در ساعت جمعی از سربازان عرصه دلیرا بتعاقب ایشان
فرستاده سر درمانده بسیاری بدست آورده و چون اکثر سپاه رزم ساز از راه جلد
جمع در چنین اوقات حجاب دیده بینائی در راه تماشای پیاده شد برکسب
و غنیمت پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده قلعه فراه
با دلارام و توابع بحیطه تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعه برجا مانده بود به فیروان ظفر
قرین عنایت و مرحمت شد و مقرر کردند که ابراهیم خان با افواج نصرت نمون
روانه موکب همایون گردد پس حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و ربط امور ممالک
و عالم در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسر شهر آهنگ خاقان شک آنوادی را از حرام
الشهب حرم تک عنبرین رنگ و با لعل بدخشان همرنگ فرمود از مکون بر وزارت
این ظلمت و نور آثار فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة بظهور پیوست و نقش

و زهق الباطل در صفحهٔ وقوع نشست خدیو فلک قدر مانند بدر از میان شهر گذشته تا پای
میلهای خارج شهربند تشریف برده طرف عصر بمستقر دولت مراجعت فر
مودند

سابقاً تحریر یافت که حضرت ظل اللهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر فتنه
خراسان فسخ عزیمت سمت ایروان و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس
افراختند باین جهت دست رومیه را که از کار رفته بود بگرای و دل از دست داده
ایشان را تسکینی حاصل شد با اطمینان خاطر بحفظ ولایات پرداختند و چون
شاه طهماسب مکرر اظهار می کرد که ظل اللهی را مملکت جداگانه است و در استرداد
ولایات آذربایجان احتیاجی بوجود ایشان نیست بعد از آنکه رایات
عقاب پیکر بجناح تعجیل بال گشای پرچم ظفر بجانب خراسان گردید امنای دولت
شاه و ولات جاه را بمضمون آنکه بهای هوی دست افشار زایشان طایر گسسته بال
جمعی رومیه از آشیان قلاع روم کرده مرغ مراد پر بسته بدام و گنج تمنا دربسته بدست
مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اقدس مقر کوکبه دولت بود که برای رفع ما
یقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را بجلو گوشزد اعلام کردند از آنجا که آن حضرت اعیان
دولت شاهی را مرد میدان جنگ جوی و مملکت داری نمی دانستند تا مملکت
گیری چه رسد در مقام منع در آمده ایشان را به تحمل و تأمل امر فرمودند لیکن حرف آن
حضرت در حریم گلاخ سماخ امرای صاحب رای شاهی بار قبول نیافته در ایامی
که موکب والا مشغول تسخیر هرات بود بتقلید آن حضرت کمر اجتهاد بر میان بسته
در ماه جمادی الآخر سنه هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت ایل از اصفهان
با کوکبه تمام و احتشام مالاکلام بعزم تسخیر باقی ولایات آذربایجان رایت
افراز عزم گشته بعد از ورود بهمدان ولیقلی خان را برای تهنیت جلوس سلطان
محمود خان با نامهٔ عنبرین شمامه و یک عود شمامهٔ زرین روانهٔ دیار روم ساخته خود
وارد تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از مستوفی بیک افشار که جمعیت کاملی مستعد
داشت منتزع و بهوای خود مشکذری منعقد ساخته بود تغییر داده حکومت تبریز را
به محمد قلی خان سعدلو تفویض و در تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام
ولایات آن طرف رو در ارس که عدت ایشان بهجده هزار نفر میرسید

بجانب ایروان نظام در انگیز گشتند جماعت روسیه اردوباد و نخجوان را خالی بقلعه ایروان نزد
علی پاشای حکیم اوغلی که در آن وقت از دولت عثمانیه سرعسکر روم و بابیتور پاشای
مستحفظ آن مرز و بوم بود شتافتند علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رود
خانه گرنی سه فرسخی ایروان منزل و متاریس ترتیب داده وراه بر جنود قزلباشیه
بست کوکبه شاهی با دریای لشکر از کنار چای شدند و از سیل عبور و علی پاشا نیز بمقابله
آمده فیمابین تلاقی واقع و روسیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده مغلوب و توپخانه وادوزی
خود را بر جا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشته قزلباشیه بضبط توپخانه و اثاثه ایشان
پرداختند بعد از اخذ تکیب موکب شاهی از قلعه ایروان درنگه جانب غربی
قلعه دو فرسخی در محل موسوم بکناگیر خیام نزول افراختند و بعد از چند روز قزلباشیه را
توسن جلادت سرکشی و نعل بادپای غرور ایشان در آتش بود عنان خود
داری از دست داده همه جا بی محابا و درنگ مرکب بمعرکه جنگ رانده تا پای
قلعه جلو باز نکشیدند روسیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پای قلعه از
در ستیز درآمده قزلباشیه اعنان خودداری از دست و پای قرار از جا رفته
روی برتافتند و بجانب اردوی خود شتافتند و چهده روز آن مکان مقر
موکب شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود بود غله باکمال غلا بارتفاع اردوی
آورده و دیگر در آن مکان مکث و توقف نکرده حرکت و از راه دوقوز
یولم از آب ارس گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند و در آنجا
خبر رسید که علی پاشای از جانب ایروان گذشته واحد پاشای والی بغداد بسرعسکری
منصوب و به تسخیر آذربایجان و عراق مامورند موکب شاهی از تبریز عازم زنجان
و سلطانیه گشته بعد از ورود بمنزل ابهر محمد علی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس
با قشون خود باردوی شاهی پیوست و این معنی مایه اعتضاد و دلداده استظهار
بایشان گردیده و از آنجا از راه درجزین عازم همدان و به جمع آوری قشون و جرب
همدان و ولایات و نواحی پرداخته در قریه موسوم به کورخان من محال همدان خیام
توقف برافراشتند واحد پاشا نیز بعد از استماع خبر شکست و الحاق الهار
صلح و التیام کرده امنای دولت که تهیدستان متاع خرد و سرمایه بالخیلان را
خمارش عقل و شعور در بازار تمیز نیک و بد نتوانند بنقد جان خریدار کالای ایلیا

این سخن گشته یکی از عظمای اردو را برسم سفارت نزد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر
رومیه نمودار گشته امنای شاهی گریبان صبر شان در کشاکش سرپنجه خوف
و رجاء صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خار خار گریز و درنگ بود ناچار سوار
گشته تهیای کارزار شدند و درین اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر رومیه
با بلاغ مژده مصالحه عرق آلود شتاب آهنگ ایاب کرده هنوز به اردوی شاهی
نپیوسته بود که از آنطرف صفیر خروش تقریر توپ کوه کوب گرم اضطراب
گشته باواز بلند صیت تهور قزلباشیه را بگوش رومیان رسانیده در آن
روز حضرت شاهی قلب را بمحمد خان بلوچ و میمنه را بباقی امرا سپرده و خود در
جانب یسار مانده قلب قرار گرفت و چون تدبیر امور جنگ حواله برای
تدبیر محمد خان بود مشارالیه با جمیع از قول جدا شده با تیز جلب و مبارک طعن
و ضرب عنان تاب جانب حرب گشته توسن تیز لگام خوف سرکشی کرده
بمیسره خورده نظم قرار میسره را که مستقر لوای خاص پادشاهی بود انداختند
و بعد از آن رومیه بجانب قول هجوم آور گشته رایت قرار ایشان نیز منکوس
ساختند و چهار و پنج هزار نفر از سواره و پیاده قزلباشیه در آن معرکه قتیل
و گرفتار و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی داخل اردو و تصرف رومیه درآمد پس
بقیة السیف لشکر فرار کرده هر یک به دیار و اوطان خود شتافتند پادشاه
شاه با قلیلی از خواص و خدام عازم اصفهان و احمد پاشای کرمانشاهان و همدان را
بدستور تسلط ایام افغان بحیطهٔ تصرف درآورده علی پاشا از ارس گذشته از
راه خوی سلماس آمده قلعه دمبدم را که مسکن و یورت افشار است محاصره کرده
اما رخنه در اساس قلعه داری افشاریه نتوانست افکند بعد از سه ماه رفته
مراغه و تبریز را تصرف کرده محمد خان در منزل ساروق من اعمال قم پا بقباحت افعال
خود برده با جماعت بلوچ دم از ره فرار و تمرد اظهار کرده بالاخره محمد علیخان وحیره با
گشته بخدمت شاه آمد حضرت شاه طهماسب
برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا در حینی که محمود غلزائی امر بقتل شاهزاده
گان نموده الماس نامی که مباشر خدمت و مأمور قاپو و محافظت شاهزاده گان
بود چون باسمعیل میرزا الفتی داشته او را از حذار در جوال کرده از میان معقولیه

پیرون بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بهر طرف تک و پوی میکرد تا عبورش بولایت
کوهکویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجهول که خودرا برادر شاه طهماسب نامیده
بود که در کوه کیلویه لوای اقتدار افراشته بود وصفی میرزا مزبور براو اطلاع یافته
اورا احضار و گوشش و بینی اورا بریده مرخص و اسمعیل میرزا باز مدت صحرانورد
وادی حیرت می بود تا اینکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد ساکن گشته اما
در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده بود موکب همایون مشغول
محاصره هرات مسعود اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع و تحقیق احوال
او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در جزو اولاد امیرزادگان شده همداستان
شده بودند که شاه طهماسب را برطرف و اورا برادر تک شاهی متمکن سازند
یکی از اهل توطیه نقض عهد کرده شاه والاجاه را ازین معنی واقف ساخته در اوانیکه
متعهد بودند که مکنون درون را بظهور رسانند پادشاه مسابقت جسته در هنگامی که
اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را فرستاده بر سر او ریخته اورا دستگیر و بحضور
طلبیده و بعد از جواب سوال و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل
میرزا اطلاع حاصل نموده در حضور خویش برادر را به تیغ جفا گردن زده خون اورا
بگردن گرفت

چون همچنانکه سبق نگارش یافت رضاقلی خان شاملو از اصفهان از جانب جناب
نادری بطلب ولایات و ولی خان کنگرلو از طرف شاه بتهنیت جلوس سلطان
احمدخان پادشاه سکندرجاه روم تا آن مرزبوم مأمور شده بود بعد از آنکه خبر ورود
موکب شاهی بر سر ایروان و شکست او باولیای دولت عثمانی رسید رضاقلی
خان را بقلعه ماروهین و ولیخان را بجزیره فرستاده و محبوس و اختیار صلح و جنگ را
با احمد پاشا والی بغداد تفویض نمود بعد از وقوع واقعه شکست همدان با حیثیت آنکه
مبادا آنجناب ظل الهی درباره این دوباره از خراسان بعزم اعانت حضرت
شاه و قصد دفع کینه جوی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه
روم راغب صلح گشته راغب آفندی دفتردار مدبر بدربار شاهی فرستاده که امر
مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی نیز محمدرضاخان عبدالله را که در آن اوان
قورچی باشی بود مأمور بانجام این امر گشته با راغب آفندی روانه بغداد و مقدمه

صلح را برین نهج بانکه اشتند ولایاتی را که بجناب نادری مفتوح و استرداد کرده اند
با دولت صفویه متصرف گشته این طرف آب ارس با ایران و آن طرف
بدولت عثمانیه متعلق باشد و علاوه آن از کرمانشاهان با ایران بوده بصفحه
آذربایجان بسر کار احمد پاشا مقرر گردد و بدین دستور چند صورت در فیما بین قرار یافته
از طرفین وثیقها محرره مرقوم قلم معاهده شد و سواد صلح نامه مصحوب حسین علی بیک
معیر الممالک احمد و میرزا کاظم خلفا بدرگاه معلی فرستاده و چگونگی را اعلام نموده [illegible] بعلیا
آخر ماه شعبان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام
حذبو کردون اعلام شد چون این قسم مصالحه خصوص بعد از شکست با طبع غیور
حضرت ظل اللهی درست نمی آمد لهذا صلح مزبور را بایفا و قبول مقرون نساخته در
اواسط شهر رمضان المبارک محمد آقا نامی که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب
ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده و بسبب خلع سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم
پاشا جواب آن در عقده تعویق مانده مهر آقا در اردوی اقدس توقف داشت اورا
بهرات طلب فرموده باستعجال روانه اسلامبول و به پادشاه والا جاه روم اعلام کردند
که با تمامی ولایات ایران رد نمایند والا آماده جنگ باشند و جز توجه موکب
والا را بجانب بغداد صحرا با احمد پاشا نیز نوشتند که در تهیه کار بوده مهمان پذیر باشند
و صحیفه ای از افشار به رایج نیز روانه اصفهان ساخته با عیان دولت شاهی نوشته
جات مشتمله به بلاد ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر اثر باین مضمون سمت
اصدار یافت

آنکه کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات
خاطر والا مستوثق بوده بدانند که از آنجا که ببرکات عنایات ایزد داور جل
شانه العزیز تیغ فلک فرسای هلال آسای والا را در فتح شهرها خاصیت ماه نو و
موکب سعادت قرین را میمنه نصرت و ظفر همسفر و جیوش اقبال نیوشش را
سروش غیبی رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را در کشیش قلاع و بلاد
دست دیگر است درین اوان میمنت نشان بالطاف قادر منان افاغنه ابدالی
هرات را از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران اژدر در کانهم حمر مستنفره فرت
من قسوره فراری و بمصداق و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری

بودند و بعناد و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال متبدل و بمقتضای و زلزلوا زلزالاً
شدیدا ارکان صبر و قرار شان تزلزل یافته از شدت جوع بجان و از خوردن
زخم سیف و سنان به امان آمدند ما نیز بمضمون کریمه و ان احد من المشرکین استجارک
فاجره و مدلول احسن العفو عند القدره آن طایفه را امان و بکوچیدن فرمان داده
شصت هزار خانوار از ایشان آنچه تا حال در عرصه هلاکت و ورطه هلاکت بودند
همگی را با خانه و کوچ که تهم جرار منتشره متفرق ساخته بممالک خراسان الی خوارزم و تهران
فرستادیم الحمد لله تعالی بحق لبید تاییدات ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی اهل هرات و
طوایف علی ای قندهار که با آن طایفه اتفاق و در زمره بودند مطیع و مسخر گشته طوق
اطاعت و چاکری و حلقه خدمت و فرمان بری بگردن گرفتند در خلال این احوال
که از انجام مهام هرات فراغی حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده
بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللو رسید مشعر بر اینکه فیما بین اولیای دولت
عثمانی چنین قرار یافته که ممالک آن طرف رود ارس بروم و این طرف تعلق بایران
تعلق داشته باشند و الحق این مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و موج سراب
دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اسرای ایران است که مطلق تا آن پیرداخته و آن
امر اهم را در ضمن صلح هیچ مندرج و مذکور نساخته وجود امثال این که بتوفیق کردگار
رتبه برتری و اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته یاری ضعیفان نموده شر مخالفین را از سر مسلمین دفع و ماده فساد را از
مزاج مملکت رفع کنیم نه اینکه قفل غفلت بر دل زده تابع رای دشمن و رفاهی خاطر
خصم عهدشکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز اعادی تیره و دست اقبال خسروی
چیره و ضعیف به خواهان قوی و غلبه از دین مرتضوی است درین صورت از آن
طایفه کم فرصت که کریمه اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنتهم حدادا اشحة علی الخیر
مصداق حال ایشان است تحمل این امر کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است
چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد پیوند
خاقانی بود لهذا بعز امضا مقرون نفرمودیم از آنجا که سرپنجه توفیق طواف ملایک
مطاف حضرت امیرالمؤمنین و مولای متقین غالب کل غالب و مطلوب کل

طالب

طالب علی بن ابی طالب علیه السلام گریبان اگر دل ضمیر حقانیت گزین استخلاص ابرار
ملکین را از درگاه احدیت سائل سپاسش شد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بهمعیت
جنود غیبی و همرکاب تاییدات لاریب از خدمت سلطان اقلیم ولایت و رضا
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا مرخص گشته با جیوش پرخاش جوی قوی چنگ
و عساکر هژبر خو فیروز جنگ بدون تامل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهم
شد تا یار کرا خواهد میلش به که باشد • ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا
ان یشاء الله نظم فرد حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق • بدرقه رهت شود همت
شحنه نجف • دشمن آتشش نهاد باد بهار ابگو • خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد
بجو • هر کس در این امر داخل نباشد از کوکب همت عاری و بی بهره از کمالات دین
داری و سزاوار لعن حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و مطرود در زمره خوارج
خواهد بود

در بیست و دوم رمضان المبارک اتفاق افتاده که حکم نوروز سلطانی افواج قاهره نسیم
ناتج ارکان نوبرتوی غنچه و قلعه در بسته از بار گشته و در سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه مسخر
سلطان بهار از کوه و دشت و شاخسار آهنگ سبزه شورانگیزی نمود لشکر یغماگر دی
بهمن از شهربند چمن تا بهرای درخت پای کشید و قوت نامیه که پیشخانه گشش
سلطان فریدون حشمت فروردین است از ازپا جای الوان خیام گلگون بر اطراف
دشت و چمن و صحن گلشن گلگشت قدم زد خدیو افسرده مزاج دی که باعث
اختلال اوضاع بستان بود با مر قهرمان طبیعت از شغل عمل گوشه نشین و نوباوه
گل که زاده قوت مولده و نتیجه نفس نباتی بود نافذ الامر عرصه خاک و بسیط زمین
گشته در دار الضرب چمن زر سرخ گل سوری و درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی
سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار دستان با هزار زبان در منابر شاخسار ترانه
دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته مجلس تحویل تا این جمیل ترتیب یافت
نه هزار دست خلاع رخشنده و الوان ارزنده بسران سپاه و چاکران درگاه از
جامه خانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار
والا با مر همایون بتهیه و تدارک سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از پل ماران نهضت
در حیلگاهای گرزان قباب خرگاه آسمان جاه بهزار ده بهر و ماه افراخته و دامنه صحرا

از نسرادقات رنگین رشک گلستان چمن ساخته ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز در آن
روز با فواج نصرت نشان از جانب هراة وارد اردوی نصرت پناه و در روز دیگر بخلع
پیرایه پوشش خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت هراة را بعلاوه حکومت قاین باسمعیل
خان خزیمه و حکومت اسفرازرا باسمعیل سلطان لکزی ولد یحیی سلطان که در زمان
نادر سکن داشت مفوض و هریک را روانه محل خود ساختند و طهماسب بیک
جلایر را بحکومت محال رادکان و قوشخانه و چرمغان و حاجیلار بخطاب خانی سرافراز
و جمیع اغاغنه را همراه او کرده مقرر داشتند که سه هزار نفر ایلات و تفنگچی برحلات
آنجا ملازم گرفته و رفته در چند بر که در جانب دشت قپچاق واقع است قلعه بنیان
احداث کرده در آنجا توقف و هر وقت از یموت و گوکلان حرکتی صادر شود تنبیه
ایشان پردازد و بعد از انجام امر مزبور لوای جهانگشا بجانب خراسان در اهتزاز آمده
چون همیشه فتح و ظفر دو واسطه باستقبال موکب همایون می آمد در لنگر جام از
جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک پاپالو که از موقف فرمان مامور به
تنبیه ترکمانیه طرفین بودند چاپار رواردو خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه آن سمت یکدیگر
و جمعی جلیان من محال ابیورد عبور کرده آن ناحیه را تاخت و سرکرده طوایف جمعی
به تعاقب ایشان پویان و در سمت شلای قریه پویان سر راه برآن فرقه
جوبان گرفته سر و زنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را که از آن طایفه
استرداد کردند پس کوکبه والا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته
مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش هم دیگر را چشم روشنی
گفتند و وضیع و شریف از شرف اندوز خدمت فرخنده لوای ش آثار
شکر الهی را المتعاقب زبان بگشتند چون حسینعلی بیک و میرزا کاظم بنجوید مذکور
شد در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند معذرت
سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و صرف و بعضی مواد با ایشان مذکور
گشته ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابو القاسم کاشی در پانزدهم
ذی القعده روانه اصفهان ساختند چگونگی را بشاهی از وقت که حضرت شاهی
عزم حاضر نمایند که این مصالحه مقرون بمصلحت نیست موکب شاهی بجانب
قم و طهران نهضت فرمایند که در آنجا ملاقات و تکمیل مکالمات واقع شود

بلقان

باتفاق متوجه روم و عازم کینه جوئی و قصاص از اهالی آن مرز و بوم شود و از آنجا بجانب
بغداد اهتزاز رفت لوای ظفر لوا مع الیس سرانجام اسباب تسخیر عراق عرب
نهضت و بتدارک یساق پرداخته چون بعد از واقعهٔ شکست حضرت شاهی در
همدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق بخود سری اتفاق کرده
تمکین حاکم و عامل خود نمی‌کردند لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از گردیان
را با سپاه بکوه کیلویه و لورستان و فارس و سمت سیلاخور و چیلاق فرستادن
و سایر ولایات عراق و متعلقات و اردبیل و تبریز و اخسیقا مهمات آذربایجان
را به لطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده بحکام ممالک احکام مطاعه فرستادند
که مترصد طلوع طلیعهٔ ظهور همایون باشند و چون در محاصرهٔ هرات خدمات پسندیده
از عبدالغنی خان الکوزائی بظهور پیوسته شایستهٔ تربیت بود لهذا او را بخطاب
خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی ساخته با همگی رؤسای افغان پرایه
پوشش تشریفات فاخره مرخص ساخته که بمساکن خود رفته در روز حرکات
مهر اشراق بجانب عراق با اسب و یراق من حیث الاتفاق در موکب فیروزی
انتساق حاضر باشند و در هفدهم ذی القعده یوم الست ق و انتظام مواکب حد
دشت و ابیورد گشته در روز ورود کلات که قلعهٔ خدا آفرین و ... غریبه
زمانی و در وسعت و رفعت نمونهٔ چرخ برین است بسرودکار پرداخته از
آنجا بجانب ابیورد توجه فرمودند و در آن خطه دولت ابراهیم خان نیز با سرکرده
خان و رؤسای عساکر سرحدات از حد دون وارد حضور اعلی گشت ...
و روابط ... خراسان و بند سلطان شاه جهان با و مغوش و بعد از یک هفته از
راه دره جز و میاب کوچان و خبوشان ... که مراتع ایلخان خاصه بود اردوی زرین
ستام را صرصر خرام ساخته از نژاد های گلگون نژاد ... و خانه زاد های قفقاز
رخش جگر های هامون نورد بودند بلتزمان رکاب عنایت ... و چون محل موسوم
برادکان که دوازده فرسخی ارض اقدس واقع است و در حقیقت آب و هوا
بر اکثر ولایات خراسان راجح است از محدثات معمار همت بلند و بناهای
مهندس طبع ارجمند آن حضرت و سابق در آن عرصه دل پذیر عمارات
عالیه که در زینت و صفا و نظارت و در رفعت و اعتلا همسنگ خورنق و

شود

صد پر است طرح افکنده بودند وارد آن مکان گشته به یکدید آن آینه دل انشراح

به یمن قدوم میمنت لزوم عزت افزای اردوی بهشت و فیروزی و در پنجم ذی الحجة

الحرام ارض اقدس را معسکر کوکبه سپهر تزیین ساختند و مقارن آن ایلچیان ترکمانیه

و کوکلان که هنوز چندان به کشیدن بار گران اطاعت تن در نداده بودند

وارد ارض اقدس گشته امر والا بصدور پیوست که کوچ خود را که از سمت تجن

رودخانه مایه بجانب جنوب آورده از ماه احد گرایج سکنا و هزار نفر از جوانان

کاری بجهة سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور قدم از جانب

سرداران روسیه که در دشت مینمودند با پیشکش و تحفه لایقه وارد گشته

عرایض ضراعت آمیز بنظر رسانیده مبنی بر آنکه مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای

رزین اقدس گو موقوف بامر و اشاره مقدس است آنکه

تحریر یافت که حضرت شاه دری در حینی که مازندران را معسکر کوکبه فیروزی شان

ساختند ایلچی بطلب ولایات دارالمرز نزد پادشاه خورشید کلاه اروس

فرستاده بودند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیر ممالک روسیه تا آن طایفه رسیده

بود تخلیه رشت و لاهیجان قبول و انجام این امر البته و اران خود که در گیلان می

بودند محول و موکول و ایلچی را رخصت الانصراف داده در هنگامی که هرات

مضرب سرادقات دولت بود ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض

داشته بخدمت والا رسانیده و از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون

روانه اردوی پادشاهی شده فیمابین اعیان دولت شاهی و سرداران

روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال گیلان تا این طرف که سالها

متعلق بایران بوده بادکوبه و دربند و سایر محال آن طرف کر بعد از آنکه

ایروان و ولایاتی که در تصرف روسیه است انتزاع یابد بتصرف این دولت

داده شود و از جانب شاه والاجاه وزیری هم برسم فرستاده شد چون

دولت اسطوانه ذات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار

و ثبات اساس دودمان دولت ایران میدانستند و هنوز کار هرات

فیصل نیافته نزدیک و دور چشم براه انتظار و گوش بآواز مآل این کار

میبودند لهذا روسیه در تخلیه ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته وزیر

مزبور

مذکور از ناپیدایی صفحه شماری افراد دفتر حیرت روز بشب رسانید تا آنکه کار هرات
انجام و توجه موکب والا بطرف عراق تحقیق یافته سرداران روسیه از راه
عاقبت اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده تمشیت این امر
منوط بامر و فرمان آن حضرت ساخته پس از جانب آن حضرت نیز
دو نفر از یساولان مامور گشتند که رفته و روسیه را از دار المرز اخراج کرده
هرگاه آن طایفه بنا بر شورش لجه طوفان بادبان کشتی عزیمت نیفرازند در
دریا کنار بطبع لنگر توقف اندازند چگونگی را بسر لیگا و حرکا بعرض والا رسانند

و چون بهه
جهت فراغ کلی از انتظام مهام خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم شهر
ذالحجه الحرام سنه هزار و صد و چهل و چهار مطابق سیچقان ئیل بحکم فرمان فرمای
خطه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت از عمارات چهارباغ عزم
طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح مطهر آن پادشاه [illegible] کرده و ولایت
وارد انقا نموده عمارات قدیم را با نقشه ماه سر علم رشک بیت الشرف
نیّر اعظم و در شب هفتم ماه محرم الحرام بشوکت کسری و جم خارج شهر را مضرب
خیام انجم حشم و مقر اردوی کواکب خدم ساختند و از منزل زاوه کمان
توپخانه و قورخانه را از سر راه سبزوار فرستاده موکب همایون از جانب
خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و چون ترکمانیه تا آنزمان هزار نفر معهود را
بر وفق فرمان حاضر نه کرده بودند بعد از ورود دستخواب آمزوق را با افواج قاهره
از راه بسطام روانه خود عازم گرایلی شدند و مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای
تعهد اظهار تهاون و تمرد نمایند از راه دشت به تنبیه ایشان برداخته باسترآباد
منصرف و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند از استرآباد و مازند
ران مانند بلای ناگهان و نوازل آسمان لعین دلاوران عرصه جانفشان را بر در خانه
ایشان مهمان سازند و در روز ورود بجاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مامور برسم
یساق وارد موکب حضور شدند اتراک لشکر تکه بسمت دشت فرار کردند
چون موسم شدت تابستان و آب در دشت نایاب بود دو هزار
مادیان از اسبان سواری غازیان انتخاب کرده و هزار نفر از دلاوران

نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته با بیست و آزوقه ده روزه قدم بوادی ایلغار
نهاده شتافتند و چون در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر
در چندبر مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت به جنود ظفر نمود ملحق شود مشارالیه با
جمعیت خود عازم خدمت گردیده بود که ملازمان در عرض راه به جمعی از ترکمانیه یموت که
از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در الکان اقامت اختیار کرده بودند برخوردار
گشته روان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان ایشان عرضه اسار گشته با غنایم
بسیار بموکب والا پیوست تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان بتعاقب آن طایفه
ایلغار ایشان کرده مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد
لهذا انصراف زمام عزیمت نموده در حین انصراف طهماسب خان جلایر را بتفویض
افسر سرداری قندهار سرافراز و مقرر فرمودند که رفته قلعه چندبر را که از آب و آبادی
دور است خراب و در راه عازم هرات گشته او و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر
یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف ملازم کار آمد گرفته باتفاق یکدیگر
مهمات آن سمت را انتظام داده قلعهای کارقندهار و با ظهار شوکت و اقتدار
رعب افکن دلهای سرکشان آن دیار باشند و از اینجا با مرحمت و روانه ساخته
موکب والا از راه اترک منعطف و در بیست و چهارم ماه بکنار رود جرجان وارد گشته
اراده توجه بسمت گیلان در خاطر تصمیم داشت که عرایض محصلان و اهالی گیلان رسید
مشعر بر اینکه روسیه بمحض استماع آوازه ورود موکب منصور تمامی گیلانات را تخلیه
کرده سپردند پس حکم همت نشان باحضار عمال و روسای گیلان عز و نفاذ
یافته حرکت و در راه علی بولاغی دامغان روانه و در منزل قوشه بازاری اردوی همایون ملحق
گشته در آنجا ولایت طهران مخیم حشم محتشم گشته عمال و اهالی گیلان در آن مکان
شرفیاب تقبیل عتبه سپهر بنیان گشته بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص مالیات
الولایت آن مرز مرحمت و شروع بملاحظه سان سپاه قزلباش قزوینی کرده پنجاه
هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارکات اسباب برسم انعام بجازین رکاب
عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب شاه والاجاه بایالت
کوهگیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا فایز گشته چون طایفه بلوچ و اهالی ولایات
از بیجابات ابواب شکایات گشوده بودند لهذا بموجب مصادره در آمده محمد علیخان

لشکر



چون خدیو والانجاب

بسبب شدت گرما و تابش آفتاب چون ماه جهانتاب که با نواج کواکب شبها
طی منازل نمایند بر رسم شبگیر قطع مسالک و مراحل سفر مینمودند در شب سه شنبه
چهارم شهر ربیع الاول در ساعت قبل از طلوع صبح از منزل [illegible] حرکت و امرای که از جناب
شاه جهان باستقبال آمده بودند از دور با شکوه سلطنت با چهره [illegible]
چتر و [illegible] عز رکاب بوسی دریافته هنگام طلوع طلیعه فجر با بهجه رایت ظفر آیت
نور پاش فضای شهر گشته در میان دود کوکبه از آلات توپهای اژدر دمان کوه
توان که در برج شهر و میدان جهان و جلو لشکر اصفهان تکیه بر عراده های سپهر
بنیان داشتند عقده غم را که در دل راه کرده بودند باز نمودند گولی گشیده باز در عرصه
نشاط از دهان آتش افشان آغاز کرده و از غریدن توپهای آتشین دم
اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار در رسته هستی طالع [illegible]
گشتند و تماشاگاه آنسرور شتافتند و صبح آفتاب را باهم در یک جا [illegible] طالع
یافتند القصه حضرت ظل اللهی باغ هزار جریب را از نزول موکب همایون سعادت
آثار رشک جنت شده والاجاه نیز در دو سر منزل [illegible] بهره یاب ملازمت گشته بودند از
لطف [illegible] مجلس در عمارات خلوت بساط نشاط گسترده آغاز [illegible] کشف با خاصان
عشرت طلب به تجرع اقداح رواح ریحانی کوشیدند باده ارغوانی برداختند عرق
از بزم خلوت آن بود که [illegible] با حضرت شاهی بی محابا بیان نموده باده ها

نقش

نوشتند و از گذشتها درگذشته بمصادقت و وفاق کوشند تا بعد از انجام
کار روسیه و انصراف آن حضرت بخراسان باز حضرت شاه بدستور سابق
برونق خاطرخواه بکار مملکت بپردازند و هر یک از رخنه‌گران ملک را که خواهد
بکفیل دولت سازد و هرچند آن حضرت از در الحاح درآمد شاه والاجاه
بالقاء جوابهای بی‌حاصل پرداخته چون آن حضرت این وحشت و نفرت را در
طبع او ملکهٔ راسخ دیده روز دیگر با حضار سران سپاه و روسای کارآگاه فرمان داده
مجمع کنکاش آراسته و گفتگوهای دوشینه را بیان اراده فرمودند که اگر در مدافعه و
کوتاهی و دفعة الوقت واقع شود مفاسد عظیمه متصور و آثار اعلام باطل شود در صورتیکه
پادشاه همه جا برای ما مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه اطمینان برای ما
میسر خواهد بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سررشتهٔ نظم دولت ایران یکسر
دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود بزور بازوی حضرت بدست آمد شاه والاجاه
از رای و اقبال بری و تمامت اهلیتش عاری از اطوار سروری است ممالک
از توجهت و سلطنت حق لیست ای حضرت از قبول آن تحاشی کرده چاره را
در تعیین او دیدند شاهزادهٔ عالی گهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آن وقت
هفت ماهه بود و دیدند بنا بر نظام کلی و مصلحت ملک افسر شاهی را بعباس میرزا
گذاشته نوبت سلطنت را بنام او بلند آوازه ساختند و عرض امدادش را
بجهت سکنای شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستانهٔ مقدسهٔ رضویه بجهت
زبانی بتاریخ و سند که به پادشاه بنده نوازی که سلطنت عالم معنی عبارت از
بسر برد و در چهاردهم ماه مزبور او را باتفاق اهل حرم با تخت روان و مقدار کافی
شایان از راه یزد روانهٔ خراسان ساختند روز دوشنبه هفدهم آن ماه
در تالار طویله بزم خسروانی ترتیب داده پنج هزار دست خلاع گرانمایه و
جهرانه و اخور رتبه و پایه با میران عظام و سرکردگان کیوان مقام عنایت فرمودند
و چون از گرگان فارس علیمردان خان شاملو را الغارت روانهٔ هندوستان
ساخته بودند در همین وقت نیز محمد علیخان قوللر آقاسی و بیگلربیگی فارس برای
آوری این مطلب و احمدخان تفنگچی آقاسی پسر ولی خان بجانب اروس
برای تبلیغ خبر جلوس مامور گشته و در دار السلطنهٔ قزوین متوقف عالیحضرت

شاه

شاه عباس و بر دکیان حرم سلطنت مقرر گردید در خلال این احوال
خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان
معروض ستدعای سپهر نمون و محرک موکب منصور باین حدود گردید

آنکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در
سفر هرات از سعادت اندوزان خدمت رکاب نصرت انتساب بود بحکومت
بختیاری منصوب گشته مومی الیه بعد از ورود بجلیل آباد در مقام تشخیص حرب
یک نفر بختیاری بر آمده شخص مضروب در زیر چوب مقتول شده اقوام او
نیز بر سر او ریخته و احمد خان را از پای در آورده کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کردند
فرمان والا بعز نفاذ پیوست که سردار حویزه که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر
و بابا خان چاپشلو سرکرده لورستان نیز از طرف لورستان بآن طرف رودخانه
که معبر آن طایفه است آمده سر راه بر آن طایفه مسدود سازند در بیست و نهم ربیع الثانی
بهبهانی تا سید سجاد با فوجی از جنود ظفر نمود بموجب حکم بتنبیه آن طایفه روانه و مقرر داشتند
که اردوی معلی با توپخانه و آغروق تا شش روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب
از اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه امامزاده اسمعیل توقف و منتظر صدور امر مجدد
باشند و در روز نهضت لوای آسمان سا محمد خان بلوچ را منظور انظار مرحمت فرموده
بنیابت کوهگیلویه سرافراز و مامور ساختند که باتفاق امیر خان بیک قرقلو
نایب فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و سایر اشرار سمت فارس و بنادر پردازد
پس از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی پهلو
بچرخ برین میزد گشته الحق کلک برهنه پا اگر خواهد که بذکر شمه از صعوبت و تنگی آن راه
پردازد تا ابد در سنگلاخ حیرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسای عجز و ناتوانی
خواهد بود بعد از ورود کوکب مسعود بآن حدود طایفه مزبور رخت بقلعه [illegible] فرار
یعنی قلعه سوار کشیده محصور شده بعد از بیست و یک روز سر ایشان بسنگ [illegible]
بتنگ آمده از قلعه بر آمده باطاعه [illegible] بحکم شرع از راه انتقام بیاسا رسیدند و مقرر
گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ را کوچانیده روانه خراسان سازند
پس حکومت بابو الفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته رایات جهان
گشا از میانه لورستان فیلی از راه هیلان وارد کرمانشاهان و در روز نهم جمادی الآخر از راه [illegible]

همایون و توپخانه نیز از زنوایه امام زاده سبعه حرکت کرده در کرمانشاهان
بخدمت اقدس پیوست و نیز دویست سیصد خانوار زنگنه که در ایام استیلای
افغان تا آن زمان در سمت سربلند و سیلاخور بسرکشی و شرارت مشغول بودند
حکم والا بعهده باباخان چاپشلو که در یزدجرد بودند عزّ اصدار یافت که بر سر آن
طایفه رفته تنبیه کامل درباره ایشان بعمل آورده جمعی از رؤسای آن طایفه را مغلول
و عیالات را با خانه کوچ روانه خراسان نمودند بعد از آن افواج قاهره که در لرستان و
یزدجرد بودند بامر والا در معسکر نصرت اثر که در کرمانشاهان بود حاضر گشته چون
قطره بدریا پیوستند
از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا و خطه شوکت در بسیط زمین آسمان سا گشته
در بیست و دوم ماه مزبور که اوایل قوس بود و برج حوت کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای
ماهی دشت منزل ماه سرعلم گردید چون احمد پاشای ... از جانب احمد پاشا والی
بغداد بحکومت ذهاب که در پیش منزل کرمانشاهان واقع است منصوب جمعی
در پاشایان و عساکر عثمانیه در آن مکان بمحافظت مامور بودند آغروق اردوی
همایون و توپهای اژدر مهابت را در ماهی دشت گذاشته مقرر گردید که کوچ بکوچ
متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث و درنگ با فوجی از نهنگان لجه
جنگ از ماهی دشت بعزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول بمنزل کرند معلوم شد که جمعی
از رومیه در طاق گرا و راههای معروف که گذرگاه لشکر قزلباش است اثر ملتفت شد
بقراولی اقدام دارند آن حضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب
کوه بلندی برقرار کوه ذکر که گاه و روان اشتهار داشت بنظر درآورده بقلاوزی الهام
رهائی و راههای ناپیدات سجانه عنان عزیمت با اکناف منحرف ساخته بلدهای
مهارت پیشه که صحرا گرد و کوه نورد آن وادی قریه بقریه و بیشه ببیشه بودند بدست
الحاح و ابرام بلجام لوتس عزم جلو صاحب اندیشه در آورده عرض کرده که طایر وهم
هیچ بلند پروازی در هوای عبور این جلو صاحب اندیشه در آن کتل عرض مکان
پر و بال نگشوده و عنقای عزم هیچ گردون فراز بقله قاف این کوه فلک شکوه آهنگ
صعود نمی شود قبول این معنی نکرده باز بلند پروازی را در هوای عبور از این مکان پر و بال
گشوده هر جا اقبال پیشاپیش لشکر افتاده گروه گروه و جنگلهای آن موضع را کاه پایه

و طیار

وگاهی سواره پیموده نشد و آن راهی بود بس صعب المسالک که راه عبورش چون
چشم بخیلان تنگ و پای اشهب اندیشه از تصور پستی و بلندی جبالش لنگ
بود آسمان بنظاره رفعتش هر روز کلاه آفتاب را از سر بر میگرداند بار بسر گردان
آن امر محال است و گنج معقوتش هر شب بقصد قلعه رفیعش ناوک شهاب انداخته
تیر مرادش بر پای آن سنگ میامد بار بسر گشته همان خیال است القصه آن
کوه بلند و آن قلعه آسمان پیوند را به صعوبت طی کرده هنگام غروب آفتاب
بنشیب آمده چون پای کوه بقرب نزول حضرت ملک شکوه سر به سپهر برین سود نظم
افواج منصوره را دسته بدسته مرتبت کرده بار جواد تیزتک را مرحله پیمای ساختند
و در عرض راه بنابر پرده داری ظلمت لیل سررشته جاده از نظم گم گشته آن حضرت
خود بجستجوی راه پرداختند و قدر پانصد و سیصد نفر از دلاوران که در اطراف
رکاب والا جمع و در آن شب تار پروانه جان سپاران شمع بودند از خدمت
اقدس غافل نگشته بقیه لشکر از عقب می آمدند بعلت اندک مکثی که در طلب
جاده واقع شده دیده بخت شان مغلوب راه زنان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب
ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح که آن حضرت حوالی قلعه رسیدند این
معنی معلوم رای جهان گشا گشته از آنجا که همیشه آن حضرت جنود غیبی را یار و سپاه
تائید الهی را مددکار خود دانسته در قید قلیل و کثیر قشون و حشر مستظهر نمیشدند
بعد از ادای نماز با حاضرین رکاب بر سر [illegible] چپاول آغاز و مرکب ترکتازی
جلوه ساز کرده رومیه از صهیل اسبان دلاوران بیدار گشته [illegible] در هم جانی
اجل را با خود قرین دیدند که سر از بستر خواب برداشتند مرگ را بر سر بالین دیده
سراسیمه آهنگ گریز کرده جمعی از ایشان عرضه تیغ لکزی گشته و احدی
باج آلان با گروهی از سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند افتادند و آن
فلک احترام [illegible] هر دو با یابان خاک نورد آتشین سم با آخره و اسباب بسیار
نصیب پایان ظفر شعار گشته اگرچه از راهی که گذشته تا آنجا بیست و چهار فرسخ
مسافت است اما از بیراهه و کوه بیست و پنج فرسخ می بود که آن حضرت با وصف آنکه
کوه را برف بسیار گرفته بود بهمراهی تائید الهی در یک شبانه روز طی نموده بود و آغروق
نیز بعد از پنج روز بموکب والا پیوست و اطراف قلعه و ابواب را مستحکم ترتیب

و ملاذبهای

داده جمعی را برای ضبط غله و ذخیره و تاخت قرای حوالی بابرز تعیین نموده فرمان داد
که لطفعلی بیک کوسه احمدلو نایب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت و قشون های
اردلان و همدان را در سر راه با خود رفیق ساخته از راه قرچولان روانه اردوی معلی
شوند بعد از اتمام این مهام روز جمعه غره رجب المرجب از نهایت اهتزاز لوای ظفر
انتساب گردیده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه
بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحقق خواهد پرداخت منزل بمنزل از راه قلعه [illegible]
عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا باین تقریب میدان را وسیع دیده
بمعرکه جنگ برآید مفید نیفتاد و از راه نابلدی بلدها بعضی از اسباب و دواب اهل
اردو در حین عبور از آب دیاله بباد فنا رفت آن حضرت که در بسیط خاک به
تردستی ادراک آتش سالم از آب می گذرانیدند لشکر نهنگ پیکر را از عبور رنج
و بقدر پنج فرسخ بالاتر براهنمای ایزد داور معبری خالی از خطر پیدا کرده اردو را بدون آفت
و مخالفت گذرانیدند و در منزل قزماتو طناب خیام عز و تمکین بذروه چرخ برین
پیوسته نه هزار نفر از بهادران را منتخب و به دسته مرتب ساخته هر فرقه را بتاخت
توابع و خود فوجی را برگرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه
انداخته سر و زنده و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مأموره نیز سمت مأموره را
تاخته با سر و زنده و اسیر و مال کثیر باردوی همایون ملحق گشته و دو هزار خانوار
طایفه بیات در هشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند ایشان را کوچانیده روانه
خراسان ساختند و از همانمکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک
مأمور نموده لوای نصرت انتمای را بجانب داش کرپی نهضت داده از راه قرایپه
عازم بغداد گشتند و در قرایپه لطفعلی بیک نایب تبریز شش هزار نفر از عساکر آذربایجان
و دو هزار نفر از اکراد اردلان وارد اردوی ظفر نشان گشته چون راه بسیار تنگ
بود مقرر شد که لطفعلی بیک با جمعی برسم منقلای از راه داش کوپری عبور و
شهروان را جلوه گاه جنود سپاه منصور سازند و کوکبه والا نیز از داش کرپی که گذشته
قراولان جلادت اثر در دو فرسخی اردوی ظفر گستر سپاه فوجی از رومیه را
دیده خبر رسانیدند فی الفور جلو فیروز جنگ با جمعی از یکه تازان برای ایشان
شتافته معلوم گردید که فتاح نام سرکرده عسکر دیار بکر است که با دو هزار ده

لشکر رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده و دلیران مانند گرگ گرسنه
که بر قطیع غنمی تازد نخست بکرپاش فتاح استفتاح کرده و جمعی را هم مانند رمه پیش
انداخته باردوی همایون آورده گرفتاران در سلک غزاده گان انتظام
یافتند تو ثانیه والا روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد
اردوی همایون قطره زنان از بحر گلگون آغاز عبور و خیل کواکب در شواریع مدارات
فلکی عزم مرور کردند با فوجی از یلان منصور متوجه بهرز گشته که جسر بهرز را از تفرقه
مستحفظان در آرند آن شب تا حوالی صبح ایلغار کرده ظلمت شب مانع از
وصول بمطلب گردیده از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته در یکفرسخی جمعی از قرا
ولان رومیه بمعرض قتل در آمده و جمعی از اعراب کنار دجله که در کار عبور بودند باسیر
و نهب در آمدند و چون بسرحد یقین پیوست که احمد پاشا در کاه دل را از
غبار تفرقه و تشویش خاک ابریسخته تقلعه داری پرداخته است لهذا از کنار
ینکیچه بجانب قرارگاه اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند ۲
جز گرفتاری فتاح و سالخه قراولان که به بغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی باجمعی
از پاشایان و روسای رومیه و دو هزار نفر سوار جرار ستیزه گذار از جانب احمد پاشا برای
استی رجال جنود ظفر نمود و کیفیت نقر کوکبه مسعود از راه راست بجانب ینگیچه عزیمت
کرده آن حضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای اشهب توجه شده بودند و
هیچ یک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند صبح که آن حضرت زمام عزیمت
بستقر دولت انعطاف داده نشان بیگانه مشهود دیده دلیران خزانه گشته
برسر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد سپاهی اردو وراد دیده سراسیمه بسمت بغداد بر
میگشتند که در عرض راه فریقین دوچار یک دیگر گشته اوتا حدیو لشکر با سه هزار نفر
از دلیران نامدار که پیش تاز و صیدگاه دشمن شکاری را شهباز تیز پرواز بودند با ایشان
در آویخته بهر تیغ شیری و بهر ضرب دست دلیری را از پا در آورده همه آهنگ فرار
کردند اما چون جنگ جویان رزم ساز در میان گروه افتاده و قلعه نیز فاصله بودند
راه گریز را نیافته در طرفة العینی همه ایشان در معرض تیغ لیکی و لبسته خم کمند افواج
ظفر قرین گشتند محمد پاشا نیز زنده بسلسله گرفتاران پیوسته پیش رایات جهانگشا
بفتح و فیروزی وارد منزل ینگیچه گشته یک روز برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف

ذاد بلندده اولان ذاد اولمان
اوزی خاره آدمی بر آد اولما
نسطلم استعلم منزاوز حالمه قعو
سکان گرد اولان التشار داو
لا الشوان با مرتبه باقچاق بلمم
دهر باغنده اولان شاد اولمان
کول آبادی استید آلما
نا خراب الماسو آباد او
تاریخ و سلام نظام شعر
۴۴

روز دیگر از آنجا حرکت کرده برای تهیهٔ مکان نزول خنگ فلک سیر نظر را در اطراف
را قلعه گرم جولان ساخته سر آن تپه را که در محاذی مزار مطهر [فیض] و روضه منور حضرت امامین
همامین کاظمین علیه السلام در دو فرسخی بغداد واقع است اختیار و در عرصه شایان شاهوار
روان شوکت و نشان را در آن مکان همدوش سپهر دوار ساختند

روز دیگر پیش کم قراولان با گهر پاشا صید شیر شکاران گشته بند علی نام افشار بیک
بگ عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته سر او را آویزه فتراک جلادت سکرم
لتی قب بود که از رفقا دور افتاده و سررشته جاده را از دست داده شب در آن
صحرا سرگردان بسر میبرد و در هنگامی که ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از
دامن در آورده بند فتراک خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند نفر از عثمانلوی اهل
قلعه بسر وقت او رسیدند و چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده سر را در گوشه
پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری می
آیم و با احمد پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد پاشا بردند و مشار الیه باین نهج از
جانب آن حضرت ادای پیام و رسالت نمود که چند روز است که این ولایت
جولانگاه خیول دلیران ظفرنشان است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار
احمد پاشا در جواب گفته بود آن حضرت بزرگ و فرمان فرمای ممالک ایران
و در آن دولت صاحب حل و عقد امور است لیکن ما از جانب حضرت قیصری
نه به بیرون قلعه مأذون ایم و نه بجنگ کردن مأمور پس جمعی از ینگچریان همراه کرده
او را الی برج قلعه میرسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس گردید
فتح سر کرده و بار دیگر را بعذرخواهی اینکه تبلیغ این پیام با ایلچیان ما حذر بوجه
فرجام نبود و صورت واقعه نحوی دیگر بود به پاشا فرستادند و در چهارم شهر
شعبان جسر مدد چو کهکشان برای ضبط بهریز صورت انجام اتمام یافت
و جسری از جزایرچیان بمحافظت امام اعظم ابوحنیفه معین گشتند که احدی از
عوام خلاف احترام نکنند و چون قلعگیان ذخیره آن نواحی را پیش از
وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که اذهاب سپاه فیروزی جانب اربیها
تو و ذهاب و بندنیجین آذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر اینکه کشتیهای دجله
را تماماً رومیه در آن طرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تحقیق بسیار چند

کشتی

کشتی در میان دولابها یافت شده بود جمعی از افاغنه را سوار آن کرده بآن طرف آب
فرستادند که شاید سنگری در آن سمت ساخته توانند شد فوجی از قلعه
بگیان بمدافعه ایشان پرداختند چهل نفر را مقتول و بقیه بکشتیها نشسته خود را
بمحل نجات رسانیدند چون احمد پاشای والی بغداد و وزرا مصطفی پاشا و والی
عرفه آب دجله را در میانه حاجز دیده فوجی از اروام از سمت کهنه بغداد آمده و در
می داودیه اردوی معلی و در آن طرف آب متمترس و مورچال کرده با توپها
و اسباب کارزار لوای قرار نصب کرده بودند و مکنون خاطر اقدس آن بود
که شاید ایشان را تنخیر دریابند باب رسمان بندی شخصی فرنگی پل چوبها بروی آب
تهیه یافت که اسب و شتر بالای آن میگذشت در خلال
این احوال شخص مزبور برسم سفارت از جانب احمد پاشا بهمه وارد دربار عظمت
مدار گشته بتعلیم او و حکم محکم حضرت ظل اللهی فرمان بر آن جانب دست از [illegible]
آن ناحیه تخته های سطبر عظیم و چوبهای بزرگ جسیم بطول چهار و پنج زرع قطع و
بمحل استران کوه کوهان در محل موسوم به دو خانه که در هشت فرسخی بغداد واقع
است حاضر کرده حدیو بزیا جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام با دوازده
هزار سپاه خون آشام روانه آن مقام و هر یک از سواران تخته چوبها بترک زین
گرفته صبح وارد حوالی نهروان ده فرسخی بغداد گشته آلات خشبیه را با رسمان های
محکم و طنابهای قوی بیکدیگر بسته و خیکهای بزرگ را پر باد کرده بر آن
چوبهای بسته مانند جسر بروی آب کشیده دو طرف آن را بقائمه و عمود بزرگ
محکم کرده حدیو دریا دل با دو هزار و پانصد نفر از آب عبور کردند هنگام شام که در
غره ماه صیام در کشیدن هلال بر انظار خاقان بلند اقبال برات استهلال
میگرد چون آن حضرت از سپاه و از پل جنود ملهم بزو بار از عالم غیب بشیر و بشارت
حقیقت بکمی و بسیاری لشکر نگشته بهمان فوجی قلیل آهنگ [illegible] کرده معترز داشتند
که بقیه لشکر هر قدر که میسر باشد از پل یا از کلک از آب گذشته متعاقب
بموکب فیروزی اثر ملحق گردند تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند
که پل سر رشته طاقت را در زیر پای آن گروه فراوان از دست داده
گسیخت فوجی [illegible] هم متعاقب موکب اقدس روان گشتند اما حضرت

[illegible]

ظل اللهی آن شب تا صبح ایلغار کردند شاید غفلةً بسر وقت پاشایان رومیه که در مقابل
اردوی همایون و حضرت امامین همامین کاظمین علیهما السلام پای اقامت فشرده
اند برسند بسبب سستی بلدها و اعوجاج و شکست راه هنگام طلوع فجر کاذب بکاذی بکه شش
فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دوچار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان رومیه از
دم تیغ دلیران زنده بدر رفتند خبر عبور آن سیل جهان آشوب را از آب برومیه
رسانیدند رومیه فی الفور بنه و اغروق را از آنجا سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند
چون در آن صورت ایلغار بی فایده بود آن حضرت آن روز در آن مکان توقف
و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم شهر رمضان المبارک بود
بجوار مسجد براثا رسیدند و هرچند که آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود
لیکن در هنگامی که تائید الهی یار و بازوی اقبال پایدار مددکار گردند هر پست و
بلندی در نظر همت عالم نورد سهل و هموار است حضرت ظل اللهی از فوج اندکی
را که پروانه بی پروای شمع جهان افروز خدیو فیروز بودند بهمت قسم انتقام داد
رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه گرد و سپاهی لشکر ظفر اثر
نموده بقلت ایشان و کثرت خود استظهار ساخته حصار قلعه را مأمن عافیت
ندانسته سه هزار نفر سواره و پیاده رومیه و ینگچری را با توپخانه و استعداد تمام بسرکردگی
احمد پاشای والی عرفه و قرا مصطفی پاشا بمقابله فرستاده از طایفه فوج فوج از
اطراف شیران یکه [illegible] بصولت زهره شکاف طبع جنگ افکنده
بسمت اکراد قراچورلو مأمور گشتند که دست بشمشیر بر عقب آن گروه تا زنند و در آن
مکان بر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت به نیش سنان
لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که ماشه را بر
تفنگ سوار کرده در کمین گاه انتظار بودند دفعةً شلیک تفنگ آتشین دم
دلیران سپر وش مانند شیر از آتش [illegible] کردند پس ترکمانیه گوکلان را بمقابله
ایشان مأمور ساخته آنها نیز بهمان منوال روی بر تافتند و هم چنین دسته بدسته
بامر والا هر یک جلادت بمیدان تاختند و تاب [illegible] توپ و تفنگ
نیاورده باز گشتند سوای دلاوران افغان که در جای خود شیوه پایداری پیش
گرفتند هر دفعه که رومیه با ایشان حمله ور می گشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه

سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان توپ و تفنگ جواب ایشان می دادند
چون افواج رومیه اکثر پیاده و کثرت عدت ایشان از حد زیاده توپخانه و استعداد
ایشان آماده بود و سپاه این طرف بسیار کم و هم سوارها چند روز بود که در یکی و تردد
قدم فرسا بودند آن حضرت در مقام دلداری آنها بر آمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمو
دند هر چند معلوم دلاوران می بود که اگر از دشمن روی بر تابند مانند و حمله عدوی خونخواری
در عقب است اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می کند دامن این حرف
شگرف بر آتش افسرده عزت غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که یا بجا
عین الکمال گرفتار گردند عدو بحر حوصله را از این واقعه دل در بر بند ماهی در شبکه
اضطرار افتاده لحظه بلحظه در خاک جبهه سای نیاز و طالب امداد از خدای کارساز
بودند که در خلال آن حال گرد سپاهی نوزاج تازه که از آب گذشته می آمد بعد از چند
میل راه عیان گشته سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید پس عدو بهرام فر
ملک رایان جهان بها را پیش تاخته فی الفور ایشان را در گرفته مانند لمعه برق و نفخه
سر از یکسمت و دسته افغانان نیز از سمت دیگر بجانب رومیه حمله در ساخته
بتائید الهی و سطوت اقبال ظل الهی اساس قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه
بغداد منهزم گردیده تیغ عمانی تا پای قلعه سر افشانی کرده بجهت ارتفاع متجاوز
از ایشان با آتش دسته سیف سنان آنکنون از پشت باد پایان تک هلاک
افتاده توپخانه و اثاثه ایشان تا کنه بغداد و سر جسر بتصرف در آمده هنگام
شام بنیل ظفر و بلوغ مرام و محاذی اوردوی ظفر فرجام سنگر رومیه بود بار گشته لطف
اعلام نصرت در شام فرموده در آن روز طایفه افاغنه چون مصدر خدمت
شایان و در حقیقت منشأ این فتح نمایان شده بودند بهره یاب جایزه
و احسان و مشمول عنایات بیکران گشته و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه که روی از رو
دشمن بر تافته بودند عرضه تیغ یاسا گشته سر کردگان ایشان را بطعن سنان زبان
زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی بضبط سر تن رای دجله و کف آن طرف
و کربلای معلی و حله و در ماحیه توقف نموده همه آن محال را بحیطه تصرف در آوردند
و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا ماند که آن را هم توپ و حوالی سرکوب
بسته هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعه گیان فی الکنند پس حکم

همایون شد که اسباب پل چوبی را که از نهروان از روی آب با تفگان آورده
در برابر روضه مقدسه کاظمین علیه السلام بهمان طریق که مذکور شد از نو ببندند
که افواج نظم قرین بآن طرف آب آمد و شد نتوانند کرد و پس از آن
پته کوچ کرده در نزدیکی امام اعظم قبه نادروان عزت و تمکین را سایه گستر فرق
سپهر برین ساختند و از جانب دجله کشتیهای بسیار فراهم آورده
جسر متینی ترتیب دادند و نیز معماری عزم متین قلعه محکم در جانب غربی کهنه
بغداد در طرف سفلا و قلعجات دیگر از جانب جنوب و سمت شرقی و هم
چنین حصون استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته بهر یک از قلعه جات فوجی
مامور شد و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه چه ساختند جمعی را بمحافظت آنجا مامور
و کشتیهای فلک رفعت علیحده ترتیب داده توپخانه قدر اندازی را بر آنها سوار کرده
در میان شط لنگر انداختند که بهمه جهة راه مسدود و عبور قلعگیان باشد که از روی آب
بسمت بصره و حویزه تردد نتوانند کرد و در آن اوان شیخ عبدالله شیخ المنتفج بنی ام
که صاحب جمعیت زیاده و ملیشه تابع بغداد بود وارد درگاه معلی گشته مقرر شد
که با والی حویزه سلک جمعیت را باهم اتفاق داده متوجه بصره شوند

علیخان حاکم جهرم با امیرخان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده وارد دارخو
ری درآمده میرزا بابر کلانتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عوض که مسکن شیخ احمد مدنی
بود و بر سر وی محمد خان بیگدلی حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را غارت کرده
بجرم سیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت حکام و سرکردگان حویزه و لرستان باتفاق
امیرخان بیک به تنبیه آنها و مفسده مامور گشتند مامورین هر دو را بزاویه عدم فرستادند

لهذا از آنکه

سرعسکر کینه خواه دی از جوشش خروش سحاب اظهار رعد و برق و معارضه با جوانان
خراسان زمین شرف نموده باقتضای تقاریف زمان جنود گلشن را با بار و برگ
و ترکان فروز خاک چمن را به ترکتازی غارتی از خروش بساخته بود سپهدار حکم اختتام
جمیع چهارم و در بیستم شهر شوال سنه هزار و صد و چهل و پنج بعزم تجدید اوضاع جهان و
منزل حمل تحویل کوکبه عز و شان کرده ساز و برگ قوای ربیعی نمود گردن فرازان گلشن را
از غیرت موی خار برتن راست شد و جوان بخت در عروق افسرده لاله و شقایق

بجوش

بجوش آمده نیزه ریاحین در ساحت دشت و گلزار برافراشتند یلان نیلوفر فام و درین
بالشکر بهمن آغاز محاربه نمودند و رومیان بز[؟] سر بازار اساس ثبات و قرار خراب
و بنیان فتنه انگیز برق و یخ را از ظهور طلیعه اردیبهشت زهره آب را ه عدم پیمودند حسب
بورود بصدق و زینت فیروزی در خارج قلعه بغداد ترتیب یافته زرهای کامل عیار در خان
تر از اختران در طبقهای ستیر صلاح تر از اطباق آسمان بر اهل بزم بذل و ایثار و هفت
هزار دست خلعت مهر اشعه و الوف اب خورشید اشعه بسران لشکر و عظمای
عسکر عنایت گشته و در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعه گیان بغداد
بجد اضطرار انجامید بنوعی آتش غلا بالا گرفت که هر روزه جمعی از فرط
گرسنگی از بالای حصار و بروج خود را بزیر انداخته وارد معسکر ظفر اثر می گشتند
و از جانب خان سالار فتوت و احسان قاآن کیوان چشم مواید گوناگون گشته مطلق
العنان در اردوی همایون بسر می بردند و در آخر محرم راغب افندی کوکه و فرزند وی محمد
آقای کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ایلچیان وارد دربار سپهر امثال و در باب
سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند القصه هر روزه آمد و رفت
رسل و ابواب گفتگو در میانه احمد پاشا و امناء دولت ابد مدت و الا مفتوح بود و در
خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم سابق که وزیر اعظم و سرعسکری
منصوب بود صد هزار سپاهی جرار روم وارد کرکوک و جواسیس در لباس مبدل
این خبر را بقلعه رسانیده احمد پاشا در ابقا عهد سست و در قلعه داری سخت گردید و لهذا
ورود سرعسکر مزبور بسامعه حضرت ظل اللهی دوازده هزار نفر جنود قاهره را با سرکردگان
ایران کار آگاه بمحاصره و محافظت بروج و ملچارها که در اطراف قلعه ترتیب داده
بودند مامور ساخته بکبدی ضابطه مضبوط کردند که بر قلعه گیان معلوم نکرده که قطره از آب
بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان کم گشته پس افواج نصرت شکوه را فوج
فوج و گروه گروه قبل از حرکت رایات اشکرها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراولان
منقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه هشتم ماه صفر با لجه بحر امواج از
خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کرده و دیگر حوالی صبح بقولکش پیش ملحق و در آن
طرف نیز کوکبه سرعسکر بر کنار دجله نمودار گشته چون روبه از کرکوک همه جا دجله
معبر خود ساخته می آمدند همینکه آن دو بحر خونخوار دو دریای آتش بار قرین گشتند

فوج

در همان مکان که موضع شکسته ناهموار و سمت غربی آن ممر دجله و خار بود و نصب خیام
قرار داده طرف دیگر را مورچل و متاریس قرار داده قلعه آهنین و حصار آتشین
را ترتیب داده و توپ و بادلیج در اطراف متاریس بنا نهاده قوایم آنها را بزنجیرهای گران
یک دیگر پیوند بود بنوعی که مقام اقامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان گردند
پیش یاران ایشان بمقابله پرداخته چرخچیان لشکر جلادت اثر که بعینه مانند
ستاره سحرگه پیش رو کوکبه خورشید انورند بصولتی که ترک تیره گذار مهر سپاهان
ظلمت را هزیمت دهد به یک حمله ایشان را از پیش برداشته تشنه سیف
و سنان برق خرمن هستی جمعی از ایشان سوخته گشته همه بدون اینکه بپناه
کوه‌های عسکر گریزند مانند نجوم بامداد چرخچیان انجم کوکبه بتعقیب رومیه اسب انداز
هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری از دست داده بمتاریس خود تحقق جسته از اطراف
آن شروع بافروختن نایره توپ و تفنگ و پشت گرمی توپخانه آتش فشان
آغاز جنگ کردند زمانی معتد بهنگامه گیر و دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط توپخانه
آن طایفه میان همت بسته پیاده گان تفنگچی را از یک طرف مامور بیورش ساخته خود
با فوجی از تفنگچیان چالاک و آقاغنه بیباک بر سر آن حصار آتشین حمله ور گشته
چند نفر از زاویه جزیره سر را تارک و مغفر بضرب شمشیر برق اثر شکافته داخل توپخانه
و بعضی از توپچیان را از طرف کرده از سمت دیگر متوجه متاریس ایشان گشتند مقصود
آنکه در همان روز که رایات ظفر بالفیصل رسیده بود رایات عقاب پیکر نیز که قول بزرگ
در سایه جناح آن استقرار داشت به بلند پروازی سر کرده طائر بلا و ست گستر هوای
ظفر از پرچم زرین بجلوه‌گاه خصم افکن بال و پر گشوده بود و امر قدر نمون افغان
معرکه پیش آمده سواره و پیاده یک دیگر آمیخته و هر کس بتمنای محو اعدا به
اعضای ... برانگیخت الالقه زبان توپ و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا
عصر تنگ امتداد یافت چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه
در جانب دشت اتفاق افتاده و آب دجله در طرف رومیه و موسم شدت
تموز بود و از یک طرف لشکر شدید الصوله شوکت گرما و از یک جانب
سپاه ملتهب سوز عطش الحدی نایره دلیری را اشتعال داد که حرارت در تابه
فلک بریان و طیف النور بر تشنه کامی شیران بیشه وغا گریان میشد ؛

نظم

ز خورشید طابان فروغش همه • که بود آب آن چشمه آتش همه • چنان آفتاب آتش افروختی •
که همش زبان در دهان سوختی • چه مرغی شدی در هوا جلوه گر • ز تاب خورش سوختی بال و پر • دل
خاره کاب از تف و تاب آن گشتی • سر کوه را چشمه آب بود • سمندر که و آتش افروختی • اگر بوی
آب آمدی سوختی • القصه خدیو بهمال در حینی که فوج پیادگان در سر منظر پس مشغول کر و دار بود دو نفر
از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آنحضرت در آمده جمیع سلطه نوازان را ناره
اندازی گنج ظفر رسیده مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای آن سرور دارا درایت سکندری
بد ر ما نرخی
یافت پس چابک گرد هیه شکیری عنبرسا اصلی تأیید کرد کار و عنان داری رالیف اقبال سوار و متوجه
کارزار گشتند چون شعشعه طلعت آن شهریار مهر گستر که در میان آن جهان جمعیت لشکر بمثابه خورشید
انور در برابر فوج اختر ظاهر بود مشهور دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بحر و بر مانند سمندر از آتش
روی نمی تابد گرم ستیز گشته از اطراف آن حضرت تفنگ بر خالی کردند اما حفظ الهی
سپر داری و عنایت حضرت باری نگهداری نموده گزندی بذات مقدس نرسیده و خدیو
همایون نیز در هنگامی که سفینه عزایمش بباد بادبان قوایم باد پای بحر نورد در لطمه آتش و دریای نبرد
ابادر
شناور بود چند نفر از سواران رومیه را بنوک سنان جان ستان نوک هلاک انگنده یک نفر
بنیزه زدند که مرد و مرکب هردو بصدمه ضرب آن حضرت بسر غلطیده در آبرش پر ویش نیز سرگشی
کرده مرکب دیو پیکر آن شخص خورده دوباره بسر آمده که جنبش آن از جانب خاص بیش
آورده آنحضرت باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته بیلرژکی سوار گشتند چون نوایر عطش التهاب
آتش جگر شیخ و شاب و قلب سپاه از فرط تشنگی بیت در تاب بود غلطیدن اسب گردون
خرام آن حضرت نیز علاوه گشته دلیران آن شد که مگرسه در کشور تاجداری را ز جنگاری
و گل اقبالش در گلشن دورنگ جهان موسم خاری رسیدن زمام اختیار از دست دادند تا لی
زحل پیکر و تفنگچیان مریخ منظر از ضبط نظم لشکر عاجز شده دست باز داشتند خدیو گردون
توان ناچار از مشاهده این حال جنگ کنان عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی
همایون و اهالی قلعه جات از اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق گردند و خود بجانب بهریز متوجه گردیدند
و در آن معرکه جمعی از دلیران از لب آب دل دریا کرده خود را به آن دریای آتش زده جرعه نوش بادیه
فنا گشتند و برخی دیگر از بیتابی بادبان خشک و زبان لفند بسبب دجله روان گشته دست
از آب روان نرفته نشستند مخفی نماند اینکه بهیچ جهت دو هزار نفر از دلاوران لشکر و پیادگان تفنگچی
و عمله توپخانه عرضه تلف گشتند و توپ خانه بتصرف رومیه در آمد جمیع که در سمت مشرقیه دجله

بودند بلا مانع آغاز کوچ کرده در بهرز بموکب پیوستند چون از وقت یکنفر از اردو
گریخته این خبر را به بغداد برده بود جسری از قلعه کیان بیرون آمده جسر دجله را قطع
کرده جسری که در جانب غربی دجله و قلعه جات آن سمت اقامت داشتند راه
عبور را بسته و بید جمعیت از راه حله و خشکه باعانت طایفه بنی امام و بلدی شیخ
داود جزاعی خود را بامن عافیت رسانیدند سرعسکر بعد از این واقعه خود را وارد
بغداد و دو سه روز مکث کرده رایت عزیمت بجانب کرکوک افراخت و
موکب همایون بعد از ورود سند ابواب مشاوره و گفتگو بر روی سران و سر
کردگان لشکر گشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر
سر از رشته تقدیر نمی توان پیچید و از حکم قضا نتوان رخ پیچید چنانکه هاتف
گفته بمن گر نکند بخت و دولت قرآن بکرم جهان را گران تا گران گرم سلک دولت
نیفتد بدست من و سر نوشت ازل هرچه هست همگی سرکردگان و سران
سپاه با بیقراری هاتف غیب با عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب بخدمت آن
حضرت عرض کردند توان سایه برزمین از خدای که دارد در آن سایه منزل
همای اشارت زتو لیکن گذاری زما شرارت زتو جان سپاری زما ندانیم اندیشه
از کارزار رضا و تقدیر پروردگار پس آن حضرت باخلاص کیشان یاری عزم
نیاکه خوانده آنچه از خیمه و دواب و اسباب و باقی ما یحتاج که در آن سفر عرضه
تلف و تاراج شده بود بولایات حواله گشته فرامین مؤکده در باب سرانجام
آنها باطراف ممالک در قلم آمده و نیز بالکای استان فیض و کرمانشاهان و همدان
حکام صاحب اندیشه و امینان اخلاص پیشه تعیین کرده ایالت کوه کیلویه بمحمد خان
بلوچ که تا آن زمان به نیابت استقلال داشت بعلاوه شوشتر و دیزفول مکرمت
و مقرر فرمودند که باتفاق امیرخان بیک قرقلو نایب فارس روانه گشته تا مدت
دو ماه کمر بر اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا ملحق گردند و نیز امر همایون بنفاذ
مقرون شد که پیر محمد خان بیگلربیگی هرات با شش هزار کس در هرات بوده
بمحافظت حدود قندهار پردازد و طهماسب قلی خان جلایر سردار قندهار با حکام
فراه و قاین و سیستان و خواف و غیر آن با شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر که
تابع امر و فرمان او بوده اند در موعد مقرر در همدان حاضر باشند و هم چنین جمعی از جوانان

عزیمت خراسان که ترتیب یافته رکاب و کارآموز خدمت خدیو ثریا جناب و بیشتر
پیشه و دلیر سوکه جنگ آوری بودند باستعجال وارد اردوی نصرت اشتمال
گردیدند و از بند لیهن عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه نزهت
بنیان گشتند و چون سابق برای کوچانیدن ایل جلیل افشار ارومی و مدارک
ایشان صد هزار تومان از نقد و جنس در نزد محصلان موجود بود و بعد از وقوع سانحه مزبور
کوچانیدن افشار و الوار فیلی و اکراد اردلان بسبب اینکه کار در سمت عراق اتفاق
افتاده بتخلیه حدود عراق از ایلات و احشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام
نبود کوچانیدن آن طایفه را به تعویق انداخته آن وجه را با علاوه صد هزار تومان دیگر
برای تجدید اوضاع و جبر و نقصان سفر دسته بدسته جوقه بجوقه بجنود مسعود از خزانه
احسان مکرمت گشته جیب و دامان آمال لشکریان از النقود عنایات مالامال
و هر یک را که اسب الاغ کاسته بود بیست تومان عطا و هم چنین از شتر و استر
و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن مغفر با دیگر آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل
و میخ دواب و جزئیات دیگر که بر وفق فرمان و هم دستی مقدر از ممالک محروسه
روز بروز میرسید تنخواهی آن گروه جلادت پرور بقدر قسمت انعام یافته
و در عرض شصت روز جمیع امورات که موقوف علیه نهضت رایات آیات نصرت
فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج جمعیت گستر در معسکر منوال
یک دیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بر یکجا ذخار پیوند وارد اردوی نصرت
پرور و داخل معسکر شوکت اثر گشتند   در ایام توقف موکب والا در همدان
بوقوع پیوست که تیمور پاشای حاکم وان بعد از سنوح واقعه بغداد از جانب سرعسکر با
فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته و در سمت قرچه داغ توسن جلادت جلوه
داده تبریزیان با قوشون مأمور مهمی شنیدن آوازه حرکت تیمور مزبور در حدود تکیه و نهار
در آمده آغاز کوچ کردند هر چند لطفعلی بیگ نایب تبریز بممانعت پرداخته بود مفید نیفتاده
شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بد سلوکی کردند لطفعلی بیگ آن روز تا شام با معدودی از
افشاریه و ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون
حیات خود را با آن جمع قلیل در خور امکان خود نیافته ناچار با اتباع جانب مراغه شتافتند
عبدالرزاق خان مقدم که در آن وقت از جانب حضرت ظل اللهی حاکم آن مملکت

بود در برروی لطفعلی بیک بسته راه بندگی گشود ناچار لطفعلی بیک عازم مخالف گشته
حقیقت حال را معروض اقدس والا رسانید پس از موقف فرمان بعضی
از عساکر منصوره بمحافظت حدود دارالمرز مامور و یکتاش بیک قرقلو عم آن
جناب که در ابیورد دیهو بخطاب خانی و سرداری دارالمرز و ایالت استرآباد سرافراز
و با جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذر
بایجان را که براهرمن مملکه دولت گشته از عسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای
جنگل دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا بدست آورده و در ازای این
سوء رای تیغ بیدریغ سیاست بر ایشان جاری ساخته و جمعی هم در اطراف ولایات
و در دست شحنه تادیب ناشته گشتند و نیز طایفه بختیاری که از کوهستانات خود
روانه لرستان بخوله تواری بودند از استماع واقعه بغداد سر از گریبان خمول بر آورده
یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون پیوسته پیشنهاد همت والا آن
بود که بعد از فراغ از مهمات سمت روم باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر
سلطنت ساخته بمفاد ان ارضی واسعة شهباز بلند پرواز کشورستانی را
در هوای فضای اقالیم دیگر بال گشا سازد در ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد که کارها
صورت نوعی و کسوت تجمل ظاهری یافته ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلف را
برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته مامورین نیز در هجدهم
ماه صفر آن حضرت در مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند
که سانحه بغداد حادثه و تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت او در حینی
وقتی که عزم همایون ظل اللهی مقصور بانتظام و لایق خواهی بود از مصلحت دور و بعید
امور بمنود فرمان والا عز صدور یافت که مامورین از راه دامغان موکب شاه
طهماسب وارد مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز با شاه عباس
که در آن اوان سکه و افسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران
گشته آن خطه جنت نشان را مقر کوکبه عزت و شان ساختند و طهماسب قلی بیک جلایر
را بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را بقبضه اختیار او تفویض
و جمعی از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مامور و مقرر ساختند او و املا
حامل شد که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام ملک عراق در سلک

ملازمت

ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد
بوده از هر طرف که فتنه جوی سرکشی گردن افرازد با جمعیت خود به دفع او
پردازد و جمعی اهم بکدخدا سلطانیه متعین و مقرر شد که بکتاش خان سردار گیلان
و لطفعلی بیگ با حکام افشار و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود ولایات
خود خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند

بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتفاق امور در بیست و دوم شهر ربیع الثانی
بهمعنانی تاییدات سبحانی با شوکت اسکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان
پاشای سرعسکر از بلده همدان رایت افراز لوای کین جوی و ملک ستانی
شدند در روز ورود به کرمانشاهان بانهای منهیان انهی بیان خبر رسید
که فولاد پاشا والی اردلان و دمشق پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان مجیز و بیست هزار
نفر از عسکر روم و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر که در قلعه کرکوک
توقف داشت در کنار آب دیاله هشت فرسخی ذهاب در مکانی که پرچم
اشتهار دارد نصب خیام اقامت کرده منتظرند که اگر موکب والا بجانب پرزه نهضت
کنند ایشان بجانب کرمانشاهان رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه
کرکوک و بغداد شود بمقابله پردازند خدیو فریدون فر بمجرد استماع این خبر
و آغروق را گذاشته با فوجی از یلان گزین و دلاوران ظفر قرین ایلغار و هشت
منزل را در دو شبانه روز طی فرمودند هر چند مطمح نظر آن بود که روز شبیخون
بر آن طایفه تیره سازند اما بنا بر عدت لشکر و تیغ مهر افواج کواکب و اختر از جاده
مدارات فلک زود تر گذشت و ماهچه لوای شاه دادرس سپهدار روز گیتی فروز از عبور پیش
کوکبه فیروز جلوه در عرصه حضور و ظهور برور گشت آن شیر جهان افروز سپهر کوه رستان
که همه جا مانند ظفر همیشه پیش لشکر نصرت اثر بود بر اعتلای رای آفتاب پرتو
بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیده تحقیق ملاحظه فرمودند که
دریای لشکر را که در کنار آب دیاله بر اوج سپهر نیلگون موج میزد در لجه اضطراب
و خیمه رفیع حباب را حباب قائم نگون بحر انقلاب دیده دانستند که آن گروه از
امیلچی غبار و گرد که بر چرخ تیز گرد میرسید استنباط وصول خصم کرده در غلبه اضطراب

دست از رکاب و پا از عنان نشناخته سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده
آمده بودند و دلیران جوش آشام باشاره والا جلو ریز تا جایی که اسب انداخته تا پنج فرسخ
ایشان را تعاقب و سرورانده بسیاری را خرمنه بیشمار بدست آوردند و جمیع احمال و اثقال
و خیام و اسباب آنطایفه جا بجا بحیطه ضبط درآمده و دلیران که دو شبانه روز با اسب
مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای وادی تعب بودند مالک قطار و مهار شده
آسایش گزین خیام راحت و پیمانه نشین شادروان استراحت گشتند و بعد از دو
روز در همان مکان خبر حیرت افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عزیمت راه [illegible]
والا رسید آنکه محمد خان مزبور بلوچیکه در ضمن مصادرات احوال [illegible]
محمد اشرف رفت باتفاق محمود غلجائی از قندهار بر آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت
مستعار باشرف رسید از جانب او بسفارت روم مأمور گشته تا برگشتن او از آن
مرز و بوم بخت اشرف بنیاد برگشته احمد خان چون دست خود را از دامن دولت
افغانی گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و در آنجا با نامه و هدایایی که برای اشرف
آورده بود بقدم امید وارد بارگاه آسمان جاه شتافت خدیو [illegible]
که در عرصه [illegible] دولت نادره [illegible] مهر آسا نور پاشش هر نشیب و فراز و پست
بلند است با او از در عاجز نوازی بر آمده بایالت کوهگیلویه عزت امتیاز بخشید
دادند بعد از مساعدت موکب والا بخراسان آن روسیاه که در میان اعیان [illegible]
[illegible] با اظهار جوهر خودنمایی [illegible] تاب [illegible] نهادی خود را ظاهر ساخته
در جنگ ایروان و همدان [illegible] بی حسابات بی
حساب شد و در حین ورود کوکبه والا بعراق که حقیقت حال او بعرض همایون رسید
اگر چه [illegible] بعد از چند روزی [illegible] در [illegible] حرکت موکب
جهانگشا از اصفهان [illegible] لطف [illegible] که دروازه پروری [illegible] خورشید
علم و فروغ بخش ساحت احوال نیک و بد عالم است [illegible]
[illegible] حاکم کوهگیلویه [illegible] ساخت بعد از واقعه بغداد که
امیرخان بیک قرقلو نایب فارس و محمد خان با قشون کوهگیلویه و فارس مأمور
برکاب [illegible] شد برای آنکه آن ولایت از وجود حاکمی خالی نباشد از
همدان احمد سلطان [illegible] قرقلو را که [illegible] دارای

مروسرا

افراز لو

فرار بکوه گیلویه نموده و روانه شتافتند در حینی که مخلصان جانشان امیرخان بیک
بعزم اردوی معلی وارد چاپو لوی لرستان فیلی شد با امیرخان بیک و
قشون فارس سرپنجه برگشتگی بخت گریبان گیر حال محمدخان و خار خار اندیشه
های باطل خاطرگیر دامن عزیمتش گشته یافته چوپان فارس و کوه‌نشین و بلوچ
و هزاره از کعبه مقصود رو گردان و بهوای او بجانب فارس روان و امیرخان
بیک با قشون افشاریه خراسانی که همراه او بودند عازم درگاه معلی گشتند اگرچه
در چنین وقتی که هنگام یاری و زمان خدمتگزاری بود صدور این امر حیرت آمیز
از فارسیان در موافقت محمدخان بایست در عزم قوی اساس سپه‌سالار موروث
وهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه
دل دریا حوصله اش حکم جنبش خار و خس در برابر لجه ژرف و لطمات کاه خشک
در جنب بحر شگرف داشت ذره‌ای سستی در عزم و تزلزلی در خاطر آن حضرت راه
نیافته متوکلا علی الله تعالی با نیت راسخ و همت ثابت بعد از پنج روز که بنه و آغروق
بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعسکر کوچ کرده در یازدهم جمادی
الاولی وارد حوالی لیلان سه فرسخی کرکوک گشتند روز دیگر که سلطان خاوری پنجه
منجوق بر عروج عیوق افراخت بتمنای لقای سرعسکر با لشکر جهان و جهان لشکر
در حوالی موضع موسوم بعلداران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است تسویه
صفوف ظفر و تسویه جنود فتح و ترتیب عساکر فیروزی تمثال ما بین روز قتال
فوج فوج و گروه گروه نظم و بال داده خطه دلاوران زرین بند زره چرخ
برین رسید کوکبه والا از آن سلک و نظم و فر و شکوهی از آن رای و عزم
مشهود دیده ارباب رزم گردید که آسمان با هزاران چشم به نظاره آن همت
بلند حیران گشت   سلیمان بدینگونه لشکر نداشت   چنین دستگاهی
سکندر نداشت   کس این رسم و ترتیب و آیین ندید   فریدون با آن
شکوه این ندید   عثمان پاشای سرعسکر که بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار
و مباهات می‌نمود در قلعه کرکوک و خارج قلعه بکسر صولت لشکر ظفر شعار نصب
خیام قرار و رفع لوای ... شده اردو و اطراف اردوی خود را به جر و خندق استوار
کرده بودند صحت کار را در تن رخ ندیده روز معارضه پهلو تهی کرده پهلو بر بستر

عسکر

ناتوانی نهاده جمعی از سران لشکر روبه بفرمان او پشت بقلعه و روی بجنگ بصولت
شیر و جرأت پلنگ بدون تأمل و درنگ بمعرکه کین آهنگ و زرقه تیر و
سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی
از طایفه مزبور مانند گوی در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود برگرفته
از همان راه بسمت ارزنة الروم شتابان گشته بقیه در قلعه تحصن جستند رایات
منصوره تا عصر تنگ در رزمگاه جنگ قامت اقامت افراشته و پنجه گوهر نثار
مابجه زرین آن گروه را بمیدان کین اشارت می کردند چون از آثار معسکر و سرعسکر
بظهور نرسید در همان مکان نامه نگارنده تر از تیر دو برنده تر از شمشیر مضمون آن همه عسکر
و طور کبر بجانب سرعسکر در سلک تحریر درآورده مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستادند
مشعر بر اینکه بشوق ملاقات آن جناب راه دور و دراز طی کرده آمده ایم اگر از
مردی نشان دارید هر که رزم قدر رنجه ساخته نان و نمک اوجاق عثمانی را بر خود حلال
سازند پس با انتظار جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که وقت مانند دل اعدا
تنگ بود عطف عنان بمستقر عز و شان فرموده دو روز دیگر نیز بهمان منوال مراوزه
بر سر قلعه رفته چون کمیت عزم نونهال پاشایی در مضمار کر و دار لنگ دیده معتقد
بانجام کار و تمشیت تسخیر قلعه نبود آلتش را که در دو منزلی قرکوک بر فراز کوه بلند اساس
و مقام جمعیت اکراد بود و بلباس و مشحون بذخیره و غله بیقیاس بود وجه همت
سرپر [illegible] ساخته از راه آقدربند متوجه التمش گشته که شاید این
معنی محرک سلسله جرأت سرعسکر شده از در مقابله درآید و در روز دیگر که
موکب جهان گشا بنیه وصول بآن مکان میمنت قلعه مزبور بحیطه تصرف درآمده
جمعی از اکراد با بلیات که از محال بعیده باستظهار متانت از بیم سیلاب لشکر ظفر
و سطوت جنود قاهره پناه بآن قلعه استوار برده بودند هدف تیغ آبدار و بسیاری از
ذکور و اناث بقید اسار گرفتار گشته غنایم موفور بدست آمال سپاه منصور که با قلعه
جهان برابر بود انتقال یافته و چون محاصره بغداد پیش نهاد خاطر قوی بنیاد و فرمایان [illegible]
نیز پیوست که امیر خان ... قشون خراسان و ... که کرمان که در طاق و حوالی
کرمانشاهان منتظر فرمان بودند آمده در کنار آب دیاله ... که آرا اردوی ولاد
پاشا بود در محل اقامت انداخته برج مستحکم در آن مکان ساخته حکام از دامان

آرامگاه

و اردنه

و گماشتگان نیز با جمعیت خود رفته غلات شهرزور و توابع را برای ایام محاصره
بغداد ضبط و از کردستانات و نواحی آن دواب و الاغ رفته غلات مزبور را
نقل معسکر امیرخان بیک نموده در بروج انبار نمایند و بعد از سه روز اعلام ظفر
طراز از آن مکان آغاز اهتزاز و در منزل دوم مجمع کنگاش انعقاد داده در باب
عزیمت بغداد و تبریز استشاره کرده فرمودند اگرچه اهل خراسان راه پیمایی است
دیار گرانی است لکن دوستی خویش گرفته‌اند اما حالا لاعلاج ابصر سفر ننهد بدر
کامل نیز گردد و قطره نیسان تا دل در یارائی نگرده با گرد و غبار دریا و بزد گوهر شاهوار
نشود درین حالت که اهل قلعه از معاونت سر عسکر مایوس‌اند هرگاه این سیل
خونخوار بتخریب اساس قلعه بغداد روان و افغان محصور لشکر بی امان شود حکم
خانه حباب و بنیاد بناهای قلعه‌گیان صورت نقش بر آب خواهد شد
بازی ما گرچه اول خام می‌آید بچشم در عقب دارد تماشاهای رنگین نزد ما پس همگی
متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و در
جان سپاری و فرمان برداری تمام کوشیدند بعد از این مطالبات امر واجب الصدور
پیوست که اهل اردو دواب رانده خود را روانه شهرزور و قلعه یکان راحل کنار
دیاله نمایند که بعد از ورود موکب والا به بغداد از آنجا بدفعات نقل معسکر ظفر بنیاد
شود

پس موکب والا وارد محل موسوم بعزابیه گشته اکراد ملاحظه کردند که
سپاه نصرت پناه در جزیره و قلعه کنار دیاله جمع و تاب نحو نواحی کوشش کرده
مردانه گمان کردند که ضعفی و قصوری بحال این طرف راه یافته و یا امری در جانب
ایران حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت آن حضرت گشته بسر
عسکر را ازین خبر آگاهی دادند او نیز این معنی را قبول و بر ضعف حال آن حضرت محمول
ساخته چون زوال کوکب دولت او را اعتلای دولت حضرت ظل اللهی مقدر
بود تمش پاشا نامی که عمده پاشایان بود با دوازده هزار لشکر فرستاده
متوقف اردوی همایون کوشش جلادت جولان میداده باشد چون فرزانه
مغفر کوکبه جلال بود او نیز در آق دربند هفت فرسخی شور واتش را که مکان منیعی
و در میان کوه واقع و معبر آن منحصر بیک راه بود ساخته خیام اقامت برافراشته

این مژده دل پذیر با نهایی قراولان بعرض خدیو کشورگیر رسیده روز پنجشنبه غره جمادی
الاخر طرف عصر با فوجی گزین از راه بارین که جاده غیر متعارف بود و مظنه عبور از
آن طرف نمیرفت موکب ایلغار را تیز و تنگ ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده
بصیرت قراولان رومیه که در خارج راه بودند بسته بود از عبور موکب منصور واقف
نگشته هنگام صبح در وقتی که چاوشان مهر انور بر دربند افق کوکبه وصول افکند
خدیو عهد بند کشورگشای زر در بند افراخت از این لوای نخست جمعی از جزایرچیان
پلنگ صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق دست و رعد خروش را بسوی صفوف
پرداخته شدند از طرفین شیران قتال اشتعال و دست و بازوی دلاوران بخصم افکنی
و خونریزی اشتعال یافت آنکه سرعسکر بعد از روانه کردن ممش
پاشا بخیال اینکه مبادا ممش پاشا با حضرت نادری غالب آید و گوی یکتایی از میدان
رباید دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد معاونت روان گشته در حینی که گیرودار
که بارقه بادلیج و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره و گرد غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلگون را
تیره ساخته بود طلیعه رایت سرعسکر نمودار و سیاهی لشکر از محاذات آن دربند
نرجان مصدوقه یولج اللیل فی النهار گردید هر چند وصول کوکبه سرعسکر و رسیدن
چنان فوجی سپه در هنگام و پنجه جز بهرکه شور و شر بایست بموجب دلیری رومیه و تفرقه
خاطر دلیران ظفر اثر گردد اما بدلول ربح راحت دان که شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ آن حضرت این معنی را عین مدعا دانسته جنود
عینی با عانت آن داور جهان پرور کوکبه فتح و ظفر گشته بود فضای مسافت
ربع فرسخ رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت پرور
صفوف رومیه را از پیش بر داشته بعقب سرعسکر رسانیدند از مشاهده این حال
در احوال عسکر سرعسکر اضطراب و در سلک قرارشان انقلاب راه یافته
سر بر بال اسب گریز نهاده شتافتند سرعسکر که با کمال نخوت و شان در تخت
روان می آمد ناچار بر جنیبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردیده که دلیران سهمگین
و یلان عرصه پلنگ متعاقب رسیده بایشان درآویختند و چون حضرت ظل اللهی
قبل از ورود بدربند فوجی را با دلیران افغان ابدالی در جانب کوه هنتای دربند
مامور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست سر راه بر آن طایفه بسته ندو موری

نیز

نیز در دو جانب بخصم الکنی پرداخته و سر و سینه اتقالیه را حواله گاه تیغ و سنان
ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه عرضه شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر
سلسله تقدیر گردیده سر عسکر را در اثنای هزیمت اسب از نام کرابی از مرکب
هستی انداخته سرش را بر سر سنان مظهر آثار سرداری ساختند و تجمیع ار
دوی مش پاشا و احمال و اثقال و توپخانه و خزانه سر عسکر به تکسیر الطرف لشکر
نصرت اثر در آمد چون اعزاز سران بگردن سروران لازم بود سر عسکر را نعش
اوغلی و مصحوب عبدالکریم آفندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن معرکه بود
با تخت روان روان ساخته که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز
بقرابته که مستقر موکب عز و شان بود مظفر و کامران عطف عنان کرده بابا خان
چاپوشلو بیگلربیگی لرستان را با جمعی ملحق کرده که در حوالی سر من رای سال
و تکلک بسته از دجله عبور و حله و کف اشرف و کربلای معلی بحیطه ضبط در آورده
ذخیره را از اق طرف آب بر قلعه تیان مسدود ساخته منتظر ورود موکب والا باشد
چون اساس خصم قوی پا انداخته و ساحت ملک از وجود دشمن چیره دست پرداخته
شد به بتیه یمور پاشا که در میان رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود عازم
و با فوجی از نهبا وران حربیه و سپاهی بجانب آذربایجان عازم گشته بعد از ورود
رایت جهانگشا بپایه ارشاد وخ بلاغ ملکی خبر رسید که یمور پاشا بمجرد ورود رایت
جهانگشا و خبر شکست فولاد پاشا که در کنار دیاله بوقوع پیوست تبریز را خالی کرده به بار
وان روان گشته لطفعلی بیگ نایب تبریز که در آن هنگام در مراغه بر سر کار توقف
داشت وارد تبریز و قلعه را متصرف کرده چون این خبر صورت تحقیق یافت عنان
عزیمت بجانب قرابته که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف داده از راه بیلان
وارد خرمالوت گشته و در آن مکان خبر اقتدار محمد خان بلوچ بوالتزام معروض
خدمت والا گردید   انکه محمد بیک سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از لرستان
برگشته بعزم ف ورایت استبداد برافراشت و در ابتدا اطراف را اخبار
اراجیف کرده بطاسم بیک که در گلو دیزفول بود مقتضای سرشت زشت و
دار فتنهای مکر آمیز نوشت طاسم بیک از ناحیه احوال او استنباط آثار نفاق
کرده از دیزفول عازم شوشتر گشته شوشتریان باشاره محمد او را تمکین نداده

قاسم بیگ روانه بهبهان گردید بعد از چند روز محمد بر سر او رفته با اتباع بدست آورده
محبوس ساخت و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد خان قوللر آقاسی را
بحکومت شوشتر فرستاده اهالی مقدم او را مغتنم شمرده عتاب آسا هلاکت
بر هوا انداخته غافل از اینکه آسمان عنقریب این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد
کرد و بنا داشت این خیال خام آتش نخوت کاسه ایشان مملو خواهد ساخت اعراب
و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و والی حویزه را
بسته رضا برادر سید علی خان کوه گیلویه تا را شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ
شیراز کرد و در یک فرسخی شیراز احمد سلطان مروی با فوجی از قشون خراسانی و غیره
که عدت ایشان سه هزار کس میرسید بمدافعه بر آمدند مغلوب گشته بقلعه کهنه جهت
و بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و آذوقه عاجز شده طلب
راه نجات شده محمد قبول کرد که احمد سلطان بالضروره از قلعه با اتباع بیرون آمده روز
دیگر ایشان را با رفقا تاراج و در مجلس ناگهانی پهلوانان قاسم بیگ ساخت اهالی و اعراب
بنادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمد میانه و شیخ جبار که روسای آن قوم بودند دم از
یکرنگی با او وفاق او زدند و رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت عدت
لشکریانش به ده هزار میرسید بعد از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بغداد
محتاج بتعویق زیاد بود محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد در آن سرداری قزلباش
و تنبیه مفسدین اعراب و تمکین سید علی خان والی حویزه مامور با قشون استرآباد و
غیره از راه همدان و بابادرای روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین با ایالت کوهگیلویه سر
افراز و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از روسای خراسان تعیین و ده
هزار نفر از عسکر فیروزی مآثر را بمرافقت حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم
والا نافذ شد که طهماسب قلی خان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل
خان خزیمه از جانب کوه گیلویه با حکام و جنود احتشام در دشتستان جمعیت پیک
ملحق شده بدفع آن فتنه پردازند و رایات جهانگشا از منزل خرابه توت عازم سر من رای
گشته شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شدند و در آنجا عریضه بابا خان
چاپشلو بنظر حجاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله یکشب در حوالی
کهنه بغداد بانتظار اینکه شاید عسکر رومیه از قلعه عازم مقابله شوند مکث کرده چون قلعه

دیگر

کیان

کیان را از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود شکسته حزو پرواز خوف چنان بهوش
رعایای دماغ شده بود که عشر آن لشکر در سراچه بوم و برار ناب کینه جوئی شاه نهاد حقیقه
بر او رسیده بنفس کشیدن جواب [?] را ادا ننموده لهذا روز دیگر که ترک تیغ بند صبح مرصع
کمر حلقه نور نگار مهر انور در بر کرد و بابا خان بجانب مقدس روان گشته اما حاجه و اماکن
مقدسه تمام باج گذار راه النفی شده و موکب جهانگشا از [?] ری عازم بغداد
در بیست و ششم شهر جمادی الاخر سنگر قدیم و مقر کوکبه فیروزی بنیاد گشته سرادقات
جلال بجا بگذشتی فراشان موکب اقبال از ثری افراخته اطراف و جوانب آن سر بر سر پا
منزل محل قرار و مقام استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از
راه اعتذار بدربار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجلت و از دولت عثمانیه
در باب استقرار حدود سنور قدیم ورد ولایات او عای وکالت و ابراز فرمان وکالت
نموده بعد از [illegible] و تکرار معاهده که چند روز این عهد و ملتمس بزبان بنیاد معروض خدمت
خدیو عاجز نواز می گردید مکارم خسروانه پذیرای این مسئول و [?] او در پیشگاه
رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا از این موشح بخط شریف و قانون [?] بیانیان
گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود
همراهی حاستمان این دولت روانه کرد اگرچه در باب بیرون آمدن از قلعه که منافی مدار
قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشکشها لایق گذرانیدند و از آن
انظرف که در جنگ همدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا از لشکر
ظفر اثر در کار رشته بدست رومیه افتاده بودند مصحوب عبدالله آفندی قاضی بغداد
روانه ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و از این طرف نیز تمامی اوسا و سرکردگان
اوجاق و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا و آق دربند گرفتار گشته و ایران
ظفر پیوند شده بودند مخلع و مرخص گشتند اگرچه در سال اول منظور نظر اقدس آن
بود بعد از فتح بغداد و توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن
سعادت میسر نگشته بود در یوقت که این امر فیصل یافت بلا فاصله عازم زیارت
امامین همامین کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله باوراک طواف مشهدین
شریفین نجف اشرف و کربلای معلی فایز گشته عطف عنان عزیمت بپایتخت
دولت فرمودند

رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین اشتداد
زمستان از ظاهر قلعهٔ بغداد کوچیده توپخانه را از راه خرم آباد و فیلی روانهٔ اصفهان ساختند
چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بختیاری که ایالت آن میشد نیل سیاهی بر چهره و خط
بطلان بر صفحهٔ دنیا و دین کشیده از جانب محمد قلعهٔ شوشتر را ضبط کرده مشایخ حویزه
نیز با وی همداستان و نفاق اندیش این آستان گشته طایفهٔ کعب و بنی تمیم
حوالی دزفول را غارت و اقدام شرارت کرده بودند و طارس سردار حویزه معلوم
نبود که بکجا منجر شده لهذا از راه باغات لوای گیتی گشای اهتزاز یافته بعد از ورود قلعه
بهات بنه و آغروق را روانهٔ دزفول و جمیع را بر سر شوشتر تعیین کرده خود با فوجی
از دلیران از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد
حویزه گشته محمد حسین خان سردار را که تا آن روز کلاه جلادت بر شکسته
در میان قلعه نسبت باعراب مطیع ترکتازی می کرد و بنیه فارس آل کثیر که در
قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت تمکن داشت مأمور ساخته سر آورد و در آن مکان
بتنظیم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند در عرض راه خبر رسید
که اهالی شوشتر از وصول خبر توجه موکب همایون بشدت حیرت افتاده جز اطاعت
چاره ندیده پیش خدیو ارجمند و اردوی قلعه سپهر پیوند گشته روز دیگر سلطان سپاه
کان در خلوت سرای افق بلباس سرخ و تیغ جلوه آرا گردید بر صدر اعزاز فام فلک قرار
گرفت فرمان قهرمان بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت
شوشتر و قتل آن خیره سر حاکم از رؤسای خراسان با آن ولایت تعیین و چون
طایفهٔ بختیاری بخوبکه ایالت آن شد در کوهستانات بخودسری سر بر آورده
بودند بابا خان بیگلربیگی فیلی را باستحکام آن دلان و همدان و کرمانشاهان و بیست چهار هزار
نفر ملازمان ایلجاری ایشان بر تنبیه آن طایفه مأمور کرده از راه دهدشت که دار الملک کوه
گیلویه است متوجه شیراز گشتند و بنه و آغروق را در دهدز گذاشته مقرر داشتند
که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه آن حدود شود در یکمنزلی بهبهان خبر رسید که
طهماسب خان از اصفهان و اسمعیل خان خزیمه بیگلربیگی کوهگیلویه از مقر حکومت حرکت
کرده اند که یک دیگر ملحق شده بدفع محمد خان بلوچ پردازند و محمد نیز از شیراز
با جمعیت خود بمدافعهٔ ایشان می آید لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته وارد خیرآباد

وامر والا باحضار خوانین مزبوره وسپاه ایشان صادر گشته مأمورین نیز در محل موسوم بدو
لکندی آن باردوی ظفرنشان پیوستند ودر آنجا معلوم شد که محمد آمده در دربند
ثولستان توقف وجمعی را مقدمة الجیش خود ساخته پیش فرستاده فرا
وران ایطرف با ایشان دوچار و با زبان نیزه وسنان بهر عضوی از اعضای ایشان
شرح در وحدای را تکرار کرده جمعی از آنها تیغ غازی نموده فرار وجز ورود جنود مسعود را
بدربند کوشش محمد رسانیدند محمد چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت وبوای
دیران نصرت کیش وغنیم مانند کفران نعمت وبا نعمت خویش ملاقات این
فوج بلا را طلیعه سپاه سر در تصور کرده باستحکام دربند وعدت خود مغرور گشته
اطراف کوه را بتفنگچیان پیاده وجمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور لشکر منصور
فرو بست آن شب خدیو فیروزمند در نیم فرسخی توقف وصبحگاهان بعزم
دفع واعلای لوای جهانگشا وگروهی با خنجرگذاران مریخ صولت ونیزه داران سماک
سطوت در محاذات دربند رایت سعادت افراختند وتخت جزایرچیان بهرام
کین وتفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی وغربی کوه بیورش مأمور ساختند
ودلیران بموجب امر خدیو جهان از دو طرف نایره کین افراخته مانند آتش که
میل بمرکز کند آهنگ صعود کرده هر چند که تفنگچیان محمد از فراز کوه ژاله آتشین از غمام
تفنگ فرو ریختند دلیران آن را قطرات ابر بهاری ورشحات سحاب کوهساری
تصور کرده بسر دستی قدم برتر گذاشتند وبپامردی استعلا بر آن قلعه بلند که
سر بر سپهر میزد دست استیلا یافتند ویک ساعت کامل از طرفین نوایر
یورش اشتعال داشت تا آنکه محمد بعزم نظاره لشکر نصرت اثر ببالای کوه
بر آمده همینکه چشم زمرد نگار همایون منظرش نظر ان افعی خصال گشت دیده اقبال را
کور وچراغ زنده گی را بی نور دیده دانست که توسن بخشش پی ومرحله عمرش طی
شد واین المفر گویان سینه ریز گریز را بمهمیز انگیز داده دلاورانی که مانند [illegible]
بخون او تشنه بودند بحکم والا فوجی از راه [illegible] وجمعی از راه تنگ [illegible] بتعاقبش
پرداخته تا ده فرسخ اشهب دلاوری را عنان الی هنگام شام در [illegible]
و[illegible] سپاه آن روسیاه دست از دسته تیغ وسنان باز نکشیدند و[illegible]
سپاه [illegible] وچون محمد از بیراهه بدر رفته بود هنگام شام [illegible] زمام بمقر ومقام کرده

کردند

شهر به نوع مهجا ورزه از تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته بودند در فرار توده از راه اضطرار جنگ بگریزی
تمامی دست گیر دلاوران و از گروه هستی بطوره نیستی روان گشتند و جمیع اسباب و
مایملک آن فرقه جزو لشکر یاسش بعرض نهیب در آمد و از همان مکان طهماسب قلی خان
جلایر سردار را با فوجی بتعاقب او مامور ساختند اما او از راه جنگل وری با چندی از اعوان
خود را بکوه کشیده شب همه جا بر خلاف جاده از راه باشت و بهبهانی است تاخته وارد
شیراز شده زنان خود را که در شیراز گذاشته بود برداشته از راه جهرم تا لار رسیده
سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد خان اسباب احمال و اثقال خود را با جبه خانه و آذوقه
وافر از قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان بلوچ را بمحافظت آن جا گماشته بود مستحفظان
ارباب استیمان بر آمده قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را از حبس بر آورده
مرخص ساخته بملازمت سردار کمر بستند سردار یک روز بانتظار جمعیت سپاه
مکث و باز بتعاقب او با یکه تازان قزلباش توسن عزم را زین کرده روانه شد و محمد
بعد از ورود بحوالی لار محمد خان بلوچ را برسم استیمان نزد اهالی آن جا فرستاده
کوتوال قلعه را گرفته محبوس و محمد خان را به پیغام تیر و تفنگ از اعانت مایوس ساخته
محمد ناچار بجانب گرمسیر شتافته مقارن آن سردار که تا خطه لار ضبط زمام ابلق رانده
بود وارد شده گرفتاران را روانه دار البوار ساخت رایات نصرت طراز بعد از
شکست محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست و ششم شهر شعبان وارد شهر و آن ملک
و اردوی همایون که از راه مهریز جدا گشته بود در هشتم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر
فرار طهماسب قلی خان عساکر نصرت شعار را در نواحی جهرم گذاشته خود بیکه تازی عازم
درگاه جهانپناه شود سردار نیز در هجدهم ماه وارد و با مور علیه سفارت بهند ارشاد
یافته مامور شد که باستعداد کامل رفته از اردوی انتهاض فرصت به تنبیه محمد و دفع شیخ
احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر و قلع قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز
عریضه از جانب سردار حویزه مشعر بر اینکه سرکشان و مشایخ اعراب که در
قلعه کوه پا سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمت گشته‌اند
مقرر شد که مشایخ مزبور را با اولاد و فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه استرآباد
ساخته خود با عساکر منصوره از راه لرستان وارد اصفهان شود در آن اوان
شاهزاده نصرالله میرزا که بر وفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز

و بقتل

و تقبیل بساط گردون اقتدس سرافراز گشت
در چهاردهم شهر شوال در هنگامی
که خطهٔ دلگشای شیراز مقر کوکبهٔ ظفر طراز بود خسرو فلک اورنگ اعنی مهر منیر بایوان
حمل خرامیده بر تخت جم سپهر برآمد و کوکبهٔ سلطان بعزم جهانگیری نهضت طفل
غنچه از مشیمهٔ گلبن قدم بعرصهٔ ظهور گذاشته در مهد بستان از پستان دایهٔ ابر بهاری
شیر نوشیدن نوشیده و بر بید چنار نرگس شهلا را ازین مژده چشم روشنی
گفت و فساد پیشه لمان دی که رخنه گر قلعهٔ باغ بودند بحکم فرمان قضا از بند رستی
قلع گشتند و خاقان گیتی ستان فوای ربیعی بعزم داغستان لاله و شقایق
یکران سبک خیز صبا و شمال را جولان داده و تلوهٔ تمامی قلوب پنجه که آرامیده
جنود تطاول سبساط بود بهجوم خرداد مسخر و لکزیه گوشه نشین بهمن را از داغستان
کوهستان برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافت هر یک از سروران سپاه
را و امیران را بخلاع زرتاری آراسته پیکر و از شکوفهٔ لباس و خفتان زربفت
همه وش آفتاب انور شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد که بود
درماه گزاری آوردن وثیقهٔ صلح از دولت عثمانیه استقبال کرده بود خبر صریح و جواب
صحیح نیامده و بوضوح پیوست که اولیای آن دولت بسبب انقلاب فارس و راه
امضای امر صلح و استقرار سنور و دفع الوقت می گذرانیدند لهذا امر فرض لطف
خوزستان و بنادر و فارس و کرمان را بطهماسب قلی خان سرداری مأمور
موکول و انام تهم محمد بلوچ و شیخ احمد مدنی و محول و میرزا تقی شیرازی که آن زمان
باستیفای فارس سرافراز و داشت مناصب آن ولایت سربلندی داد
و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذی قعدة الحرام بعزم انتزاع
ممالکی که در تصرف رومیه در دست بود رایات نصرت طراز از خطهٔ
شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت در منزل آباس من محال یزد
خاصت چاپار از اصفهان وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوهٔ بهارستان
دولت و اجلال شاهرخ میرزای خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا
رسانید که روز یکشنبه دوازدهم شهر شوال مطابق هزار و صد و چهل و شش هجری
بعد از انقضای سه ساعت کسری از بطن مطهرهٔ مخدرهٔ سرادق سلطنت

فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین بر والده مرحومه قدم بوجود
وجود گذاشته از ورزیدن نسیم بهجت شمیم این مژده روح پرور گلهای رنگارنگ
نشاط وشکوفه‌های شکفتگی وانبساط در حدایق دلها شکفته گشته و مؤلف
این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس خدیو باظهار مستقبل
حال آن آفتاب فرخنده مآل آن عزیز برومند حدیقه اجلال را القرآن المجید تفأل
نمود این آیه آمد وکذلک مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث
والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون و حسب الفرمان اقدس حفظ
آیه مبارکه مأمور شد و از منزل مزبور در ممالک بهجت و سرور تهنیت کرده
در بیست و پنجم ذی القعده اصفهان را مقر کوکبه جهانگشا ساختند و اهالی
اصفهان بگرمی هنگامه نشاط پرداخته میدان نقش جهان و راسته بازار آن خطه
ارم نشان را از دروازه خواجه الی طوقچی بچراغان و آیین بندی بسط گلکاری
کشیده و اهل نغمه و ارباب طرب در هر جا فوج فوج مشغول رامشگری
گردیدند و رونق شکن بازار زهره و مشتری گشتند و در آن اوان عبد الکریم
آفندی قاضی عسکر روم که در محاربه توپال عثمان پاشا اسیر عسکر دستگیر و
نعش پاشای مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت
عثمانی با نامه اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده و اصفهان توقف
داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر اعظم مشعر
برین بود که عبد الله پاشای کوپرلو اوغلی از دربار قیصری بسرداری مأمور بصلح و جنگ
مأذون و در دیار بکر توقف داد و معتمدی نیز از آن طرف نزد پاشای مزبور رفته
اموریکه مقرون بمصلحت دولتین علیتین باشد طی نماید هرچند که بر ضمیر الهام
پذیر واضح بود که غرض اولیاء دولت عثمانیه تأخیر و دفع الوقت است که شاید رای
جهانگشا را ازین قصد منحرف ساخته به بهانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را
درست نماید چون حضرت ظل اللهی میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح
سازگاری مفتوح شده بدون تضیع نفوس و سفک دماء مدعا بحصول پیوندد
برای اتمام حجت احمد را بهمراهی آفندی از راه بغداد نزد عبد الله پاشا روانه
و پیغام دادند که مقصود ولایت آن طرف آب ارس است اگر بتصرف

بعد از واقعهٔ فرار شماخی جمعیت خود را از لگزیه و غیره منعقد ساخته وارد قبله و در آنجا
نیز لگزیه جار تله را جمع و از علی پاشای والی گنجه و اسحق پاشای والی تفلیس
استمداد نموده اسحق پاشا بر خلاف والی زاده‌های گرجستان از اعانت
پهلو تهی کرده اما علی پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و فتح گرای تاتار و هشت هزار
نفر از رومیه و تاتار بمعاونت سرخای فرستاده بهمه جهة بیست هزار کس
در معسکر سرخای فراهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون در روز
مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را
در منزل دیوه باین که از کبست بکوه وار کمست بهیه اتصال دارد و بسر راه
جنود منصور تعیین کرده پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داد از آنطرف
پیشتازان سپاه سردار بجمعیت اول ایشان برخورده چون میان جنگل
بود از انبوهی دشمن خبر نداشته بتصور اینکه فراتی نام غلام سرخای است که
بمقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان بستیز و آویز پرداخته ایشان را مغلوب
و منهزم ساخته بفوجی که در پشت آن کوه لوای قرار افراخته بودند در آویختند
لگزیه را گمان اینکه حضرت ظل اللهی است که باین جرأت بسر وقت ایشان
رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی بر تافتند از هزیمت آن گروه تب
لشکر سرخای به پاشایان هم برآمده سلک قرارشان از هم گسیخت و جمعی کثیر از
ایشان عرضهٔ تیغ بیدریغ گشته رومیه بسمت گنجه و سرخای با معدودی بجانب غازی
قموق گریخت و تمامی اردو و اسباب ایشان کسب دلیران ظفر نصیب و از آنجا
غازیان رفته قلعهٔ خاچه میر را که اعداد سرخای و معادن بسیار معمور بود بنهب و غارت
کرده آتش زده تودهٔ خاکستر ساختند خدیو قهر افسر بوصول این خبر جمعی را بسر راه
فراریان فرستاده علیمیرزا سرخای که چون از عزیمت موکب همایون بسمت قموق
مطلع بود بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان قرار نکرده مرکب گریز را تیز و تنگ ساخته
همان شب از راه میان کوه که دشوار گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آن مکان
گشته جمعی از لگزیه و تاتاریه که از راه وحشت طریق فرار را گم کرده بسمت قموق
افتاده در شب فرار آن راه دور و دراز بناتوانی قدم فرسای حیرانی بودند دو چار گشته
گردن سیصد تن بزیر زخم شمشیر و حلقهٔ کمند خصم افکن درآمد هنگامی که سلطان

بلند اختر مهر از جنگ سپهر آهنگ نزول کرده موکب والا وارد آن مکان
گشته بعد از لحظه درنگ با فوجی از دلاوران نیزه گذار و جزایرچیان خونخوار نجابت
سرخای خان سمند کوه پیکر دریا نورد را باد رفتار و در عرض راه بسیاری از آن جماعت
را که افغان و غیره ان طی مسافت میکردند قرین هلاک و اسیر ساختند و تمامی احمال
و اغنامی که در کوهستانات سر راه بود متصرف لشکریان در آمد القصه در عرض
ده روز یا نزده منزل صعب المسالک بکوهستانات سخت را بالوکانه طی کرده
در اکثر منازل توپ و آلات عرآده بدوش پیادگان از قبل جداول البحر الثقیل نقل
و تحویل میشد و بر آن نهج وارد قریه خلک یکنزلی غموق گشته روز دیگر جواد تا در رفتار
زرین ستام آغاز خرام کرده در عرض راه عرایضه سرخای مشعر بر استدعای عفو تقصیر
و صدور منشور امان و تاخیر حرکت موکب نصرت توامان رسید چون در دار الضرب
طبع همایون تعذر وی اندود حرف او قابل سکه قبول نبود حکم والا صادر شد که در
صورتیکه در پناه عفو و بخت بلندش ما خواهی بود که جبهه سای پیشگاه حضور اقدس
بشوی و الا راه این سیل پر آشوب را بخار و خس اینگونه حیل نتوان بست و با چون
واقف نه از لزوم این فوج اژدر مهابت افعی سنان نتوان رست اما سرخای با تمامی
لکزیه و داغستان بجدیه جمعیت نموده در کنار رود خانه در یک فرسخی غموق سر بسته
و پل را که معبر منحصر در آن بود شکسته مهیای دفاع و جدال شد و آن رود خانه ایست
در میان دره بس عمیق جاری که آینه موج روی آبش چهره نمای پشت ماهی یابد
و از جانب عمق قعر عمقش تا زنخدان اندیشه در تباهی بعد از زمانی که شعله آور دشتک تبوزک
و تفنگ از طرفین اشتعال هنگامه جنگ را گرم کرده و عبد الغنی خان حاکم ابدالی با طایفه
افغان مامور بعبور شدند و نسقچی پیاده راه باریکی از مژگان دیده مور پیدا کرده چون
نور بصر در طرفة العینی از رود خانه گذشتند سرخای و لکزیه را از ملاحظه این حال زمام
قرار از کف گسیخته رفته روی بر تافتند و کوکبه مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده
تا رسیدن لشکریان لکزیه خود را بکوه رسانیده هرچند که جمعی از ایشان خانه
زن نا کرده رخت هم بار عدم کشیدند لکن سرخای رفته بود با معدودی کوچ
و کلفت خود را جریده و سبای از غموق بر داشته به یار چرکس واو آواره شد
پس آنندهایی لشکر پر شور و شر در خانه و سرا و ساحت فضای غموق موج زن

و فور

و قصور و بیوتات عالیه را اساس افگن گشته بگنج کاوی عجز سعی دلیران زمین آن
وادی راز نهفته و سر بسته که در درون پنهان داشت اظهار کرده و
خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته
بر طبق عرض گذاشت و خاص فولاد خان ولد عادل گرایخان شمخال که بزرگ
داغستان بود در آن زمان بشرف اندوزی تقبیل عتبه سموات قرین گشته بمنصب عالی
شمخال و خلاع فاخره سربلندی یافت و متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیر
اهالی آن سرزمین گردید چون جنود بهادر وی با برکاب وصول و در تنگنای جبال
و طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل سازند
بعد از یکهفته که مآل کار آن وادی برانداخته شد جمیع از لکزیه را که اسیر کرده بودند
دلگورگا و امانا به شمخال بخشیده و رقم عفو بر جریده اهل قموق کشیده سرفراز عزیمت
گردیدند و بعد از ورود بمنزل آخر باره داغستان معلوم شد که لکزیه آنجا سر طغیان پیش
آورده پل رودخانه سمور را که معبر کوکبه منصورات شکسته قله کوه را استقاق کرده اند
موکب والا آن روز در آن سمت رود فرود آمده بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمان
داده تا وقت غروب پل را در کمال استواری بر آن آب بسته افواج منصوره را
فوج فوج مامور بعبور فرمودند هنگامی که مهر زرین لوای ازرق نیل فلک گذشت رایات
جهانگشا نیز با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول کرده روز دیگر بهنگام صبح که آفتاب
جهان آرا از پشت کوه افق تیغ بر کشید بعزم تسخیر سقناق آن گروه صعود بر
درجات آن کوه فلک شکوه و بر فراز کوه مزبور قرار گرفته جمعی را هم از دامنه کوه بوضعی
که زبان و لسان آن طایفه متحقق بودند روانه ساختند آن جماعت را پای تحمل از جا بدر رفته
آغاز گریز کردند و آن حضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته و آن روز را
از بام تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از
شعاب و جبال بمغاک هلاک افگندند و جمع کثیر اسیر گشته تتمه لکزیه اطفال
شیرخوار و پنج و شش ساله را از فرط وحشت در میان دره ها و آبها انداخته بیم
جان را برای خود مغتنم شمرده خود را بقلّه قاف نجات کشیده حدود کشور گریز بوم
آسایش از باره کوه ها بیرون آمده منزل گردید چون بسبب صعوبت کوهستان
آمدن اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه

و آغزیوق از راه بلکه و شکی داغی و البرز روانه شکی شود و روز دیگر آن حضرت از
راه چالیخور متوجه قبله گشتند و آن راهی بود بغیر مسلوک که سرخای بر لبهای مواضع کمر
کوه را از سنگ و خشت و ساروج بر آورده احداث راهی کرده بود پیاده
یک یک در کمال وحشت و خطر از آن میگذشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ
مسافت آن راه است آن حضرت با ملتزمان رکاب تمامی آن کرده کوه مزبور را
پیاده طی کرده بسرپنجهٔ همت گره از رشتهٔ سر درگم آن راه پر پیچ و خم گشوده در
شانزدهم جمادی الاولی محل موسوم بقوتقاش را که من اعمال قبله است نقش قدم قبله گاه
امم ساختند و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شکی داغی می آمدند باردوی بزرگ
منضم و آغزیوق که در شماخی بپیشواز رونق فرمان لب فیروز نشان می پوشید و چون
طهماسب قلی خان سرداری قندهار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بسبب جنگ
در پای تاوان گنجه و تفلیس استقامت کرده بود اسحق پاشای والی تفلیس با جمعی از لشکر
عثمانیه بمعاونت کرده بامداد سرخای می آمده است والی زاده های مزبوره با فوجی از گرجیه
جمعیت و در عرض راه کاخت بسر ایشان ریخته پانصد نفر از رومیه قتیل و اسیر
و سلک جمعیت رومیه تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خودسری نیافته بقلعه تفلیس فرار
می نماید و والی زاده گان را در ازای این کار مهر شجاع و انواع نوازش و اصطناع بهره
مند ساخته و بعد از هفت روز از قبله بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند

و دیگر تنبیه لکزیه داغستان و قتل اسمعیل خان افشار تتمه

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیه داغستان فراغ حاصل شد در بیست و چهارم
شهر جمادی الاولی اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه پرچم گشای گشوده ما بر دالا
در محاذات کرجه سنایمن ترتیب یافته کوکبه عزت و شکوه با افواج ظفر قرین عبور و روز
چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاخری در سمت غربی گنجه قباب بارگاه عزت و جاه
بزرگ و مهر و ماه افراشته شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانیه بایالت
گنجه منصوب و با فتح گرای سلطان تاتار و جمعی از روم و تاتار بمحافظت قلعه مأمور
شده بود شهر را خالی کرده بنا را بر تحقق و قلعه داری گذاشت خدیو اسکندر مقام گیتی
فلک مسیر مرجع الکرام را بجانب قلعه سنگ حرام ساخته مکان سپه و اطراف
قلعه را بدیده دید دیده روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که تا پای

حصار



بعد از ورود رایات نو و دیگر ایلچی جدت وقوع جهانگیر نصرته

جهانگشا بار دو پیل تاتار و چاپار از جانب عبدالله پاشای سرعسکر وارد و عریضه
رسانیدند مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از
دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات را طلب نمایند تا اولیای
آن دولت و برقرال فرنگ به نزاع و جنگ و صلح مثبت کرده ولایات را
بسپارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده این طرف را تا رسیدن جواب
حبس نظر کرده و سایر پاشایان هم بنحویکه سبق ذکر یافت بعزم این قیصری
اقبال نکرده فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو نداده اند و بدستیاری چابکدستان
بی کنند برغم این گفتگوها در کنگره و داغ سرعسکر و پاشایان دیگر جابجا گرفته
و قلاع تحت بنیان ایشان بهجوم جنود فتح رخنه پذیر نه چون از جمله پاشایان
مزبوره که فرمان بخط شریف باسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی اصدار
یافته بود سرخای خان لکزی بود که در آن آوان از دولت عثمانی ولایت شیر
وان و داغستان را در حوزه اقتدار داشت موسی خان طالش حاکم آستارا را
بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب یکنفر آدم برای سرخای حامل فرمان را
کشته جواب لایل که از دهان حوصله اش افزون بود نوشته در آنجا درج کرده
بود که ولایت شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزیه مسخر کرده ایم احمد
بغدادی و غیر او را چه حد آنست که از این مقوله امور دم و در وادی اظهار انتمدعا
قدم زنند لهذا نخست تادیب آن جزء سر را پیشنهاد ضمیر انور و فتح شیروان را

فتح الباب دانسته در بیست و پنجم ربیع الاول ورود موکب همایون بکنار
واقع گشته سرخای از آوازه توجه دریای خونخوار و لطمات جهان آشوب
آن بحر زخار که روبه بار شیروان گذاشته است رخت بقلل جبال داغستان
گذاشته فرار نموده و در بیست و نهم ماه مزبور لوای جهانگشا پرتو وصول بر ساحت
قلعه شماخی انداخته محمد علیخان سعدلو حاکم اردوبیل بایالت آن مملکت سربلندی
یافت و چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه داغستان در محل موسوم بالحچی که در
سه منزل شماخی واقع و اصعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در ملکی
فی دند فوجی از سپاه نصرت مآثر را بتاخت ایشان تعیین نموده پانصد نفر
سر و زنده اسیر بسیاری از ایشان بدست آمد تا بنا بعفو خطا پوش شهریاری
باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروان آنها را بدستور خدیو فلک سریر
واصل بصاحبان و چون بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امر مؤکد
صادر شده بود که طهماسب قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین بچاپاری
وارد دربار سپهر اقتدار گردند مشارالیهم در شماخی شرف آستانبوسی در
یافتند و در خلال این احوال خبر رسید که جمعی کثیر همراه سرخای خان در قبله
جمعیت کرده لوای افساد برپا کرده پس شهریار کشورگیر بنه و آغروق را با شاهزاده
نصرالله میرزا در قلعه شماخی گذاشته چون قموق که در پانزده منزلی شماخی واقع و انتهای
داغستان است در آن اوان مسکن و مقام سرخای و گریزگاه آن مغرور خودرای
بود برای اینکه اورا بجا روجه اضطراب اندازند تسخیر و تدمیر آن مکان را وجه
همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از یلان و دلاوران
رزم آزما جریده و سبای آهنگ قموق کرده مقرر شد که طهماسب قلیخان سردار
روز بعد حرکت فرموده با دوازده هزار نفر لشکر دشمن سوز بعزم بنه سرخای متوجه قبله
و بعد از انجام آن امر معقد بمعاودت موکب والا وادی پیوسته از راه فارس
و سیستان روانه هرات گشته بدستور سابق سردار قندهار و سپهسالاری
آن سرزمین را مخصوص خویش دارند در یک منزلی قرک من محال داغستان خبر رسید
که سرخای در موضع مرده ابق که مابین قبله و شماخی واقع است با سردار جنگ
کرده شکست فاحش یافته روانه قموق است
انکه سرخای

دادند چنانچه والا جاهان پذیرا باشند که ما خود درین اوقات ان شاء الله لی و بعد
ملاقات ایشان رسیده بنای کار را محکم داریم و چون قبل ازین اعیان دولت
روسیه ولایات بموجب ایشان آن حضرت خالی کرده و سپرده در باب
تخلیه دربند و بادکوبه و استرداد قلعه ایروان استمهال کرده بودند و در اصفهان
کناس معتبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مامور و وارد
درگاه معلی و مقرر شد که همه جا در موکب همایون باشد

تمام شد -- و بعد از شاه طهماسب و وقوع ندای سوار دورشی

بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و هفت هجری
لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که
طهماسب قلی خان سردار بعد از مرخص از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه شیخ
و قلعه عوض که مساکن اعراب بندر بودند پرداخته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه
باغ مشغول شده چون قلعه گمشک متعلق شیخ احمد مدنی بود و موی الیه از ترس
مخالفان دنی بود و جمعیت کامل از اعراب سمقانی و افغان در جزیره داشت
محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه دشت بود بعد از ورود سردار آگاه گشته
بعزم استعانت از شیخ احمد عازم گمشک شده در یک فرسخی آن با جمعیت
خود که عددش به پانصد میرسید رایت فرار افراخت سردار ازین معنی خبردار
گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغ دکو گماشته آن طایفه تمامی لموزه خود با فوجی بر سر
محمد ایلغار و جمعی از اعوان و اقربا و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسمت سواحل
فرار کرده و چون شیخ را از مبادی حال البته منشأ اختلال امور سواحل و شر و
مفاسد کلیه از او صادر میشد سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک اوقاتی
حواله حواله برقلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل قلعه و سنگر و جمع قلاع و مساکن
آن جماعت که در بنادر بود تصرف جنود مسعود در آمده سردار الغزمان والا
قلعه جات را که آتش‌نشانه فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان
روانه خراسان و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار به دربار سپهر
اقتدار فرستاده و در روز ورود با ورودی مسعود شربت سیاست چشیده
شربت سیاست چشیده سر بگریبان نیستی کشیده اما محمد بعد از فرار از

از حوالی قلعه کنگ که راه چاره را مسدود یافت بجانب سواحل شتافته از آنجا
بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است گریخت شیخ علاق ولد
شیخ راشد هوله که کوچ او در دربند گرفتار دست غازیان شده بود محمد را با
رفقای او اسیر کمند تدبیر و دست آویز نجات گرفتاران خود ساختند و در
ادای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند گشتند
و سردار محمد را بر وفق فرمان معهود روانه اصفهان ساخته چون اکثر حضرت
ظل اللهی را علی الاغماض از تقصیرات او پوشیده بود منظور نظر عنایت و صاحب
مملکت و ولایت ساخته بودند در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد داورا
بنیابت کوهکیلویه تعیین و روانه ساختند در عالم قاپوچیان اورا یک
بار سپرده فرموده بودند که اگر این مرتبه مصدر خیانت و شورانگیزی گردد چشمهای تونک
گران اوجاق خواهد شد او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده مرخص شد و درین
وقت که این فساد ظاهر از او بظهور رسید بعد از ورود او باصفهان باشاره
همایون در همانجا که وعده این وعید بعمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را
عبرة للناظرین از حدقه برآوردند و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده
بود جزای عاقبت را بچشم خود معاینه دید و بفاصله دو سه روز قدم بکوری براه عدم
گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر
شده بود که علی نور خان پاپالو که در آن اوان حاکم اورومی بود سه هزار خانوار از
افشاریه اورومی را کوچانیده در صحرای قلعه که محل عبور موکب منصور است
حاضر نماید مشارالیه بر وفق فرمان عمل کرده رایات جهانگشا از جانب سنجق
ورود آن مکان و خانوار مذکور را تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از
آنجا عازم مراغه کوچ بر کوچ روانه مغان گردیدند چون معتمدان احمد پاشای والی
بغداد که با فرامین قیصری بسوی تخلیه ولایات گنجه و شیروان و ایروان رفته
بودند پاشایان بحکم غرور ایشان جواب داده در تبریز معطل بودند در روز ورود
موکب اقدس بمراغه عرق انفعال تخجیلت نکارت بتقبیل عتبه خواقین
مطاف و رخصت الانصراف یافتند و تکاتش خان قرقلو سردار دارالمرز را
با جمعی از خوانین و حکام مامور به تبریز و حکام مامور بسمت افشار و مقدم و مکری را با هم

روانه ساختند

حصار گنجه یکصد و بیست زرع فاصله بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان خون آشام را
دسته دسته بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر مورچلها معین و مقرر گشته که هر
فوجی بسمتی و هر گروه بمکانی اختصاص یافت و جمعی از جزایرچیان قدرانداز منارهای
مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه و در تیررس آن حصار متین واقع بود حواله‌گاه
ساخته در سر منارها آغاز کمانداری نموده نخست توپچیان رومیه منارهای مزبور را
هدف گلوله آتشبار و باتش دستی و مهارت در عرض سه روز تا بسطح زمین هموار
کردند پس توپچیان این طرف منارهای میان قلعه را که سرکوب سیبه داران
ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را
نگونسار ساخته برای حیات بالانشینان آن بزم جانبازی را حواله بقابقی ارواح
گردیده و آن فوارهای آتشین را که در حوضه بارخو گذاری سر بر فلک کشیده بودند از
جوشش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالهای بلند سپهر پیوند که نازل
منزله نوازل سماوی بود در خارج شهر از چوبهای تزیدت داده شبها بپای قلعه
کشیده سرکوب قلعگیان میساختند اما همینکه آن قلعه‌های چوبین نهایت
استعلای علم میگردد از برج قلعه اساس سربلندی آنها را بصدمه توپ گران سنگ
از پای در آورده چنان هیات عظیم بمثابه عظم رمیم میکردند پس منجنیقهای گردون
توان مرتب گشته از هاون خم پاره و دهان منجنیق آیات و امطرنا علیهم حجارة
من سجیل بر قلعگیان قرائت میشد و فرمان برای اتش توهین پیه پرون بسی حربه
سپه از طرفین بکشیدن نقب داد فریاد دستبرد میدادند و سه دفعه از جانب
سپه داران نقب بجانب حصار کشیده آتش زدند خاک بنیاد حصار و جمعی
از مستحفظان بباد فنا رفت یکدفعه نیز هفت نقب بشعبهای مختلف بنا کرده
نقابان رومیه از یکی از نقبها مطلع شده باطل نمودند اما آتش نقب دیگر که سه هزار پانصد
من باروت بکار رفته بود غافل شدند حوالی برج که مستحفظان ثوابت سیار بر فراز
این نیلگون حصار با فروغ‌تان مشعل نور و ضیا سرگرم کار بودند اولا بکم والا نقب آتش
داده از اطراف قلعه ولوله و پرش بر کاخ فیروزه گون فلک رسانیده شورش افکندند
قلعگیان را تصور اینکه همان یک نقب بود که نایره شرارش تسکین یافت از خوف
بورش برج و حصار را از دحام و هجوم عام کرده همینکه فرازبان آن قلعه استوار مقام

استقرار مردان کارگر دیده شراره از آن آتش جان سوز بنقبهای دیگر افتاده دود
در نهاد اهل قلعه افتاد و اختر حیات مقصدان از طالع تمان بروج با کوکب عمر ولد علی پاشای
والی گنجه احتراق یافت از آن طرف رومیه نیز دو دفعه نقب بپای سیبه آورده یکی را
سیبه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر عقده دل را شکافته از آن آتش درون
خان و مان سوز چهل تن از جزایرچیان سیبه دار گردید و چند مرتبه نقبهای طرفین بیک
دیگر رسیده از همان تنگی نقب بارکاو و خنجر و طپانچه دست و گریبان شده و
یک دفعه نیز وقت عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت سیبه مشغول حراست بودند
رومیه با خم پاره های دستی و تیغهای آخته غفلتان از قلعه بیرون دویده خم پاره ها را آتش
داده کانب سیبه داران انداختند با تیر و تفنگ و تیغ هجوم آور شده اهل سیبه را
تا منتهای میدان دوانیدند از این طرف سیبه داران افراد و دلیران جلادت
بنیاد با تیغهای کشیده بر گوشه و [illegible] در آویختی جمعی را در خاک خون کشیده از سیبه دور
کردند و چون شهریار تاج بخش کشورگیر هر روزه بر سر سیبه ها قدم توجه رنجه کرده بکار
هر یک از کارگذاران و فرمان بران قلعه گیان آگهی را یافته در آن وقت بتجوی پاره
توپ تفنگ را شعله در میان ساختند که اگر جرم خدیو اولو العزم دستی از دور بر شعله آن
اخگر پر شور و شر نمیداشت خرمن عمری لب [illegible] را از راه روان طریق جانب [illegible] باران آتش
جان سوز در میگرفت دو دفعه چنان اتفاق افتاد که دقیقه سرور گردان فرار به پشت
سیبه روی توجه آورده بهدستی اقبال پایدار سر رشته کار زار بدست کارگذاران
هوشیار میدادند گلوله توپ شخصی را پرانید مغز سر آن شخص به سر صورت آن
حضرت پاشید که درهیچ جا که به جابه کردند یک دفعه نیز در مسجد بیرون قلعه آن
حضرت از سر سپهر روز ها با تنگی آمده آسایش می کردند گلوله خمپاره از میان قلعه
مسجد افتاده دو سه نفر از ملازمان را از پا در آورده و بهمین نهج مدتی نیران آن جنگ
التهاب داشت از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نمیشد و اکثر از رومیه و اهل قلعه را
با گلوله توپ تفنگ و خمپاره آسیاس هستی فرو میریخت و از آنجمله فوج علی پاشا
حاکم بر گشاد بود که در سر حصار با ضرب گلوله توپ از پا در آمد و دیگر ولد علی
پاشا بود که با آتش نقب سوخته پدر را کباب کرد و از این طرف نیز علی خان توپچی
باشی که در سر توپخانه سیبه بود بگلوله خمپاره قلعه گیان راه فنا پیش گرفته و تا [illegible]

جگر

و تا غرّه ماه رمضان المبارک اوقات شبانه روزی صرف بریدن سینه کشته خندق
قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سپه را از خندق گذرانیده بپای
شیر حاجی رسانیده چون بسبب کثرت برف و باران نوبرهای سپه از هم
پاشیده توده خاک شده دست از بریدن سینه برداشتند و رنگ تدبیر
دیگر آمیخته بر رودخانه که از سمت مشرق و جنوب قلعه را که آب میگرفت سدی سدید
ترتیب داده آب بستند دیوار شیر حاجی با حصار و بروج قسمت انهدام
یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و آئینه و عمارت در روی آب حکم نمونه
خانه حباب شد اما محصورین بانتظار امداد عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی که در آن اوان
به سرعسکری منصوب تا بواره آمد گستاخ روز بروز می آمد پشت بدیوار امید
داری داده دست از دامن قلعه داری بر نمی داشتند و درین چند ماه آنچه
لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمد از آنجا که کلید گشایش
امور در دست کار پرداز فتح و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد داناست
تسخیر صورت تیسیر نیافت چون پرتش هیچ وقت راه رسم عذر نگوئی
نکشای بود فوجی از دلیران حرب آشام و عساکر بهرام انتقام را بسرکردگی چند
نفر از خوانین کرام و رؤسای انجم احتشام باطراف قلعه مأمور و آن حصار را سوار از
فی الحال شدّت محصور ساخته جمعی را بسرداری صفی خان بغایری روانه تفلیس
فرموده بالتفاق نو آئان آذربایجان که از جانب مشغول محاصره تفلیس باشند چون
تسخیر قلاع مزبوره بزور سر پنجه اقبال بی زوال خسروانه که در سال بعد متیسر گردید
مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاء الله الوحده العزیز در ضمن وقایع سال
آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد ساتلو علیکم منه ذکرا
در ایام محاصره گنجه چون اردوی همایون در سر پرس واقع شده بود
سد سدیدی در برابر خیمه خسروانه کشیده اند که تیر و گلوله توپچیان بسنگ می آمده
باشد از اتفاقات در خیمه حرم محترم روزی در بستر آسایش نشسته بودند عزم
ایوان سرای همایون کرده همینکه از جا برخاسته راهی شده اند بدستوری که در ایام
محاصره هرات اتفاق افتاده بود فی الفور توپی از قلعه انداختند که گلوله آن در
پهلوی مسند مبارک در زمان آمد و چنان آفتی بکوهی حفظ الهی از ذات اقدس

اقدس گذشته

در حینی که رایات جاه و جلال در خارج قلعه توقف داشت جمعی
از رؤسای لکزیه چار و تله وارد دربار شوکت مدار گشته بمیعاد و بیست روز تعهد
کردند که جمعی ملازم برسم یساق در رکاب آفتاب اشراق حاضر سازند و چون
در آن موعد اثری بظهور نرسید جمعی از خوانین و حکام شقی فرجام را که در حدود آن الکا
مستعد و منتظر فرمان بودند بتنبیه آن طایفه تعیین کرده و فوجی هم از عسکر فیروزی
اثر بمعاونت ایشان نامزد جمعی از گرجیه که خاک تیز بسر کرده که علیمیرزا ولد
امامقلی خان از آن سمت رود خانه کر مالک بایین امر مأمور شدند و مأمورین بعد از انعقاد
جمعیت متوجه مسکن آن جماعت گشته آن طایفه نیز از اطلاع و مساکن خود درخت
تحصن بقلعه کوهی که میان فرزند و دامان البرز بلکه البرز پرورده دامان رفعتش
بود کشیده شد کوه کمر بجنگ بسته دست تکبر و سری گشودند علی الغفله با سواره
و پیاده خود بلشکر فیروزی اثر هجوم آور شده اردوی انجم حشم را آماج گلوله تفنگ
ساختند اما خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کثیر از ایشان بعرصه تلف در
آمده روی برتافتند و بنفاق خود دستاق گشتند پس سرکردگان بقصد و تنبیه
آن طایفه را که در دست داشتند از پای در آورده بکند و کوب و رفت و روب
آن ناحیه پرداختند و تمامی قرای و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب
ایشان عرضه نهب و غارت و اناث و ذکور آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند
مور و قتل و اسار ساختند چون موسم زمستان رسیده خیل سرما که زمهریرا
گرمسیر ثمر و قیه ییلاغ آن مکان رخت نزول کشیده راه آن نیز منجمد بیکتمر بود
که آن الکا به بدرختهای عظیم و جوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هرچند
دارابخ بند آیینه صیقل شده بود اما یورش صورت امکان نمی‌نمود لهذا بحکم والا
غازیان برگشته جمعی هم از رؤسای آنگروه که در اردوی کیوان شکوه بودند
بسلسله حبس و قید آمده انجام کار ایشان بوقت دیگر حواله گردید و نیز بعرض رسید
که جمعی از طوایف بختیاری که مأمور خراسان بودند از عرض راه فرار و در کوهستانات
بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کردند از موقف اعلی بابا خان چاپشلو بیگلربیگی
لورستان فیلی به تنبیه آن طایفه خیره سر مأمور گشته در محل موسوم بزرد در قلعه کوهی

که اتفاق

نفاق آن جماعت بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کوشش و کشش
بسیار آن طایفه مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غریق و فوجی هم بآتش
شمشیر صاعقه بار دلیران حریق گشته تتمه با عیال و اطفال دستگیر شدند و با بشارت آن
حضرت با الوار سکنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در ولایت جام بهلو
نشین ایلیت رفیق کردند و هم چنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچیه
بلوچستان و دیزک مأمور فرموده بودند با نهی عرایض حکام مزبور معروض عتبه علیا
شد که بهای مردی بخت چیره دست خانه ای سرکشان بلوچ و دیزک را قرین
خذلان و هوان و جمعی را تلبدی تیغ کج براه راست عدم روانه ساختند قلعه دیزک
را تصرف کردند
چون وقت آن شد که دار المرز بستان قلعه های شکوفه
و ریاحین که در تصرف لشکر بیگانه دی بود بهجوم سپاه ابر آذاری و قلعه شکوه
جنود ربیع بهار گشوده گشته از در و بام قوت نامیه آب رفته بجوی بار عروق اشجار
و آب تازه بروی کار آید و با دیبای اصفر بهمن که غارت گر گلهای ابیض احمر گلشن است
بتهی دستی راه و بار ناکامی بجاده [illegible] سلطان سیاره کان روز سه شنبه بیست و پنجم
شهر شوال سال هزار و صد و چهل و هفت علم افراز خطه حمل گشته باب الابواب لاله
و گل را که کلید کشایش در بند نقل و تحویل او بود [illegible] جنبش رباح ربیعی روی
باغ و بستان گشت و سر عسکر شتا که عرصه میدان را از گوته پروردین خالی دیده
[illegible] ماه متولی در قلعه قارص گلذار [illegible] سنجق [illegible] و بیدق اقتدار افراشته بود
از خلاف [illegible] برگ بید [illegible] ملاع اربعه ربع مسکون و چهار حد اقالیم سبعه
مسخر داد در لعل افسر گل و حذیو زمرد سر بر سنبل گشته و [illegible] باغی از [illegible] نکهت
نازره بزم مجلس خسروانی که گلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن گلشن
رنگین و باغ ارم [illegible] نزهت از آن حدایقه خلد آیین میگردد و داغستان
لاله و شقایق داغ رشک از آن بر دل میسوخت و سرخای گل سوری از خجلت صفای
[illegible] خار [illegible] و او [illegible] از عزت کبود گشته سر بر نمی‌کند حیرت
مهپود که مشحون بانواع خواسته و بر و دوش روسا و سران سپاه از اسباب
گلگون و خلاع زرتاری گوناگون آراسته گشته بهارستان دیگر بنظر آمد و بعد از انقضای

جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار برنگ بوی دولت ابد پیوند رسیده در آن
روز فیروز در تخت مجلس استفتاح قلعه گیری واسترداد ولایت دربند و بادکوبه گردند
آنکه سابق سمت ذکر یافت که کناس ایلچی که از جانب پادشاه
خورشید کلاه روس بسفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبه علیا گشته از
ملتزمان رکاب همایون میبود چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه دربند
وغیره که در تصرف روسیه بود در ضمیر انور میگذشت ایلچی مزبور را از عزیمت
خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن امر ستوده استمهال کرده بدولت
روسیه بیان حقیقت حال نموده پادشاه خورشید کلاه چون دانست که اهمال
و تعلل او را سودی و عاقبت کار او به نیکوئی نیست در باب تخلیه ولایات فرمان
فرستاده کناس را به تخلیه و دادن ولایات مأذون ساخت لهذا در آن اوان
میمنت اندوز عقد مصالحه فیمابین دولتین علیتین بوقوع پیوست از طرف قرین
الشرف حضرت ظل اللهی حکام بولایات تعیین و دربند و بادکوبه و سایر ولایات
را ضبط و مقرر کردند به اسرای که در دست اروسیه باشد هرجا بازیافت و
ولایات را تا قلعه بولاق که رأس الحد ممالک جانبین است تصرف کرده
سرداران روسیه بدون مزاحمت روانه روس نمایند و مأمورین بنحو مقرر
فرمان پذیر گشته ولایات بحیطه ضبط درآوردند و بعد از طی مرحله ایمن تا چون اصل
بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تسلط لشکریان
سرکوب حصار آن میتوانست شد همت والا بتغیر آن مکان متعلق گرفته بود
و بلدی دیده وران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی محل موسوم باقسو که مابین رود
کر و شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیاز داشت معین و مقرر گشته بفرمان
خدیو زمان بنایان مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه باتمام آن
بنای خیر فرجام دست اهتمام بازیده در اندک روزی کنگره آن حصن متین را
همدوش قلعه ذات البروج چرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قلعه قدیم را
کوچانیده در آن مکان نزهت نشان سکنی و آن قلعه را دار الملک حکام
و بیگلربیگیان شیروان قرار دادند ایلبارس خان والی خوارزم
حسین وکیل تموت را با سه هزار نفر از ترکمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده

آن جماعت دو فرقه گشته گروهی بجلگای مانه و فوجی بسمت آلاداغ و سملقان
که مسکن اکراد چمشگزک است رفته در حالتی که آن طایفه مشغول غارت و تاراج و سرگرم
دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت ایشان
رسیده جمعی کثیر را علف شمشیر ساخته در ازاء آن خدمت بنوازشات خسروانه
اختصاص یافتند

چون مدتی بود که عبدالله پاشای

سردار عسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز و بوم از روان تا ارس آمده هر چند آوازه
آمدن آتش بر سبیل سیل کوهساری در مسارعه و اقدام میداد اما کوه پابرجا از نهضت
موکبش گرانجانی بی‌ناموسیت می‌گرفت بعد از نوروز سلطانی و ایام محاصره گنجه امتداد
یافت سردار عسکر از گریبان تحمل سر بیرون آورده اولا فوجی را بتاخت نواحی قارص
تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سردار عسکر گشته از قارص بر سر گنجه
آید و سردار عسکر بتجاهل پرداخته از معارضه اعراض کرد پس توجه عزیمت
آن سمت در خاطر والا تصمیم داشت جمعی از دلیران کیوان مهابت و ستیزه گذاران
رایح صلابت بسرکردگی چند نفر از خوانین بدان طرف و ضبط و ضابطه محال گنجه
مامور ساخته فوجی را هم مقرر ساختند که رفته در آغداش توقف کرده هرگاه لشکری به
چاروتله با داغستان که همیشه در میان میدان خانه انگزف و نمایند بیگلربیگی شیروان
و حکام آن ناحیه بتنبیه ایشان پردازند و گروهی را نیز برای صیانت و محافظت سمت
ایروان بجانب نخجوان تعیین فرموده بعد از اتساق امور و انتظام کارهای نزدیک و دور
در روز جمعه یازدهم ذی حجه الحرام طرف عصر از حوالی گنجه بحر ذخار اردوی همایون در جوش
و آن دریای بیکران در خروش آمده در منزل آلاکوی من محال شمس الدین لو بعرض
اقدس رسید که تیمور پاشا حاکم وان با شش هزار نفر از عسکر روم و اکراد وان
روانه تفلیس است خدیو جهان پرور بمژده این خبر بهجت اثر با فوجی از دلاوران
رزم آور بعزم اینکه شاید راه بر آن جرگه سر گیرند عازم تفلیس گشته اردوی
همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته و در قلعه لوری بار اقامت گسترده
منتظر انصراف موکب اقدس باشند بعد از ورود موکب جهان گشا
به فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای اهل محصورین قلعه ذخیره و مهمات سپرده است

و کار را انجام داده مراجعت کرده است آن حضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور
بقابلو از بیراهه بر سر قلعه مازران چای که در نواحی فارس واقع است و محل توقف
رومیه است عقلیج رفته آن طایفه را تنبیه فرمایند با وصف آنکه در آن زمان یکه تاز
آفتاب در دورجات ثور گرم کار و تازی بود میان کوهسار و دره ها بجهت [illegible] مال برف
بود که کوه از دشت و چاه از راه تشخیص نمی یافت آن حضرت پیاده طالعان را
در اتی راه مامور بکوبیدن برف مامور فرموده دو شب نه روز آن فوج فیروز قدم فرسای
سعی گشته سپاه کینه خواه دی که در آن وادی هولناک کوه بکوه برودت اثر تراکم بود تند
پامال نمودند که شب بسر رشته عبور بدست جنود منصور افتد قطع شده و نجیبه
رخش هامون نورد و تورق آسا بهادیه قوائم تیز گرده آن دریای پیکران انداختند
چنان شد که تخته پاره از استخوان بندی هیچ یک بکنار نیامد پس مراجعت
کرده در قلعه توری باردوی همایون پیوستند و از آنجا ملکون [illegible] اندیش [illegible]
یکی از گرفتاران رومیه بر سر عسکر نوشته ادرا از توجه مواکب منصور بآن سمت آگاهی
دادند و با دوازده هزار نفر از عسکر نامدار و دلیران عرصه گیر و دار عازم مقصد گشتند
و در غره ماه محرم الحرام یک فرسخی قلعه فارس را مقر اردوی انجم احتشام ساختند
سحرگاهان که زد چرخ مکوکب زر زرین کوس کوس رحلت کب
آوازهای و سرنو کرنای غلغله بر چرخ برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات اژدها
پیکر سر بقبه سماک و قبه افلاک افراختند و ضابطه و آیینی که میبایست و
فر و شکوهی که میشایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده و پرچم اعلام ظفر
گشودند چون سرعسکر پیش از وقت از توجه اعلام خدیو مهر افسر و از نهضت
کوکبه ظفر اثر واقف گشته حصار قلعه داری را مأمن عافیت و عاقبت ساختند
و باستحکام درون و سپردن شهر پرداختند خود در قلعه توقف و عسکر رومیه که
شمار آن فوج منتها بیکصد و بیست هزار میرسید با تیمور پاشای حاکم [illegible] بکنار حصار
فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار آغاز رزم نمایند تا عصر فتنه
جوی رزم بساز آن و شورش انگیزی جانبازان سعی و تلاش شد که شاید آن
طایفه از حصار بند قلعه دور و هم آورد لشکر منصور گردند مفید نیفتاد و چون
وسعت قلعه فارس توقف آن عسکر پرشور و شر را برنتافت جمعی

از ایشان برقرار بتاریخ سبع که مشرف بقلعه بود بنصب خیام قرار و اطراف آن را
بمنطریس و خندق استوار کرده بودند لابد توپخانه جلو را با مر همایون بجولان قلعه
کشیده بقلب معسکر پرولی ایشان بستند و بعد از آتش افشانی آن
اژدرهای ثعبان دهان نوبت طارم زار خشم بتیغهای افعی پیکر رسیده سواران و
پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته بمحض تهاجم لشکر
فیروزی اثر آن طایفه روی بر تافته فوجی دیگر از اهالی خارج قلعه قارص بجانب وان
و ارزنة الروم شتافته بقیة غرور العلوج که شده دار رخص(?) کشودند چون شب سیاه
خیمه اطلس مشکفام ظلمت را از برای آسایش طناب درکشید خدیو
فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر آن
مکان را معسکر موکب کرد قباب احتشام و تمامی نواحی قارص را پایمال سم سمند جنود
ظفر فرجام ساختند و مکتوب مشتاقانه که حضرت سرعسکر نوشته مصحوب
یکی از گرفتاران رومیه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرده
جوابی از او نیامده و معلوم شد که بنای او بر تغافل است چون قلعه جات گنجه
و تفلیس محصور سپاه منصور و هست و الا محاصره قلعه ایروان مقصور بود
حرف زمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید سرعسکر برسم امداد یکی
از قلعه جات محصوره جلوه گر میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنبه اوج کلیسا را
با فراختن قبه بارگاه پهلونشین اوج مهر و ماه ساختند بعد از چند روز بیک
فرسخی ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند حسین پاشای والی ایروان بقلعه داری
پرداخت و فوجی از دلیران ارزم ساز بموجب حکم سرور کردن فراز قلعه
بایزید را محصور ساخت و تار ساخته عثمان آقای حاکم بایزید را دستگیر و سرورنده(?)
ببارگاه تخت رکه دون نظیر رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر از کار
سابق تجربه اندوز نگشته بمفاد اذا جاء القدر اعمی البصر اطراف ممالک(?)
اکثر را بر ضعف حال دلیران و سنوح حادثه و رکمت(?) ایروان محمول و انگاشته
بجمع آوری جمعیت آن بنیان شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که مرکب از
[illegible] و نامیتر(?) روته(?) و حسین قلی آقای و مجره چی که در محاربه بدست آمده بود
هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده ینگچری بود عازم ایروان شد و بعد از عبور

عسکر روم از آن به جای این نوید دلپسند و مژده بهجت پیوند معروض خدمت
خدیو ارجمند گشته برای سبکباری غازیان بنه و آغروق اردوی
همایون را روانه کوکچه ساخته موکب والا که عدتش پانزده هزار می‌شد
بقصد استقبال حرکت و سر عسکر که بهزار کوکبه و فر می آمد وارد محل موسوم
بباغ آورد من محال ایروان گشته چون دست از دامن حزم کشیده برندامت
اتفاق با آن گروه انبوه در دامنه کوه فرود آمده کوکبه والا نیز بته که دو فرسخی
آن کوه در جنب قریه اخی لکندی ایروان واقع و مابین العسکرین میدان مسطح
بود برای نزول اختیار نمود سر عسکر که طایر رنگش در هوای خیال معارضه از آشیانه
عارض می‌پرید بجای جای باد بر دوست در قله قاف بلند پروازی قرار گرفته
آن شب هر یک از شیر شکاران را صید فتراک هر دلیر گرفتار کمند بودند
بی باکانه تصور می‌کرد اما حضرت ظل اللهی که کوه پابرجای جهان و لنگر کشتی دریا
دین بود آمدن ایشان را دلیل آمد کار و در حیطه پای حضرت آفریدگار دانسته
با دل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت ژرف تا نصف شب
بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروز بود آن شب در عالم واقعه دیدند
که جانور مهیب که بجاموش و شتر و پلنگ شباهتی دارد در میان خیمه
رشیدی که مخصوص آن حضرت بود که در منازل زده می‌شد درآمد و آن حضرت
گرده خدیو شیر صولت نیز با وجه درگشته قفای گردن او را گرفتند آن
جانور هم شروع بتلاش کرده او را محکم کشیده بزانو آوردند اما پای او
قایم بود آن حضرت باو درآویخته لشکریان که در آنجا حاضر بودند بامداد او شتافته
زدند هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آن حضرت بقوت بازوی
شیر افکنی او را از پای درآورده به هنگام سران و سرخیلان سپاه را
احضار کرده اولا جام هوش و دست غزنوش ایشان را از باده تلخ این
بیان پر ساختند که دشمن بسرمست می غرور و باده جمعیتش پر زور است که در
پیش رو نشسته دو طرف از دور دره قلعه ایروان و از هر جانب پیوسته اگر قصوری
در عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از هر طرف بسته خواهد
بود و بعد از این خواب شب ... بیان کرده دلیران را بمژده نصرت الهی دلداری

صحیح

بلغ

بالفتح و الظفر امیدواری داده‌اند مقارن رومیه از قلعه ایروان بیرون آمده از پشت سر
اردوی همایون لنگر زنگی چای را فرود گرفتند که هر گاه کوکبه والا از بالای تپه بمقابله
سر عسکر پردازند ایشان بمعسکر حضرت اشرف حمله‌ور گشتند و درآویزند
و اردوی سر عسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همینکه با کوکبه وارد هم براه
افتاده حضرت بلند اقبال که با فوج خونخوار مکمل و آراسته مهیای پیکار در
کمین ایستاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهاری غرّوشان و چون سیل کوهسار
جوشان آهنگ نشیب کرده رو به لشکر رومیه آوردند عسکر روم توپخانه را
دو دسته کرده یکدسته را بجانب یسار داشته و دسته دیگر را بر سر تلی
که در فضای میدان واقع بود قرار داده و خود در پناه آن ایستاده از دو طرف
ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه بار ساختند تگرگ‌بار
گرگ کردار فوجی از جزایرچیان بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که سر عسکر
آن را پناه خود کرده بود یورش نموده یکی را نیز بر سر توپخانه جانب چپ مأمور ساخته
توپ همایون را بر قلب لشکر رومیه در حرکت آورده توپخانهای جلو را از سر ایشان
بستند تخت جزایرچیان بهرام پیکر به پشت گرمی اقبال حضرت ظفر قرین هجوم
آورده توپخانه روی تل را متصرف گردیدند بنیان پایداری قلب سر عسکر نیز از
صدمات توپهای گران درهم شکسته روی در وادی انهزام آوردند و یکه تازان جلادت
آئین و نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین مهیای پیکار بودند باشاره حضرت
روی زبانه از یسار و یمین متعاقب سواران پرداخته فوجی نیز به یورش روی بنیان
کلان برآمده صیدهای بدام افتاده را حرکه وار احاطه کرده سر اقشار دست
بازیدند و کار بجای رسید که یکنفر تفنگچی چریک ده نفر ینگچری را بسر بسته
انداخته می آورد و سواران لشکر تاتار [illegible] از عقب ایشان شتافته در
آن روز پنجاه هزار نفر متجاوز از آن گروه عرضه تیغ هلاک و اسیر خم کمند قزاقرد
شدند و عبدالله پاشای سر عسکر ملازمی نام قراچورلوی تاویزکی گرفته زنده می
آورده و او را نمی شناخت چنانکه علامت او پیشش است بوده و پختند
پاشای ناتوان بهجوم رستاخیز ایشان از اسب در غلطیده سر گشتش
بسنگ آمده نیم جان گشت قراچورلو چون صید خود را نیم جان دیده او را ذبح کرده

قراجه داغی عثمان

سر رشته را بنظر انور رسانید و چون طالعش در محی فطنت آن بزرگ ناسازی کرده
بود بنوازش کامل سرافراز گشت و سلطان مصطفی پاشای والی دیاربکر را که مصاهرت
سلطان محمود خان پادشاه و در جاه روم اختصاص داشت جلیل بیگ مینش
مست خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافته
که نعش او را باردوی ظفر قرین آوردند و دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و سرلوکان
و دیران گنجی بهای تیغ سر بر ستیزه رای گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال
و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب سر عسکر و لشکریانش فزون
از حیطه حساب بعرض الکت در آمده و این فتح روز یکشنبه ششم شهر محرم الحرام
اتفاق افتاد اما تیمور پاشای ... در آغاز اشتعال نایره جنگ با اکراد وان سبقت
بگریز و هزیمت جسته با فوجی از جانب اوچ کلیسا و فوجی از راه کربلا و اشترک
راه فرار پیمودند آرمنه و دهات آن محال در دره حوالی اشترک سر راه بر ایشان
گرفته آرامنه از پیش از چوب و سنگ و دیران از پشت سر بتیر و تفنگ
آب استیلای ایشان را دم داده سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان تا آن دره
پی بپایان افتاده مرده و مرکب بجا مهار عدم شتافتند الکامل برای ضبط و تقسیم
غنایم و اعطای جوایز و عطایا در آن مکان فیروزی نشان دو روز ملک داران
مکان را آهرادیه موسوم و نعش سر عسکر ابتدا و لحق ساخته مصحوب محمد
آقای خزره چی لقارص و نعش ساروی مصطفی پاشا را با دو را اهلکوه ایروان
روان کردند و جمیع گرفتاران روم را رخصت داده سر رفته هم را مسلم داده روانه اوطان
فرمودند و چند نفر از گرفتاران روم را برای نقل سرگذشت روانه گنجه و
تفلیس روانه ساخته بمعنی فتح و ظفر و مرحله ... ایزد داور کوکبه فیروزی
اثر بجانب ییلاق حرکت داده بچه گاگ خان را که بحضرت پرده و
بشوکت آسمان فرسا ... را بکوه البرز شکوه خستند و بابا خان چاپوشلو
بیگلربیگی لرستان فیلی را که بعد از مقدمه فتح و ظفر بموجب فرمان والا باوردی
مبتنی پیوسته بود با شش هزار نفر از دلاوران عرصه بمحاصره قلعه ایروان
مامور و مقرر فرمودند و در آن مکان بیست و هم ماه رضاقلی میرزا که با حرم محترم
از اراضی اهدکش مامور بعد از ماه حرکت شده بود دوازده و بشرف تقبیل بساط

اقدس

اندرس نایز شد

چون مشیت حضرت داور که بست و گشاد

امور حصن حصاین جهان و قبض و بسط مهام قلعه متاین چهار ارکان در دست قدرت

اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب گشاید دار الملک مطلب

بدست می آید و رخنهای گشوده از هر طرف بسته گشته درهای بسته از هم باز

گشاده می گردد مصداق این مقال مفتوحات قلعه ایروان و گنجه و تفلیس است

که در چند سال نهال پابرجای آن طایفه در آن زمینها ریشه [illegible] دوانیده بلندی

گرفته شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که تکش ارّه آمد و رفت

ایلچیان و دمدمه حرف و صوت بهیچوجه از پا در نمی آمد و درینوقت که این

همه از سرکشان رومیه بپای مردی جلادت سر در پای قلعه گذاشته

دست از قلعه برنداشتند درینوقت که خبر وقعه تسخیر عسکر گنجه رسید اولا

پاشای والی آنجا و میرزا پاشای را با چند نفر از روسای اوجاق بدرگاه کیوان

رواق فرستاده طالب امان شد شنای مسئول از حضرت ظل اللهی موقع قبول

یافته عبد الباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان ساخت

بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مذکور در هفدهم صفر قلعه را تخلیه و بموجب

اشاره اندرس با توپخانه و جمیع اسرای ایرانی تسلیم نموده که فتح گرای سلطان

والی زاده تاتار کام دل از تقبیل عتبه علیا در آید و بعد از حصول این مرتبه بلندی

بجانب مقصد شتابد مقرر شد که پاشا و فتحگرای سلطان باتفاق عبد الباقی

خان روانه دربار سپهر بنیان و جمعی از غازیان فیروزی نشان رومیه قلعه را از

آنجایی که ابتدا مسور است گذرانیده معاودت نمایند علی پاشا و فتحگرای

سلطان بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و شرف پابوسی تشریف و منشورهای

لایق گذرانیده مورد نوازشات خاص عز اختصاص یافته علی پاشا متعاقب لشکریان

خود را از راه قارص و فتحگرای سلطان تاتار که ولایتش دار الملک قریم بود

از راه تفلیس طریق مقصد پیموده بعد از تخلیه گنجه اسحق پاشای والی تفلیس نیز بهمان

نهج مورد عفو و امان گشته در بیست دوم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را

با اسرای ایران و گرجی و توپخانه تصرف سرداران این طرف داده خود را با اردوی

قلعه عازم آنجا گردید اما حسین پاشای والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روز مهلت
خواسته چون این تعهد از پاشا محول بعد از شد لهذا تسخیر قلعه را بعهده مأمورین نموده
در دوم ربیع الثانی از ییلاق کتاق خان بجانب قارص لوای کشورگشائی افراختند در
دهم ماه مزبور جانب غربی قارص که سرحد ارزنة الروم است مخیم اردوی کیوان پوی گشته
تیمور پاشای [illegible] حاکم وان که از معرکه پرآشوب جنگ مراد چه بپای مردی سعی تیز دستی
کرده سر عافیت بدر برده در قارص ملبود با حاکم قارص و قلعه داران بقلعه داری پرداختند
و در کنار آرپه چای که از ارزنة الروم تمامی ابنیه و قرا و مزارع و توابع آن مرز و بوم عرصه غارت
گشته چون بعد از مقدمه قتل سرعسکر ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی
بغداد را به تهمت تقصیر منصوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بودند محمد [illegible]
سرعسکری منصوب و بجنگ و صلح مأذون ساخته او نیز در ارزنة الروم
توقف داشت عریضه فرستاده متعهد انجام امر مصالحه شد پاشایان و اهالی قارص
و ارزنة الروم نیز عرایض صداقت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده تعهد کردند که کار
ایروان را صورت دهند مشروط بر اینکه حدود [illegible] فتح عزیمت انداز کرده
پیرامون ارزاق و اطوار ایشان نگردند چون همت [illegible] آن حضرت که
از علو طبع خط جز رضای حق نکشد [illegible] سخن با حضرت قیصری و زیردستان داشت
به رعایای [illegible] و زیردستان آن مرز و بوم عرض و التماس ایشان را پذیرفته نقیب الامرا
و غازی ارزنة الروم با چند نفر از روسای اوجاق وارد قارص و باتفاق علما
معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهرنشان با فرمان امان روانه ایروان
گشتند پاشا اگرچه رفتن ایشان را واقعی نگذاشت اما چون قلعه داری را بی سود
میدید آن منشور شفقت و احسان را حجت نجات خود ساخته شروع
بتخلیه کرده در بیست و نهم جمادی الاولی آن حصن سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه
و اسرا بکارگزاران دولت جاوید بنیان سپرده خود با اتباع و مستحفظان
روانه دیار روم گردید و حکم والا لازم الانفاذ صادر گشت که بابا خان بیگلربیگی لرستان
و سرکرده گان که در کنار ایروان مأمور محاصره قلعه بودند رفته در [illegible] الدین لو
توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند انکه جمعی از الکزیه
داغستان را هوای فساد و [illegible] سر از گریبان تمرد بر کرده با چند نفر از

اکراد

اشرار قبة الفاق در زیده قلعهٔ قبه را محصور ساخته بودند حاجی صفر قولاد خان شمخال از آن
طرف و حاکم دربند از این طرف با جمعیت کامل بدافع ایشان شتافته
سیصد سر و زنده از ایشان بدست آورده بقیة السیف راه هزیمت
پیش گرفتند و شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند بمزاد رسش و انعام
سربلندی یافتند و هم در آن وقت که شمخال آمده در دربندی بود داوکی
اوار با جمعی از لکزیه بر سر قلعهٔ ترخو که مسکن شمخال است آمده و با اتباع شمخال
مجادله کرده او و کسی مزبور با جمعی بمعرض قتل در آمده بقیه بدیار فرار شتافتند
بنا بر مصلحت ملک دربند و طغیان سیل آلتوب تا تاریه و گورک
هرو شاه جان بند سلطان مرو چکم وادا الانهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به
بستن آن امر فرموده آب بردی کار نبود ظهیر الدوله ابراهیم خان که مأمور بستن
آن بند گشته بود بند مزبور را بسته و آب را بطور جاری ساخته تشنه
کامان مزارع و لب یابان آن سرزمین از ورود آن رود سیراب و کامیاب اندوختند
خدمت
و نیز کنتس ایلچی روسیه بجهت بستن ذکر یافت بعز شرف اندوز آستان اقدس گشته
در موکب همایون میمون در حینی که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان
عازم تارحل شد او را رخصت انصراف داده میرزا کاظم ... خلف ... بسفارت
توپچی و با یک زنجیر فیل و تحفی هدایا روانه دولت روسیه فرمودند
بعد از استرداد ملحقات
ایروان گنجه و تفلیس و انتظام آن انجام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس گردیده
در هجدهم جمادی الاول ابوالفتح عطف عنان بجانب تفلیس کردند و مقرر فرمو
دند که سرکرده ها که در تفلیس بودند با اتفاق طهمورث میرزا و علیمیرزا و سید
نفر ابراهیم و ... ایروان کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دار
الملک بنیان شوند و مأمورین حسب الفرمان در عرض راه ادراک خاکبوسی آستان
عزت و جاه نموده هر چند طهمورث میرزا بتفویض والی گری اولی و احق و مملکت داری
الیق بود اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام مستعد و برادرش محمد میرزا
در جنگ عثمان پاشای ... بقتل رسیده بود والیگری کارتیل را بعلاوه کاخت
بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند

که طهمورث میرزا با تاوران از ملتزمان رکاب بود در ظل ظلیل الهی بسر برده و در
دو منزلی تفلیس از مکان برات ایل طهمورث میرزا را مرخص فرمودند که رفته کوچ
خود را از کاخت بتفلیس آورد طهمورث که موقع والیگری را باسم خود داشت و از
مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده و صاحب شمشیر و تدبیر بود چون این معنی از
قوه بفعل نیامده مایوس گردیده بود با روسای گرجیه توطیه نموده بدون آنکه
وارد تفلیس شود یکانه خود شتافت و جمعی از تاوران نیز از همان منزل فرار
و کوچهای خود را بر داشته بسمت قزاقان و روس و چرکس که از اماکن صعب
المسالک است بدر رفتند خدیو بیهمال بعد از ورود بمنزل توغانلوق سپاه حضرت
پناه را فوج فوج ساخته هر فرقه را بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه و در
لوتچن و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب جناب پرتو وصول بسمت
تفلیس افکند و در آن جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته
سرکشان بمعرض مواخذه در آمدند و شهزاده از خانواری ایشان را کوچانیده
روانه خراسان ساختند و بیست روز تفلیس مقر کوکبه حضرت قرین گشته
از آنجا بعزم تنبیه والی قیتم رایت نصرت بجانب دربند افراشتند
درحینی که عبد الله پاشای سر عسکر از دولت عثمانی بسر عسکری
منصوب و عازم حدود ایران گردید فرمان ذی شان قیصری بخان قرم یافته بود
که خان قیتم سلک جمعیت را از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه مولاق و دربند
متوجه ایران شود خدیو بیهمال بعد از استماع این خبر علیقلی خان ساریوغلو بیگلربیگی شیروان
را با حاکم و قشون استرآباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مأمور
فرمودند که اگر خان قیتم اثری ظاهر گردد در آن نواحی مشغول حفظ داری بوده محاربه
و جنگ روبرو را موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه نیر آفتاب اقبال بی زوال
و طلوع اشعه ماهچه رایات نصرت اشتمال باشند و در تفلیس معروض شده و انها شد
که والی مزبور با عساکر غیر محصور که بکولاق که سنور ممالک ایران و روس است
وارد گردیده آقا بادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مصالحه میکرد که در باب خواهی
نخواهی از طرف آن دولت بردن و این دفعه نوبت خواهش ممالک روم
خواهد بود و علی پاشای والی گنجه را که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانی

رفته بود بوکالت آن دولت علیه روانه ساختند که باطلاع احمد پاشای سرعسکر حدود و ثغور
است بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد و فرمان بخان قریم بخط شریف نوشته
مصحوب اسلامگرای سلطان برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری می‌بود بچاپاری
فرستاده اعلام داشتند که چون حال در میان این دولت بنای صلح و دوستی است
آمدن خود را بجانب ایران موقوف و اسلامگرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات
و سرعسکر را نیز معتمد برا رفیق او ساخته با عریضه اخلاص آمیز روانه درگاه معلی کرده کیفیت
حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض شده جلال ساخت
اسلامگرای سلطان و فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر
منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه از
از خدمت همایون رخصت طلب کرده روانه شد چون صدور این عبارت
از خان قریم و روباه قدیم آتش افروز مزاج اقدس شده بود مانع رفتن
سلطان مزبور گشته فرمودند که هیمه آب شمشیر تیز آتش فتنه او فرو نشانیده
ایم و خصمان شورانگیز را از سیل آبدار که در میانه ساخته بودند تربت فنا چشانیده
ایم برای کشتن خان قریم فرمان قیصری در کار نیست و اینحکم را چون تقویم پارینه
اعتباری نه پس سلطان مزبور را روانه گنجه و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند
که در تفلیس توقف کرده علی پاشا که برای مصالحه از دولت عثمانی می‌آمد بگنجه برده منتظر
فرمان مجدد باشند و رایات جهانگشا روز شنبه نوزدهم جمادی الآخر از تفلیس حرکت
و از راه جار و تله عازم مقصد شدند که بعد از عبور از آب قانق چون لگزیه جار و تله را
نیز گوشمال در کار بود و در آنجا اردوی همایون را در کنار آب گذاشته عازم تنبیه آن
جماعت شوند ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز
که در رفعت صعوبت مشهور عالم است سغناق نموده بودند باشاره والا تفنگچیان
و جزایرچیان از اطراف کوه بر دوش پرداخته تا آن کوه فلک شکوه صعود و بآتش
افروزی نایره جزایر و تفنگ قلوه مهر پرور جبل را کره نار نموده شکست سغناق را تصرف
کردند لگزیه چون آن فوج بلا امان را با خود دست و گریبان و بر خلاف عادت بلا را
از زمین صاعد آسمان دیدند بشواخ زاویه و زوایای جبال متفرق گشته خود را بجانب
آوار کشیدند و جمعی از ایشان قتل و اسیر و بیوتات و منازل ایشان را

اعزاز یافت پس کوکبهٔ والا از راه شکی و ارش ره نورد وادی ایلغار و از آنجا عازم اردوی
نصرت شعار گشته و بعد از ورود به شماخی خبر رسید که خان قریم بجانب دربند
رسیده بود آوازهٔ توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت بر تافته و دو
منزل را یکی کرده بجانب خان قریم شتافته است بنابر آن حکم والا بنفاذ پیوست
که اسلام سلطان برادرزاده او که در گنجه توقف دارد از همانجا معاودت و فرمان
قیصر را برده با امنای آن دولت والا بسپارد و چون خان قریم بعد از ورود و حوالی
دربند الیدار نامی از شمخال زاده های سابق را به شمخالی داغستان منصوب
و ایالت شیروان را بسرخای و حکومت دربند را با حمد خان اوسمی تفویض
و دو هزار و پانصد تومان با تیر کش و شمشیر و کورک تابها داده سرخای نیز ولد
خود را با پانصد نفر از نام آوران گزین همراهی خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار آن
طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند هرچند که ابتدای زمستان
و کوهستان داغستان را تماماً برف فرو گرفته عبور از معابر آن تا سالی نیز متعذر بود
اما حضرت ظل اللهی که پست و بلند جهان را مانند خورشید جهانتاب در نظر انور
یکسان میشمرد و بعزم بلند همت ارجمند منعقد العقد سختی راه و اشتداد زمستان
نشده تنبیه آن طایفه کمفرصت را پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی
آغاجی شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل دره لکزی فرمان همایون بنفاذ پیوست
شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل دره من اعمال طبرسران ملک
و مشغول جمع غلات باشند و آغروق را در موکب شاهزاده رضاقلی میرزا از راه
شاه بوران روانه خود با فوجی از لشکر نصرت اثر اولاً عازم تنبیه اشرار بدوق
و خالیق گشته شش هزار نفر از افواج منصوره نیز بسمت دوقوز پاره و آلتی پاره مایلی
و جمعی را مامور ساختند که در سمت عزب سر راه بر فراریان ببندند و بعد از آنکه لوازم
قتل و نهب بعمل آمد عطف عنان کرده در محال قبه باردوی همایون پیوستند و در غره
شهر رجب المرجب بسمت شمالی قو دربند مضرب خیام سپهر احتشام گشته چون
بعرض اقدس رسید که الیدار خان شمخال جدید و اوسمی و سرخای
سلسلهٔ جمعیت انتظام داده اراده دارند که بر سر خاصی فولاد خان شمخال روند
لهذا رایات جهانگشا از دربند شبگیر کرده وارد مجالس که خان محمد ولد اوسمی

در آنجا توقف داشت گردیده خان محمد نیز با لگزیه سر درهٔ مجالس را او گرفته آغاز ستیز
وجمعی از ایشان قتیل و اسیر شده بقیه راه گریز را پیش گرفتند و تمامی آن محال با
واذو و علاقات و ذخایر به تصرف لشکر فیروزی مظاهر درآمد روز دیگر از آنجا حرکت و
منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب و اسیر و احراق قرا و مزارع و محال لگزیه میکردند تا
وارد قریهٔ کیدن که متعلق به خاص فولاد خان شمخال بود گردیدند لکن سرخای و اوسمی
وایلدار از وصول کوکبهٔ منصور آگاه گشته سر خویش را گرفته بسمتی فرار کردند و خاص فو
لاد خان با اتباع خود در کیدن بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه سای آستان عرش
نشان سرافراز گشت از آنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق
اهتزاز یافته در هفدهم ماه شعبان بدوزاغ شش فرسخی قموق وارد و سرخای نیز جمعیت
موفور فراهم آورده قلل جبال را سنگر کرده دره را که معبر جیوش دریا خروش بود
فرو گرفته باعتقاد خود سر راه بر آن خیل بلا بست خدیو بیهمال تفنگچیان را چهار طرف
مامور بیورش ساخته اولا دلیران افغان فراز کوهها را از آن طایفه گرفته آتش جنگ
تیز و احداث شور رستخیز کردند بعضی از افواج دیگر از دامنهٔ کوه در کار صعود بودند که لگزیه
تاب مقاومت نیاورده فراری و تکه تازان گریز از مکمن کین بتعاقب پرداخته
تیغ تیز را بر ایشان جاری ساختند و سر و زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار
تنگی وقت و ضیق معبر عبور عسکر نصرت پرور در آن روز از آن تنگنا میسر نبود جزایر
چیان زحل تمثال را بحراست قلل جبال مأمور و همان مکان را محل نزول کوکب منصور
فرمودند در آن اثنا ایلدار از لگزیه داغستان و از جمعی منعقد ساخته از سمتی دیگر
بمعاونت سرخای آمده چون از شکست سرخای خبر نداشت جزایرچیان سر
کوهها را لگزیه تصور کرده در کمال اطمینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمد خود را
با اجل دست گریبان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده با اندک گروهی راه یاران خویش
پیش گرفت و جمعیکه سرکشان سروبار دوش بودند گردن بزیر تیغ نهاده یکبار زبار
عدم شتافتند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب قموق شقه افزای نهضت شد که
مقاران آن روسا و معتبرین قموق وارد اردوی همایون و طالب امان گشته بعرض
رسانیدند که سرخای کوچ خود را مدتی پیش از این بجانب آوار فرستاده خود نیز بعد
از مقدمهٔ شکست بسمت آوار و چرکس گریخت و بندگان خود را از سال گذشته

آزاده کردهٔ عفو بنده احسان خدیو جهان میدانیم چون فرار سرخای لبسرحد لیکی
رسیده و اهل قموق را نیز سال پیش مورد امان ساخته بودند لهذا بکار ایشان نپر
داخته بعزم تنبیه احمدخان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند چون
در حین توجه موکب همایون بجانب غازی قموق قاضی آق قوشه و اهالی آنجا در سر راه
ارزور استیمان در آمده لیکن بعد از گذشتن کوکبه منصور بمقام مخالفت بر آمده و جمعی را
خفیته بمعاونت سرخای فرستاده بود این معنی مروحه جنبان نایره غضب خاقانی
گشته به تنبیه قاضی و جماعت آق قوشه جمعی را مامور و قاضی جمعیت خود در صدد جدال
بر آمده شکست فاحش یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهل آق قوشه غارت زده مأمور
شدند روز دیگر قاضی بعذر خواهی ماحی شمشیر ندامت را بگردن بندکرساخته وارد
اردوی معلی گشته با التماس او اسرای آق قوشه را که در آن طرف سپاه منصور بود
رد فرمودند پس حوالی قلعه قریش مضرب سرادقات جلال گشته اوسمی
حیله کرده دختر خود را برسم کنیزی به شبستان دولت چند نفر از معتبرین خود را بدربار
گردون مدار فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد امتثال حکم و فرمایش گردید
لهذا تقصیر او بعفو مقرون گشت و بنا بر اینکه لگزیه بسمت دوقوز پاره هزار اسب
بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم یورغمال داده بودند و هم چنین کدخدایان
طبرسران هم خانوارهای فرمایشی را بجلالان سپرده متعهد خدمت و انقیاد شده
بودند و امور داغستان را بمورد و بهر جهت بصورت انجام یافته بود خاص فولاد خان
شمخال و باقی کدخدایان و سران داغستان را که بموکب والا پیوسته بودند بنوازشات
شایسته بهره مند و بخلعت الطاف خورسند و خانواری داغستان و طبر
سران را مامور بدربند ساخته زمام اشهب عزیمت را از راه شیروان بجانب صحرای
دلگشای مغان انعطاف دادند

در هنگامیکه سرا بوستان نزهت نشان ایران باستیلای خزان
حوادث رو به افسرده گی گذاشته از هر طرف سرکشی خوی شاخ هند
شجر سر بر افراخت و هجوم سبزه بیگانه ریاحین پر رنگ و بوی این گلستان را
در میان گرفت باغبان بد اندیشه دلستان سرای غفلت پیشه از پیرایش باغ بنوای
زغن و زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشت اگر چه خدیو گردون فر از راه سر بتاج

سعد

سلطنت صوری فزونی آمد پیشنهاد همت والا آن بود که بعد از استرداد ولایات
دین باعزاز آن باعث ارزانی دارند و ممالک ایران را با قلاع مفتوحه دربسته به
صاحب ملک سپارند و در کلات و ابیورد که مسکن مالوف آن حضرت
است پا از رنگ انزوا شکسته به پادشاهی عالم معنی پردازند و درین اوان
که بقوت سرپنجه تایید الهی و نیروی بازوی سعی و عزیمت این خدیو عالم آشکار
کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمد و نیروی اقبال همایون
حال ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ درآورده و دست سرزنش و توبیخ
اغیار را بشمشیر بران عزم بلند ازین فرقه ملامت کش کوتاه کردند برای کنکاش آن
امر خطیر چون حوصله وسعتگه هیچیک از بلاد توقف موکب گردون بسطت را نمی
یافت جولگاه مغان که عرصه دلپذیر و در وفور آب علف و وسعت صحرا و نزهت
مکان بی نظیر بود به قشلامشی مقرر گشته فرمان مطاع بجمیع ممالک محروسه عز صدور یافت که
حکام و روسا و قضاة و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جمادی در صحرای
مغان در پایه سریر فلک مسیر بولتای حاضر شوند و نیز حکم همایون بنفاذ مقرون شد که
بجسر جواد در مکانی که رود ارس و کر بهم پیوندند دوازده هزار دست رواق منظر و سرای
نزهت پرور از چوب و نی برای خاصان و روسای لشکر با انضمام حمامات و یک
و مساجد روح بخش و رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارات
عالم آرا نیز مشتمل بر حرمسرا و بیوتات که رشک جنان خدیو کیوان ایوان بوده باشد برای
نزول آن حضرت با چوب و ستون باین قبه بی ستون برافرازند درینوقت که از
انتظام امور داغستان و تنبیه سرکشان آن کوهستان فراغت روی داده عطف عنان
فرمودند بعد از ورود بحسن قلعه با معدودی از خواص از اردوی همایون پیش افتاده
شش منزل صعب المسالک را در یک روز طی کرده وارد قلعه آقوشه از آنجا
در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقر رایات جهانگشا ساختند و علی
پاشا نیز از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی عبدالباقی خان در گنجه توقف
می داشت مقارن آن وارد گشته مشرف جبهه سای آستان سپهر بنیان دریافت
و مامورین ولایت هم آغاز آمدن کرده هر روز فوج فوج سرافرازی تقبیل آستان
آسمان اوج بر اوج آسمان میسودند و در میعاد مقرر جمعیت کل علما و اعیان که عددشان

بعد هزار سیر رسید و در درگاه سپهر اشتباه بتقبیل الفقاد پذیرفت پس آن طایفه را تا گاه
بدرگاه جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را بایشان اظهار
کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاهزاده ایشان در
عهد سریر بقا موجود اند ایشان را یا هر کس که برازنده افسر سروری دانند برپاست
و سروری بردارند ما آنچه حق کوشش بود در چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را
با اسرای ایشان از دست افغان و روس و رومیه خلاص کردیم حالیا مصلحت
وقت در آن می بینم که کشتم رخت بمیخانه خوش بنشینم | بعد از ابلاغ این پیام
هیچ آن جماعت دست بر دامن عجز زده عرض کردند | تا ز میخانه و می نام و نشان
خواهد بود | سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود | امروز پادشاهی حق آن حضرت
است که به آب شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن باد پیما پرداخته و برق تیغ
صاعقه بار آتشش در خرمن هستی اعدا انداخته هرگاه چنین کشش دیده از ما
خاک راه برگیرد ما دیده از خاک درگاه او برنمی گیریم | از آستان پیر مغان سر
چرا کشیم | دولت درین سرا و گشایش درین در است | آن حضرت فر
مودند ما را هوس تاج و افسری و هوای سروری در سر نیست این نوع
سخنان را موقوف دارند که منافی رضای خاطر و دور از اندیشه باطن و ظاهر است
تا یکماه گریبان این مطلب در کشاکش سرپنجه گفتگو بود چون مبالغه از حد گذشت
حضرت ظل اللهی فرمودند که از زمان رحلت سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده و هند و روم و ترکستان
همه بخلافت ایشان قایلند و در ایران نیز سابق همین مذهب رایج و متداول
بوده خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه در بادی
حال بنا بر صلاح دولت خود آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع
و مسلوک ساخته علاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه مفاسد است در
السنه و افواه عوام اوباش دایر و جایز و جاری کرده شرر شرارت به
چخماق زده براهم زنی برانگیخت و خاک ایرانیان را بخاک فتنه و فساد آمیخت
و مادام که این فعل انتشار داشته این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد
هرگاه اهل ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند این ملت

که مخالف رویه اسلاف کرام و آروغ عظام نواب همایون ماست تارک کردند چون
امام جعفر بن صادق و محمد باقر علیهما السلام امام بحق ناطق است در فروعات مقلد طریقه
و اجتهاد آن حضرت باشند ایشان نیز متفق الآراء این حکم البسیع رضا اتفاق
داشته کل جعفری این مذهب حنیف آرایش دستار روزگار خود ساختند
و وثیقه برای تاکید المطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقاد مختوم ساخته بخزانه عامره سپردند
آن حضرت نیز مسئول ایشان را بند برای قبول و گلشن آرزوی ایشان را بارور میوه
حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه ذیجاه روم خادم حرمین الشریفین از درگاه ما
طلب صلح نموده است این عهد که از جانب شما بعمل آمد ما هم بحضرت پادشاه
روم ایلچی فرستاده شرط قبول آن مطلب و بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف صوری
از میان امت سید الثقلین و فخر الاولین و الآخرین محمد رسول رب العالمین صلی
الله علیه و آله گشته من بعد رسم مؤالفت فیمابین ایران و روم مسلوک گردد
اینکه چون شما از عقیده سابقه نکول و طریق و تقلید امام بحق ناطق



دعوی الکه در دست ملک الدهر

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود

یعنی دی خدا بفرستاد در گرفت رسد بدان دقیقه یاب واختر شناسان بطلمیوس
انتساب روز پنجشنبه بیست وچهارم شوال سال هزار صد وچهل هشت هجری مطابق
توشقان ئیل که دوازده روز بهار وز فیروز مانده بود برای جلوس همایون متعین کردند کار
کنان قوای نباتی در صحن چمن مسند زمرد فام سبزه گسترده رنگین قبایان ریاحین دوش
بردوش در بزم گلشن صف کشیدند وگردن فرازان اشجار از غنچه دار تاج وطومار
بر سر گذاشته در لباس مشجر وبوته دار در حاشیه مجلس گلزار زانو بزانو نشستند
بزرگان چنار دستهای نیاز برکمر زده در پیشگاه چمن مهیای کرنش گشتند ولی والا
سرو آزاد ودکنک زمردی بردست بند که برسر پا ایستاده و ملیته
کشیکان گلهای املیته بهار برلب جو بپا رصف کشیده وجارچیان بلند آواز
مرغ وصنوبر طوبی وششپر از بار خویش بردوش گرفتند وریحانیان پند مجنون
بکلاه قوروقی شلاله وقبای کوتاه دامن شاخ سر وبر آراستند سقایان ابر آزاری
بتر دستی هوا صحن چمن را تازه تر ساختند وفراشان باد بهاری ساحت گلزار زار
به سبکروحی از خار وخس وی پرداختند پس فراشان با فروختن بارگاه
انجم اوتاد وحجره وطناب وآراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست
وبازوی کارهای آراستین برآورده اورنگ گوهر نگار شهریار جهان را در صدر
انجمن هدوش فرقدان ساختند سران سپاه وعظمای بارگاه وخدمتگذاران جان
سپار وحاجب وخدمت پیشه گان دربار رخصت باریافته مانند انجم هاله بدور
آن دایره گشتند در آن فیروز روز بعد از انقضای هشت ساعت وبیست دقیقه طالع
بیتش در درجه اسد خدیو گردون وقار فرق مبارک را بافسر گوهر نگار آراسته با
فر فریدونی وشکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت جهانبانی گذاشته
زبان حال را باین مقال گویا فرمودند

نوبت بمن افتاد بگوئید که دوران
آرایشش از نو بگیرد مسند جم را

عز و تهنیت از نقاره خانه وولوله مبارک باد از
کوس وکرنای شادیانه برخواست وفتنهای که از گردش آسمان در ایران برخاسته
بود فرو نشست همه سی تایید الهی دست وبازوی قدرت گشوده دست آشوب
زمانه را برپشت بست

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارک باد بر سرو سمن
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند

هرکسی بارب بجای خویشتن   رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی القاب گرامی آن خسرو
دادگر زیب و فر یافت و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شبستان معموره
جهان تافت و جناب سیادت مآب هدایت الکتاب میرزا قوام الدین
محمد قزوینی اکثر فیها وقع را تاریخ جلوس یافته بعضی از نکته سنجان لا خیر فیما وقع خواندند
و تاریخ قوام سکه دار الضرب کرده برروی دیگر السلطان نادر نقش گردید چون
عزیز قلی بیک دادخواه اندخود من اعمال ام البلاد بلخ که از افشاریه الکا بود در
ابتدا حال بارض تمثال آمده از مستظلان لوای جهانگشا گردیده بود حکم اعلی بعلی
مردان خان از قبول این امر سر باز زده این معنی بر طبع همایون گران آمده تنبیه
او نصب العین ضمیر انور گشت درین وقت که آغاز بهارستان دولت
برومند و هنگام آرایش باغ و گلزار سلطنت در شوکت سرکشان
فنا دیپوند بود زمام امور خراسان را بسرپنجه اقتدار رضا قلی میرزا تفویض و اختیار
مهمات آن سرکار را بطهماسب قلی خان جلایر که از معتمدان این دولت ابد
بنیان بود عنایت فرمودند و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر گردید که در ارک
اقدس تهیه اسباب استعداد و تدارک احتشام کرده از راه بادغیس و مارو چاق
بعزم تنبیه علیمردان خان متوجه اندخود و ترکستان گردند سپهسالاری و اختیار کلی
ممالک آذربایجان را به ظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والاگهر عنایت و مقرر داشتند
که تمامی بکلربیگان و حکام ولایات آذربایجان از حد قپلان کوه الی آرپه چای و
منتهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات به پیر
پیر محمد خان بابان چاپوشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی خان شیرازی را بایالت
فارس و مهدی بیک خراسانی یوزباشی زنبورکچی بایالت شیروان خطاب قلیخان
و امیر الامرائی سرافرازی یافتند نیز علی پاشای والی موصل که بطلب صلح آمده بود
مشمول عواطف خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته عبدالباقی خان زنگنه
را که از امرای معتبر بود بسفارت روم تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر ملاباشی
با نامه همایون با یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار ملک اقتدار عثمانی و خبر
جلوس میمنت مانوس همایون را با صورت ماجرا باعلیحضرت پادشاه سکندر
جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بشروط خمسه مذکوره فرمودند و ایلچی دیگر نیز

[margin: الحق تاریخ را میرزا [illegible] خوب [illegible] نظم بیرون آمد ... شاه عباس ثانی / بود تاریخ [illegible] تاج ظل اللهی]

برای تبلیغ این خبر بجاپاری نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده رضاقلی
میرزا و ابراهیم خان را مرخص و روانه مستقر حکمرانی ساختند و همگی حکام و قضات
و اشراف و اعیان ممالک محروسه که شرف بتقبیل سده والا دریافته بودند
بخلاع و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند

دیگر باره جهان

از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز. بهار دلگشا از کامرانی نخل طرب فروز
چون روز جوانی. خسرو گردون سریر نیر اعظم بتاریخ روز سه شنبه هفتم ذی
قعدة الحرام بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه دقیقه از نهان خانه حوت
به تختگاه حمل خرامیده بر اورنگ جهان آرای نشست و گلهای ریاحین بپا برقوت
نامیه به نشاط برخواسته طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروزی بر فلک اثیر
پیوست بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته گشته قوایم سریر فلک مصیر بشکوه
طلعت خدیو ثریا منزلت سر بر سپهر برین سوده خاقان ملوک و اعاظم امرا و سران
سپاه و معتبران درگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سر و بر را با ثواب رنگا
رنگ و خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و دامان دلها را از نثارهای
سیم و سعید آن انجمن پر زر ساختند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شکفتن گلهای
اردوی بهشت دولت والا و آرایش گری بستان نزهت سلطنت علیا بود
تیمناً استفتاح کار و افتتاح سخن بتدبیر تسخیر قندهار فرموده افاغنه را که بلدیت
و استحضار داشتند احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار کیفیت منازل و آب
و آذوقه معابر را استفسار و روسای لشکر را مامور به تهیه و تدارک آن سفر
خیریت اثر فرمودند و چند روزی که از اشتغال جهان بانی فراغ روی داده بارگاه
فلک اساس سلطانی را که نقش بدیع طبع بهشت قرین بود همدوش خیمه زرنگار
گون فلک نموده آسمان دیگر بر روی زمین افراختند و چرخ اعظم را که حاوی این
نیلگون قباب بود محوی آن خیمه کهکشان طناب ساختند و رصدبندان اختر
شناس را از نود فلک اطلس در شبهه حیرت انداختند با وصف
اینکه شراب مخالف مذهب آن جناب بود در آن چند روز
برسم تفنن در آب گردش هرروزه در آن بزم سپهر بسطت بگردش آمده

رایج

راح ریگانی پرداختند   در سرای مغان رفته است آب زده   نشسته پرد
صلای بشنیخ شاب زده   سبوکشان همه ربند کیش بسته کمر   و از طرف
طله چتر بر سحاب زده   شعاع جام قدح نور ماه پوشیده   عذار مغبچگان راه
آفتاب زده صحرای مغان چون سرای مغان نشاط خیز گشت   و فوج جوانان
چون دم پرمیخانه نشاط انگیز و در دوم ماه ذی حجه آن سال فرخنده فال رایت اقبال
اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جولگای مغان در اهتزاز آمده از راه کرکرود و هشترود
که بوفور آب علف اشتهار داشت روانه قزوین و فرمان همایون بصدور
نفاذ پیوست که ابراهیم خان قراچمن که در حوالی کرکرود است با سپاه آذربایجان
بموکب فیروزی نشان ملحق شود بعد از ورود بموقف قراچمن ظهیرالدوله ابراهیم خان
نیز سعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه جباسس قزوان از عقد نیک
و متعلقان کاک روم اند مصدر حرکات زشت ناسپاس شده بودند فوجی
از حکام کرام و سپاه انجم احتشام را بسرکرده گی شاهزاده والاگهر لطف الله
میرزا و جناب ظهیرالدوله ابراهیم خان از راه ساوجبلاغ مکری بر سم سیاقی
بتاخت آن جماعت مامور ساخت مامورین در   عرض دو شبانه روز
چهل فرسخ راه طی کرده وارد مسکن آن جماعت گشته هزار خانوار از آن طایفه را
که فرصت فرار نیافته بود بتاخت بلیغ کرده بر احدی ابقا نکردند و تتمه ایشان
در موضع مشهور به تیرکش من اعمال مکری سرکوه را سنقاق نموده دست به
تیرکش جلادت زده مهیای مدافعه گشتند دلیران نصرت قرین از اطراف
کوه یورش برده سنقاق ایشان را که مکانی بسیار صعب بود بتایید یزدانی
در کمال آسانی بحیطه تصرف درآورده هزار نفر بیشتر از ایشان با دو نفر
سرکرده معتبر عرضه شمشیر تیز شده تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند ابراهیم
خان بالعسکر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده لطف الله میرزا با قشون رکاب علام
موکب والا گشته در روز ورود کوکبه همایون بدار السلطنه قزوین عز عزت
قرین با ورود وی ظفر آیین پیوست   که در خلال این احوال معروف
شده سپهر تمثال شد مقدمه فتح بحرین بود   اینکه در حینی که محمد
تقی خان بیگلربیگی فارس در جولگای مغان از درگاه عالمیان مطاف رخصت

انحراف حاصل میکرد و حضرت ظل اللهی در باب استرداد و انتزاع بحرین که
چند سال بود که در تصرف شیخ جبار بود بلفظ مبارک تأکیدات بلیغه فرموده
و محمد تقی خان بعد از ورود دشت از فوجی از قشون فارس را به قلعه ناریه بعزم تسخیر
بحرین پیش از خود فرستاده خود نیز در شرف حرکت درآمد چون قبل از ورود
بیگلربیگی شیخ جبار عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب مزبور
بور بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی
قلعه را تصرف کرده کلید آن را بدرگاه معلی ارسال داشت و در ازای این معنی
بخلاع فاخره عز اختصاص یافته ولایات بحرین نیز علاوه ولایات تحت ضبط
و حکم او بیگلربیگی معزالیه گردید و در اثنای این حال عریضه از جانب دلاور خان
تایمنی مشعر بر اظهار ندامت و عفو تقصیر خود را استدعا کردن بپایه سریر گردون
مصیر رسید آنکه معزالیه از قدیم الایام با ایل تایمنی در محال چخچران
من اعمال زمین داور سکنی داشته و در ایام استیلای افاغنه بنابر زیاده
سری سر باطاعت افغان فرو نیاورده خودداری میکرد تا اینکه بعد از
ورود موکب [illegible] بهرات بنحویکه سبق ذکر یافت در منزل ناگهان
باجمعی بعسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت اوبه و شت ملان و غور و ما حول سرافراز
گشت و بعد از تسخیر هرات که روسای اکثر اویماقات بنابر ضابطه ملکی مأمور
بسکنای قلعه هرات شدند درباره او نیز چنین فرمان اصدار یافت او پا
بر ستیزه کاری گذاشته طهماسب قلی خان جلایر سردار و پیر محمد خان بیگلربیگی
مدتها با و مدارا عمل کرده چون دانستند که ناخن لطف نخیت سر زیاده سری
میخارد و تا به دستیاری اقبال ابد پایدار او را گوشمال ندهند پا براه ادب نمی
گذارد او را بحسن تدبیر به قلعه هرات برده با پانصد نفر از کسان او گرفته
محبوس کردند ولدان دلاور خان در اوبه و شت ملان بودند به محض استماع این
خبر کوچ و بنه او را با ایل و اتباع او برگرفته بسمت غرجستان فرار کردند و در حینیکه
موکب والا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بحکم اقدس بدرگاه معلی آوردند و اهل
او را که از هزار خانه وار بیشتر در دست بودند بخبوشان روانه ساختند بعد از ورود
معزالیه بموکب همایون حضرت ظل اللهی بنابر ملاحظه حق سبقت خدمتی

که در آمدن برکاب فیروزی تاب داشت او را مورد بخشایش و مشمول نوازش
فرموده تشریف خاص اسب مکمل با زین یراق طلا با وعنایت کرده رخصت مرا
جعت دادند منا رالیه متعهد شد که در ابتدا این موهبت بعد از ورود بهرات
کس فرستاده کوچ و اولاد خود را آورده در هرات آقا سکنی دهد هرچند که خط او از نقش
چپای او نقش لتو بلات در دلش معلوم و خوانا بود ولیکن از برای اینکه بر ظاهر بینان
عالم صورت که از نکته معانی بیخبرند ف داخان بیره درون روشن گشته و قوع نیز
آن سلوک را حمل بر نقض مروت نزنند او را روانه هرات ساخته سردار
دیگر پیغ مقرر فرمودند که آنچه از مال او بموجب تلف در آمده باشد رد کرده او را
جمیع ایل او که در هرات وجزو شان هستند مرخص سازند که روانه غرجستان گردد
منا رالیهما بموجب فرمان عمل کرده دلاورخان نیز بمضایقه کوچیده با ایل واعوان
روانه غرجستان گردید و در آنجا دست از آستین جرأت و سر از گریبان خود سری
برآورده اولا با فوجی بر سر اوبه آمده نایب او به را با شصت هفتاد نفر از مستحفظان
آنجا علی الغفله بقتل رسانید و در آن اوان سردار مامور بفارس گشته بود حاکم
هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته دلاور از غرجستان بسمت کو
هستان بلخ گریخت حاکم هرات ضبط و عقار آن طایفه را بعون تضییع در آورده
مراجعت کرد دلاورخان باز عود بمکان خود نموده مقارن آن سردار نیز که از اتمام
کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دو نفر سرکرده
روانه سرحد ساخت بمحافظت آن حدود پردازند دلاورخان مجدداً بر سر آن سرحد
رفته در کمین فرصت نشست آن دو نفر سرکرده با حاکم آن جا بیباکانه از قلعه برآمده
بهمین که دست ایشان از دامن قلعه گسیخت دلاورخان از کمین گاه بیرون تاخته
سه نفر سرکرده با جمعی مستحفظان از شمشیر گذرانیده از آنجا بجانب غرجستان رفت
سردار نیز بتعاقب پرداخته دلاور پای ثبات بند نکرده بسمت بلوچ و هزاره
گریخت سردار چون در تعاقب او سودی ندید برگشته احشامات غرجستان را
که اهلیت بگردن کشی عادت کرده بودند رفت و سر عصیان می افراختند گوشمال
بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و چیچکتو من توابع بلخ رفته آن محال را غارت و هزار
نفر از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از آنکه دلاور از طرف

بلوچ و هزاره گریخت افاغنهٔ قندهار باعانت او آمده اورا در محل موسوم بکوه جنگل که در هشت
فرسخی زمین داور واقع است سکنی داده چون حسین علیخان طریق موافقت
می‌پیمود حسین تزویج دختر خود را پیشنهاد خاطر خود نموده دلاور نیز بطریق مبادله
قبول این معامله نکرده حسین از این جواب آشفته جمعی را بتاخت اولوسات او نموده دلاور
چون در خود آثار توقف ندید باز فرار کرده بنا بر اینکه رایات جهانگشا عازم قندهار
بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوابی از موقف اعلی عز اصدار یافت

بیان کیفیت احوال

طایفهٔ بختیاری نگاشتهٔ کلک وقایع نگار شد که بعد از تنبیهات مکرر محل جام و لنگر
نشینی آن جماعت مقرر گردید مجددا جمعی از دام جسته و گریختهٔ آن طایفه در زوایای
جبال و مکامن مخول متواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکاب ایشان نیز
جمعی در اوایل ایام باغیان پیوسته علیمراد نام ممیوند قاید راه روسیاهی و پیش آهنگ
طریق گمراهی ایشان گردید نخست از دربار معلی جمعی به تنبیه ایشان مامور گشته در محال ازرا
ملاقی آن جماعت مغلوب و فراری شدند ثانیا بابا خان چاپوشلو با جمعی از خوانین و
حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علیمرادی با معدودی
سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه بابا خان حسب الامر مطاع مامور دربار سپهر ارتفاع
شد علیمرادی باز فرصت جسته و سلک جمعیت خود را ترتیب داده در سمت کوهستانات
دست درازی واف دربرکت و بعد از آن سلطانعلی بیک ابیوردی کنگی و نجفعلی بیک
باستران با فوجی باتفاق حاکم شوشتر و نایب کوهگیلویه بامر اقدس عازم گوشمال ایشان
گشته در پای کوه مشهور بسالم نزول و چون بسرحد وضوح رسید که علیمرادی
قلعهٔ کوه را که سر بر سپهر برین میزد سفاق خود ساخته در آنجا پرداخته قشون شوشتر
و کوهگیلویه در پای کوه توقف و سلطانعلی بیک بپای پاکه آهنگ فراز کوه کرده
بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب را بقدم سختی پیموده به نیمه راه کوه رسید آن طایفه
جمعی از قلهٔ کوه و جمعی از کمر کوه ایشان را در میان گرفته بانداختن تفنگ و غلطانیدن
سنگ مشغول گشته هر دو سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند و بقیه
سپاه که در پای کوه سالم مانده بودند روانهٔ ولایات خود شدند چون در آن
اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود دفع ایشان بدفع الوقت انداختند

در روی

درینوقت که کوکبه همایون از قزوین حرکت کرده وارد چاپلق و بروجرد گردید علیمرادی
سراسیمه رو بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت خود که عددش بچهار هزار
از غول و بوالکن بالغ میرسید در محل موسوم بلردگ که اصعب امکنهٔ کوهستان
بختیاری است سقناق کرده تحصن گزیدند پس همت والا عازم تنبیه آن سرکشان
بادیه ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب را با قشون فیلی و اردلان و همدان و از جانب
ولایت که متصل بکوهستان فیلیست تعیین و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را
از راه شوشتر از طرف دشت ارکان و فرقهٔ عظیم از افواج قاهره را از طرف
مارلت و گروب انبوه با عساکر کوه گلویه از سمت کوه گیلویه و جمعی کثیر از راه
اصفهان بجانب هزار جم بختیاری مأمور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود زوایای
جبال و چنگلهای کوه را بپای سعی در نوشته جسته و گریخته را سرداران استوار آسا در
میان سنگ باشند در آرند و بنه و آغروق را با اتفاق شاهزاده نصرالله میرزا
در منزل چرباسی بر در گذاشته خود با جلادت و ظفر در هشتم ربیع الثانی سنه
هزار و صد و چهل و نه هجری پس از منزل مزبور عازم کوهستان گشته و همان روز بکوه الما
کوهی که جمعی از آن طایفه سنگری ساخته پای قرار استوار کرده بودند وارد گشته
جمعی از اکراد افاغنه بدفع ایشان مأمور فرمودند و آن طایفه بمتانت مکان مغرور
گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند شب از آن موضع بسنگر کرک
که قلعه و سقناق بزرگ ایشان بود شتافته از آن جا خود را برگرفته از آب رودی
که بدیز خول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصور مأمور بودند
که از راه هزار جم از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل پردازند مأمورین اگرچه در وقتیکه
آن طایفه از آب گذشته بودند بوقت ایشان نرسیدند اما باز برمجادله پر
داخته ششصد نفر از آن گروه بمعرض قتل و اسیر در آوردند روز دیگر کوکبه مسعود
وارد سر پل گشته فرمان پذیران باشاره آن حضرت بساختن پل پرداخته
موکب اقدس عبور و قرار کوه غار پناه مقر جنود مسعود گردید از آنجا عسکر فیروزی
قرین را منشعب ساخته دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل جبال
آسمان تمثال تعیین فرموده مأمورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و در کوه و
مغاک بخاک هلاک انداختند قریب سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار

گرفتار گردیدند و در آن مکان بجبل موسوم به اردو تره متوجه گشته فوجی را بکوه مالاوآنجا گذاشته
ملک زرگاه تلاب روی توجه آوردند و در آن مکان فوجی را با قشون بجبال سمت زند به
و هیموند تا حدود لرستان روان ساختند باز سالم و غانم حرف عنان بجانب کوه
سالم فرمودند و لیله منزل وارد محل روان ساختند محل موسوم گردیده شدند و
با نظام ضابطه مامورین آن حدود پرداخته ساحت بنور مطلعه ماهچه رایت خورشید
انوار ساختند و در آنجا مد و منزل وارد للز گردیدند

اینکه علیمرادی درست کوه کرکش که با لکای لرستان فی‌الحال پیوسته است در یک گوشه
کوهی پنهان گشته چند از رفقای او بطلب آب هر سو قطره زن و عرق ریز
شتاب بودند که بپای آنکوه گذار و جمع از غازیان که بزرگ آنها کاظم خان
فرموده داغی که تشنه کام جستجوی او بودند دوچار گشته او را با کوچ و عیال و اهل
دیگر با او بودند گرفته بخدمت اقدس آوردند پس فرمان قدرمان بقطع دست
و پا و کندن چشم او صادر شد در روز دیگر در صحرای ماهی‌دشت بیدست و پای او دست
و پا میزد تا جان بجانجی ارواح سپرد و کاظم خان مذکور در ازای این خدمت
بنظارت سرکار عظمت مدار معمور شد و بعضی از ایشان که در زوایای
کوه از این خطاکاری سر بسنگ میزدند بالتماس وابستهای روسا بختیاری که
در رکاب همایون مقلد قلاده جان سپاری بودند مورد عفو خدیو دارا
احتشام دیده سر و سر بر طوایف خود مامور بسلکی جام گشتند و یکی دو کوهستان
آسمان پیوند بختیاری خیر آفتاب خورشید خرام خدیو گردون سریر گردیده و در آنجا
وارد سرچشمه زاینده رود با ورود مسعود پیوستند و در آنجا رایت ظفر
آیات بجانب اصفهان نهضت فرموده در انجم جالس الاقدس خاک اصفهان مایز
قدوم سرمه دیده مهر و ماه ساختند

چون مدتی بود که تنبیه و تدمیر سرکشان بلوچستان
مطمح نظر انور مهر بود میر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و اکمش خان بیگلربیگی
سابق تفلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند
و در هفدهم ماه رجب از اصفهان حرکت فرموده از راه ابرقو و کرمان و بیابان
راکب لوای کشورستانی بجانب قندهار افراختند در حوالی سیستان مراد

سلطان استاجلو را حاکم باب الابواب دربند بسبب سانحه قتل محمد خان بیگلربیگی
شیروان مقید بدربار فلک اقتدار آوردند که بجزای سزای عمل بسزا رسید
و در حینیکه موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد چشمه
گاو به عرض اقدس رسید که محمد خان برای انتظام بعضی امور بدربند رفته بود مراد
سلطان استاجلو که در آن اوان بحکومت الولایت سرافرازی داشت بنا
بر سابقه نقاری که فیمابین او و محمد خان بوده از بیمایه دولتی او نیز فسادی ساخته مردم
الولایت را که بسبب مجاورت لگزیه بهرزه درای و بادپیمایی معتاد بودند
در حرز و تحریک بشورش کرده محمد خان را بقتل رسانیدند صدور این حرکت
از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردار بیک قرخلو
توپچی باشی جلو ظفر پیشرو را با ایالت شیروان تعیین و با فوجی از جزایرچیان
بهرام کین روانه و حکومت دربند را به کلب سلطان قراچورلو عنایت و مقرر
فرمودند که سردار خان مرتکبین را بدست آورده تادیب و گوشمال کامل داده
کلب سلطان متمکن سازد در اصفهان چند نفر از روسای دربند وارد درگاه
معلی معروض سده سنیه والا ساختند که بعد از آنکه پیمانه عمر محمد خان در دست اجل
دربند برگشته بود آنها که ساقی این بزم و مجلس آرای این عزم بودند از می غفلت
هوشیار گشته دانسته بودند که عاقبت کار به بر سر ایشان خواهد گشت
و اجتناب شحنه باز خواست خدیو جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد
بست قرار کرده با محمد خان اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی گریخته بارک قلعه
دربند متحصن گشتند جمعی از اهل دربند که در این امر سر از اطاعت ایشان پیچیده
بودند ایشان را از ارک بیرون قلعه عدم فرستاده و مراد خان را که سرمایه فتنه
بود گرفته در بند دادند فرمان همایون خطاب باوسمی مزبور از موقف اعلی عز
صدور یافت که جمعی را که باو توسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان روانه
نماید اوسمی بر وفق فرمان عمل کرده سردار خان ایشان را بطبقه استرار کوچه
گرد شهرستان فرد بودند بر سر بازار سیاست از پا در آورده اجساد ایشان را
طعمه کلاب ساختند و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم والا کوچانیده
بقلعه جدید شیروان آورده سکنی دادند طایفه صور صورا بجای آن طایفه کوچانیده

بقلعه دربند سکن و کیف سلطان را در امر حکومت تمکین داده مراد سلطان را معتمد
بر دربار سپهر اقتدار فرستاد و کمت را به در رور درود و تیغ تیز بر سر سرکشان تسلیم گذاشت
و لهذا در ورود کوکبه گیتی ستان بستان حرم محرم و آغز و دبه را البسه گردکی امام
ویردی بیک قرخلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات خاصه شریفه سر
افرازی داشت با جمعی از تفنگچیان رکاب فیروزی انتساب در سیستان
گذاشته در دوم ماه شوال بفیروزی و اقبال از سیستان رایت افراز لوای نهضت
مال گشته از راه دلگک و دلارام روانه که در هجدهم ماه مزبور خارج قلعه گرشک را
مضرب خیام سپهر احتشام ساختند افاغنه آن مکان از در قلعه داری بر آمده
توپ و تفنگ برنزاد آتش دست بازنده همایون گروه ترکان را باطراف قلعه کشیده
رعد و صاعقه بار ساختند و زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند قلعگیان
از بیم جان بر دامن استیمان آویخته قلعه را سپردند و در آنجا کلبعلی خان افشار
ولد بابا علی بیگ را بسر افرازی هزاره جات و زمین داور فایز و با فوجی بنا
تسخیر قلعه زمین داور مامور و جمعی از لشکریان بتسخیر قلعه بست کیان و با توپخانه
در استعداد تمام روانه و در بیست و یکم ماه مزبور کوکبه منصور از آب هیرمند عبور نموده
چون بسبب موسم زمستان صحرای خالی از علف و اهالی غلات را جهت
غنیمت بقلعه قندهار کشیده تتمه را با آتش تلف کرده بودند لهذا از کوشک نخود
عزم سپاه مسعود گشته هر جا آب اهل اردو و رفته از هزاره جات غله حمل
و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند دسته‌ها بدین تقریب جهت جلوه گر میدان
جلادت گشته از قلعه بمیدان آمده دوازده روز آن مکان مقر کوکبه عز و شأن
گردید و در آنجا کنار از عذاب محاذی میرزا بابای ولی مضرب خیام دلیران عرصه
ها گردیده و در انتخاب جهت با فوجی گزین ستیزه جنگ جلادت را بعزم تسخیر
زمین کرده از گذرگاه آب بر دستی سیل بهاری اردوی ظفر شعار آمده در حوالی
لشکر ظفر اثر شورش بهجوم در انداختند قلعه داران جنگجو که در کمانند مژه
کمان از غایت بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان بر کف صف بر صف
بسته و بیان دیده انجم و اختر طرفة العینی از نگهبانی نظر نه بسته بودند با یشان
بر خورده در آویخته جمعی را بخاک هلاک بر افکندند و بقیه خایب و خاسر

بجانب

بجانب قندهار فرار کردند اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی هوای بلند
شد اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کار شب برداشت معلوم شد
که حسین بوده است که بقصد شبخون آمده بوده است پس رایات ظفر
آیات از آن مکان در اهتزاز آمده و چون آخر سال بود آبها طغیان داشت سرور گردون
فراز بلند اختر اشهب گردون خرام را والحق سپاه شناور ساخته براهنمایی حدت
فراست از برابر قریه کوکران دو فرسخی قلعه قندهار که رسیده از آن لشکر انجم حساب
با بنه و اسباب سالماً از آب گذشته و در سمت کوهی که بجانب قلعه برفراز
آن واقعست آغاز عبور کرده اگرچه توپ قلعه به آن سمت میرسید اما خدیو ثریا
جناب رعد و برق توپها را صدای رباب انگاشته بدون اینکه حسین در جهان
فوج چون جوار و یا موجی در آن بحر زخار جهان آشوب ظاهر شود در کمال شوکت
دو فرسنگ گذشته در سمت شرقی قلعه بافراشتن بارگاه عرش اشتباه پایه زمانی
بر آسمان رسانیدند

شب پنجشنبه نوزدهم ذیقعدة الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه
داور خاور در مقام شرف انتساب حمل آفتاب عالمتاب بر تخت
زمرد فام فلک قرار گرفت جنود جوای ریاحین بجا حجره دارالقرار چمن و احاطه
قلعه گلشن پرداخت و در زمره ساعات بهمن و دی را از سیب پست رسیده
افواج سبک روح نسیم فروردین شاخ علامات غنچه و قبول شکوفه جهان را
در هجوم لاله و ریحان شهر صفاهان تحت بحکم خدیو زمین داور مجلس خلد آیین
برای جشن نوروزی در کمال فر و فیروزی تزئین یافته آن بزم میمنت ال از
طبقهای زر سنج و سفید گلزار مشحون بلاله عباسی شد سران سپاه و ملازمان
لشکر از جامه خانه همت سرشار روبه خلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند
روز دیگر محمد خان افشار را که به فوجی از بکری لشکر فیروزی اثر سرافرازی
داشت با فوجی از جابکوان ایران جنگ جو تاخت تلاش مامور ساخته بسمت
اسیرها از قلعه فرار و خبر آوردند که حسین از رفتن غلجائیان خبردار گشته هنگام
شب سیدال با چهار هزار جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روانه
کرده خدیو بحال غازیان پای فلک فرسا را بکلاه جیقه رکاب ساخته

فتح خان

سوار و با جمعی از دلیران که بخواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور
تا خنجت طایع گروه و قراول و نگهبان و چنداول در دامنه کوه باربرول گشوده سپاه ال
نیز متعاقب وارد و چون غازیان را از اندیشه حزم عاری و خواب غفلت را در چشم ایشان
طاری دیده بقاعده آنکه علی الغفله بر سر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را
از هم پاشد درکمین کین کوشی سازی پرداخت مقارن آن رایت ظفر آیت
آشکار گشته اما عنان آهنگ فرار دلیران متعاقب ایشان مراکب خاک
نورد آتشین سم را بادرفتار و لب سیاری از آن گروه را طعمه تیغ آبدار ساخته
مابقی بدامنه کوه متفرق و بقیه با سپه ال خود را بقلات رسانیده تحصن اختیار
نمودند خدیو نامدار مظفر و کامکار عطف عنان بمقر اقتدار کرده امر مزبور را که آخر
آورده بود موسوم بر کول و دامن آمال او را لب ریز نقود و حصول فرمودند و در هشتم
ذیحجه الحرام از مکان مزبور کرتک لوای منصور نموده در مکان نزهت نشان بمعمار
رای رزین و مهندس طبع سعادت قرین قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و
چهارسوق و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح
افکنده آب نورنگ را که در لطافت آبروی کوثر بوده در آن جاری ساخته
بنایان چابک دست از اطراف ممالک محروسه جمع آمده در معسکر فیروز
اثر بوده دست و بازوی اهتمام بار زنبیده آغاز کار کردند در اندک روزی قلعه
مزبور در کمال متانت و استحکام بهم رسیده صورت اتمام و ابنیه عمارات
آن بر وضع دلنشین سمت انجام یافته و شهر معموره خلد تمثال که سواد آن طعنه
بر غزه بیضا سحر نوال میزد بعرصه ظهور آمده نامیده ماه کجو بلا طاق و انگشت نمای
آفاق گشته و بنادر آباد موسوم گردیده در شب هجدهم ماه مزبور امرزف سلطان
علی ذ که در عهد پادشاهان سلف حکومت علیائی به پدران او اختصاص داشت
از قلعه فرار و جهه سعی در بار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت گردیده و
متعاقب آن معروض سده سنیه والا گشت که فوجی از علیائی بعزم
دستبرد بکنار رود آب در آمده اند فوجی از دلیران بدفع ایشان نامزد
گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را بزلال سیف آبدار به آب
مالیدند چون چند روزه میدان با ایشان داده شده بود که شدید قدم جرأت از قلعه

بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول در نیاورده به سپرداری
متانت حصار و قلعه‌داری پرداختند پس همت والا بمحاصره قلعه قندهار
مقصور گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند بفاصله ربع فرسخ قلعجات محکم
که دایره محیط تمام قلعه‌جات شش هفت فرسخ می‌باشد ترتیب داده بهر
قلعه فوجی مأمور و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج جمعی تفنگچی بکرات
متعین گشته و ثانی الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی
از میان برجها میگذشتند ما بین هر برج دو برجی دیگر بنا گذاشته راهها را بالکلیه
بر قلعگیان مسدود ساختند و هر یک از ایشان که بتحصیل دانه غله مانند
غله سر بر می‌آوردند مستحفظان بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشه از
پا در می‌آوردند و در سیم محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری عرایضه از سرکردگان
رسید مامور بقلعه بست بود که توپ و خمپاره بقلعه بست بسته بوده‌اند
افاغنه از در استیمان در آمده قلعه را سپرده‌اند از موقف اعلی حاکم برای ضبط قلعه
تعیین گشته لشکر فیروزی اثر افاغنه را برگرفته وارد بار سپهر اقتدار شوند و چون
در حینیکه بتعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کوکبه منصور واقع میشد توپخانه
همراه نبود بکار آن پرداخته بودند بعد از مراجعت فوجی از توپخانه و استعداد به تسخیر
شهر صفا تعیین گردیده و در چهاردهم ماه مزبور معروض رای واقفان عتبه علیا شد که مامورین
شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپاره‌ی آتش افشان را برق خرمن جان قلعه
گیان در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را اسیر و فرمان بر ساختند
جمعی از دلیران تمامی قلعه مزبور و بقیه لشکر با اطراف باوردوی همایون
مامور شدند و در آخر شهر مزبور حرم محترم و بنه و آغروق که در شهر شوال از
موکب نصرت اشتمال جدا مانده چند ماه در سیستان و از راه آنجا آمده در فراه توقف
داشتند بحکم اقدس وارد اردوی معلی شدند چون سیدال که قبل ازین قندهار
بر آمده و از صدمه دلیران ظفر شعار فرار و در قلات تحصن اختیار کرده بود با محمد
مخذوم گرته حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات می‌بودند فوجی از بهادران
عرصه وغا را با سرکردگی امام ویردی بیک قرقلو به تسخیر قلعه مزبور مامور ساخته
امام ویردی بیک بعد از چند روز یورش برده برجی را که در سمت شرقی قلعه

واقع بود تصرف و اقامت در ارک تحصن جسته مدت دو ماه کجودواری پرداختند
چون دیدند که سیلاب صولت موکب کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا درمی آورد
از باب استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند و امام ویردی بیک با بشارت امدادش
جمعی از تفنگچیان رامی فتح قلعه کوهی کرده محمد حسین را با سید آل در نوسی خواهان
بدرگاه معلی بود باوردوی معلی فرستاده چون سید آل بهنجیکه در تگو صادرات احوال
اصفهان و هرات وکر یافت مردف دیلمه ملکه طلب بوتابع ره والا دیده
کج بینی او را از حدقه برآورده لطیفات حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام بر
داشتند

سعی دیگر یافت

که در اصفهان پیر محمد خان و الماس خان را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد
موفور به تنبیه اشرار مامور ساختند و بعد از آنکه رخصت قندهار معز اوردوی عز و اقتدار
گردید محمد علی بیک ساروی بلوی نایب ایشک آقاسی باشی را در نهم ذی الحجة الحرام با جمعی
به تنبیه اشرار بلوچ و بلوچیه توزرانیک که در مقام توزرانکیزی بودند روانه فرموده در
پنج فرسخی توزرانک طایفه بلوچ از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده با عسکر
فیروزی اثر تا تز معرکه و آغاز ستیز و آویز هشتصد نفر ایشان عرصه شمشیر تیز استر و شتر
و اسباب بخیط ضبط و کسب درآمد و بعد از استیصال آن گروه چون طایفه شیرخان
که در حوالی خاک سکنی داشتند بر روباه بازی در آن نواحی تک و تازی می کردند
شیر شکاران به تنبیه ایشان ایلغار و حوالی مجمع بهنگامیکه جسم پلنگ چون موش
دم گرگ از دل رافع سپر حلقه و اظهار نه کرده شیرخان در کوش حیل جواب جز
کوشش کرده بود بپای جلادت بر سر ایشان ریخته خونی از ایشان را با شیر
خان سرگروه آن جماعت از پا درآورده تمامی مساکن و اماکن ایشان را بالمره
نهب و اسیر آوردند حکم والا بتزلزل نفاذ پیوست که محمد علی بیک با مامورین رفته در
خالی و خاران سرداران بلوچستان ملحق و بعد از انجام کار آنجا عازم توزرانک به
تنبیه و تعلیه جماعت آن نواحی پردازند و در بیست سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری
امیر محبت خان و امیر اسد ولدان عبدالله خان که حقیقت اخلاص و از بهای او نسبت
باین دولت ابد پیوند بقلم نگارشه کلک اجلال شد وارد دربار سپهر مدار و بعطای
اسب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته محمد امیر محبت خان برتبه

بالی

ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت توپراک محراب سلطان بایر که
بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان
مأمور گردید که به محافظت قلعه و ضبط علاقات قوشنج پردازد و دو هزار نفر از فرقه
کاکری و ترینی جمعیت کرده آمده قلعه فوشنج را محصور و ازین طرف نیز فوجی بسرداری
محراب سلطان و دفع اشرار مأمور گشته جماعت اشرار راه فرار پیمودند اگرچه
سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند این بود که قلعهٔ خاکی را که [illegible]
حصار استظهار داشت یورش برده بحوزه تصرف در آوردند اما چون پیر
محمد خان که سردار بزرگ بود هم از سن عقل زیاده سر و شخص وجودش بنا شد
و ستیزه رای محض بود محض لجاج در آتش خان جدا گشته بر سر غازیان رفته غا
زیان را به شب و دگر بوده پر مهالک و خطر انداخته جمعی از لشکریان را [illegible]
بها آورده که تلف و دواب و اسباب ایشان را بر طرف ساخته بو
لهذا چرخچی باشی و محمد علی بیک قرقلو نایب ایشک آقاسی باشی بحکم
والا یکباری رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با قشونهای مزبوره بدربار معلی
آوردند

سابقا صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا از موقف اعلی
مأمور به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود که در دادن کوچ عزیز بیک دادخواه
[illegible] افشاریه ابای از باب امتناع در آمده بود گردیده بعد از آنکه ساحت
قندهار مقرّ لوای نصرت شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک [illegible]
و استعداد و سرانجام اسباب سفر خیر بنیاد کرده از راه بادغیس و مارو چاق
متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که موطن مهالک بلخ بود به سکنی
ایل افشار اختصاص داشت بورود موکب مسعود شاهزاده بدو سه منزلی آنجا که علیمردان
خان حاکم خود را گرفته دست آویز اعتذار ساخته باستقبال موکب شاهزاده
شتافته کلید قلعه را سپردند سکنه سیورغان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم اتحاد
از باب اطاعت در آمده رسم انقیاد بجا آوردند شاهزاده بعد از انتظام
امور اندخود علیمردان را با چند نفر از ریش سفیدان آن دو طایفه روانه دربار سپهر
اقتدار ساخته خود متوجه اقچه شده اهالی آنجا شرط خدمت بتقدیم رسانیدند

در غرهٔ شهر ربیع الاول سنه قو آغزوی با جمعی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته خود
در سه فرسخی بلخ گذاشته نزول و صبح روز سیم که خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد با کوکبه
واحتشام واستعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته طلیعهٔ سید ابوالحسن
خان والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر از میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت
شان رابه موفور و نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده سپاه منصور را دسته دسته
پیاده کرده در آن نهرهای شکسته و باغات متراکم و بستیز و آویز مشغول ساخت
مخالفین روی بر تافته ببالای بروج و حصار برآمده بمدافعه پرداختند و دلیران سپر جلادت
بر سر کشیده قدم بر فراز حصار گذاشته دست و تیغ خصم افگن باز کرده
بسیاری از شهربند اسیری دور و غازیان دروازه را تصرف کرده ابوالحسن
خان و روسای بلخ بارک کهنه جسته بخود داری پرداختند از این طرف نیز
فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره بارک شبانه روز
رخنه انگن حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنهٔ ارک می بودند تا آنکه
قلعگیان و اهالی بلکه سلب حرمان گشته از در عجز در آمده و تمامی اهالی با قضات
و سادات و اکابر و اعیان جبهه سای دربار شاهزاده والاتبار گشته رقم عفو
و بخشایش و همگی سران و سرکردهگان اوزبکیه بلخ و توابع جوق جوق بموکب
شاهزاده را پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از شکست
والی بچپاول و تاخت سقاق هامون مأمور گشته بودند اکثر محال را عرصهٔ نهب
و اسیر ساخته حصار شادمان و قلعهٔ مأمور را بحیطهٔ تسخیر در آوردند و اهالی قندز که در
بیست و پنج فرسخی بلخ واقع است تا حدود بدخشان از انتشار آوازهٔ غلبه
و قهر سپاه ظفر دستگاه در صدد وثوق در آمده آن ولایت نیز ممالک محروسه گردید
و در روز پنجم ربیع الثانی آن سال ابوالحسن خان چاپار از جانب شاهزاده کامکار وارد
و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سدهٔ جلال ساخت اگرچه شاهزاده خلاع و اسباب
که چنان سرکار عظیم الاقتدار را لایق و سزاوار باشد همراه داشت لیکن در ازای این فتح
نمایان هزار الف و چهل هزار نادری که باصطلاح متعارف هزار و ده هزار تومان باشد
با یکصد دست خلعت و چند رأس اسب زین و یراق طلا مکلل نزد شاهزاده
عالی گهر ارسال داشته شد که فراخور خدمت بهر یک از سران و سرکردهگان

سپاه عظمی نمایند اما در باب عبور از آب آمویه امری از موقف فرمان صادر
نشده مقرر گردید که اوضاع آنجا را منتظم و آذوقه وافر سرانجام کرده و مدارکات
بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نمایند شاهزاده بانتظار جواب نپرداخته
بالجمله انتظار نمیداد و از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم گذار گشت
از آن طرف نیز ابوالفیض خان شاه افراسیاب جاه کارها از ایلبارس خان
والی خوارزم استمداد و چهل و پنجاه هزار نفر از اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله
جمعیت انعقاد داده در ظل استمداد وارد قرشی گردید هرچند تعداد جمعیت
لشکر نصرت اثر زیاده از ده دوازده هزار نبود اما بفحوای المثل نحن من لا [illegible]
شاهزاده عدت خصم را در برابر آن فوج نصرت اشتمال مانند فوج غراب در
جنب شهباز تیزچنگال دانسته دلیرانه بکوشش پرداخت پادشاه بخارا را
مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شد و لشکر خوارزم
بدون تلاش و رزم بسمت خوارزم عزم نمودند پس شاهزاده بقصد تسخیر قلعه شلاوک
که در نزدیکی قرشی واقع در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته
از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را
عرضه شمشیر و آن سرزمین را بحیطه تسخیر درآورده و لیکن بابا خان چاپوشلو که از روسای
لشکر و بیگلربیگی هرات بود در اثنای یورش بضرب گلوله وداع هستی نمود
در همان اوان که از کار قرشی فراغت روی نموده بود شخصی از ایشیک آقاسی
فتنه جوی اورنگ از جوی روان جان دست شسته خود را دفعتاً بر سر
قلیخان دادخواه رسیده او را بزخم کاری از پای درآورده حاضران نیز او را
بدار آویخته او را در همان جا پاره پاره و از تیغ خونخوار از دیار هستی آواره کردند
چون این خبر بعرض آقای دادخواه اعنی خداوند دادگر رسید فرمان همایون خطاب
بشاه افراسیاب جاه کار و بزرگان ترکستان عز صدور یافت مشعر بر
اینکه چون آن سلطنت مآب سلیل سلسله سلطنت چنگیز خان و دوده خاقان
ترکمان می باشند مقرر فرمودیم که شاهزاده بکار او نپرداخته و از آنجا
بادر عالم ایمنی آن والا جاه بر اورنگ سلطنت موروثی منظور نظر اقدس
می باشد چند نفر از روسای ایشان برای بنای کار و دستور از امور آن مملکت

روانه دربار سپهر اقتدار سازند و نیز حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور عزت را
برای شاه ارسال داشته خود معاودت به بلخ نمود بانتظام و انتساق امور آن مملکت
پردازد هرگاه اهالی توران راه فرمان باقدام امتثال و اذعان فرموده فهو المراد و الا
بتایید الهی از دست خود گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را
فی الحال برای شاه والاجاه ارسال داشته و ترک محاصره قرشی کرده در آب آمویه
و عبور و سمت بلخ را مقر موکب منصور ساخت تا حقیقت حال زمین داور اینکه در
حین ورود موکب مسعود بگرشک سردار زمین داور و هزارجات بکبیع خان کوسه احمدلوی
منصوب گشته او را با توپخانه و استعداد تمام روانه ساختند و مشار الیه مدت زمانی
بمحاصره القلعه پرداخته کاری از پیش نرفت و در آخر کار بنای یورش گذاشته بعضی
از افاغنه را که مستحفظ بودند با خود هم داستان ساختند که در حین یورش برج و
دروازه را بدست دهند آن جماعت باین بهانه رخنه قلعه گیران را خبردار و هیچ را در
وقت کار آماده ساخته بود از آنکه غازیان در شب معین از بیرون بعزم قلعه گیری
دامن جلادت بر میان زده و سپرها بروی کشیده باقدام تهور جانب
قلعه دویدند هر یک خود را هدف چندین گلوله جانسوز دیدند تدبیر را مخالف
تقدیر یافتند و جمعی کثیر از قوشان و چریک لکزیه فره بقتل رسید لهذا سردار
را بازای این حزم و قصوری عزم معزول و بدرگاه معلی طلب فرموده برای صلاح
کارش حکومت تادیب که حکم چوب چینی داشت موافق مزاج او یافته بکف
پای سردستی بر او گرفتند هر یک از چاکران را که سر بر فلک رسیده بود
ایشان را پا بر فلک رسید الحاصل دیوان رع بیک افشار علمدار باشی را
باتفاق تاریک سلطان توپچی باشی بآن خدمت نامزد و با اسباب نقب
کندن و آلات یورش روانه ساختند مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب
و بردن سیبه پرداخته در دهم شوال این سال تخته تا آل نذر خان افغان که از جانب
حسین بحکومت زمین داور بودند ندای امان بگوش غازیان رسانیده خود را
بعزم استیمان بپایه سریر فلک بنیان فرستاده قلعه را تسلیم سرکردگان
نموده بموجب حکم همایون با افاغنه که در چند سال بود که در جمع ذخیره و
تهیه اسباب قلعه داری می کوشیدند بکثرت آذوقه و عدت محاصره

ولایت

وعدت خود و متانت مکان مستظهر گشته پشت به دیوار اطمینان داده در پناه
حصار قلعه داری کتق داشتند تا مدت محاصره دو ماه کامل امتداد یافت
در نهم شوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم یافته اولاجی از بهادران
معارک جلادت به تسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف افاغنه می بود
مأمور گشته یکیک را بحوزه تصرف و ضبط در آوردند و از آنجمله برج عظیمی که بر فراز
تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند آن را نیز
بتأیید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند و بعد از
آن به تسخیر برج سنگین پرداختند و آن برج در سمت شمال قلعه در جانب
چهل زینه در قلعه کوه بسیار بلندی واقع است که بقلعه قندهار اشراف دارد
دلیران بحکم همایون دامن جلادت بر میان زده بپای مردی عزم بلند آن برج را
با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افزون بود و در فراز آن کوه سپهر نمون طعنه
زن چرخ نیلگون و سیصد نفر از افاغنه قدر انداز بمحافظت آن اقدام داشتند
یورش برده بتصرف و تمکین اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار گرفتند
و افاغنه بروج تماما بمعرض قتل و اسیر در آمدند و خمپاره های ثعبان دهان و توپهای
کوه توان که گلوله های هر یک بوزن هفت و هشت من بود از چنان راهی
صعب که پیاده را راه عبور از آن بسهولت ممکن نبود بهزار جر ثقیل بالا کشیده
بر قلعه کیان و برج مشهور به برج دده که در جانب قلعه قندهار واقع است بستند
والحق عقل محال اندیش از وقوع این امور غریب در وادی حیرانی و تنگنای سرگردانی
است و هرکس آن راه تنگ فضا و پر پیچ و خم و آن کوه سپهر شکوه آسمان
قوام را برای العین دیده باشد یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه آسا بمانند
در چنان مکانی که عنقای فلک سیر وهم از تصور قاف قله آن پر می ریزد منوط بنفاذ
امر پادشاهی و چنین حکمی البته تا حکم الهی بود   کشتیهای توپهای در آن کارزار
نظر دوخته بقلعه قندهار الغرض از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعه
گیان مظهر بفحوای صدق انتمای وقودها الناس والحجارة ساخته
بکثر مولای برج دده را از صورت حسبی انداخته و بعد از آنکه بنیان قرار
برج دده بزلزل پذیرفت چون جماعت بختیاری که باستحکام آن سمت

اقدام داشتند مکرر داد طلب و مستدعی اذن یورش بودند از طایفهٔ مزبور و اکراد چمشگزک
و افغان ابدالی از هر طایفه سیصد نفر در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده بامر
همایون مهیای کار گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افاغنه پیش
از وقت مطلع گشته مهیای دفاع بودند قریب دویست نفر از داوطلبان مقتول و مجروح
گشته عروج بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید پس دوباره بعزم یورش مصمم
گشتند که بعد از انقضای جشن نوروزی اندازند

هنگامی که شهرستان جهان سیاه و سفید لیالی و ایام شهر ذی قعدة الحرام

ماه طالع از غرهٔ سلخ پوست نوروز کامرانی رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از
انقضای شش ساعت و کسری داور زرین افسر مهر بر رسم شبیخون عزم تسخیر
دار الغرور جهان کرده به برج حمل در آمد و افواج سبک روح صبا و شمال بصاحب لوای
سرو سهی و رایت افزای ها در چهره دست چنار مهیای یورش گشته بجانب
دار الملک گلشن روی آورد و نیلوفر با صولت و حزم بر فراز کنگره شاخ بلند
گذاشت و درفش بر سر چار برج حصار چمن بیرق بنفش بر چسم بر افراشت افغان
غراب و کلاغ با نغمهٔ قمری و عندلیب تبدیل یافت و نالهٔ جغد و بوم از بوم چمن بصفیر
هزار و شباهنگ معارضه شد طایفان لشکر خاک که از شورانگیزی دی تلخ مذاق بودند
در تنهٔ هار شیرین بهانه شکر افشان شدند و افواج زاغ و زغن که در عرصهٔ چمن
مسکن گرفته بودند وطن را غراب البین گفته در حسرت آشیان مانند فاخته کوکو
زنان گشتند چون خسرو گیتی ستان آفتاب جهانتاب هند ظلمت را مسخر
و دار الخلافه جهان را بنور وجود خود منور ساخته جنود و ممدی انجم و کوکب از مدارات
بروج راه نوازی گزیدند و ممالک سپهر نورد و قلعهٔ ظفر بر روی جهانیان گشاده گشته
قلع قلعهٔ بهمن و از دیوان قضا صوبهٔ بهار و بلاد سنبل و حصار فروردین سبزه بجاگیر لشکر نباتات
مقرر و متعین گردید فراشان با تروشان با فراشتن بارگاه آسمان و نصب
اورنگ عرش فرسا فلک اطلس در عرصهٔ غبرا ظاهر نموده پایهٔ زمین را به آسمان
افراختند و مجلس آرایان محفل ارم نگار را در کمال فر و زیب بنظم و ترتیب بزم
نوروزی دست گشادند رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای هزاره و ملطقای
کامگار در نقاره خانه امت سرشار مانند زرین کلاهان انجم و اختر نورانی

لباسان ثوابت و سیار بخلعتهای طلاباف والبسه زرتار برود وش آراسته در حواشی
آن محفل بسوی شامل قرار حور رتبه وشان گشتند و ایستادند و بکوزان کامل عیار طبقهای
اشرفی چون اطباق چرخ انجم‌های نثار آن بزم میمنت قرین ساختند و لعبتان غنچه کشای
باغ و گلزار نوبت ملوکانهٔ اقبال ابد مدار گشته در همان روز فیروز بتهیهٔ اسباب
یورش پرداختند و چون طایفهٔ بختیاری در اول مرتبه داد طلب گشته کاری ساخته
بودند بنابر آن ایشان باین امر مامور و سه چهار هزار نفر از دلیران جوان جرار و سرباز دان
عرصهٔ گیر و دار انتخاب کرده در شب دویم ذیحجه خود همراه رفته در اطراف قلعه در
بیغولهای سنگ و زوایای کوه و خفایای جبال در کمین کرده نشستند و خود نیز آن شب در
برج جهل زینه در پناه کوه در جای که از نظر قلعگیان مستور بود بانتظار ظهور طلیعه سلطان
روز که در رنگ شب وصل محروشان دل فروز بود اختفا گزیده تا هنگام ظهر آن روز
بدون آنکه قلعگیان ادراک این معنی نمایند در همان بیغوله توقف فرمودند
در اول که اعداء عصر بزوال رادم لیلین بود نماز ظهر را در استقامت از ایزد بیهمتا
کرده بخت از جانب برج ده ده یورش انداخته شورش یورش در افکندند چون
سپه آتشین بطایفهٔ بختیاری تعلق داشت آن گروه هر الجیت یاری کرده قدم در فراز
سلم مقصود گذاشته برج را التصرف کردند و از آنجا بجانب برج مشهور بچار برج هجوم
آور گشته تا مستحفظان آن جا بخود می پرداختند برقا استیلا در آن مکان افراختند
دفعه سه مرتبه بهایات مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته بلا راه جزره که بتقدیم رسانیدند
اما چون جمیع مزوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتش دم و سرداران خنجر گذار مریخ
توام برسم کومک بدلیران قلعه گیر نرسیده هر دو هزار آن طایفه از چیره دستی جنود ماهره
سرکوب بلیغ یافته روی برمی تافتند بهادران نصرت قرین نیز که در کمین کمک
بودند از اطراف حمله ور آور شده بپا مردی تلاش از نردبانهای که ترتیب یافته
بود بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و برج کرده قلعه را بحیطهٔ تسخیر در آوردند حسین با
قلعه را از اغاغنه فرصت جسته بعضی از زنان خود را برداشته بقول که در جانب جنوب
قلعه در فراز کوه واقع بود گریخت و بقیة الطایفه ذکورا و اناثا عرضه شمشیر و اسیر کمند
نقد برگشتند پس بانگ رعد و الا نوبتهای را که در بالای کوه و حصار قلعه بود به قبول بسته آواز
های رعد خروش انهدام اساس دولت و قصور قصر شوکت حسین را با

اخبار ورا از خواب گران غفلتش خواهی نخواهی بیدار گردانید روز دیگر که شمع جهان افروز خورشید
از شبستان لیل بی حجاب از زیر پرده احتجاب خواهی نخواهی بیدار گردانید روز دیگر که شمع
جهان افروز پرتو آمد زلیخا نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر از سرکردهای
علجائیه برسم ننوات که باصطلاح افغان عبارت از دخیل بوده باشد بخدمت اقدس
فرستاده فرمان امان از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان
محمود و اقوام و اتباع خود تمامی روسای افاغنه آن ملک را تاج تارک افتخار و استظهار ساخته
در بارگاه زرین قباب که در خارج دروازه بابای ولی مخصوص نشیمن آن حضرت متراز و عیوق
افراشته بودند بشرف پابوس سربلند و بنوید جان بخش مرحمت بهره مند گشت و
همت بحر خاصیت والا نظر قبول باموال و غنایم ملوکیان که از تعداد اندیشه محاسبان بیرون
بود نیفکنده همه آنهارا به دلیران جان سپار عنایت و حسین با اولاد و اقربا و بنی اعمام
و مالی که مالک بودند روانه مازندران و سکنای ایشان در آن ولایت مقرر داشتند
و چون ذوالفقار خان ابدالی با احمد خان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده بقندهار
رفته بودند و حسین آنهارا گرفته محبوس داشت در روز حبس قلعه ایشان نیز از محبس نجات
یافته بدار الامان ظل اللهی توسل جستند لهذا مرحمت بیکران خاقانی ایشان را نیز مأمور
بمازندران و از مالیات دیوانی معیشت بقدر الکفاف و وجه هر یک مقرر فرمودند
طایفه علجائیه مشتمل بر دو گروه می باشند که یک گروه موسوم بهوتکی و متعلق بحسین و فرقه
دیگر تراخی و منسوب باشرف سلطان می بودند چون اشرف سلطان بنحوی که سبق ذکر
یافت در اطراف کوهای لوحات سبقت جسته در بدو ورود موکب والا بقندهار
شرف اندوز خدمت خدیو کامکار شده بود حکومت ایل توخی را علاوه قلات
با و تفویض و ملوک قندهار را که سمت غربی آن در فراز کوه واقع و فی الحقیقه در نحوست
اساسی و تثلیث تالی رخنه ز دهر و امصار بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان
و همان نادرآباد دار الملک و مقر برای نشیمن الولایت ساختند و چون عهد کرده
بودند که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید اسارت نکنند امر والا بفک رقاب تمامی
اسرای قلعه و ایصال آنها بصاحبان آن اصدار یافته ایالت الولایت را بعبد الغنی
خان ابدالی که سالک طریق اخلاص ورزیها و خدمت گذاری بود مرحمت و بزمین داور
و گرشک و بست نیز از روسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کار آمد

علیجاه را سالن دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته نادرآباد و توابع را سکنای ایل ابدالی که در
بنت بور و ایل و ولایت خراسان توطن داشتند اختصاص داده معزز داشتند که ابدالی کوچیده
و آمده در آن مکان توقف نمایند هوتکی علیجاه رفته در املاکه ایشان سکنی نمایند و آن
جماعت در بیست و چهارم ماه مزبور از آب گذرانیده روانه مکان مقرر گشتند

هذا تاریخ
نادرشاه است



بود خطای دولتین وارد نادرآباد و بعد از دو روز باریافته پیشگاه حضور اقدس گشته ابلاغ
لوه لوان تازی نژاد مع یراق و اسباب مکلل و هدایای لایقه که پادشاه والاجاه روم بتهنیت
جلوس همایون مصحوب پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و بتبلیغ پیغامات لسانی و تقدیم تهنیت
زبانی نموده باعطای کورک سمور و اسب با زین و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده زیاده بر معمول
سلف مشمول عاطفت و احسان شدند چون در نامه پادشاه والاجاه روم در سر مذهب حضرت
امام جعفر علیه السلام اذعان صریح نکرده در باب رکنی از ارکان مسجد الحرام با ائمه این مذهب
متمسک بعذر گشته اعلام نموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق زمنه بیکی از ائمه
مذاهب اربعه است تغیر آن مؤدی بمفاسدی گردد و رفاقت امیر حاج ایران نیز از راه شام
منتفی و وقوع فتنه است و خواهش کرده بودند که عذر دو ماده متلقی بقبول گشته مقرر گردد
که امیر حاج ایران از راه نجف اشرف همه سال حجاج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفع
امیر حاج ایران را از راه نجف اشرف پذیرفتند بشرطیکه سلطان بغداد مایحتاج حاج را هر
ساله آماده سازند و ایلچیان را آخندان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوسلطنت بندگان در
کاه این امور را با ایشان گفتگو و بوجوه شرعیه اقامه دلایل و براهین کرده از لغت و جنس تواضع
اسباب اضافه برآنچه در سوالف زمان با ایلچیان روم عطا می شد با ایشان مرحمت

و چون مقدمهٔ تخمیس مذهب و لتهای رکن بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه محول و موکول شده بود
و رکن اعظم بنای مصالحه بود لهذا مذاکره علیمردان خان بیگلربیگی لرستان فیلی را بجانب
لوتهای و رفیق مصطفی پاشا و افندیان ساخته در غرهٔ ماه صفر رخصت نهضت از اردو و روانه
دربار شوکت مدار عثمانی فرمودند

قبل ازین بهنجیکه نگارش یافت علیمردان خان شاملو را روانه
هندوستان و با علیحضرت پادشاه والاجاه هند اعلام داشته بودند چون تتمه افاغنه قندهار
مطمح نظر است بناظم صوبه کابل است واق نواحی مقرر گردد که سد راه اشرار نمایند
پادشاه والاجاه نیز در جواب نوشته بودند که درین خصوص بصوبه داران تاکید و قدغن
و فوج سپاه ارسال گردید که در سر راه ممانعت مفسدین قندهار نمایند و بعد از مراجعت علی
مردان خان برای تجدید یادآوری محمد علی خان تولکی آقاسی ولد اصلان خان که عمده امرای ایران بود
بسفارت مأمور و به پادشاه همایون جاه جواب نامه اعاده و مذکور ساخته بودند در
اوایل کار قندهار که افاغنه آنجا بار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند جمعی از غازیان
فیروزی نشان برای سد راه و تتمه آن طایفه گمراه بجانب قلات مأمور گشته اما
تاکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از سرحد مملکت
تجاوز نکرده سامان محبت را از دست انداز جنود و حق محفوظ و مراعات حال رعایا
و اهالی آن دولت ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند و سرکردگان لشکر منصور منزل بمنزل
چهار فرسخی را تا منتهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا با دلتنگ مرغه چپاول انداخته
قریب هزار نفر از جماعت غلجائی را که در آن نواحی بودند مورد تیغ هلاک ساخته
مال و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده تتمه بسمت غزنین و کابل فرار می نمایند
در خلال این حال معلوم می گردد که از دولت علیه گورکانیه کسی سر راه مأمور و مانع عبور و مرور
آن فوج مقهور نیست غازیان بنابر اینکه مأذون از خدمت اقدس نبودند که از مقام
مقرر قدم فراتر گذارند و در آنجا مکث و چگونگی بعرض عاکفان عتبه خلافت رسانیده
بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار تخلف وعده
تعیین و در پانزدهم محرم سال قبل بعزم چاپاری از راه سند روانه هند فرمودند تمنا
آنکه رفته در باب کابل و غزنین نگارش رفت اما امر مؤکد بصدور پیوست که زیا
ده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده و جز بکار آن بکار در بلغت کوشو رسانیده

محمد خان وارد هند و ابلاغ نامه همایون کرده پادشاه والاجاه در جواب کابل و ارز مرحمت
حاجی ایلچی را تکامل نموده او را رخصت انصراف نداد چون بیگ کابل از زمانی
محمد خان منقضی شد و در اوایل محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک بعد از فتح قندهار
فرمان مؤکد خطاب به محمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص است
که برگشته هر گونه جوابی که از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و حکم همایون
را مصحوب شاه قلی جلودار از راه روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت
کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر که ایلچیان روم مرخص
و روانه آن مرز و بوم فرمودند پرچم علم ظفر انتما بجانب غزنین در اهتزاز آمده از جمله تخوم
که حد مملکت ایران و هندوستان است عبور و منزل قراباغ که شش فرسخی غزنین را مقر موکب
منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرالله میرزا را به تنبیه افاغنه غوربند و بامیان مأمور نمودند
و میرخان نامی که حاکم غزنین بود از سطوت آمد آمد موکب همایون مغلوب وحشت گشته
فرار اختیار و قضات و سادات و علما و دروش و اهالی و اعیان غزنین ببلدی قافله
سالار با عجز و نیاز و پیشکشهای لایق روی امیدواری بدربار خسرو عاجز نواز آورده مشمول
عنایت خدیو گردون وقار شدند و کوکبه والا از منزل قراباغ رایت فتح آیت بجانب
غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مزبور ماهچه اعلام جهان گشا را که خور اقتباس نور
از آن می کرد ضیابخش ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب
نصرت نشان از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین را بهزاره دهکندی و دهزنگی
و ابرق هزاره جات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده بودند
مأمور گشته غازیان تمامی ساکن و اوطان ایشان را پایمال ستم ستوران و بسیاری
از رجال را مقتول و نسوان را مأسور ساخته این مراتب را بعرض والا رسانیدند و حکم
معجز صدور پیوست که اسرا مطلق العنان ساخته و فوجی از آن جماعت را برای ملازمت
رکاب نصرت انتساب حاضر سازند و هم چنین افاغنه و هزاره جات کوهستان غزنین
که هر یک که سر کشی گردن افراخته چون درخت سال خورده نیروی بازوی
شوکت قاهره از پای درآمده هر یک که پا بجاده انقیاد گذاشتند سرافراز عفو
خدیو بنده نواز گشته و در آنجا لوای توجه بجانب دار الملک کابل افراخته اعزه
و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبه سعادت پرور و

بتشریف و خلاع فاخره پرایه شرف در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت
ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جادهٔ انقیاد نکول و شیرزه خان کوتوال قلعه
در پناه حصار قلعه داری از راه نادانی درآمدند روز سه شنبه ربیع الاول که پیشخانهٔ گیتی ستان موکب
همایون پیشخانهٔ والا بحوالی قلعه رسیدند جمعی از قلعگیان از دور تیرهای جلادت پرون
گذاشتند آغاز معارضه کردند حاملان پیشخانه چون مأمور بجنگ نبودند بحال ایشان
نپرداخته نصب سراپرده گردون شکوه و وضع احمال و اثقال اردوی انجم ازدحام در اوتنگ
نیم فرسخی سمت شرقی شهر نموده کوکبهٔ جهانگشا نیز بعد ورود آن مکان گشته
روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ
آهنگ و آن طایفه باز بهوای روترش بازدحام تمام از قلعه برآمده مبادرت بجنگ
و شروع بانداختن توپ و تفنگ شدند این معنی مهیج مادهٔ غضب خاقانی
گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند به تنبیه آن جماعت اشاره
فرمودند مأمورین اسب برانگیخته و با شمشیرهای آخته با ایشان درآویخته تا پای قلعه سراغشان
کردند و همان روز عزم بلند حد توصیف کشورستان قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور
جنود ساخته از یک طرف محکم وارد توپهای قلعه کوب را برفراز کوه کشیده برج
مشهور لوقابان را که هم پرواز نسر طایر و هم آشیان عقاب زرین بال چرخ
دایر است طعمهٔ توپهای برق آثار از یک جانب ابر مطیر خمپاره را بر حال قلعگیان
صاعقه بار ساخته زلزله در بنیان ثبات چرخ برج حصار و اساس قرار قلعگیان انداختند
چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده میان شعلهٔ شور و شر بر خود پیچید و چون
تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم ماه بهمراهی کاروان
عجز و ناتوانی وارد دربار سپهر مدار و بزبان ناتوانی بادای اهلکنا بما فعل
السفهاء منا اعتراف بقصور نموده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق در
پیشگاه نظر اقدس گذرانیده خزانه و جباخانه و فیلخانه پادشاهی
که در ارک بود بضبط سرکار خاصهٔ شریفه تعلق پذیرفت شاهزاده نصرالله
میرزا که سابق از منزل قراباغ به تنبیه سرکشان غوربند و بامیان و قلعه ضحاک
مأمور گشته بود بهترین بتنبیه و قلعجات ایشان را متصرف و آن جماعت را بجرگه
اطاعت درآورده در بیست و چهارم ماه مزبور از راه چاریکار وارد

درزو

وشرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گردیده مقارن آن عرایض محمدخان بصحابت قاصد ملحوظ
نظر فرخنده مقاصد شد مضمون آنکه از دولت گورکانیه او را جواب می دهند و نه
رخصت ایاب لهذا احدی از ایلچیان و دیوان و چاپاری نیامد و نامه همایون بنام
والاجاه نگارش یافت باین مضمون که قبل ازین علیمردان خان شاملو و بعد از
آن محمد علیخان بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شده در خصوص سد
راه فرار اشرار بالشاه والاتبار اشعار و از جانب آنحضرت نیز تعهد آن مطلب عمل
آمده بود بنا بر وعده آن پادشاه ویگاه کوکب عز و جاه وارد قندهار گشته بعد از آنکه
خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره روانه ساختیم الحال یکسال
متجاوز شد که او را نگاه داشته بجواب نامه نیز نپرداخته‌اند اولا در باب وعده
کردن و ثانیا خلف آن بعمل آوردن و علاوه آن ایلچی را برخلاف قانون سلف
یکسال نگاه داشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق گذاشتن
همانا از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قلعه
قندهار چون وهن و قصوری که از افاغنه بایران صدور یافته بود زیاده بر آن
بممالک هندوستان واقع شده مظنون آن که از تنبیه آن طایفه مرضی طبع اقدس
شاهی بوده باشد و این دو دولت را هواخواه یکدیگر دانستیم متوجه تنبیه آن
جماعت گشتیم و بعد از تنبیه آن طایفه چون مردم غزنین از باب آداب برآمده
بودند مشمول نوازش شاهانه گشتند اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بایست ورود
رایات نصرت آیات را مغتنم شمرده در عالم اتحاد دولتین بلوازم خدمتگذاری
و اعانت پردازند در سعادت بر روی خویش بسته با افاغنه اتفاق و اظهار
مراسم شقاق و نفاق کردند چون این حرکت منافی طریقه آداب و بیداری حرمت
موکب ظفر کوکب بود از راه بجائی که در باب ایشان تحقق داشت در مقام تادیب
آن طایفه در آمدیم ثانیاً کمال کبر اهتمامی تایید بنا بر روی امید بدر مهلت طراز آوردند ایشان را
بنا بر خاطر آن پادشاه ویگاه مورد عفو و مشمول احسان فرموده مقرر داشتیم که احدی متعرض
مال و حال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الان صورت تنبیه افاغنه منظوری
نبود و باز همان دوستیها منظور نظر میباشد و چاپاری از همراهی چند نفر از اعیان
دار الملک کابل در بیست و ششم ماه مزبور روانه شاه جهان آباد ساختند

که یساول بوساطت نامه همایون فال وکابلیان بزبان مقال کیفیت حال را معروض پادشاه
سلیمان جاه ساختند و بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن ملک ایشان را مانع و به پشاور
راجع ساخته یساول که پکاپاری میرحیات ولد میرعباس نام افغان در عرض راه بقتل
رسانیده و چون غله و محصول آن ولایت لفاف باحوال سپاه نصرت پناه نمی کرد لهذا
فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه دارک مامور ساخته در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی
تایید یزدانی عازم کوهستانات چاربکت و بجراد و صافی که موضع حاصل خیز و مکان معمور پر
آب و علف و مساکن طایفه افغانی بود شدند که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل آید و هم
توسعه در غله و ذخیره بهم رسد افاغنه آن سمت بقلل جبال تحصن جسته دلیران رزم آزما بحکم والا
کوه نورد و دشت پیما گشته سقاق و مساکن ایشان را بپا یموی جلادت لگدکوب
و سرکشان را مقهور و منکوب ساختند الطایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک پیکران
صدمات الفوج و سقاقات خویش را مستغرق لطمات اندریای آهنین
موج دیدند بخودی خود خدیو بحر و برکه کشتی شکستگان طوفان حوادث را قرارگاه لنگر
امان بود توسل جسته بکنار عافیت و ساحل امنیت پیوستند و همگی سرکردگان و روسای
آن طایفه با سعدالله و ملا محمد ولد میا سیو و اقوام او بدربار معلی شتافتند خدمت رکاب
اقدس اعلی را حلقه گوش غلامی مفخر ساخته جمعی را بتقریب شدکه این آستان بخت جلوه
آزادی رسانیده و بیست و دوم روز حزم با به سریر مینو نظیر سرکوب بزم سپهر و
هم دوش ایوان ماه مهر گشته در بیستم شهر جمادی الاول لوای توجه بجانب لغمانک که
در خوبی آب و هوا و وفور نزهت و صفا طعنه بر سرابوستان جنت اعلی می زند
افراختند افاغنه دلیر آن سرزمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه باستحکام اساس
خودداری پرداختند دلیران نصرت شعار را با مراقدس بر سر سقاق ایشان
عازم شده آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای یکران غازیان یکسان دیدند
طالب امان گشتند روسای ایشان وارد دربار فلک نشان و مشمول عفو خدیو
جهان شدند و افواج بحر امواج که مامور بتنبیه هزاره جات بودند خدمات مرجوعه را
انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه وارد
دربار معلی و جاه گشته و در آن مکان فوجی بضبط قلعه جلال آباد و تادیب ولد میرعباس
افغان که مرتکب قتل یساول دیوان شده بود مامور گشته حاکم جلال آباد که نامغ

رانی

آن جماعت رسیدند ناصر خان از آمدن طلیعهٔ همایون خبردار گشته بهیئت جنگ برخواست
و صفوف لشکر آراسته پیش تازان سپاه جلوریز بر قلب ایشان ریخته در طرفة
العینی سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمع کثیری طعمهٔ شمشیر و ناصر خان با جمعی از
رؤسای هندیه زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب
بحوزهٔ ضبط دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که آن مکان مقر کوکبهٔ فیروزی بود دبدبهٔ ورود
رایت موکب والا پیوسته متوجه پیشاور شد آن ملک دلکش و عرصهٔ نزاهت پرور
تا ماهچهٔ الویه ظهور رشک هالهٔ قمر گردید
چون جماعت لکزیه جاروتله که در البرز کوه سکنی دارند بنا بر اینکه مساکن ایشان مشتمل بر
کوهستان و جنگل پر درخت و راههای بسیار سخت است باستظهار جا و مکان بعضی اوقات
از دور نافرمانی بیرون می‌آمدند ظهیر الدوله ابراهیم خان سپه سالار آذربایجان الحکم والا عازم
تنبیه ایشان گشته آوازهٔ تیغ سیف در خیابان غازیان سایه پرور بر مسمع اهل نفاق و
مساکن ایشان از آخگر سوز و شرر دلیران احراق شده مغلوب گشتند و تا این الحال
جمعی از ایشان که فرار کوه کمینگاه کین و قرارگاه تفنگچیان کرین ساخته بودند از اطراف آغاز
جنگ و ستیزه ز برابر دلیران کار آزموده تنگ ابراهیم خان بحکم قضا هدف گلولهٔ تفنگ شد
پس وهن و قصوری ازین قضیه پرتو به بنیان عزم ملوکانه راه یافته امیر اصلان خان
قرقلو را به ایالت آذربایجان و صفیخان بغایری را که سردار گرجستان بود و سپهسالاری
آذربایجان تعیین و روانه و مقرر فرمودند که با عساکر آن سمت نقد را مکان به تنبیه و
تادیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب معلی باشند
و در یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام الظفر فرجام بجانب شاهجهان
آباد اهتزاز یافته امر همایون بعزّ صدور مقرون شد که رود اتک را جسر بسته افواج
قاهره چند روز فوج فوج از آن جسر گذشتند نشان گذشته کوکبهٔ منصور نیز متعاقب عبور
کرده اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور نگشته که در هیچ از رودخانهها بدون سفینه و کشتی
عبور میسر باشد اما براهنمایی قاید اقبال خسروی در هر یک ازین رودخانهها که نمونهٔ بحر
ذخار و شعبهٔ دریای خونخوار بود معبر گذری پیدا کرده سواره در آب بابار و اسباب از
آب گذشته پنج شش هزار کس از سپاه لاهور در آن طرف آب وزیرآباد
به راه دیگر قلندر خان قلعه کاخه سر راه عافیت ساخته رایت خودداری

افراخته بودند قراولان موکب همایون بمدافعهٔ ایشان پرداخته در اسس فرار آن مشت
خاشاک کار سیل به امان کرده کوکب والا نیز متعاقب از آب گذشته در آن سمت
رود نصب سرادقات سپهر علو نمودند مقارن آن فوجی کثیر از جنود دسته به بسر
کردگی زبین داور اوبه که سلسلهٔ جمعیت را انعقاد داده بامداد زکریا خان ناظم صوبه لاهور
می آمدند در محلی ملک پور نشش کروهی لاهور مشهود دیده قراولان گشته تا این کار
بستیز و آویز انجامیده ایشان نیز بیاران گذشته پیوستند مگر معدودی که باتفاقای
قضا از حلقهٔ دام کمند دلیران رهای جستند بعد از ورود موکب همایون بحوالی لاهور که
باغ شعله ماه مقر زدند به عزت و جاه گردید زکریا خان چون معارضهٔ خود را با فوج منصور از قبیل
معارضهٔ ظلمت با نور دید کفایت خان وکیل مهمات خود را بطلب امان بدربار عز
وشان فرستاده خود نیز روز دیگر بجبهه سای آستان فلک بنیان فایز گشته بیست
لک زر و چند زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای دیگر برسم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده و لوازم
خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیده خلاع فاخرهٔ خسروانی و اسپ تازی نژاد با ساخت
وزین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع باو عنایت و نوازشات دیگر باره باو مبذول و ولایت
لاهور بدستور سابق باو تحویل و موکول گشته فخر الدوله خان ناظم صوبه کشمیر که مردم
کشمیر در حکومت او کناره گیر ره نورد وادی اطاعت او نبودند بسر و سامان در لاهور
توقف داشت بار نیابت اعلی سرافراز گشته روانهٔ آن ولایت و ناصر خان
صوبه دار را که از جملهٔ رفقای دربار و در رکاب آن حضرت شاهان مرحوم محمد تا الحال صوبه داری کابل
و پشاور سربلند و نوخیز الیاس فرمودند که به محافظت معبر و ضبط کشتیهای پنجاب
پرداخته سرّ دین را روانه اردوی ظفر قرین نمایند در بیان وقوع جنگ سلطان جهانپناه با عساکر حضرت
خدیو گیتی ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیط تسخیر در آمد
بعرض ایستادهای پایهٔ سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه والا جاه
هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب آن حضرت
پناه است موکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از راه
خانهای ثرف عبور در روز پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده وارد سرهند شدند و در آنجا بسر حد
تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد جنگی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ
اژدها دهان برق آهنگ و اسباب و ذخایر و آلات جنگ وارد و محل موسوم بکرنال

بتن

پنج فرسخی شاه جهان آباد گشته و چون رود خانه فیض که علیمردان خان زبیک آن را به شاه جهان
آباد جاری کرده از جنب کرنال روان و اطراف دیگرش بجنگل پیوسته است در آن مکان
حصن حصین و قورغان متین ترتیب داده توپخانها را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله
توقف دارد چند توپچیان شش هزار از سپاه ظفر پناه آن شام را بقراولی تعیین فرمودند که تا حوالی
اردوی محمد شاه رفته دستبردی زده تحقیق احوال او را نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه
نمودن ایشان موکب فتح نشان با عز و شان روز سه شنبه هشتم آن ماه از سرهند حرکت
و وارد منزل راجه رای که از ده کروهی و چهارشنبه نهم ماه وارد قصبه انباله هشت فرسخی که تا کرنال
سی کروه مسافت داشت گشته حرم محترم و بنه و آغروق را با سردار کل فتح خان افشار چرچی
باشی و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم ماه از انباله حرکت و پانزده کروه را
طی کرده شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر بنیاد ساختند و قراولان شب پنجشنبه مزبور بحوالی اردوی
محمد شاه رسیده موافق کیش و رویه سپاهیگری در گوشه کمین ره کرده بسهم دلیری در سر توپخانه او
جمعی از فیل و چند نفر از بنده دستگیر کرده به سرای عظیم آباد هشت کروهی تا بسر برگشته توقف
و شب جمعه یازدهم ماه دو ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران حضور
والا آورده تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد پس معتمدی را روانه سرای آباد ساخته بقراولان
اعلام فرمودند که در همانجا توقف و جمعی از آنکه تا آن زمان جلادت نشان در آن حوالی از روی
حزم و ثبات عزم بقراولی برده اند چون از سرای مزبور تا کرنال شش کروه مسافت و چهار
کروه آن تمام جنگل و منتهی بر یکراه باریک و دوازده کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه و زمینش هموار بود خدیو
جهان دل آن شیران را دو دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند
که هر یک سمت خود را ملاحظه جا و مکان نزول و همواری و ناهمواری زمین و کیفیت جنگل و میدان
جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد بموکب والا رسانند در روز دوشنبه سیزدهم ماه
رایات جهانگشا از شاه آباد متوجه تا سه که ده کروهی واقع است گشته در روز یکشنبه
سیزدهم هنگام صبح لوای آسمان سای نهضت یافته قول همایون را شاهزاده نصرالله میرزا داده
و جمعی از خوانین را سایه گزین جناح همای لوای همایون فال شاهزاده ساخته خود با فوجی از دلاوران
وران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد گشتند و چون محل مزبور مشتمل
بر رباط عظیمی بود که بسنگ و آجر برآورده بودند حاکم انباله با اهالی باستحکام قلعه و رباط مزبور
گشته بسرکشی پرداختند حکم والا نوبت بحصار مزبور بسته همگی آن جماعت از بیم جان طالب

امان گشته بپای بوس همایون سرافراز شدند و در آنجا سرکرده‌گان قراول با دو نفر شیر ایشان
حسب الفرمان حاضر گشته مجدداً هر یک سر و زنده که از اردوی محمدشاه بدست آورده بودند
بنظر اقدس رسانیده و از گرفتاران بزبان لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمدشاه از
دست برد قراولان پا بدامن حصن کشیده همایون همان مکان را که جای محکمی است باتمام غایت
خود ساخته با شراتها که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند
که هر دو طرف جنگل است و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه حضرت آهنگ و قابل میدان
جنگ باشد نیست چون راهی که باردوی محمدشاه میرفت منتهی بجنگل میشد و مرتقی
طبع اقدس نبود آن حضرت اراده کردند که بسمت شرقی اردوی او گشته در طرف پانی پت
که مابین کرنال و شاه جهان آباد واقع است در میدان وسیع و عرصه همواری درست نزول
کوکبه فیروز و رفع رایات عالم افروز نموده اگر محمدشاه بمقابله آید بجنگ پردازند والا از همان راه
رایت توجه بسمت شاه جهان آباد افرازند موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم ماه قبل از طلوع
فجر از منزل مزبور حرکت کرده و از رودخانه عمیق گذشته در دو فرسخی اردوی محمدشاه مکان هموار مسطحی
دیده خیام فلک احتشام را در آن مکان افراشته خود با چند نفر از دلاوران ظفر فرجام تا
نزدیک معسکر محمدشاه جای که علمها و بیرقهای ایشان نمودار بود پای جهان نورد را صبارفتار
ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته بمعسکر دولت مراجعت فرمودند هنگام شام
بعرض اقدس رسید که برهان الملک سعادت خان که صوبه دار چند مملکت و معظم امرای
هندوستان بود با سی هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمدشاه وارد
پانی پت شده نیز العود جمعی از سپاه نصرت پناه بمقابله او مأمور شدند اگرچه همه جا تا یک
نیم فرسخ گاه پیش اطراف اردوی محمدشاه جولانگاه خیول سپاه نصرت گشته
بود که از گوشه و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما برهان الملک شبانه بر سر معسکر او در رسیدند
صبح روز سه شنبه پانزدهم از آن منزل حرکت و چون رودخانه عمیق که بشاه جهان آباد
جاریست تا دریای جمون یک فرسخ و نیم فاصله دارد صبح دیگر که کوکبه جهانگیری آغاز
نهضت کرده قشون نصرت مقرون را سه قول قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا را
تعیین فرمودند که از جانب شمال دریای جمون تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افرازد
و شهریار کشورگیر مابین رود عمیق و دریای جمون را مسیر لشکران گردون نظام ساخته با جمعی
برای ملاحظه یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمدشاه شدند و در عرض راه قراولان

که شب بر سر راه برهان الملک سعادت خان مامور شده وارد خبر آوردند که سعادت خان
در نیم شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانید و قراولان بتعقب او
رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آن
حضرت نیز از محاذات لشکر محمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او را بفاصله یک
فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بروفق امر اقدس لطف الله میرزا را نیز بموکب
همایون ملحق و در آن موضع نصب لوای قرار کردند در اثنای آن حال سعادت خان آگاه
میشود که پیشتازان جنود منصوره بنه او را تاراج کرده اند چون از مردم ایران بود حوصله غیرتش
این معنی را بر نتافته از راه گمراهی آماده جنگ گشته خان دوران سپه سالار هندوستان با
واصل خان سه ور قشون خاص پادشاهی و جمعی از خوانین عمده با جماعت او از جا در آمده
فوجهای خود را دسته دسته کرده با توپخانهای سنگین و احتشام زنگی آهنگ میدان کین
نمودند این معنی محرک عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صاحب صوبه
ممالک دکن بود و از عظمای امرای آن دولت و قمر الدین خان وزیر الممالک و باقی خوانین
و صوبه داران و جمعیت از حد افزون و فیلان مست و پالس و توپخانه و اسباب فوج خانه
بیرون آمده از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا لعل خان خود پشت بر پشت تسویه صفوف
نموده بعرض سپاهی لشکر پرداختند و همچنین حال سپاه آن گروه نیم فرسخ بنظر می آمد
خدیو کشورگیر فیروزی که آرزومند چنین روزی بودند فی الفور جمعی را بجانب اردوی
همایون مقرر ساخته و بر را آراسته درع و مغفر ساخته بر اشهب گردون خرام سوار و قول
همایون مستقر صولت لطف الله میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته توپهای کوه کوبان را که میدان
جنگ آتش افشان بود آن ثقالهای برق آهنگ همیشه در تحت لوای شاهزاده والا
تبارک داشتند و رایت آیت یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله در عرصه رزمگاه افراشته
و خود با فوج نصرت قرین و مبارز عرصه کین و با توپخانهای جلو متوجه میدان نبرد و عازم موکه
رزم داور گشتند نظم ز بس تعداد لشکر بیکران بود ؛ سر انگشت کواکب خون
چکان بود ؛ برون رفت از هجوم صف کشیده ؛ مژه بر هم زدن از جنگ دیده ؛ شد از آمد
مرد سپاهی ؛ غبار رخش نه گاو و ماهی ؛ فلک چندان که دامن در کشیدی ؛ سر انجم بنوک نیزه
دیدی ؛ غریو کوس و ولوله در چرخ اثیر انداخت و پرچم رایات گلگون رنگ حیت سپهر
را شفق گون ساخت جرچیان طرفین مانند چرخ فتنه جو لنیز انگیزی پرداخته مبارزان جرار

وبهادران خون خوار دست باستعمال آلات حرب گشودند سرهای دلیران مانند گوی
در خم چوگان قوایم اسبان غلطان شد و روس سرکشان مانند حباب در دریای
خون سرگردان هر ماشه که بوار تفنگ می شد چابک سوار برار موکب هستی پیاده می ساخت
و هر ارّه های توپ که دهان آتش و قرب اشتغال داد زبانه نار حامیة وصف حال
می کرد و زمین از کثرت سواره و پیاده بتعبیر اذا زلزلت الارض زلزالها می گفت صفیر تیر
صدای فاتحه شهاب ثاقب در گوش جان می انداخت برق سنان صورت یکاد
البرق یخطف ابصارهم در دیده دل جلوه می داد گلوله تفنگ مرگ آهنگ تفسیر
وجعلنا رجوما للشیاطین بزبان حال ادا می نمود زبان تیغ معنی مستثنی بالسوق والاعناق
برهان قاطع ها و میرسید شد از وخته آتش رزم لیکن ز خون گشت
گلگون سرای زمین گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه فضای جهان گشته چون شب سیاه
ز نوک سنانهای خاراگذار شده چشمه چشمه زره سر بسر ز غلطیدن کشتگان در مصاف
شده پشته بر پشته چون کوه قاف ز بسیاری کشته و خسته‌ها در آن عرصه تنگ شد
جای پای تا اینکه سعادت از لشکر هندیان روی برتافته به یکباره بجانب انهزام شتافتند
و سعادت خان و نثار محمد خان برادرزاده او که در هودج جبل قرار داشت معذور گرفتار گردیده
بهمان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که سپه سالار و مدار علیه سلطنت بود
زخمدار گشته پسر او با مظفر خان برادرش مقتول و میا عاشور خان ولد دیگرش لقمه ادبار
در آمده خودش نیز روز دیگر بعلت آن زخم که کارگر افتاده بود درگذشت و اصل خان
سردار قشون خاص محمد شاهی باشد باشد بهادر خان افغان و یادگار خان و میر حسن
خان کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل بیگ خان و علا احمد خان که از امرای
معتبر بودند با قریب صد نفر از امرا و خوانین عظام و عظمای دیگر و سی هزار نفر از لشکریان
ایشان عرصه شمشیر زهرآلود گشته و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوستند و محمد شاه
نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب باردوی خود لکو به صفوف والاعلام
اعلام صولت نموده بودند بعسکر خویش باز گشته دست بر ذیل کهف زدند و فر این بجهت
ورود فیلان کوه پیکر و توپخانه‌های پادشاهی و امرای با غنایم بسیار و اثاثه فزون از شمار بحیطه
تصرف در آمد تا عرصه تنگ عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و باجساد کشتگان مشحون
گردیده بود روز وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف قورغان خود را بمورچل و خندق

و تو بکجانه استحکام داده بود خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را اذن یورش نداده از چهار
طرف بمحاصره اردوی او مأمور ساخته به بستن راه فرار همه پرداختند چون محمد شاه باضطرار
انجامید روز بیستم خلع سلطنت از کرده و افسر سروری از سر برگرفته با جزایری و امرا باستظهار
تمام وارد دربار سپهر احتشام گردیده و در حینی که پادشاه ذیجاه عازم دارالامان حضور اقدس
بود براعات نسبت علیه که فیمابین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده
نصرالله میرزا را تا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال مأمور و هنگام
ورود تا پیشگاه مسعود آن حضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک راه و رسم اعزاز نموده از آنجا
که دستگیری درین مقام شایسته آیات سروری است دست آن حضرت را از روی
تلطف گرفته در مسند همایون هم نشین خویش ساختند در حقیقت زمام اختیار کل
ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادریه در آمد و محمد شاه چاشت آن روز
در بارگاه خاقانی مهمان آن حضرت بود الحق که از جانب چنان میزبان شایسته
چنین مهمان بعمل آمد باز محمد شاه بعد از طعام بمعسکر خود مراجعت کرده اما افواج منصوره
همان نهج دست از محاصره اردوی او بر نداشته روز ثانی با امرائی که داشت از اردوی
خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بملاحظه پاسداری حرمت آن خاندان والاتبار خیمه [illegible]
پادشاه والاجاه و سراپرده حرم محترم او در کنار معسکر نصرت قرار یافته عبدالباقی خان
زنگنه را که از اعاظم امرا بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه والاجاه نموده بلوازم
مهمانداری و شرایط خدمتگذاری پردازند و از آنجا روز پنجشنبه غره ذیحجه الحرام رایت
جهانگیری بجانب دهلی که شاه جهان آباد است شهره دارد نهضت کرده روز چهارشنبه هفتم
ماه بباغ شعله ماه مقر کوکب عزت و جاه گشته روز دیگر در آنجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک
لوازم مهمانی پیشتر بامر خدیو بحر و بر روانه شهر گردیده و روز جمعه نهم ماه از باغ مزبور سوار و غازیان
از ابتدای باغ تا درب دولتسرای خاص پادشاهی [illegible] بسته پا اندازهای قیمتی از
زربفتهای زرکار ابنها و امتعه نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند و قلعه را که از مستحدثات طبع
پادشاه معدلت بنیان شاهجهان و دار الخلافه سلاطین با عزت و تمکین هندوستان بود مقر
کوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان همان قلعه جا دادند و در روز ورود موکب اقدس محمد
شاه سعادت افاده که در بزم ضیافت گسترده خدیو جهان در بجدار الفضل مجلس بدلجوئی
آن حضرت پرداخته فرمودند که موافق عهدی که روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان

بار بجانب حضرت شاه تعلق دارد و آنچه شرط اتحاد و رسم وداد است بمقتضای رابطه کار
درباره دولت ابدپیوند نوکارها بعمل خواهد آمد حضرت شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده
بشکرانه این عاطفت که تاج تخت شیرا علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر خانه و اثاثه بار
شاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود مفصل ساخته بموقف عرض
در آورده برسم نثار ایثار کرد هرچند که همت کان خاصیت گوهر نوال خدیو بیهمال نظر اعتبار
بر آن گوهر و جز این که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن برابری نمی کرد
نیفکنده و دامان نیازمندی از قبول آن در چیده اما بنا بر مبالغه پادشاه والا جاه آئینه این مسؤل
نقش پذیر قبول گشته معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند

چون افواج خنگ روی شتا و سپاه سرد مهر زمستان که بادپایان عرصه جهان این
بهادری اسفندیار اسفند از سهی قدان ریاحین که در دار الخلافه گلکده بر طرف جویبار بار نزول
گشوده بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را بمنع جره درهم شکستند در نوا و باش
بهمن در محلات خیابان چمن دست تطاول افراخته سینه گلزار از جفای چاک چاک و گلو
قبایان چمن را از لباس بار و برگ عریان و هلاک ساخته از جیب غنچه همیان زر در آوردند
شب شنبه دهم ذیحجه که عید نوروز و اضحی مقارن افتاده نوخسرو زرین افسر مهر بقصد دفع
فتنه شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل خرامیده نوخواستگان بازوی قوای
ربیعی یغماگران صبا و شمال را بنهب و غارت آن شهر غارتگر بعزیمت پیاده فرمان داد تا ثابت
قدمان اشجار از غنچه و تیر برگ عمود و سپر بر گرفتند و صاحب طلایان لاله و گل از تاب غیرت
چهره برافروخته از جای جستند و تیغ بیدان درختان از شاخهای تیز نیزه و سنان بر داشته میان
ستیز جست ببستند قوی دستان چنار بگوشمال فوج پرخاشجوی زمستان سر و برگ
خورش کردند و یلان صاحب توئک گلبان و دلیران صنوبر لوای گلگون برند در عرصه گلشن
در افراخته بکار نو بازار از فصول روی آوردند خار و گیاه که جنود سلطان دی بودند از غلبه و هجوم
لشکر بهار حیرت زده برجای خویش خشک ماندند حریف زمستان چنار آسا با آتش
که خود افروخته بود در گرفت لیکن شعله گلهای گرد از نهاد زمانه بر آورد و روز سه شنبه آتشی
طرف عصر خدیو عصر منزل محمد شاه را بقدوم میمنت انتساب رشک بلب از شرف
آفتاب ساختند دهر از رنگ فتنه عجب ریخت و نقش طرفه بر انگیخت
در شب یکشنبه یازدهم ماه بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره باز

طرف معارف کحرکتی واقع شد و ولوله فتنه و غلغله آشوب جمعی از عوام و اوباش در میان شهر
اهل اردو پرخاش و بعضی از سپاه منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند در آویخته در مراسم
دست درازی کوتاهی نکرده از رند و چند تن از لشکر ایران را به تیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذبیحه
قربانی ساختند و خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده بشر بخه
دلیرانه کشتی رنگین کردند و از آنجا که پای تهور بر سر قبلگاه شاهی رفته چیلان را موقوف
گشته حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران در سر دروب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان
محلات مدارات فلک‌اند تا صبحگاهان دیده از خواب بسته سیار و ثابت قدم باشند
و نگذارند که احدی از عاریان پا از منهج خودداری بیرون گذارد تا فردا هر آنچه مقرر گردد عمل نمایند
هنگام و طلوع آفتاب که قهرمان قهرآلود صبح تیغ از دل مهر کرده بقصد انتقام از نیام برکشید
و خدیو شرقی انتساب از سر کین و سر و بر را بلباس سرخ شفق آراسته با چهره
برافروخته و عارض تابناک بر پشت خنگ فلک برآمد خسرو بهمال ماهیات خشمگین
و صورت سهمگین سوار گیران جهان پیما و خنجر گذاران ستیزه دار و بهرام صولتان کیوان آثار هاله بدر رکاب
هلال آسا گشته مسجد میان بازار را بقدوم اقدس مسجود خاص و عام ساختند و در آن مکان بعد از
تحقیق اینکه حرکات دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیران را فوج فوج بتنبیه
آن گروه تباهی و امر بقتل عام آن محلات فرمودند شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر
پدید آمد فی الفور در و دیوار عمارات رفیعه نقش عالیها سافلها گرفت و مساکن اصحاب شئون
صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش بزرگان از سر آب نادانی عوام مست و
خراب افتاده ذکور و اناث سلسله مانند بزه ماده زنجیر شیون در گرفتند سراهای که
طعنه بر قصور جنت میزد بصدمه گنج کاوی بلیان قصور یافت حوضهای که از چشمه سار لطافت
کوثر آب میخورد فواره جوشش حزن شد و بازار جوهریان و صرافان و راسته بازار دیگر کالای
کاروبار بیرون مکنت و تمامی اسواق شهر بحیطه یغما درآمد عاقبت آن گروه یاغی حصار آسا
بآتش درون خود سوختند و از دیوانگی مانند شاخ بید مجنون آویخته دار سیاست
گشتند و لشراره این شرارت دمار از دودمانها برآمد و سوز آه دلهای مجرم و بیگناه چون
شعله دود خشک و تر سر بر فلک کشیده الحاصل از دروازه اجمیر تا دریب مسجد
جامع و چند محله دیگر اصغر و کبیر اعرضه شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
زبانه این شعله پرشور و شر بر زبانه میرسید و در لشکر کوب و رفت و قتل و نهب و اسر

واسیر تقصیری نشد هنگام شام که نصف آن معموره لگدکوب جنود قهر و آتش جهل عوام برق خرمن
زندگی سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده اهالی آنجا در مقام امتحان و پادشاه والاجاه بوساطت
نظام الملک و قمرالدین خان در صدد شفاعت درآمده التهاب آتش جهان سوز غضب
پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرو نشست و فرمانداری فوتت راه بدبختی گران لشکر شور و شر بست
و اسرای که در تصرف و لشکریان بود تمامی باسترداد ها و لیاقت ایشان تسلیم شدند گویا
زبانه بدفع کردند چشم در مسالک و سرهای الطایفه سپند سوخت و چون در شب شورش
سید نیاز خان داماد قمرالدین و شاهنواز خان که از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته
مرتکب قتل فیلبانان حبشی و بردن فیلان شده بودند و در معرکه مزبوره در خارج حصار شهر
متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت گورگانیه بودند بحکم والا مأمور
بگرفتن ایشان گشتند و مومی الیهما را با چهار صد و هفتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند بحکم
عرضه تیغ یاساق دیدند   مخدره سراپرده گورگانیه بجهت شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده
جلوه اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخته کنار رود جون محاذی ایوان دیوان خاص هر
شب بچراغان مطلع صد هزار مه رو تا یکهفته ایام و لیالی بعشرت را شب قدر ساخته هر روز فیلان
کوه پیکر دلاوران فیل منظر و شیران از در مهابت و ببران صاحب صلابت بجنگ یکدیگر انداخته شدند
روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده به بدن شاه والاجاه رفته بعد از انقضای مجلس موافق
آداب و آیین آن سلسله علیه خفتان مروارید مرصع مزین بجواهر زیور قامت شاهزاده والا تبار
و چند قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل و پنج راس اسب با ساخت و یراق مرصع برای
سواری شاهزاده به پیشگاه جلو کشیدند و شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارنه
سعدین واقع شد الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و پیشوانات از انجام شغل مقرره
فارغ شدند حاصل بکر دکان و ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس
نفیسه چندان بقلم آمد که محاسبان اوهام و دفترنویسان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند
از آن جمله تخت طاوسی که کوه نور یکی و خزاین دیگر نوسی روی نمای جواهر آن را مرتب است
و در ایام سلاطین سلف هندوستان دو کرور جواهر که باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک
و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی غلطان
و الماسهای رخشان که نظیر آن در خزاین هیچ یک از ملوک سلف و سلاطین سبق وجود نداشته
بخزانه دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان دارالخلافه و ارکان حضور

وصوبه داران ممالک آرای سیزکرور با و لکها از نقود و جواهر مرصع و آلات و نفایس اسباب
برسم پیشکش هدیه بارگاه حضور ساختند و سعادت خان در آن اوقات وفات یافت
لهذا از فوت او محصل بصوبه لکهنور فرستادند که یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان
باشد با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مزبوره که متعلق بسعادت خان بود بخزانه
عامره رسانیدند و در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران دور و نزدیک
مساوی پانزده کرور بسرکار همایون انتقال یافت و از خزاین و جواهر و اسباب کارخانجات
و اثاثه سلطنت مقداری که فزون از حوصله تحریر و ثبت است سرکار جهانی پادشاه بنظر گردون سیر [illegible]
بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته بان وسیله ابواب منت بر روی بلوتات عامه
و اکثر کارخانه گشودند و بعظما و روسای که مصدر خدمات شایسته شده بودند انعامات
شاهانه عنایت و بعموم غازیان و ملازمان ظفر قرین مساوی مواجبی که از دیوان داشتند عنایت
و مرحمت گردید و خدمتکاران ایران و اردوی همایون از هر کس بود بقرار نفری صد روپیه و شصت روپیه
برسم انعام شفقت گردید از خاص و عام اردوی سپهر احتشام و خورد و بزرگ موکب
نصرت فرجام هر کس فراخور رتبه و حال از خزینه جود و گنجینه احسان خدیو بیهمال ادراک با
حظی جزیل دریافت و کیسه تحمل نموده جیب و دامان آمال از زر و سیم حصول مالامال ساختند
و ارقام مرحمت فرجام بهمگی ولایات ایران عز صدور یافته مالوجهات سه ساله اهل ایران را
عموما بتخفیف مقرر فرمودند و روز سه شنبه ستم ماه صفر بهمه امراء و خوانین دولت گورکانیه خلاع
فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت و مجلس خسروانه آراسته بدست
مبارک تارک حضرت محمد شاه را بافسر سلطنت سربلند و تفقدات خاص بهره مند ساخته
شمشیر مرصع زیب میان او فرموده بر دوش او را بجواهر گران بها چنانکه عادت سلاطین هندوستان
است زینت دادند و تاج نگین پادشاهی هندوستان را کماکان بخود آنحضرت تفویض کردند
محمد شاه بعد از آنکه سر با فر سروری آراسته عالم دید که چون بالطاف بیکران شاه
شاهان دوباره صاحب تاج و تخت در میان سلاطین فیروز بخت شده ام ممالک آن طرف
آب رود اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جای که آب مزبور بدریای محیط اتصال
می یابد بعلاوه ولایات ته ته و بنادر و قلعه جات تا بو برسم پیشکش ضبط ممالک محروسه خاقانی
انتظام یابد چون اکثر ممالک شرقی و غربی آب اتک از قبیل غزنین و کابل و [illegible]
داخل ممالک خراسان شمرده میشد آن حضرت نیز قبول و ضمیمه قلمرو قدرت خود

فرمودند و در همان مجلس همگی امرا و اعیان دولت گورکانیه را که بمنکاری و رضاجوی خاطر اقدس
پادشاه والاجاه ترغیب و دلالت هوار نصایح مشفقانه که بکار ملک آید و رسم سلطنت را شاید
آویزه گوش پند نیوش پادشاه و اعیان آن دولت مقرر داشتند که در سرابوستان هندوستان
بآرایش گلهای چتری فرمایان محمدشاه هر گل و دستار را طاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان در
شاهنشاهی
ممالک بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز باسم سامی محمدشاه رواج سازند و احکام مطاعه مشعر بر تجدید
و انقیاد آن حضرت خطاب بصوبه‌داران اطراف و راجهای اکناف از موقف اعلی عز
صدور یافته محمدشاه را برادرانک دارای تمکین دادند و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را
بملازمت رکاب همایون مقرر ساختند و در روز شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان
آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را مقر قوایم سریر عزت و جاه فرمودند و بجهت
بنگاه و اغنت روز توقف رایات جهانگشا در شاهجهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول
کوکبه همایون به سرهند راه را منحرف ساخته همه جا رود خانه پنجاب و اکثر اجزای بسته از دامنه
کوهستان که نظر بایرکه ییلاقات داشت متوجه مقصد و بیست و هفتم ماه صفر کنار رود
خانه چهناب مشهور بوزیرآباد مضرب خیام سپهر بنیاد گشته بعد از آنکه سپاه از آب گذشت
چون موسم شدت طغیان آب بود حوصله جسر لطافت آن بحر ژرف را بار ورود نگسیخت
پس بحکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی و کمی بمرور آغاز بعبور کرده چهل روز
موکب فیروزی در آن طرف رود بانتظار گذشتن جنود مسعود لنگر توقف انداخته در هفتم ماه
ربیع الثانی باعنایت لطف خدای خونریز کشتی نشسته از آب گذشتند و وصف اینکه همه جا
عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع می‌شد باز گرمی هوا که بدی استعداد داشت که از شدت
حرارت مرغ نفس از طیران باز می‌ماند و جوشش آهنین در بر دلیران تنور نفقه میشد زکریا خان صوبه‌دار
لاهور و ملتان تا سر دو چهناب در رکاب فیروزی انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا
رخصت انصراف یافت و چون پیش نهاد خواطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان
بانجام کار ترکستان پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت و چون پیش نهاد خواطر اقدس
آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب
خراسان بود از شاهجهان آباد نجارهای ماهر و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر
فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود آموبه مرتب و مهیا سازند تا رایات
جهانگشا وارد آن حدود شود ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر

غرق

سه بار زده وچون محال سند از ولایت گرمسیر بنادر که ضمیمه ممالک خدیو کشورگیر گشته موسوم بزمستان
نیز آغاز سردی نمود فصل اقتضای سیر گرمسیر میکرد عزیمت سند بخاطر خطیر شده فرمان
همایون بنفاذ اقتران یافت که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس و کهگیلویه و بنادر و حکام ماهی ماهور مأمور
بسفر مسقط بودند از راه خشکی توپخانه و زواید قشون با عزابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا
وارد تته گردد پس رایت ظفر آیت در هفدهم ماه صیام از کابل حرکت و با توپخانه جلو از
راه بنگش و دیره جات روانه سند و در بنگش و دیره جات روانه سند و در بنگش دکیل و وزیر از
برای ضبط مداخل و مالیات صوبه ناصر خان در رتق ملازم و ملاحظه سان قشون او را لیق و باتفاق ناصر
خان روانه پشاور فرمودند و همه جا کوکب همایون کوچ بر کوچ برسم استعجال راه نورد طی مقصد گشته
با وصف آنکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگل و کوهستان صعب بود بجنابت الهی و زور بازوی همت
مهمات توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در پنجم شوال وارد دیره
اسمعیل خان گشته اگرچه اسمعیل خان اداء لوازم خدمتگزاری پرداخت لاکن چون ثبات و وقار حمیت را در برابر
سطوت خدیو فریدون دستگاه از قبیل معارضه و مقابله حسن با لتهاب نادیده و ایلچیان آن سرزمین
را مانند گیاه علف و اکل تیغ آتش بار یافت با روسای دیره بدایره اطاعت آمدند هرچند در
کنار دریای اتک که عزیمت سمت سند مقصود بود حکم جهانگشا بکوشش و دنبعت کشتی زانجا
بملاحظه حزم از مقابله حمل فیلان کوه توان کرده بهمراه آورده بودند که در حین ضرورت
بیک دیگر اتصال دهند اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع و
سفائنی که همراه بود بهم پیوسته توپخانه همایون و مستحفظان و بقیه توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه
و در منزل مزبور لوای جهانگشا را بجانب دیره غازیخان نهضت داده در پانزدهم ماه مزبور دیره
مذکور را دایره حالت ساختند غازیخان و سرکشان آنجا بار روی نیاز بدرگاه فلک اقتدار
آورده تمامی حلقه جات آن نواحی را در عرض راه بدار السوابق زمان لبر سرکشی معتاد و در مقام
گردنکشی و استعداد بودند مقلد قلاده انقیاد مشمول عفو و امان و اسمعیل خان و غازیخان هریک
بدستور سابق بزمین داوری دیره جات مفتخر شده مشمول عاطفت گشتند از آنجا که خدیو
جهان را از مبادی حال شیمه کریمه آن بود که سالکان طریق ضلالت را اول بنهج اطاعت دلالت نموده
بعد از اتمام حجت بسزای تنبیه او پردازند و از راه خصوصیت سرکشی و شرارت خدا حکم مبارک را
بتوبه و بازوی نیازمندی و همگی کردن امیدواری و سربلندی ساخته بدرگاه معلی شتافته
و در چهاردهم ذیقعده محل موسوم بلاد لاکانه مخیم سرادقات سلطنت گشته چون در آنجا نوحی

بعرض اقدس رسید که در آن آیه کثرت در گوش خدایار خان از مفاد ما ینفعکم نصحی جز داده و با اغوای
لشکر بلات لقمان بسمت گجرات و بندر سورت روی فرار نهاده به پتنه او مصمم گشته بنه و آغروق را
با شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان جریده و سبکبار در شب پنجشنبه
بیست و یکم ماه مزبور بتعاقب او نهضت و بکشتیها از دریای سند عبور و با یلغار مشی پرداختند
با وصف اینکه آن طرف دریای سند تمامی بیشه و صعوبت طریق و خار راه بیک اندازه داشت در یازده روز
مسافت بعیده را طی کرده وارد شهداد پور گشتند و در آنجا عریضه و پیشکش از جانب خدایار خان بدرگاه
جهان پناه آمده بوضوح پیوست که ریش درون او اصلاح پذیرفته و عمرکوت نام قلعه که در دشت بی آب
و آذوقه واقع و بحصانت مشهور و پنج فرسخ از آب و آبادانی دور است متحصن و اینکه موکب جهان
کشا از ورود چنان مکانی ممتنع خواهد بود از راه دیگر آبادی داشته مکان مزبور رفته آن قلعه را پناه
عافیت ساخته خدیو جهان پناه روز شنبه هشتم آن ماه سپاه منصور را بر داشتن آب و آذوقه
تاکید فرموده هنگام صبح به تایید لطف الهی از شهداد پور سوار و آن شب ایلغار نموده روز یکشنبه نهم آن ماه
مزبور سه ساعت از روز گذشته بحوالی عمرکوت رسیدند با وصف اینکه خدایار مدتی بود رخت
هزیمت بقلعه مزبور کشیده تمامی جواهر و خزاین و ذخایر خود را در چاههای عمیق که طناب ده شصت
دریق بقعر آن متصل رسیدی مدفون ساخته تهیای فرار بود و حالت منتظره برای او باقی نبود چون
همیشه سر پنجه تاییدات رب قدیر مخالفان دولت را گرفتار کند تقدیر ساخته خواه
ناخواهی بدست سپه خدایار را قلعه مذکور ته حیرت و محبس غفلت گشته قدر آنکه گرد
موکب فلک کوکبه غبار دیده مرادش گشته است ط ورود رایات عقاب پیکر نموده مانند مرغ
پر کنده و طایر بال افکنده از قفس قلعه بگوشه بام فرار جسته آغاز پر افشانی نمود که شهبازان
اوج دشمن شکاری که پیشتازان لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه باو رسیده او مانند کبوتر
پر شکسته بال تدبیر را بسته دیده بحضور اعلیحضرت رسانیدند و بعد از محمد لغیر اینکه از صدمه چنگال شاهین حوادث
آشیان آن حضیض جناح گریزند و راه نجات برای خود کنند چاره ندیده بار و بستا دست بدامن
استیمان زده بپابوس اقدس سرافراز جست و تمامی خزاین و سیم و زر و رشته های لالی و گوهر که در زوایای
زمانی پنهان داشت بحیطه ضبط در آمده لهذا جهت یک کرور مهمات و تحویل گنجوران گردون مآثر انتقال
یافت پس موکب همایون روز پنجم ذی قعده از عمرکوت عطف عنان کرده خدایار خان را
برسم حبس بهمراهی رکاب انتساب مأمور گشته شانزدهم ماه مزبور بتایید خدای غفور با فتح
و فیروزی وارد لارکانه شدند

سلطان سریر افسر نیر اعظم روز جمعه بیست و یکم شهر شوال سنه ١١٥٢ مربع نشین تختگاه حمل گشته عندلیب باغ
که از غذا ... جهی مانند آشیان گم کرده سرگردان کوی حرمان بود باز بهزار نواهای کامرانی در اطراف باغ
طنطنه آواز ساخته و فاخته نزار که در حسرت دار الملک چمن کوکو زنان سکنت طوق بندگی سرو گردن
آزادی که بر افراخت نسیم و بهار با هدیه مشک بار از جانب دارای فریدون فر دوران با وصول بپای تخت گلزار
گرده و لوازم زینت جهان بزرگ جنود هوای ربیعی بتصرف قزلباشیه گل در آمده خوارزمیان دی که غارت
گران صحن چمن و یغمائیان دار الملک چمن بودند سر بکوهستان گریختند و اوزبکان تنگ چشمان شکوفه
دار ها بر بجاگری کوشیدند گلهای نو فرمان فرمای بری اختیار کردند و اتراک صحرا نشین دسته دسته روی اطاعت
بدربار سلطان بهار آوردند و سلطان یاقوت افسر گل بر تخت زمرد فام گلبن تکیه زده بزم خرمی و
شگفته طبعی بروی جگر سوختگان چمن آراست و ملک و نثار غنچه خود را بروی لشکر ربیع گشوده مقبل
مال و خراج گردید و ساحت گلزار از رستن گلهای عباسی بزر عباسی ... شد وجود از ابتدا کار که شغل
عالم افروز این دولت نادره از پرتو تاییدات الهی روشن و بر ساحت حال جهانیان ... گشته
طریقه مرضیه آن حضرت آنست که هر یک از گردن فرازان ایام که سر از دایره ... بسرکشی آورده
عاقبت بزور بازوی اقبال بی زوال شاهنشاهی از پا در آمدند که هر یک از گردن ... ایشان را بالا
از علو مروت دستگیری کرده و هر صدر که بپایه جایی دهند و درین وقت که خدایار که حد اکبر و ... سلسله
نقد برشد شمول عاطفت خسروانه که در کام بخشی دریاست و دشمن پروری بر سر مبالغه است با آوازه در
اطاعت در آمده بحکم فتوت ولایت سند و تهتها را به قسم انعام داده تهتها را با بعضی از ولایات
سند بخدایار مرحمت و او را بشاه قلی خان ملقب و مخاطب و سرافراز ساختند و سکنت سند را
که بلوچستان اقبال داشت بمحبت خان حاکم بلوچستان عنایت و لشکر پور را با بعضی از ولایت
سند که در جانب علیا واقع شده بهوا خواهی دار و بویه تفویض و خاست ایشان را بکلاه
نوازش و اصطناع آراستند چون حیات الله پسر خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر
شاهجهان آباد از ملتزمان رکاب اقدس بنیابت ولد خود بصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته
بود درین وقت بموجب امر همایون محمد ... در لارکانه بخدمت والا پیوستند و در سفر عمرکوت نیز طریقه
ملازمت نموده در حینی که کوکب منصور از لارکانه عازم عمرکوت میشد فرمان همایون باحضار زکریا
خان اصدار یافت درین آوان که انصراف کوکبه والا از عمرکوت اتفاق افتاده زکریا خان بموجب
حکم اشرف شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت مشمول و مسئولات و الده ولد از حضور خسروی بتوزع وصول
موصول گشته در باب خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه پادشاه تاکیدات مؤکده و سفارشات

بلوچ فرستادند در باب حیات الله خان که استدعای غلامی حضرت نوکردون غلام گردیده او را به هواداری خاطب فرمودند
و رخصت انصراف یافته و در آن اوقات عریضه از جانب تقی خان بیگلربیگی فارس رسید که آمدن الست سند
صورت تیسیر پذیرفته و در کیچ مکران و در آنجا حاکم ملک دینار در مقام ملوکشی بر آمده مشارالیه با فوج
بر سر ملک او ایلغار نموده بر او تسلط و او را الکای اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از اتفاقی موسوم دریا
عرابات را از روی دریا به بندر عباسی در آورده و او خود در کیچ مکران توقف دارد حکم والا صادر شد
که چون کار سند بر وجه اتم داخل بالفعل ... را مرخص ساخته باستقبال وارد درگاه سپهر تمثال گردد و
چند روز به نظم مهمات آن سرزمین و انجام امور آن عرصه سپهر تزیین پرداختند هر چند کامیابان
میوه کاری جهانبانان که کلید باغ کامرانی و عرصه جهانبانی در دست باغبان اقتدار ایشان
است هیچ وقت از ملذات اندوزی میوه های رنگارنگ مستلذات جسمانی و سیر بستان
سرای مشتهیات نفسانی فارغ نیستند اما چیزی بیشتر از حظوظ مرغوب این حضرت طالب
می باشند از جنس میوه که خربزه است که تا این رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد در دیار
عباس آباد که فالیز آن رتبه تربیت بفالیز تمامی بلاد است خربزه به بغداد می آمد و در اوایل که رایات
عالیات در ممالک هندوستان می بود از بلخ و هرات و مرو شاهجهان ایلچی قافله جلادت در راه
و مطایای کوه پیکر بار خربزه های نفیس آن بوم که رشته چاشنی بخش ذائقه دور و نزدیک بندگان
درگاه بود دیگر اسب خوب است که پیوسته مرضی را لیکن ریاضت کش طبع همایون می باشند
چون این معنی مفهوم معلوم آشنا و بیگانه و معلوم دوست و دشمن گشته فرمان دهان اطراف
اسبان تازی نژاد و پیش خرام کاروان پیشکشهای تحفه ساخته باین وسیله کسب تقرب
میجویند و با آستان خواقین سجده گاهش توسل می جویند در ایام توقف موکب والا
در سند فرستاده شاه والاجاه محمدشاه با تحف و هدایای مرغوب وارد درگاه
جهان پناه گشته چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال این حال اسبان ممتاز و والی بلخ
نوباوه از بلخ برسم پیشکش انفاذ خدمت حضرت نوکردون قرار نموده بودند چند اسب کوه
توان با پوست شتر خربزه بلخ بجهت سرکار پادشاه والاجاه فرستاده آن دولت را ممتاز ساخته
رخصت انصراف دادند

بعد از انجام کار هند و فارغ از نظم مهمات سند بیان همت به تسخیر
ممالک توران بسته فرامین قضا آیین بنفاذ پیوست که در جمیع ممالک محروسه اسب و اسباب
و اسلحه و ملبوس بجهت غازیان نصرت نشان و تدارک سورسات ترکستان در هرات حاضر نمایند

و چون

وچون شاهزاده رضاقلی میرزا که بنیابت سلطنت فایز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران توقف
داشت هم ایام قشلاق را در آنجا بنهایت رسانیده و هم مهام ملکی را بنحو احسن انجام کرده معاودت شد
که شاهزاده با قشونهای در هرات بموکب والا پیوسته شاهزاده کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس
همراه بیاورند و در سبزوار دهم محرم سنه ۱۱۵۳ موافق بیچی ییل اعلام جهانگشای بعزت کامرانی و شکوه سلیمانی
از درگاه آسمان اشتباه گشته از راه سبزوار و نیشابور و خبوشان من اعمال بوجستان عازم نادرآباد روز پنجشنبه
هفتم ماه صفر بهمین حوالی چمن حوض بر که در حوالی نادرآباد واقع است مضرب خیام عزت و شان گشتند
و اتمام سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ غره صفر سنه ۱۱۵۰ که روز حرکت از نادرآباد است تا ورود
آنجا در سال هفت روز و مدت حرکت از شاهجهان آباد تا ورود نادرآباد یکسال کامل اتفاق
افتاده چون بنحوی که سبق ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت آیات بجانب هندوستان
در دشت و در جبال طغیان لگزیه جار و تله وسانحهٔ مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسیده از آنوقت عزم
انتقام و تنبیه آن طایفه مرکوز خاطر اقدس شهود بعد از ورود موکب والا بنادرآباد علیقلی خان امرای
لشکر بلخ و اکبرآباد را با قشون امرای ازبک و ترکستان معاف و معزز فرمودند که در ابتدای میزان
در نادرآباد روانه شیروان و در موسم زمستان کوه البرز را برف گرفته راه فرار بر آن طایفه حیره سر
مسدود گردد به تنبیه ایشان پردازند و هم چنین فتحعلی خان کوسه احمدلی افشار رویخی باسی
از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان با این امر نامزد و حکام گرجستان
و آذربایجان را نیز بمرافقت و همراهی ایشان مأمور ساختند پس در دوازدهم شهر صفر
موکب مظفر از نادرآباد رایت افراز ظفر گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول ورود هرات
و چون که دستان یک فرسخی شهر مقر الویه گیتی ستان گردید چون بسبب بعضی مشاغل ملکی
انگیزی و رحوش شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بموقع پیوست حکم والا نافذ شد که چون شاهزاده
کان کامکار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علیقلی خان ولد ابراهیم خان که با ایالت ارض
اقدس سرافرازی داشت معتمد بود و رضاقلی میرزا گشته زودتر وارد هرات گردد رضاقلی میرزا
از راه رود آباد در قرابه پای عنیس بموکب همایون ملحق گردد شاهزادگان نیز با علیقلی خان
در هجدهم ماه وارد خدمت ارجمند و بشرف تقبیل بساط مقدس سرافراز گشتند چون
تخت طاوس که در ایام سابقه در هندوستان که سلاطین آنجا با تمام رسانیده بودند در ازمنهٔ تسخیر
شاهجهان آباد به جواهرخانه همایون منتقل گشته بود لهذا همت بلند شاهنشاهی که اورنگ
سپهر پایه فلک دایه ترتیب درجات شأن خود متعذر است بر آن تعلق یافت که در برابر آن

سریر دیگر با شمیمه که لایق آن شخص فلک شأن و تخت بنا بسته مکلل به جواهر آبدار و لآلی شاهوار ترتیب
دهند و بعد از حرکت رایات شاه جهان آباد بحکم همایون استادان صانع کار و مهارت پیشگان جواهرنگار
هندی و ایرانی که بسه انجام آن تخت و گوهرآگینی پرداخته مدت یک سال که ایام زاد بود تخت مزبوره
به هشت عنصری زر طلای عظام و الماسهای درخشان که هریک با خراج اقلیمی برابر بود در بها و صف گوهر شب
چراغ مه و لعل درخشان آفتاب هم سرا بود در کمال زیب و زینت دوفتو ترتیب داده چنین نیز
درخور آن مکلل بمروارید و گوهرهای شاهوار نقش پیرای ایام ساختند و تخت بارگاه نادری موسوم
گردید روز دیگر که آن چینه و تخت را با تخت طاوس نصب کرده که چند روز جشن شاهی برزوی
شاهزادگان آراسته حمایلهای گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر غالی قیمت آنها که افزون
از حوصله قیاس و تخمین بود شاهزادگان عالی تبار و علیقلی خان عطا و دارالسلطنه هرات که در جزو
تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد اکبر تیمور گورکانی بود به نسبت هم نامی قرة العین خلافت
و جهانداری شاهرخ میرزا بو عنایت و سکه دارالضرب هرات را بنام نامی آن جناب
فرمودند و بعد از این مقامات شاهزادگان گرامی را با نصرالله میرزا مرخص ساختند که شاه
در هرات مکث کرده در استبداد میزان که هوا اعتدال یابد روانه ارض اقدس شوند پس
رایت نصرت آیت در بیستم ماه مزبور با صولت بهمنی و هیبت تهمتنی از جلگای کابلستان
حرکت و در کاریزگاه که در [illegible] مشهور آن ولایت است نزول در روز یکشنبه غرهٔ
ربیع الثانی وارد قره تپه با عیش گشتند در روز ورود موکب جهان گشا رضاقلی میرزا با سپاه
آراسته در سر راه به آیین شایسته از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره ور گشته آن
لشکر قیامت اثر که دسته بدسته و جوقه بجوقه در کمال رنگینی با استعداد صف بسته بودند یک
یک در نظر آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان گشته
با فرس و بازوبند گوهرنگار سرافراز گشته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار به آن یگانه گوهر صدف
سلطنت عنایت گردیده و دو سه روزی برای انجام مهام سپاه در آن منزل مکث از راه چارو
جاق و چچکتو انداخود عازم بلخ شده در هفتم جمادی الاول موضع مشهور بتخت ... یک فرسخی
بلخ حضرت سرادقات اقبال گشته چون عزیز قابک داد خواه بیگ احدی خدمت
درایت دولت ابد پیوند داشت در سر قلعه شادوک با صلاح کیشی نقد جان را باخته لهذا
نیاز محمد قوشی بیگ برادر او بوالیگری بلخ سربلند و بخطاب خانی بهره مند و فایز گشته اند خود
بکدای سلطان ولد اوادخواده عنایت فرمودند و حکام و عمال بولایت تا بو تیلی و در دارادم

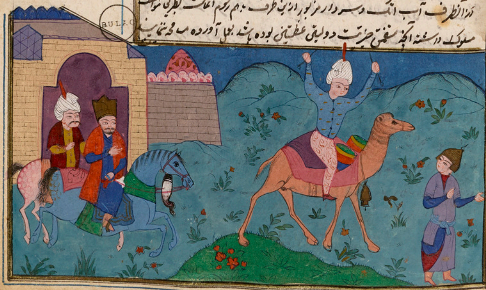
ومذمت

ماه مزبور بسر پل و عماراتی که از محدثات شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون سابقاً هزار
فروند کشتی که هر یک بار بردار است سردار پل بامر همایون ترتیب داده و در روی آمویه آماده کرده بو
د مقرر شده بود که کشتیها از غله و ذخیره پر کرده توپخانه را نیز نقل کشتیها کرده آن دریای آتش را از غله
و ذخایر بچند از روی آب روان شدند و رایت در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و کشتیها
از روی آب بکلیف رسیده فوجی از غازیان با کشتیها از آب عبور مامور شدند که همه جا از آن
سمت آب محاذی اردوی همایون راه نورد وادی عبور باشند و در بیست و هفتم ماه نزول
کوکبه همایون بمنزل کرکی معبر بخارا بود اتفاق افتاد و در آنجا ولد حکیم بی اتالیق که در زمان سابق در آن اوان
عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حاکم قرشی و اکثر روسا و عظمای آن طرف آب آمویه وارد
اردوی معلی و بشرف آستانه بوسی فایز و مستقبل خدمت گشته بخلاع فاخره و نوازشات اختصاص
یافته و از منزل مذکور رضاقلی میرزا را با هشت هزار لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم منقلای
همه جا پیش رفته در چارجو توقف نماید تا موکب والا وارد شود علیقلی خان نیز بسمت شرقی آمویه مامور
ساخته مقرر داشتند که همه از محاذات لشکر شاهزاده مرحله پیما گشته از اهالی آن سمت هر کس در
مقام ایل و اطاعت بوده باشد حمایت و متمردین را تنبیه و سیاست نمایند بعد از عبور علیقلی خان از
آب مزبور جمعی از ایلیات گردن از جاده اطاعت و فوجی از جاده اطاعت منحرف و رزمیده عازم فرار
شده بودند بمعرض قتل و نهب درآمده آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلا
گشتند رضاقلی میرزا که بسمت چارجو مامور بود چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت بسمت خوارزم
کوچیده رفته بودند جمعی از آن طایفه در دام شیرشکاران عسکر شاهزاده افتاده در روز
چهارشنبه هشتم ماه جمادی الآخر خارج چارجو مقر و اردوی کیهان پوی شده بحکم والا در عرض سه روز
جسر متین در آب آمویه مرتب و امواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی بمحافظت چارجو و محافظت
سر جسر و ضبط جمع محصولات آن نواحی مامور شدند در چهاردهم ماه آن حضرت با غلامان و
خواصان با کشتیها که نجاران هنرمند ایرانی و هندی مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت
و مهارت ساخته و مخصوص رکوب موکب مقدس به نقاشی و طراحی پرداخته سوار گشتند از آب عبور
و حکیم بی اتالیق وزیر و مدار الیه کارخانه سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اشراف و اعیان
بخارا در آن روز وارد دربار عزت و شرف و به تقبیل عتبه علیا رخصت کورنش مشرف بخلاع فاخره
و نوازشات خسروانه بهره‌مند گشته بگیر ورود آنجا ملک شد و روز دیگر بی را با رفقای او مرخص فرمودند
که ابوالفیض خان را مستظهر باتفاق شاهانه ساخته بدرگاه سلاطین سجده گاه آورده موکب

همایون از راه قراول کوچ بر کوچ عازم بخارا و روز یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سرادقات
جلال گشته چون ابوالفیض خان تاب مقابله را از حد اسلوب و سپاه ترکمانیه و اوزبکیه در این مدت
از اقصی ممالک ترکستان فراهم آورده بود در جنب چهره دستی شوکت شاهنشاهی منکوب
یافت جز الفت چاره ندید با حکیم آتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضات و امرا
و اعیان خود با جمعیت تمام از ارباب اطاعت و خدمت پذیری برآمده روی امید بدربار سپهر احتشام
آورده یک فرسخی اردوی معلی نزول و در روز دوشنبه بیستم ماه ظرف عصر ادراک کرنش یافته تقبیل عتبه
علیا فایز و نائل و افسر سلطنت را سپرده چون از خاندان چنگیزیه و دودمان ترکمانیه بود رحمت ملوکی
در مجلس همایون منوشان یافته بصیقل تفقدات خدیوانه زنگ زدای تفرقه و تشویش خاطر
او گردیده و بعد از جمع روسای ولقبا بارنامه پیشگاه حضور اقدس و جبهه سای آستان گردون نشان
مقدس گشته رخصت انصراف یافته چند منزل برای ابوالفیض خان و اتباع او مرتب گشته بود
معاودت کردند و در روز چهارشنبه بیست دوم ماه موکب عزت جاه از آن منزل کوچ کرده نیم فرسخی
بخارا مخیم حشم اردوی محتشم ابوالفیض خان بخلاع فاخره خواص و با پوشش طلاباف و کمر خنجر مرصع
و اسب تازی نژاد با ساخت زرین طلا سربلند و امرا و اعیان او نیز بعطایای خلعت و شمشیر و خنجر
و انعامات شایسته بهره مند گشته و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان لوازم خدمت
فرمود و او نیز لازمه فرمان برداری بتقدیم رسانیده جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا
و سایر ممالک توران را کواره و مسلح آورده از نظر انور گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود
در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام داده و امر والا نافذ شد که ایشان را بشتر
از اردوی همایون برده در خراسان رسانند و چند نفر از بیگلربیگیان عظام و خوانین را با فوجی
از لشکر ظفر اثر روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص
داده از راه چارجو روانه خراسان نمایند و بالجمله بیست هزار نفر از ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سمرقند
و ممالک توران از کامیابان خدمت رکاب شرف اندوز ملازمت اردوی میمنت انتساب
گشته بسمت خراسان مامور شدند و در یازدهم ماه رجب بازگی برودش ابوالفیض خان
بخلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز و اعتبار و فرق دوشش با فر گوهر نگار زیور افتخار
یافته اختیار سمت رود آمویه و ماوراء النهر با وی مرحمت و چارجو و باقی محال جیحون و کنار آمویه
ضمیمه ممالک محروسه بودند که بدستور بلخ و لایات آنجا بدولت نادریه متعلق بوده باشد چون
پادشاهان ترکستان آبا عن جد بخطاب خانی مخصوص بودند از فرط مکرمت تارک نام ابوالفیض خان

را بافسر

بافسر شاهی ساخته شاه ابو الفیض خان خطاب فرمودند و حکام
تمامی ولایت ترکستان تبعیت فرموده جمعی از روی انقیاد بدرگاه
سپهر بنیاد آمده متعهد خدمات شده بودند باز بدستیاری عنایت شاهنشاهی در ممالک
حکومت تمکین گرفتند و چون عبید خان که بشرف برادرزاده آن حضرت سربلندی
در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا در خواطر اقدس خطور کرده که درّه از صدف خاندان
چنگیز خانی در سلک ازدواج او در آید ابو الفیض خان این معنی را سرمایه مباهات دانسته
بقاعده و قانون سلطنت و راه و رسم ترکانی دوشیزه معهود به شبستان حصول پیوست
و دختر دیگرش در حجله عفاف بود که خدمت حرم حریم حرمت سراپرده عصمت مقرر گردید
در سفر خیر اثر خوارزم آن مخدره خاندان چنگیز خانی در سلک پردگیان حرم محرم انتظام داشت
چون معروض شده خلافت گردیده بود که در حدود کابل بعضی از افاغنه آنجا قدم از جاده صواب
بیرون گذاشته اند لهذا الماسبیگ خان جلایر را که چاکر قدیم این دولت ابد پیوند بود بسرداری
لشکر و زمام اختیار ممالک سمت شمالی آب اتک را از سمت تهتا سند و پیشاور الی
مرتبت که از هندوستان وضع و بنای دولت خداداد انتقال یافته بود تفویض و جمعی از بیگلربیگی
یان و حکام و افواج قاهره از غازیان بهرام انتقام را همراه مامور ساخته فرمودند که از راه حصار رفته
دفع فتنه ترکانیه و اوزبکیه آنجا را و سرکردگان طوایف آنجا که متعهد انتظام آن شده بودند ملازم
گرفته روانه خراسان و از آنجا روانه مقصد گشته به تنبیه سرکشان آن نواحی بپردازند و صوبه
داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شده که بدستور سابق در شغل خود
مستقر و مستقل تابع امر و نهی سردار باشند مقرر شد که ذکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان
در آن طرف آب اتک و سردار مزبور از این طرف باهم رسم اعانت بطریق موافقت
سلوک داشته آنچه مقتضی حرمت دولتین عظیمتین بوده باشد بعمل آورده مرحمه تمامی



بچارجو بخارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بحوالی خواجه قلعه‌ی که تا سر جسر دوازده فرسخ
مسافت داشت با نهای مستحفظان بمسامع علیه رسید که تاتی ترکمانیه خوارزم البرز کرد که محمد علی
اورت قی ما با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چارجو شده‌اند خدیو
بلند اختر بمجرد رسیدن این خبر بنه و آغروق را مامور ساختند که کوچ بر کوچ روانه شدند و خود با
فوجی منصور هنگام شب سوار راه نورد وادی ایلغار گشته یک ساعت از روز گذشته از جسر عبور
و آن روز با نتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارجو توقف کردند روز دیگر که بیست و یکم ماه مزبور
بعزم تنبیه آن جماعت اعلای لوای خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آن روز که علامت گرد سپاه
خوارزم گشته خبر بخاقان بحر و بر رسید مقرر شد که غازیان نستر باشان را که مقدم یکی
عسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر بودند با آن جماعت در آویخته ایشان را از روی
حرفه و حزم به بستاری مشغول سازند تا آن حضرت به وقت ایشان رسیده دست بازی
آن کرده به بازی آن میمید پس چند بی‌بهال از مقول جدا گشته با فوجی از یکه تازان گزین
و جان بازان موکب ظفر قرین بعزم مقابله تکاور انگیز شدند بگمیدان اسب مانده بود که حصار
ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته که بهوای لطمه سیل از پا در آید بر در صدمه ورود آن
سیل بی زنهار شکست یافته روی برتافتند دلیران قرار بتایید الهی و فرمان شهنشاهی
بتعاقب ایشان پرداخته جمعی ایشان را از لقمه شمشیر تابناک بخس دمار زنده گاهان
در گرفت و فوجی را حلقه کنند دلیران هم آغوشی در بر گرفت و سر و زنده بسیار به پیشگاه
عرض پیوست بعد از آنکه تیغ تیز دلیران آن طایفه گردنکش را از سر وا کرده بسیاری را روانه
دیار عدم ساختند روز دیگر که در همان منزل که تا چارجو شش هفت فرسخ مسافت داشت
برای ملاحظه سر و اختر به توقف در روز سیم عطف عنان کرده وارد اوردوی همایون گشتند چون
رضا قلی میرزا از شوق دیدن نصرالله میرزا برادر کامکار خود که از هندوستان آمده بود در هرات
توقف داشت غالب ملاقات او را طالب بود لهذا مرخص گشته با علیقلی خان روانه
مشهد مقدس در آیت جهانگشا بانتظار عبور بقیه سپاه منصور بنه و آغروق که در عقب مانده
بود پنج روز دیگر در آن مکان توقف و هزار و صد فرزند کشتی که قبل از این بحکم والا برای
سفر خوارزم ترتیب یافته بود بتوپخانه همایون غله و ذخیره از حد افزون که خوراک دست و دشمن
بود و سیحون گشته از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و کوکبه والا روز هشتم ماه مادبه به جسر دوی
از کنار آب آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و در سیزدهم ماه شعبان موضع مشهور به ده بوینی

که ابتدا، ما سوره خوارزم است مضرب سرادقات دولت گشته چون ایلبارس والی خوارزم
پیش از وقت تمامی اوزبکیه دشت خوارزم و آرال را جمع و قلعه هزار اسب که تا دوه بوینی سه
فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ گشته روز در دوه بوینی مکث واقع شد که شاید ایلبارس
از قلعه پا بیرون گذارد صورت نگرفت آخر الامر آن حضرت دوه بوینی را عوارقان ساخته تنها
و زواید و ذخایر و آغروق اردو را در آن منزل گذاشته روز بیست نهم هم هزار اسب که هفت و نیم
فرسخ قلعه را مقر و اوردوی رزم جوی فرمودند معلوم شد که ایلبارس پای جلادت پس کشیده سر
بقلعه کشی پیش آورده قلعه مزبوره مشتمل بر خاکریز قلعه محکم و حصار مستحکم و آب آمویه اطراف
او را احاطه داشت یورش بردن بقلعه دور از ره حزم می بود خدیو کشورگیر بکار قلعه نپرداخته روز
دیگر لوای جهانگشا را بجانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم وسط مملکت بود نهضت دادند
که شاید این معنی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد بعد از آنکه موکب بمنزل حرکت کرد
ایلبارس نیز از هزار اسب بر آمده از کنار آب آمویه عازم آن سمت شد هر چند که از
استیلای خوف از کنار آب دور گشته جرأت مقابله نکرده اما طایفه یموت و تکه و یارق
ترکمانیه آن دو بیت که از کم خردی بزیاده سری معتاد بودند بعزم دست بازی پای جرأت پیش
گذاشتند آن حضرت نیز میمنه و میسره و قلب و دنبال را ترتیب که داشتند از رفتار بازایستادند
فوج ها بمحاربات ما فوجی از جان سپاران جلادت پیشه و شیر شکاران درست اندیشه سر راه بر آن
جماعت گرفته سر بسیار گرفتند بقیه از ضرب دست غازیان فیروزی جلوان دلیران گریزان
فرار سر خویش بر گرفتند و با ایلبارس پیوستند و ایلبارس از آن جا بلا مکث و درنگ
حدود القبه خانقاه که از قلعه خوارزم که ما بین هزار اسب و خیوه واقع است رسیده
لشکرگاه را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت کرد و موکب ظفر نشان [illegible]
آن حضرت جلوریز و بجمعیت آن گروه نفاق انگیز گشته بجنابت حضرت آفریننده کار
و اجابت بار زوال حضرت شتافت هر چه بذار آن طایفه از پیش آورده جمعی از ایشان به
بلده [illegible] تیز روانه دیار فنا گردیدند بقیه آن جماعت ایشان را در اجل تاخیری بود داخل قلعه
گشته از همان راه فرار و [illegible] لشکر ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در اثنای
راه بزخم تیغ هلاک اسیر و زنده بسیاری آویزه بسته فتراک ساختند و ایلبارس با اوزبکیه
در قلعه تحصن گردید پیادگان رکاب همایون از چهار طرف به یورش مقرر گشته فی الفور [illegible]
خیام و توپخانه و اغنام و اموال اوزبکیه و جمعی از سپاه در معیت ایشان را که در بیرون جا خارج

چند

قلعه‌نشینان بودند به دست آورده شیر حاجی را الطرف کردند پس جوالهای آسمان رفعت ترتیب داده و
از توپهای رعد آور ارض و زمان و خمپاره‌های اخگر ریز آتش فشان سنگ شعله از برق خرمن سوز
صبر و توان خانمان افروز حال قلعگیان و نقابان چابک دست از چند جانب نقبهای زنبوری و حفر
نقب پرداختند دیوار قلعه به ضرب توپ قلعه‌کوب ویران و نقبهای به برج و حصار دست
از جهان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهیای یورش گردیدند اهل قلعه چون خود را از پیش
جهت در ورطه بلا اکثر از روی ادب و اور بکه از ارباب استیمان بر آمده در بیست و چهارم ماه وارد درگاه
جهان پناه و ایلبارس با وصف اینکه کشتی خود را تباه درون خود را سیاه دید باز با اعوان خود از حالت
ضلالت باز و در آمدن تعلل ورزیده روز دیگر به اشاره اندستس رفته او را با رؤسای اور بکه
که با او اتفاق داشتند خواه ناخواهی از قلعه در آمده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که
مرحمت شاهنشاهی اقتضای عفو و اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا نمی داشت
اما چون در حینی توقف موکب همایون در بخارا شاه ابوالفیض خان شاه افراسیاب جاه توران
بحکم اندستس چند از معتبرین اور بکه را نزد والی مزبور فرستاده او را براه ایلیت و اطاعت دعوت
و در حینی عزیمت موکب اندستس بجانب خوارزم از چارجو نیز دو نفر از خواجه زاده‌های
آنجا برای اتمام نزد والی مزبور فرستاده بودند و موی الیه همه را عرضه شمشیر ایلبارسی ساخته بود لهذا
فرمان قدرت شاهنشاهی بحکم عدل از او داد خواهی در آورده او را با بیست نفر از رؤسای
اشرار که جمع مواد هنگامه آرای فساد بودند بیاسا رسانیدند و والیگری را بطاهر خان نواده ولی
محمد خان جنگیزی که با سلاطین توران زبان نسبت و در خدمت کدخدایان این دولت ابد پیوند بود
عنایت و اتالیقان و ایناقان بموافقت معمول آن ولایت تعیین فرمودند
و از سوانح امور آنکه بار اجیف حکم نهب قلعه در میان آورده و منتشر گشته فوجی از رجال دیار
اندستس اوردوی همایون سر خود بجانب قلعه شتافتند آهنگ تاراج خانقاه کردند ایکی
مراتب معلوم رای جهان آرا گشته سی نفر از مرتکبان را در روب لشکرگاه بحکم والا گردن
زدند چون سابق برای ایلبارس به قزاق و ارال کس فرستاده استمداد کرد ابوالخیر خان والی قزاق
با فوجی از قزاقیه و اوزبکیه آرال بقلعه خیوه که دار الملک ولایت خوارزم میباشد وارد گشته
چون حال به این منوال دید عرض اخلاص آمیز مشعر بر اخلاص سندی و دو ناق مصحوب چند تن از
کسان خود روانه خدمت خدیو آفاق نمود او در ساعت لیف و آدم فرصت جسته چون لمعه
سبی برآمده بودند اطاعت و فرمان برداری طوق طاعت آنها بعوندس گریز المیبر ابوالغرور

۲۵۵

تا لایطاق زده کتاب فراق این خبر بسمع اشرف اقدس رسید و آیات جهانگشا بسمت خیوه
حرکت نموده چون قلعه مزبوره بمتانت مشهور و از آن قلعه اوزبکیه آنجا پیش از وقت پیشدستی
کرده اطراف قلعه را آب بسته باعتقاد خود راه غازیان جلادت پرور که از دریای آتش روان
نیز از آب و از آب شدیدتر و از [illegible] میگذشتند مسدود کرده بودند لهذا ابواب
مخالفت گشودند پس خارج قلعه مضرب خیام سپهر احتشام گردید اطراف قلعه مزبور محصور
و مقرر شد که نهرها حفر کرده آب از کنار قلعه بصحرای جاری سازند مأمورین بانجام این امر دامن
همت بر میان زده در عرض سه روز اطراف را مانند کام مرام قلعگیان خشک ساختند و حوالی
را چون [illegible] انجام یافته روز چهارم گلوله توپ و خمپاره بحصار [illegible] قلعه فرو ریختند و دود از نهاد
قلعگیان برانگیختند چون آن طایفه بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند هنگام عصر طالب امان و با کلید
قلعه وارد درگاه سپهر بنیان مورد عفو و احسان گشتند پس حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر از ازبکیه
کاری و جوانان اعتباری قلاع خیوه خوارزم را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب نصرت انتساب
ساخته بخراسان مأمور و محصلان شدید از عکس جلال [illegible] و تمامی اسیرا که در عهد سلف از ولایت
خراسان برده بودند دگر باره و اتباع جمع کرده و بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند
و هم چنانی سابق جمعی از طایفه روس به گرفتار قید اسیری اوزبکیه شده بودند ایشان را نیز خرج
ساخته روانه مقصد ساختند و عدد اسرای خراسان بهمه جهة دوازده هزار میشد که از جمله چهار
هزار نفر از آنها در قلعه خیوه بودند حضرت ظل اللهی بارکش و دواب بجهة ایشان مقرر و جیره راه تحویل
در دهه ایشان [illegible] و ایشان را روانه خراسان ساخته در قلعه که چهار فرسخی ابیورد و در موضع
موسوم بچشمه چلغان بکاری [illegible] بنشد و سرکاری [illegible] از جهه آن حضرت احداث شده
بود سکنا داده بود قلعه مزبور را بخیوه آباد موسوم کردند و چند روز بانتظام امور خوارزم و انجام مهام آن
ولایت پرداخته چون گذاشتن لشکر زیاده نزد والی باعث تحمل زیاد در سکنه آنجا می شد
لهذا اتالیق روس خوارزم و احکام مهام آن ولایت پرداخته چون [illegible] متعهد تقدیم خدامات آن
ولایت و متقبل ادای لوازم اطاعت گشته خدیو بیهمال نیز والی را بمعدودی در آن مملکت
گذاشته در هفدهم ماه صیام از خیوه صرف شام انضرت فرجام کرده در چهارم شهر شوال
وارد چارجو شدند و بعد از آن در حوالی [illegible] مشهور بچارجو حکیم بیک اتالیق که مشار الیه معتمد دولت
شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه افراسیاب جاه عرایضه و پیشکش وارد دولت [illegible]
اندوزی تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و اجتناب خدیوانه مباهی گشته رخصت انصراف

یافت از آنجا رایت جهانگشا بجانب مرو نهضت فرمود در مرو نیاز محمد خان والی بلخ و حاکم اندخود
واکابر و اعیان آن مملکت حسب الامر اقدس والا جبین سای شدند و در باب ضبط و ربط امور تکلیف
و اوامر علیه در ... از موقف اعلی صادر گشته مرخص گردیدند و موکب والا از راه کلات
و مایاب و کوکان که مسکن قدیم آن حضرت است متوجه گشته بعد از ورود بکلات هر چند
بحکم همایون عمارات عالیه و ابنیه رفیعه ترتیب یافته بود مجددا طرح بازار و چهارسو و مقام و مسجد
و رباط در آن مکان ریخته فرمان اعلی نافذ شد که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانند
و در آنجا بلطف ... و تحمل خیوه آباد ... و برای هریک از سکنه آنجا که پیشتر امرای خیوه بودند
سررشته معاش و امور آن ولایت را منتظم فرمودند از راه عشرت آباد خبوشان وارد
رادکان و چند روز سیر نزهت سرای الکان و در آخر شوال وارد ارض اقدس و مشرف
بطواف آستان ملایک مطاف پادشاه کشور ولایت و امامت وارث لقب سلطان
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه و آبائه التحیه والثنا گشتند و چون بعد از فتح هندوستان قندیل
مرصع مینا که در رفعت مینای سپهر بر قبه مینای مهر و ماه طعنه میزد و همچنین بعد از تسخیر ترکستان
قفل طلای گوهر آگین مرصع بجواهر ثمین ترتیب یافته نذر روضه رضیه مقدسه رضویه کرده
بودند وضع هر یک در مکان موضع فرمودند که قبل از ورود
موکب والا بارض اقدس فرستاده از جانب پادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه
و تحف و هدایا و چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت و بعد از چند روز
باریافته بشرف حضور و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده تفویض پرگنات محال متعلقه
بهتها و صوبه کابل که در سمت شرقی و جنوبی دریای اتک واقع و موافق عهدنامه که گیتی
خدای پادشاه والاجاه هند تعلق داشت رسانید توضیح این مقال آنکه بعضی از پرگنات
واقعه در سمت شرقی دریای اتک در ازمنه سابقه بمصارف اخراجات کابل مقرر
بوده و رحیمی که ولایت طرفین رود اتک تا به دو لیتی محدود و معین میشد پرگنات
مزبوره چون در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور واقع بوده سال باین دولت روز افزون
حواله شد که بعد از مدت مذکوره باز بدولت علیه گورکانیه منتقل باشد و همچنین بعضی پرگنات
آنطرف آب متعلق به بهتها و سند مینمود ناصرخان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب
همایون از هندوستان عرض و استدعا نمود که پرگنات متعلق بمصارف کابل الی ابد الاستقرار
بدولت جاوید مدت شاه رسیده بود از آنجا که آن حضرت نقاوه دودمان بزرگی و حق شناسی

بوده

وحق شناسی بودند در ابتدا او حقوق عنایتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابد پیوند گور
کانیه بعمل آمده بود این را مغتنم دانسته برای مزید الیتام صوبه داران لاهور و تهتها و سند فرامین
نوشته مقرر داشته بودند که پرگنات مزبوره را که صد و بیست و چهار هزار تومان مبلغ است از
مداخل مالیات هندوستان وضع و علاوهٔ تهتها و سند داخل حوزهٔ قدرت شاهنشاهی و
ضمیمه حوزه مملکت حضرت ظل اللهی دانسته و هم چنین از طرف قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای
هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان و پیشکشهای شایان بدرگاه فلک شان آمده [illegible]
کلان ایشان بدربار فلک مدار رخصت بار داده بنوازشات خدیوانه سرافراز یافته مرخص
بانصراف گردیدند و نیز از جانب طهماسب خان جلایر سردار کابل که مأمور بگرفتن بقیه قوشون
ترکستان بود عریضه ملفوفهٔ بکفان سنده واصل گردید که اوزبکیه قاطعان سکنه کولاب اوند
بهانه اطاعت کلید باب تذویر ساخته از در حیله در آمده بودند سردار بخیالات باطله
ایشان پی برده ایشان را بتیغ بلیغ و جمعی عرضه تیغ بیدریغ ساخته ملازمان رکاب و سران
آن طایفه را تماما نظم انعقاد داده روانه رکاب و خود از راه بامیان روانه کابل شده است

چون سبب قتل مرحوم
ابراهیم خان تنبیه لکزیه جارتله داغستان منظور نظر آفتاب نشان بود بنحویکه سبق ذکر یافت از
نادر آباد علیخان ابدالی بیگلربیگی کابل با افاغنه ابدالی مأمور تنبیه لکزیه جارتله ساختند و درین وقت
نیز از تسخیر خوارزم فراغت روی داده فوجی کثیر با سرداران و خوانین نامزد گشته که قبل از
آنکه کوکبه همایون روانه شیروان و دربند گشته با فوج خاقان نایره کین و دار [illegible] را گرم
سازند تا موکب والا وارد شود بنابراین لشکر اوزبکیه و خوارزم پیش از توجه موکب گیتی ستان
بحکم والا فوج فوج بهمراهی آن دریای آشیان موج روانه آن سمت شده ماه ارض اقدس قرین
مقر کوکبه عزّ و دولت گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم جیش اختیار امور ممالک خراسان
شاهزاده رضاقلی میرزا تفویض و روز چهارشنبه بیست و ششم محرم الحرام هنگام غروب
آفتاب ماهچه رایات جهانگشا از ارض اقدس طلوع نمود چون بسبب عبور مرور سپاه نصرت
پناه اوزبکیه توران و خوارزمی علاقات راه نشابور و سبزوار را بالمصرف رسانیده بودند از
انقضات غله در آنسال در اکثر ولایات شیوع داشت غله و ذخیره در ولایات
سر راه کمیاب بود الویه فلک فرسا از راه خبوشان و استراباد و مازندران
عازم مقصد گشت و در دوم سال سنه ۱۱۵۴ اعلی آباد خبوشان مضرب الویه عز و شان

مخیم سپهر احتشام گردید

ورود نوروز فیروز درین سال شب سه‌شنبه ستم ماه محرم بعد از انقضای

سه ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر جل شانه برای مجلس تحویل خسرو اورنگ

سریر نیر وزر سرخ سعید انجم و اختر که طبقهای سیمی افلاک چیده و در آن وقت از نمایش

ریاحین و ازهار جاروب طلد وزی ایوان کشیدند سلطان سیاره کلان مربع نشین اورنگ حمل

گشته و ریزش آب آزاری بجوشش نیز و دستی اسباب تجمل گل پامال سیل طراوت نخست

و جراح نسیم بهار خراش گل برگ دجو تخت نشین سریر زمرد فام چمن یعنی لاله که از قطره

بندق ژاله در یافته بود التیام داد خدیو خذیو نوبهار بعزم انتقام داغستان لاله و شقایق موکب حمر

نژاد صبا را از برگ شکوفه زین کرد و ریاح ربیعی غبار رانده خدیو نوبهار بعزم انتقام داغستان

لاله و شقایق غبار رانده دی که در دامنه کوه البرز گشته بود زایل نمود جشن نوروزی مرتب

گشته شمال سرو سهی که بزرگ داغستان لاله زار بود بیکرنگ قرمز او جبت و سرخای ملکیخ

خارخار زار بر خواطر برافت بند او سهی سیه اندرون لاله زار بود بیکرنگ صف دری که در دل

بو گل کرد اوردوی ظفر شعار مانند کوکبه سلطان بهار خیمه بر دامن دشت و کوهسار شده

عازم مقصد گردید بعد از ورود دسلقان مزاج هوا را یافته شروع بیارش و آنچه از زمین نم سخت

بود آغاز طراوش کرده نقدان آذوقه و ذخیره و علیق نیز علاوه علت باران گشته چون

سبزه و علف بار از دامن صحرا کشیده مزارع برای جهنود سلیمان بارخانه مور دانه وام میکرد

تا نهرک گرایلی که پنج و شش منزل بود در دوازده روز طی الکه دواب از فرط گرسنگی از

رفتار باز مانده نه شد و بسیاری از احمال اوردو در حین عبور از آبها بباد فنا رفت و از

هر شده نه بارخای قرنیا و هر خزانه را بواری در استیلی می باشد بعد از ورود شهرک گرایلی

که دامنه صحرا چون دامنه گلهای لبریز از سبزه و ریاحین بود اوردوی همایون را افاقه حاصل

و ایام عشرت و تعب زایل شد هر اوزر خدیو هفت اقلیم بنای حرکت بیک فرسنخ

نیم قرار داد بنابر طی مسافت کرده چند روز جانب شمال رود گرگان بسمت دشت لف

خیام ظفر احتشام گشت تا دواب از کار مانده بحال آمدند در آن مکان عرایضه از جوانب

و سرکردگان که مامور بکار رفته بودند بنظر اقدس رسید مشعر بر اینکه سر پنجه اقبال دیار بودی

قوی بیزوی بخت بیزوال خاقان بهمال آن طایفه را گوشمال داده و ابواب ذه و هلاکت

بر روی ایشان گشاده

تلگرافیه عبارتیه که بتفصیل ذکر و سطور حروف

آب

بود

ولف دا انگیزی موصوف در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جبال مشهوره جهان و در بلندی و رفعت
سرکوب چرخ گردان است حوالی و سرکردگان لعد از آنکه از موقف اعلا مرخص گشته بودند در یازدهم
ذی الحجه وارد کنار رودخانه تانق شدند و آن طایفه سه موضع را که موسوم بکارتله و جارنخ و آقرنی بیر باشند
استحکام داده هر یک سر راه غازیان گرفته بجنگ پرداختند در سنگر اول جاذبه
غازیان زور آور گشته جمعی از آن طایفه ناچار هم جوار شده فا گشته چون بسمت شرقی کوه در اطراف
لکزیه بود آن طایفه تاب مقاومت نیاورده چار را خالی کرده از رفته بنای پرخاش گذاشتند و لهذا از
چند روز که در خارج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوست جمعی از ایشان بقتل رسیدند و جمعی از
ایشان به سنگر سیم که بر فراز کوه واقع و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکانست
بسیار صعب و مشتمل بر بیشه پر درخت که در بالای کوه اتفاق افتاده بگیراه آن حصار دارد که مشهور است
بدهنه آغزی اگر پیاده گرم رو خورشید بر فرازش آهنگ صعود کند از سینه قدم سازد و اگر
پیک السریع السیر خیال بر قلعه اش آغاز بادپایی کند خود را از درجه اعتبار اندازد دلاوران
افغان و ابدالی داوطلب گشته استدعا کردند که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند پس هنگام
روز طرح جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی بمعرض قتل در آمده نیم شب مانند دعاء مستجاب که
آهنگ عالم بالا کند بپای مردی جلادت آغاز صعود کرده هر چند لکزیه بغلطانیدن سنگ
و انداختن تیر و تفنگ بدافعه پرداختند دلیران بازوی پس نکرده پای جرأت پیش نهادند
اگرچه صد نفر از دلاوران ابدالی مقتول و زخمدار گردیدند اما بتأیید الهی و قوت اقبال شاهنشاهی
سنگر را متصرف چون بسمت شمال کوه مسدود و راه فرار بر ایشان بسته شده بود جمعی از آن طایفه
از غلبه هراس سراسیمه از کوه پریده بمغاک نیستی افتادند و بقیه ایشان دستگیر گردیدند مگر معدودی
از ایشان از میانه بدر رفت تمامی اماکن و مساکن آن طایفه از صدمه جنود مسعود عالیها سافلها
گونه قاعا صفصفا بر رفت و از آبادانی اثری باقی نمانده و در ابتدای این فتح غازیان هر بیست هزار
رومیه که مساوی ده هزار تومان بوده باشد بصیغه انعام و خلعت در وجه غازیان و سرکردگان مزبور رسید
و با لکزیه جارتله نیز مجادله بر ایشان مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم بمعبور تعاقب
و جمعی از ایشان را از شمشیر گذرانیده و عیال و اطفال ایشان را بقید اسار در آورده
عرصه جاروتله را که ساکن آن طایفه بود بالکلیه از وجود آن طایفه پرداختند اما در حین مراجعت
بحکم قضا برف سرد و صاعقه روی نمود و قریب به دویست نفر از غازیان بیان برف تلف شدند
پس موکب جهانگشا از کنار گرگان حرکت از خارج استرآباد عبور وارد اشرف مازندران

و سه روز آن مکان دلپذیر محیط عز و شرف گردید از آنجا از راه سواد کوه عازم مقصد گشتند
چون ولایت مازندران تمام جنگل و بیشه و در زمان پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث
کرده اند شارع منحصر در آن خیابان است اعلیحضرت شاهنشاهی در اواخر که جنگ و کارزار
نبود اکثر اوقات بقورق حرم محترم طی منازل فرموده از خواجه سرایان و غلامان و اهلیه کشیکچیان
بقورق چکری می پرداختند آن روز بطریق معهود منزل طی کرده در محال سواد کوه از پل سفید گذشته پای
زیراب و لاریجان نزدیک اولاد که از مواضع حتیم و در شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه بیست و ششم
صفر که مقابله شمس و قمر واقع و هشت روز قبل از آن قران نحسین اتفاق افتاده روسیاهی برگشته
بخت در پشت درخت در کمین نشسته در حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی را هدف گلوله
تفنگ ساخته از جایی که تخمیناً بیست قدم فاصله داشت تفنگ گشاده از آنجا که حفظ الهی در
هر جا حافظ و نگهبان وجود بیهمال خسرو فرخ بنیاد باشد گلوله رد گشته زیر بازوی راست آن
حضرت را بقدر یک انگشت و بر پشت دست چپ آمده بر گردن اسب خورده اسب سر
علیحضرت شاهزاده رضاقلی میرزا در آن روز در سواری همراه بود خواجه سرایان و غلامان قورچی و اهلیه
کشیکچیان رکاب اخبار و ایشان سراسیمه و بیتاب در کوه کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده
گرم جستجو گشته تا خبردار شدن ملتزمان آن دغا بیشه خود را بمیان جنگل و بیشه زده بدر رفت
چون آن راه در دامنه کوه بسیار جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید از آنجایی که مدتها کارفرمای
این کارخانه خداوند یگانه است تا حال مکرر این گونه سهام حوادث از شست تیر اندازان قضا
گشاده یافته بسپرداری الطاف ایزدی از آن حضرت رد گشته جز این قسم بلا
بهواداری فانوس حمایت حضرت سبحانی غبار بدامن شمع جهان افروز ذات اقدس
افشانده یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
القصه از آنجا گذشته بعد از ورود بمنزل رضاقلی میرزا بلزوم ییلاقی از رکاب اقدس مرخص و
مامور بتوقف در طهران گشته مالیات طهران باخراجات سرکار شاهزاده مقرر
گردید ایلغار موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قرچه
داغ و بروج وارد قبله و از آنجا از راه شاهداغی متوجه مقصد گشتند در عرض راه تمامی روسا
و سرکردگان طوایف لکزیه که در شوامخ جبال البرز و اماکن صعب المسالک سالهاست در داغستان
ماوا داشتند بشرف پای بوس مشرف شده در صدد اطاعت و فرمانبرداری در آمده
هر یک سرانجام ملازم بورغه مال رسد حذفه پرداختند و در غره جمادی الاخری قمی که

منتهای داغستان بود معسکر کوکبه همایون گردید که در آن مکان بعرض رسید سانحهٔ
انقلاب خوارزم و قتل طاهرخان والی آنجا بدین کیفیت این واقعه اینکه سابقا در حین توقف
رایات جهانگشا در خوارزم جمعی از اشرار اوزبکیه و طایفه آرال که در سمت شمال خوارزم
متصل بقزاق میباشد از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند درین اوقات
نورعلی ولد ابوالخیرخان والی قزاق تابن طایفه القاق کرده آمده خیوه را محصور و بعد از چندی
مسلط و طاهرخان را با جمعی از روسا که دم از هواخواهی این دودمان میزدند مقتول و مقلد
قلاده والیگری گشته از استماع این خبر شاهزاده نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان و امرای
نامدار خراسان بتنبیه اشرار خوارزم و استرداد آن ملک لطفی و حاجی سیف الدین بیات
و محمدعلی خان قرخلو را از دربار معلی صاحب اختیار بیوتات سرکار شاهزاده ساخته
دستورالعمل مفصل بقانون لشکرکشی سلاطین و خواقین آفاق مرقوم بدیشان
داده روانه خراسان فرمودند که بتهیه تدارک آن سفر پرداخته در نوروز آن سال بدرکاب
شاهزاده از مشهد عازم سفر خوارزم گردند موکب همایون در قموق مکث و خاص پولادخان
شمخال و سرخای خان قموق و احمدخان اوسمی قراقیطاق با جمعی از علما و اهالی داغستان وارد
اردوی معلی شرف اندوز تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب عنایات شاهنشاهی
و عطایای خلاع فاخره و اسب و اسباب طلا و ظروف مباهی گشتند در ابتدای ماه رجب بعزم
تنبیه سرکشان آوار که مساکن ایشان در منتهای داغستان واقع و محدود بچرکس اتصال داشت
عازم گردید صعوبت راه و سختی اماکن آن حضرت بحدیست که پای تکاوری اشهب وهم
در وادی توصیف آن نتواند گرد در تمام آن مرز و بوم از ابتدا تا انتها از ده فرسخ راه است
قطعه زمینی مسطح نمیباشد و راهی که دو پیاده بپهلوی هم توانند رفت بصعوبت پیدا میشود
و قطع نظر از آن کوهی ییلاقی دارد که در تابستان قلل جبال آن از برف خالی نیست و اکثر
اوقات تابستان آن با زمستان جاهای دیگر لاف مساوات میزند پانزده روز دیگر در آن
نواحی بتنبیه سرکشان و اشرار پرداختند جمعی از جزایرچیان را
شخصی نابلد بیراهه راه در مقام نامناسب که پر برف آغاز جنگ کردند جمعی از رفقای
فریق فی الجنه و فریق فی السعیر بعرض هلاک درآمدند چون موسم عقرب و خریف
بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که بتنبیه طایفه آوار بر وجه بلیغ بعمل
آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف عنان فرمودند سرخای بیگ کوچ و بنه خود را از قموق

حرکت در موکب همایون و ورود دربند چون احمد خان اوسمی را در جای توجه موکب همایون
برکاب آور قشون با جمعی از غازیان مامور بحرکت کرده دربند بموکب همایون ملحق کردند در
عرض راه در حوالی راه چراغ می اعمال داغستان بعرض خدیو کشورستان رسید در جایی که غازیان
از قرار قیطاق که بیشه و جنگل عظیم حرکت کرده بودند نوعی از اشرار لکزیه و قراقیطاق به تحریک
اوسمی از میان جنگل و گروه کوه شروع بشلک تفنگ و غازیان در تنگنای جنگل چون
خود را جمع نتوانستند کرد بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لکزیه در آمده جمعی بقتل
رسیدند وصول این خبر موحش چنان غضب قیامت مهیب و دامن زن نایره سخط
شاهنشاهی گشته عزم خدیو جهانگشا تصمیم یافته که چندی در حدود دربند داغستان
توقف مادام که اشرار بیشه و مطلق ان سرد نوالی توجه بسمتی نفرمایند احکام همایون عز
صدور یافته محصلان تعیین شده که از حد تفلیس الی محال اردبیل و ... از خالصه جات
دیوانی و غیره غله بجهت سیورسات غازیان بار زاده و دواب حمل و نقل اوردوی معلی نمایند
و رایات نصرت در پنجم ماه شعبان وارد دربند و در چهاردهم آغروق اوردوی معلی را الکا (?)
با فوجی متوجه محال قراقیطاق گشته از دربند تا حد ولایت شمخال همه جا بفاصله دو فرسخ
سه فرسخ ملوجات محکم ترتیب داده خبر را در آنی تعیین فرمودند که تمامی آن محال در تصرف
غازیان بوده هر جا اثری از لکزیه بظهور رسد در تنبیه ایشان کوشند و در روز دهم رمضان
المبارک مراجعت و سمت دشت کافری سه فرسخی دربند را که جای پر علف و آب بود برای
قشلاق اختیار و حرم محترم شه و آغروق را با بقیه اوردو از دربند احضار و مقرر نمودند
که هر یک از غازیان خانه از چوب و نا ترتیب داده به تهیه و سامان اسباب زمستان پردازند
که در ایام توقف موکب جاه و جلال روی داده اینکه سابقا نگارش یافته
بود که در جنگل مازندران تفنگی بجانب اقدس والا انداخته بودند چون بحسب اتفاق از جانب نائب
که در آن اوقات فرار کرده بودند کتخدا (?) کس برای دستگیر کردن ایشان تعیین و فراریان
مزبور را در هرات در حدود ... گرفته بحضور اقدس آورده معلوم شد که نیک قدم
خدم دلاور تائمنی با غوای آقا میرزای ولد دلاور که در رکاب فیروزی انتساب بود مصدر این
حرکت شده بود آقا میرزا در صدد ادای خیانت بعرض سیاست در آمده چون با نیک
قدم اقرار جان بخشی شده بود او را از دو چشم کور کردند و نیز در آن اوقات آدم از
نزد پادشاه والا جاه هندوستان تحف و هدایا جهت تهنیت توران و خوارزم

آورده

آورده و بعنایت خاقانی سر افراز گشته رخصت انصراف حاصل نموده و هم چنین نظیف آفندی
و منیف آفندی نام از دولت علیه عثمانیه که بسفارت مأمور و باتفاق حاجی خان چمشکزک [illegible]
بود از دربار عثمانی رخصت انصراف یافته بود در ماه ذی قعدة الحرام وارد دربار سپهر احتشام
و نامه پادشاه سکندر جاه روم را که مشعر بر استعذار(؟) قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانید
جواب آن حضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از اینکه پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان
اختصاصی داشت بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه
بود بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت بسلسله صفیه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله
بلخ با توابع متصرف اوزبکیه و کابل و توابع متصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی
از ممالک آذربایجان متصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه بطول سیر و تواریخ آن مشروح(؟) است
و حدود و ثغور هم که فیما بین حد اخواهد داشت هر گاه مقرون بقبول نگردد مکنون خاطر را نقش(؟) نشسته لوحه
اتحاد ساختیم در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که ممهور نموده چون متفق اصلاح حال مسلمین
بود آن حضرت نیز خلیفه اسلام بود بوجه احسن و اکمل فیصل یابد آن نیز در عقده امتناع ماند چون
میانه دور و نزدیک دوست و دشمن حرفی گفته ایم بطلب حرف خود عازم روم و متوجه آن مرز و بوم
میشدیم امیدوار هستیم که انشاء الله تعالی بعد از ورود تاب سرزنی در عالم جهان نوازی از طرف قرین
الشرف آن دولت علیه امور دریغ نگردد چون در خلال آن احوال احمدخان اوسمی نیز پسر خود را
با دو نفر از صبایای دختر خود برسم پیشکش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاده
کار داغستان نیز قریب بانجام بود با تمام آفندیان را نیز مرخص ساخته با جواب نامه روانه فرمودند
جناب مالک الملک لم یزل قدیم لا یزال جل شانه با این حد [illegible] آنکه در حین
موسم زمستان که برف و باران لحظه سررشته نزول از دست نداده لاینقطع بار پود در نشیبهای(؟)
سفید آب در فضای هوا متحرک میگردید از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل اردوی معلی
میکردند بقدریکه جنس را زیاده از عدت انجم و کواکب آسمان شکوه امکان در رکاب نصرت
[illegible] میبودند بکفایت می نمود هر چند در صحرای مغان بنحویکه سابق ذکر یافت مفاسد سد
بست در قضیه را بتفهیم اهل ایران کرده ایشان نیز از تمیم مطلب خرسندی ای کاملا شده
بودند اما درین اوقات مزید تأکید حکم مؤکد فرمان [illegible] الخطاب [illegible] بیگلربیگیان ایران
عظام و حکمای کرام و سایر سادات عالیمقام و علماء و فضلای ذوی الاحتشام و ارباب شرع مبین و دهقان
ممالک حق انتمای و کلانتران و کدخدایان و ریش سفیدان و اعاظم ملکی و جمهور مستوطنین(؟)

ممالک محروسه شاهنشاهی و سلطان قیصر قصور دولت ابد مدت ظل اللهی از حدود دربند
الی انتهای کابل و پیشاور معمار گردید باین مضمون که چون شاه اسمعیل صفوی که در سنه نهصد و
شش هجری خروج کرده بنابر اغراض نفسانی در میان اهل اسلام مدح رفض را در بر همزده نموده بنای
سب و رفض نهاد و باین وسیله احداث تبغض عظیم بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع
افراشت بحدی که کوه در مهد آسایش استراحت گزین شده فروج مسلمین بعرض تلف
در آمده در شورای کبرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خواص و عوام ایران از نواب همایون
با استدعای امر پادشاهی میکردند باشان تکلیف فرمودیم که در صورت مقرون القبول
خواهد شد که ایشان نیز از سب و رفض که از زمان ظهور شاه اسمعیل صفوی در میان ایران
شیوع یافته نکول و از رفض و تبرا بیزار و در فروعات مقلد حق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام باشند و ایشان نیز بر همه حکم اقدس و در رشاد مقدس ترک آثار
مبتدعه و سب و رفض کرده ملت جعفری گردیدند در ازای این ما نیز سر به سروری را بکلی
بیمنت مانوس اقدس ترجیح دادیم و التماس فرمودیم که عهودنامه معهوده را باعلیحضرت
فلک رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین والشریفین ثانی الاثنینی اسکندر
ذوالقرنین پادشاه اسلام برادر صاحب حشمت اعظم سلطان ممالک روم اعلام این
مطلب را بر وفق مامول برای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره بتایید الهی
قریب حصول و در شرف انجاح و وصول است و در این وقت رحمت دربند مطلع
ماهچه رایت فیروزمند و مقر کوکبه آسمان پیوند بتجدید المزید لتاکید از برای اطمینان
خواطر حقایق مدار از علامة العلماء المجتهد الزمان ملاباشی اکبر ملای و باعلمای کرام که در رکاب
حضرت انتساب حاضر و مقتبس انوار فیض منظر در محفل خلوت استعلام فرمودیم همان
مراتب را سابق داشتند بنا علی هذا الاقوال تاییدی ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اعلی از
موقف عزت و علا شرف صدور یافته بنحویکه قبل از این مقرر داشته ایم از سب و رفض
محترز باشند و علامی فهامی خلاصة الفضلاء الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نایب الصدر ممالک
محروسه را بانقطار ممالک خاقانی روانه نمودیم که مضامین حکم مبارک همایون را بجمع دور و نزدیک
القاء نماید ایشان نیز بسمع قبول اصغا نموده تکلف از مدلول آن را مورد سخط و غضب شاهنشاهی
و بوعد و فرمد
دانسته
ای سال مبارک یوم چهارشنبه دهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب ببرج حمل واقع گشته

ادمی

اوسمی با اسم دی که بنیر نکث بر وجود ریاحین رنگارنگ استیلا یافته گلگون جبایان گلزار را از
لباس برگ و بار عاری ساخته بود ظهور طلیعه سلطان بهار با لشکری بکر برودت رزد اغصان لباس ربیع
کوهسار را راه فرار نموده بقلندری با برگ نوای بهمن که در توران زمانی چمن عرصه را از فر
آتش خوی گلهای آتشین خالی دیده لوای استبداد برافراشته بود از هجوم کوکبه خوای ربیعی
وداع دیار استی نموده روز چهارشنبه جشن نوروزی با قر و فر وزری در کمال به روزی و عشرت
اندوزی بتقدیم رسیده چون در نفس قدسی سرشت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ
امور ممالک روم و القشاق و اوضاع آن مرز و بوم سلطنت ایران را بیکی از شاهزادگان گرامی
تفویض خود در کلات که مسکن قدیم همایون است بنای گوشه نشینی و بادشاه عالم می
دعا عبادت از آن است بلند آراسته لهذا معماران مهارت پیشه و مهندسان درست
اندیشه و سرکاران سخت کوش و کارگذاران صاحب هوش تعیین فرمودند که در کلات
عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که در رفعت و اعتلا همدوش ایوان سپهر برین و طاق مقرنس
رواق چرخ اثیری باشد با بیوتات و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبار
های گوهر سرشت صفا پرور و برکه های زمزم مزاج سلسبیل اثر احداث و اطراف ممالک
محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطایف اسباب و جواهر ثمینه و ذخایر امتعه از هر
جنس ما یحتاج و از هر نوع چیزی که چنین سرکار عظیم العزز را احتیاج افتد بزودی مهیا و مقدار کلی
نقل آن نزهت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلد برین که حصن حصین جهان و رکن
رکین معموره عالم امکان است نمایند و موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه هشتم
ربیع الاول که اواسط جوزای آن سال و هوا موسوم باعتدال بود از دلاپیه استراباد طرسران را وجهه
همت ساخته و دشت کالوشی حرکت آنچه لازم بود از تادیب و نهب و احتراق اماکن
و مساکن و چرانیدن مزارع و محصول آن طایفه بعمل آمده در آن دیار دیاری و از آثار آبادی اثری
باقی نگذاشتند و در راه عطف و عنان بجانب سرحد داغستان کرده دلیران سپاه
در دهات قرا و سقاق و قلاع آن طایفه کار آتش در پنبه دارک درنده در رمه و سیل در زامیه
کردند شمخال و سرخای در اکثر اوان از ملازمان رکاب همایون بودند در هر اسم خدمت
تقصیر نمانه کرده اولا احمد اوسمی بنابر صدور جنایت کلی در مقام وحشت می بود بهانت ملتوی و مکان
و سنگی معابر بقلعه قریشی که در بالای کوه ملک سکوه واقع و اطراف آن کوه تمام دیده ودر سخت
مشتمل بر سنگ راه باریک بسیار سخت بود تحت جسته چون کمر از بند و مطیع گشتن سر کشان

داغستان و انتظام مهام آن نواحی و تمشیت امور آدار متوجه قلعه اوسمی گشته ستة ازر دلیران یل
زور خصم افکن و دلاوران شیر صولت صف شکن در سر آن قلعه پای جلادت افشرده
و حملات شدید و صدمات بلیغه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر پیوند مستولی شده اوسمی ناچار
ترک قلعه و حصار و ایل و دیار کرده فرار اختیار کرده و بسمت آوار هزیمت فرسای صحرای ادبار
شد و بقیه قلعگیان و اهالی قلعگیان و قراتیاق روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده برای عذرخواهی
جبهه سای موکب همایون گشتند و تقصیرات ایشان بعفو مقرون شد که آن قلعه در راکه از
سنگ و آجر پرداخته بودند با کوه بلکه کوه را با خاک یکسان کردند سابقاً سمت ذکر یافت
که بعد از تسخیر خوارزم بیته ایلبارس والی سابق طاهر محمد خان چنگیزی بوالیگری لیاقت گشته موکب
والا عازم خراسان گردید و در ایام توقف موکب مسعود داغستان عرض رسید که اشرار آرال
و خارزم و همزاهرت و آقوری ولد ابوالخیر خان والی قزاق و اتفاق آرتوق ایناق سر
بمخالفت برداشته و پا از صوب جاده صواب بیرون گذاشته طاهر خان والی را مقتول
و ولد ابوالخیر خان را بوالیگری قبول کردند چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف
که مروت از جانب اقدس شهنشاهی در ابرای جنایتهای لاکم سابقه ایشان بظهور
پیوسته علاوه ناسپاسی و کلمک حق ناشناسی بود لهذا نصرالله میرزا که با حکم ممالک خراسان
بود با افواج خراسان و با توپخانه و استعداد کامل مأمور به تنبیه اشرار و تسخیر خوارزم مقرر
فرمودند که بعد از ورود فیروز عازم آن سمت گشته آرتوق ایناق با اهالی اعیان و روسا
سرکردگان آرال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار دانسته بالمره سرکشی
که در سر خار در عقب داشت هشیار گشته از روی اضطرار باهم و لیشیان و همراهان
عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته مستدعی عفو گناه و
متعهد خدمت و سپردن بقیه اسرا و دادن قوجی ملازم شدند و شاهزاده در مرو بعد از
عرض حصول اذن رخصت از خدمت شهنشاه سلیمان حشمت بسبب آنکه پنج هزار نفر از
دوزبکیه خوارزم در رکاب اعلیحضرت اشتمال مشغول خدمت گذاری و مالک طریقه سربازی و جان
سپاری بودند از دربار شوکت مدار خاقانی بمراعات حقوق خدمت ضعیف نداد و ملاحظه
هاسس نابرمندی و شکسته بالی ایشان تقصیرات آن طایفه را با عفو عفو مقرون
و والیگری بر طبق مسئول آن جماعت با بوالمحمد خان ولد ایلبارس که از سابق بکرمان تحت
لوای اعلیحضرت مدار شاهزاده کامگار بعد عنایت و اتالیق والی مزبور با آرتوق ایناق

مرحمت و اتالیق مذکور برادر خود را با جمعی از اروس روانه رکاب همایون از خوانان کار آمد
آرال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی ولی نعمت اسرار نیز مرخص و مستظهر ساخته تتمه خانوار
تکیه و موت را در آن ولایت بدفع الوقت گذرانیده اند تا مالوجانیده روانه خراسان
سازد و روس ای الطایفه بر وفق فرمان تعهد و رخصت انصراف بخوارزم حاصل نموده
روانه خوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف در بیست دوم جمادی الاخر وارد
ارض فیض نشان گردید

از سوانح امور اینکه عرض اقدس رسانیدند که در اوایل شهر شوال المعمول الحال از
اویماقات اوبه و شلمان اندخود و از آنجا عازم بلخ گشته در آستانه مقدس شاه مردان
که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت نموده جمع کثیر از ترک و تاجیک
بلخ با عصمت الله قبچاق و سعید سلطان خان و اکثری از ایلبگی سعیدان اوزبک با و گرویده در
اندک روزی دوازده هزار نفر بر سر او جمع و از اطراف تمامی اوزبکیه حتی نیاز محمد خان والی
از عمل خالی از روی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته کار درویش مزبور بالا گرفته و از طایفه
شاه جمعی را بر سر او فرستاده جنگ واقع و چون طرف والی شکست یافته وکیل بلخ در میان
جمعی مقتول و چون اوزبک دست تعدی آورده در بردن دروازه شهر از هر یک از مردم
خراسان و قزلباش را دیده بقتل رسانیده و والی در ارک متحصن شده بعد از رسیدن این خبر
جمعی از غازیان سرحدات بسرداری محمد حسین خان چمشگزک بیگلربیگی خبوشان و الیه
و بهبودی بیک ولد قاسم بیک قرقلو و جمعی از خوانین برای دفع این فتنه و فتنه درویش مزبور با
توپخانه و استعداد مأمور بلخ و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم ذی حجه الحرام خبر رسید که
در اثنای محاربه اهل درویش و اوزبک هر دو کرده عصمت الله مزبور از جانب درویش پادشاهی
ترکستان نامزد او شده بود بگلوله تفنگ رهگذار از ملاحظه این معنی تزلزل در احوال مریدان سست
اعتقاد راه یافته درویش مزبور در آستانه شاه مردان بصورت اول مانده عصمت الله
بعد از دو روز بار شغل بسته براه جهنم ایلغار و دو ابه نعمت متولی آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی
از غازیان درویش را مقید ساخته نزد والی آورده جمعی که مانند هوای باطل در سر راه او بودند
متفرق و از اشرار نیز جمعی که محرک فساد بودند دستگیر شده بمعرض سیاست در آمدند
امر همایون صادر شد که سرداران سالی سر رشته کار را از دست نداده بهمان ضابطه مقرر
عازم مقصد و اتفاق والی به تنبیه اشرار مفسدین که در چنین امر بایه هنگامه طلب گشته

فتنه برانگیختن مشغول و آن گروه را ترغیب بلیغ نمایند چون بنهجی که سبق ذکر یافت احمد ادرسی بجانب
آذر آواره گشته قلعه جات و مساکن ایشان با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه
و محل بمحل پایمال ستم ستور دلاوران و دست فرسود تطاول غازیان گردید شمخال با سرخای که بزرگ
داغستان بودند با جمعی سرکشان از غاشیه کشان رکاب و ملتزمان خدمت و اطاعت گشته
تمامی حکام و اعاظم قرابان و نقای و چرکس که در هیچ عهد مطیع و فرمان روای نبودند قلاده انقیاد
بگردن گرفتند و نیز در خلال آن حال از جانب سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم نامه رسید
مشعر بر اینکه از جانب آن دولت از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص جماعت
اهل ایران باشد عذرخواهی کرده اظهار نموده بودند که در ابراز این مطلب امر دیگر از آن حضرت
خواهش نمود و در سال گذشته در حینی که آخوندیان از دربار عثمانی برای استمداد مهمی در
آمده بودند بتوسط ایشان بپادشاه سکندر جاه روم نوشته شد که مهیا و مستعد باشد که بعد از انجام
امور داغستان متوجه روم و معاونت آن مرزبوم خواهم شد در این وقت نیز در جواب نامه مزبور بمحال
مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلام شده پادشاه والا جاه روم را از توجه موکب جهان گشا بر
آن مرزبوم مهیا آگاهی بخشیدند پس محمد علی خان قرقلو را بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان
را باطاعت او مأمور ساخته در یوم دوشنبه سیزدهم ذی الحجة الحرام سال هزار و سی و هفت
هجری از نهضت داغستان لوای توجه بجانب مغان افراختند و چون اردوی گیتی موکب همایون
بجانب مغان حرکت کرده خلاف ایام توقف که هوا در کمال خوشی میگذشت برف باران
باران شدید شروع کرده لاینقطع از در و دیوار آسمان آب بر سر عرصه غبرا میریخت و قطرات
سحاب سررشته ریزش را چون رشته گریبانی از دست بگسیخت کوره گردش اسباب
سالیانه گردش سپهر محتاج جنبانی آب شد و سودای دوری فلک را انگونه آب گردش در کار از شدت
باران اوج سیل بجائی رسید که در انهار و انهار مرجیاه از کواکب سماء برود کهکشان پای داد
ساحت خاک عالم آب گشته سطح آتش پهلو بر چرخ اخضر میزد و از آب و اسباب بسیاری
از کثرت گل لای در نزول برف و باران و شدت سرما عرضه اعاطه و اتلاف و از روز
تا کنار کر که ده منزل بود در عرض چهل روز طی گشته در آخر حوت وارد کنار کر گردیدند
شب پنجشنبه که بیست و چهارم
محرم الحرام بعد از انقضای پانزده ساعت و چهل و دو دقیقه که خلیفه شب لباس عباسی مشک
فام در بر و اکلیل فرقدان را در سر داشت سلطان سیاره گان که از شدت برف و برد

در

در حینی که پرتوی فلک منزوی بود آفتاب شده از نهان خانه حوت بر برج حمل رخت کشیده نیز
سریع التأثیر نسیم از جانب کشور آرای بهار در دار الملک گلزار بازگشتی کشف و هدایای
نفحات عطر بار گشته فرمان بر ان حوای نامیه قزل اطاق گل سوری را در صحن چمن بر افراختند
که لشکر جالیش گر اردیبهشتی بتسخیر ممالک باغ و راغ از جا در آمده بتاجره صحرای سنبلی
و قلاع کوهسار بر در ساختند باشیان طلایع برای دفع غایله برودت که منهای حد بهمن صورت
شباط و دارای سکندر حشمت ایار فاصله بود وسایل صبا و شمال را بر انگیختند و آوندیان اعلام
سرو و صنوبر بقطع نخل خلاف اشجار بیخ جرئت برخواستند و سادات شاخ و رؤس و قضاة محاسن
سفید شکوفه دلنشین که صدرنشینی ایوان بستان شدند در روضه فایق الانوار گلزار سجیل نزاهت و
صفا و خانه یکرنگی کوشیدند و جیوش پرخاشجوی گلهای سوری شوکت و نشان شاه را که دیگی
خانه سپید بوک سنان شوکت گشتند جشن نوروزی آراسته گشته قدر انفقی ایام
عید از حجر جراد عبور صحرای مغان را قرارگاه کوکبه منصور ساخته هشت یوم در آن مکان خیام
توقف افراشتند تا دواب غازیان بحال آمده حرکت در چهار فرسخی تبریز عبور [illegible] از راه
اشترچه و قراچمن روانه و عالیشوکت خانه پاپادر ابایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز و شش هزار
نفر از لشکر جرارای آنجا را در حفظ احتیاط او مقرر فرموده امر کردند که بیگلربیگیان و حکام دربند
و شیروان و قراباغ و تفلیس و ایروان در رکاب ایشان باقشونهای خود و حکام ماهی مستعد بوده
در جایی حضور رسند با اتفاق سردار باعانت یکدیگر بپردازند و چون کلانتر میرزا در ارض اقدس
توقف داشت مأمور شده بود که شش هزار دکان کاسکر [illegible] میرزا و امام وسق میرزا عزم
ادراک
بساط بوسی وارد درگاه معلی شوند در بیست و چهارم ربیع الاول در منزل مریوان وارد و شرف اندوز
خدمت اقدس گشتند و فرستاده پادشاه والاجاه هندوستان نیز با تحف و هدایای گران مایه که از
آن جمله یک باب قزل اطاق و چوب صندل بود که باصطلاح اهل هند بنگله گویند و اوستادان ماهر در
ساختن و نقاشی حکاکی ترصیع و مهارت بکار برده بودند و موکب شش هزار دکان وارد و بنوازش
شاهنشاهی بهره مند گردید و منزل بمنزل اعلام نصرت انجام ساخته وارد چهار فرسخی سنیخ
گشتند چون از مبادی حال عزیمت مملکت روم از جانب بغداد تصمیم یافته بود به آن جهة مقرر
شد که توپخانه قلعه کش از راه همدان روانه کرمانشاهان گشته در و هاب که حد بغداد است
مکث نماید احمد پاشای والی بغداد از اراده ضمیر اقدس واقف و محمد آقا کدخدای خود را با سامان
تازی نژاد و با پیشکشهای لایقه بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد و در باب

سپردن اصل قلعه بغداد تا انجام کار سر عسکر از دولت عثمانیه تعیین شده استقلال کرد خدیو جهان‌کشا
نیز مسئول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی
و حله و رباط و توابع کنار دجله و سایر نواحی و توابع بغداد تعیین و توجه خان سیخوانلو محمد بیک [?] واری
جانب بصره سرافراز و بیگلربیگی حویزه و حکام شیراز و دزفول و اعراب آن سمت به تسخیر بصره مأمور و مقرر
فرمودند که با عزاباتی که در ساحل حویزه طیار شده از شط العرب عبور و انجام امر مقرر و تسخیر بصره پردازند
و در همان منزل در نهم جمادی الاول نصرالله میرزا با [?] شاهزاده [?] در نواید اقبال و استقلال روانه ممالک
ساخته فرستاده شاه والاجاه هند را نیز مشمول نوازشات خاقانی و رخصت انصراف ارزانی
داشته معادل پنج لک که هر لکی باصطلاح ایران پنج هزار تومان تبریزی باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات از
جواهرخانه خاص جدا و با یکصد زنجیر فیل کوه اندام برای پادشاه جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن
[?] همشیره زاده سعادت خان روانه و جمعی از ارباب طرب هندی که در سلک مطربان
سرکار انتظام داشتند چون در قانون سازندگی و فنون نوازندگی طرایق هند آموخته و در رقص
و رامشگری به دستور آنجا ایشان را ماهر ساخته بودند ایشان را نیز مرخص فرمودند چون منظور نظر
اندیش آن بود که قشلامشی در حدود بغداد بعمل آید فرمان همایون به تقدیم پیوست که غلات شهرزور در
حمل و نقل بغداد شود پس اعلام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه جولان [?] آمد خالد پاشا
حاکم بابان و شهرزور و سلیم بیک [?] خالد پاشا باتفاق عظما و روسای الکراد وارد دربار
خلافت مدار گشته بخطاب خانی و ایالت آن ولایت سربلندی یافت و تمامی آن
مرز و بوم دیگر دستان بحوزه اطاعت در آمدند و از آنجا متوجه کرکوک در چهاردهم جمادی الآخر
قلعه کرکوک مضرب سرادقات دولت گردید و اهالی آنجا باستحکام قلعه مغرور شده راه اطاعت
بسته راه مخالفت گشودند چون توپخانه همایون که از راه کرمانشاهان و ذهاب رفته بود تا رسیدن
[?] موقع ملحوظ نشده بانتظار ورود توپخانه همایون چند روز مکث و بعد از رسیدن توپخانه
موکب همایون پوست قلعه را از چهار طرف نشانه تیر و گلوله توپ و خمپاره کرده یک روز
از ایام تا شام آن آتش بلا را بر جان قلعگیان نازل [?] عصر آن روز
در شنبه بیست [?] ماه مزبور قلعگیان از تف آن آتش بلای جان سوز بجان آمده از تابش
صدمات توپهای قلعه شکن و خمپاره های بنیاد افکن بیتاب و توان مستدعی امان شدند و عفو
خطاپوشی [?] در باب یورش پذیرفتن درآمده روسای ایشان را بپایه پوشش خلعت
عفو و بخشش ساخته فوجی را نیز بضبط قلعه اربیل که از متعلقات [?] آن ولایت بود تعیین فرمودند

رفتن کابلیان شده فرار و باقی اهالی اندیار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه بیستم جمادی
الآخر بقدم استقبال پیش آمده و ملک را بتصرف داده‌اند چون ولد میر عباس پیش از
وقت بر فراز کوه احداث سقناقهای محکم کرده و جمعیتی عظیم از مردان کار و دلیران معرکه کارزار
فراهم آورده اساس آنها را بلوازم اسباب حصارداری استحکام داده بود غازیان دسته
دسته بسقناقهای او پیوسته آن بناهای قوی اساس را بلوازم اسباب بدستیاری سر
پنجه شوکت قاهره درهم شکسته بتصرف درحال ایشان را عرصه تیغ هلاک و زنان
ایشان را با همشیره و لوزان ولد میر عباس اسیر فتراک ساخته بدرگاه معلی آوردند و بجهت
ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سنغار که در پنج فرسخی جلال آباد واقع است انجمن آرای قدوم
فیروزی اثر شتک بهار و اهالی آندیار همه کمر زنهار از آن وادی را از نیت گوشه و ستار روز
کار خود ساختند

چون درین اوقات رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافت
پیشنهاد همت خاقان گیتی ستان بود خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه



ان حال امر همایون شاهزاده واصل گشته چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار و مجدداً
حکم مبارک باحضار او صادر یافت شاهزاده راه نورد طریق امتثال گشته بعد از ورود بنگاه
بنه و آغروق را در کابل گذاشته در بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار

گشته روز دیگر حضرت ظل اللهی بملاحظهٔ عساکر بلخ در موکب شاهزاده آمده بودند پرداخته
تا چند روز آن جماعت برسم سان از نظر آفتاب سان گذشتند و چون اسب
بسیاری از ایشان در سفر بلخ بمعرض اسقاط در آمده بود بهمگی اسبان تازی نژاد
واصلهٔ عنایت و نیابت و دارای ایران و اختیار عزل و نصب بگلربیگیان و
وزرا بآن شاهزاده کامکار تفویض و روز جمعه غرهٔ شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او
و شاهزاده نصرالله میرزا را بزیب افسر سربلندی داده مقرر فرمودند که در خدمت شاهزاده
جیقه را بسمت چپ شاهزاده زده بعد از آنکه پادشاهی بهر یک از اولاد بحکم جناب مالک
الملک تعلق گیرد جیقه را بدستور ملوک بطرف راست زنند و روز یکشنبه سیم ماه مذکور
رضاقلی میرزا مرخص و با شوکت و شأن روان بجانب ایران گشتند روز دیگر لوای
جهانگشا بجانب جلال آباد نهضت یافته و در دهم ماه از جلال آباد گذشته بجانب
شرقی بفاصلهٔ نیم فرسخ جناب بارگاه با عز و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شد و ده و دوازده
از فیلان پیل افکن برسم مقلای مقرر گردید که دو منزل پیشتر رایت افراز شوکت و فر باشند
و شش هزار کس به پشتیبانه کشتی موکب همایون اختصاص یافتند
چون از دولت علیه بکارکنانه صوبه داری کابل
و پشاور با ناصرخان بود بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ممالک از حوزهٔ تصرف گورکانیه
بدر رفت ناصرخان در حدود پشاور در سلک جمعیت را منسلک ساخته
مشغول خود داری شد و در حینی که اعیان کابل باذن همایون عازم شاهجهان آباد
شدند منشور عنایت از موقف اجلال و هدایت روانه کردن ایشان باسم ناصر
خان عز صدور یافته ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت ابد پیوند راه امتثال بر فرمان
همایون بسته بفروض جنایی دامن تحریک به تیز کردن آتش جنگ بر داخته بعلاوه
این معنی بیست هزار کس از افاغنهٔ خیبر و پشاور را در ناحیهٔ جمرود اجتماع داده بمحافظت
در بند خیبر اشتغال ورزیده چهاردهم ماه که نزول موسوم برکاب مضرب سرادقات
دیگر او نادجره طالب گشته بنه و اغروق را در موکب نصرالله میرزا گذاشته خود طرف
از راه مشهور بسرچوبه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از
غازیان جرار و دلیران نیزه گذار سوار و جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر
که دو ساعت از روز دیگر گذشته بود سی فرسخ راه را طی کرده از بیراهه بسر وقت

کذا آن نیز در یک روز بضرب گلوله توپ قلعه کوب و آتش انگیزی خمپاره های خانمان سوز
بحیطه تسخیر درآمد   چون در حلب
که موکب جهانگشا در کرکوک بود محمد آقا از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مطالب
معهوده بنای مصالحه روانه اسلامبول شده بود منهی ضمیر اندیش آن بود که از کرکوک تا [illegible]
و در آنجا سواد فرمان از پادشاه سکندر جاه روم که بر طبق فتوای شیخ الاسلام و آخوندیان عظام صادر شده
بود بنظر خورشید انور رسید مشعر بر اینکه قتل و اسرای ایران عموما مباح و مذهب ایشان
مخالف مذهب اسلام است و امنای دولت عثمانیه فرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی
بموصل فرستاده حسین پاشای والی حلب را با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانیه بمعاونت حسین
پاشای والی موصل مامور ساخته‌اند این معنی محرک عزم ثابت خسروانه گشته روز چهارشنبه
چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل بلند گردید و روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مزبور
موکب ظفر کوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخته فوجی با پاشای حاکم کوی و حریر و قلاع
قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تهور بمیدان رانده و بمقابله پیش آمدند از آن موکب منصور برآمده
جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته بقیه فرار بمأمن عافیت تحقق جستند و روز شنبه بیست و
هفتم ماه یک فرسخی آن مطلع طلیعه شوکت و جلالت و جوار مزار شریف حضرت یونس
علی نبینا و علیه السلام مضرب سرادقات اقامت گردید اولا بکید و نفر از اهل موصل را برای
القای افهام مدعا بدربار معلی طلب فرمودند پاشایان از فرستادن ایشان تحاشی نموده
قلعه داری بر دست گرفتند پس حکم همایون بمحاصره قلعه صادر گشته فرمان پذیران از دو جانب
قلعه جسر کلک شان پیوند بر رودخانه موصل بسته توپ های اژدها هیبت و عراده های ملتهب و جزایر جبال
کیوان کین جلادت جهت فوج فوج آغاز عبور کرده سرانجام اسباب قلعه گیری در بردن
سیبه و حفر و نقب اشتغال ورزیدند پس بعد از آنکه دریای آتش حمیت قلعه گیر دیده ور
شب نیمه شعبان هنگام سحر نقب را آتش زدند کاری از پیش نشد چند روز بهمین نهج
بشلک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپاره آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعه
گیان آشکار گردید و گلوله توپ و خمپاره دود از نهاد جانها و گرد از بنیاد خانمانها برآوردند
بنیاد حیات قلعه گیان از صدمات توپ و خمپاره زیر و زبر و اساس شوکت و شأن
مظهر آثار آن مشتاقان هو الاهی میشد تا آنکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی
بنیاد خسروی از سر این طلب پای نیل مطلب باز نخواهد گشت بار بحصن از [illegible]

و آخوندیان کرام و روسای اوجاق را با اسبان تازی نژاد کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدربار سپهر رواق
فرستاده متعهد گشتند که چون رای بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را بنحوی که دل خواه اندیشش
است بین الدولتین صورت انجام دهند از آنجا که الطاف اسرار و لیکن شعله حضرت منظور
نظر انور می بود قبول این معنی مسئول فرموده ایشان را به پیرایه پوشش کسوت لال و شرف اندوز
تشریف عفو و اطمینان ساختند مقارن آن محمد آغا که از جانب احمد پاشا بدربار عرش مدار رفته بود
وارد و خبر آورد که پادشاه اسلام پناه روم از ادای بدور حرف طلب شد با مشافهه فرموده اند که در عالم دانش
این توقع را نداشتیم که جناب نادری از حد و سوری تجاوز فرماید هرگاه مدعای ایشان انجام مدعا یابد
در رئیس احمد مملکت محو گفتگو نماید امور معهوده مقرون بحصول خواهد شد دعا تحمیس مذهب
موهوم حدوث فتنه عام و موجب اختلال دولت ابد فرجام است بمجرد این لفظ
خامس درگذرند و در باب امر مصالحه احمد پاشا ماذون و مختار است که بین الدولتین انجام
دهد لهذا در دهم رمضان المبارک عطف عنان بجانب کرکوک فرمودند چون زیارت اماکن
مقدسه مکنون ضمیر اقدس بود در روز ورود بزاویه در حلقای خالفه بنه اردوی غازیان را الذا انتقد
با فوجی عازم زیارت عتبات عالیات گردیدند و در منزل شهروان سلیمان بیک ولد خدا ای داد
و محمد آغا کشته و محمد آغا برای ابلاغ خبر الطاف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب
احمد پاشا ملحق گردیده روانه دربار قیصری گردید اعلیحضرت شاهنشاهی قدر قدرت آنکه از زیارت مراقد
منوره ائمه هماما کاظمین علیهم السلام سعادت اندوخته بکشتیها که احمد پاشا در دجله ترتیب
و زینت و رحل خویش در کنار دجله ترتیب داده بود از آب عبور و در مزار ابوحنیفه رفته
عصر منصرف بلقاب شریف و در روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند چون
تمامی علمای ایران و بلخ و بخارا و افغان و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و ملخص التمست
آن حضرت مصروف باتفاق مذاهب اسلام و رفع نزاع از میانه امت حضرت سید الانام
صلی الله علیه و آله و علمای مشهد مقدس نجف اشرف و حله و توابع بغداد نیز احضار در آستانه مقدسه علویه
و عتبه بهیه غرویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد داده که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده
مناظرت مندفع و جمل مغایرت و مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای اشرافی در آن
مکان از اشتباه مجتمع گشتند بعد از مقادله که مذهب عامه ملت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم را از آلایش شکوک و شبهات تصفیه دادند و شقه بر کیفیت ماجرا بموده
راقم الحروف مرقوم و بمهر افاضل و علما مختوم گشته نقل آن در خزانه مقدسه

عزّ و تمیز

شاهزاده در هجدهم رمضان المبارک در منزل لیلان در حینی که موکب همایون از کرکوک عبور عازم
سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته فتحعلی خان افشار چرچی باشی و جمعی
از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب شاهزاده روانه شیروان ساختند
شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم همایون جمعی را بسرکردگی فتحعلی خان روانه ساخت که
بعاشور خان ملحق شود خود نیز متعاقب متوجه مقصد گردید و بعد از ورود فتحعلی خان در (چهارم)
ذی القعدة الحرام سام و اشرار لکزیه و شیروان با پیشواز نقاره و فوجی عظیم از معاندین لکزیه
و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است لبیک آمده مهیای کارزار و فتحعلی خان و عاشور
خان نیز سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوستند بتایید الهی سرپنجه ساعد اقبال (نهیب بهادر)
سپاه زن چهره تهور و عنان تاب توسن جلادت شده هزار نفر متجاوز را بر سر و زننده با علم و نقاره
خانه ایشان بدست آمده محمد ولد سرخای زنهار با بقیة السیف فرار نموده سام با معدودی بکاب
گرجستان گریخت پس دیگران بمحاصره قلعه آقو پرداخته در اندک روزی قلعه را بتصرف و جمعی
کثیر از لکزیه را که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند زنده دستگیر کردند و بقیه احوال سام در بیان
وقایع سال آینده مذکور خواهد شد چون در حینی که (تحقیق)
موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلو افشار بسرداری و تقی خان را محمد دابابت
فارس تعیین و روانه چون مشار الیهما مدتی در آن سمت بسر برده کام را بیشتر محتمل کرده بودند
لهذا محمد حسین خان قرقلو امیر آخور باشی را که با جمعی کثیری روس برگشته در درگاه معلی بود
بسرداری تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان را بدربار سپهر اقتدار طلب فرمودند
بعد از ورود محمد حسین خان بشیراز چون تقی خان منتهزی بر سر کلبعلی خان ریخته او را مقتول و در صدد
گرفتن محمد حسین خان در آمده محمد حسین خان تقی خان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشت محمد
حسین خان خود را بیک طرف کشیده حقیقت حال را معروض سدهٔ سپهر مثال ساخت
تقی خان داخل شیراز شده رایت عصیان برافراخت از موکب همایون جمعی باعانت محمد
حسین خان و تنبیه تقی خان مأمور گشتند تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخت آخر الامر
دستگیر گردیده شیراز بشامت اعمال او مورد نهب و غارت و یغما گردیده مقرر شد که او را (و اولاد)
قطع آلت رجولیت نموده و یک چشم او را کور کرده بدرگاه معلی آوردند اولاد و برادران
که در اصفهان می بودند بقتل رسانیده و مأمور بر وفق فرمان عمل کرده او را معتقد بدرگاه
حضور آوردند رایات نصرت

در پانزدهم ذی‌الحجة الحرام از شیروان بعزم آذربایجان حرکت و بعد از ورود بحوالی دشت مغان
بعرض اقدس رسید که جمعی از جهّال و اعیان قاجار بسبب سوء سلوک محمدحسین خان حاکم آنجا با طایفه
یموت متفق و داخل شهر استراباد شده و الد محمدحسین خان که در جانب پدر نایب بود فرار
و نزد بهبود خان چپشلو سردار ترک رفته حکم منیع درباب تادیب اشرار بعهده بهبود خان عزّ
صدور یافته محمدحسین خان نیز از اردوی همایون باین امر مأمور گردید و مأمورین با جمعیت و استعداد
بر سر استراباد رفته اهل آن ولایت مستولی و بنابر اینکه فیما بین بعضی از قاجاریه و محمدحسین خان
عداوت دیرینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک دماء و نهب و غارت از محمدحسین خان نسبت
بگناه کار و بیگناه بظهور رسیده آن ولایت نیز پایمال دست ادبار او گردید و چون پیوسته منظور
نظر اقدس سفر روم و استرداد ولایاتی که بعد از دولت سلسله علیه ترکمانیه داخل الکاء روم گردیده
می‌بود و وقوع این مراتب و شرارت از اهالی ایران باعث فسخ عزیمت شاهنشاهی و انجام امر
امر مصالحه فیمابین دولتین علیتین و معاودت آن حضرت از آن مملکت گردید بعد از ورود موکب
همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان برادرزاده خود را بسپهسالاری حدود کردستان و لرستان
و فیلی تعیین و فوجی از غازیان با او مأمور و مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد
کرند تا منتهای ولایت همه جا افواج منصور مشغول قشلامشی و ییلامشی بوده با پاشای بغداد مراسم
قرب جوار مرعی میداشته بنحویکه سابق مذکور شد نصرالله میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم
بود بعد از ورود بسرحد خوارزم و سرکردگان آرال باتفاق آرتوق اتالیق والی نزد شاهزاده
آمده متعهد دادن ملازم و کوچانیدن طایفه یموت شده بودند نصرالله میرزا ابوالمحمد خان ولد
ایلبارس خان را بموجب امر اقدس بوالیگری تعیین و آرتوق اتالیق را اتالیق و صاحب اختیار
کار او کرده ایشان را روانه خوارزم نموده معاودت فرمودند بعد از چندی بعضی از اشرار
خوارزم با یموت متفق گشته و آرتوق اتالیق را مقتول ساختند این مراتب را بعرض اقدس
رسانیدند علیقلی خان را که نسبت برادرزادگی بآنحضرت داشت بسپهسالاری خوارزم
منصوب و روانه خراسان ساختند که تدارک خود را دیده در سال دیگر بعزم تنبیه یموت عازم
خوارزم شود و از ماهیدشت توجه بجانب قلمرو علیشکر افراشتند

سلطان طارم چارم روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از
انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماهی دشت حوت بقلعه حمل نقل کوکبه جلال کرده خدیو
گردون کلاه کشای بهار از سر و شمشاد درایت نهضت برافراخت و خاقان جهان آرای ربیع

از رعد ابر آذاری طنطنه کوس رزم افکنی و کشورگشای بلند آوازه ساخت و افواج قاهره چمن سار و
برگ نمایش کرده بعزم دفع لشکر بهمن برخاستند و جنود اشجار از غنچه و ازهار و موج آب زره
و برا مغفر خویش آراستند سرعسکر دی از جلوه کوکبه اردی بهشتی فی الحال رخت عزیمت بوادی
هزیمت کشیده و سپاه شب را بهم آورده ترکان ازمنه و آنات نوروزی در ساحت
روی بساط آورده اظهار رنگ کرد در منزل کنگاور من اعمال قلمرو و مجلس جشن و امانی با هزاران
رتق و زین و ترتیب انعقاد یافته جشن نوروزی انقضا یافت چون در آن اوان احمد پاشا
حاکم اوغلی که از دولت قیصری بسرعسکری منصوب و در قارص مقیم بود از جانب محمدعلی نام زنگنه
کرمانی که بصفی میرزا اشتهار داشته و در ابتدای کتاب کیفیت حال او و رفتن بجانب روم گذشت
و اعیان دولت عثمانی نظر باحتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند او را تحت رعایت و صاحب اعتبار
کرده بهمراهی سرعسکر روانه نموده بودند نوشتجات بعضی از ولایت آذربایجان فرستاده علاوه
که زیاده بر حوصله او بود در آنها درج و لفظ جلادت بزرگانه خرج کرده بود نوشتجات مزبوره بنظر
رسید منهج ماده غضب و محرک سلسله نهضت همایون گشته وارد حوالی اهر شده بودند و در
آنجا بسمع اقدس رسید که سرعسکر مزبور از دولت عثمانی معزول و احمد پاشای وزیر اعظم سابق
بسرعسکری منصوب گشته چون محمدآقای فرستاده والی بغداد که برای انجام امر مصالحه بدربار عثمانی
رفته بود در اسلامبول توقف داشت تا منتظر وصول خبر از جانب او مراحل مقصود پیمائی
طی شد و حکم همایون خطاب بسردار ایروان اصدار یافت که متوجه رعایای حدود سنور
نگشته اسرای که از طرفین روم بدست آورده باشند مرخص ساخته بسرعسکر قارص کتابت
مرقوم و با او ذکر ارتباط در آید سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده سرعسکر مرقوم در جواب
نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش من چیزی نیست و من از دولت عثمانی مأمورم که صفی میرزا را
برده در ایران متمکن سازم بعد از آن که جواب سرعسکر موقوف شده خلافت گردید اعلام شد
که آمدن او موجب تصدیع آنها میگردد و مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون بلوق
ملاقات او و صفی میرزای مجعول و در آن حدود خواهد گردید پس باین عزم رایات نصرت
آیات نهضت بجانب قارص افراخته در طی راه خبر گرفتاری سام که از محاربه شیروان
فرار نموده بود در رسیده   این مقال آنکه بمجمله در طی واقعات سال قبل مذکور شد
سام بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منهزم گردیده اراده داشت که نزد کیوامیر حوزکرجی
بحال گرجستان برود و طهمورث خان مطلع شده در دره آق ملک سر راه بر او گرفته و در بیت

و چهارم ذی‌القعدة الحرام اورا با چند نفر بسته و دستگیر و مقید کرده بقلعه قرامغان فرستاده
این مراتب را بعرض عالی رسانیدند مقرر شد که بچشم اورا کور کرده با چند از گرفتاران
مشار الیه نزد احمد پاشای سرعسکر بقارص و آخسقه فرستند که چون صفی میرزا نیز در نزد او می‌بود
برادران مجهول یکدیگر را دیدن نمایند بعد از ورود رایات کشورگشا بگرجستان مقدمه شکست
رومیه معروض سدهٔ سنیهٔ اقدس شد آن به منوال است که بعد از آنکه همت
اولیای عثمانیه متمکن مجهول علی‌الظاهر مشهور بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدابیری که در کار
او بکار بردند اینکه خزانه و هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد سرخای آورده و جنگه تای و لکزیان(?)
طبرسران محال دربند ارسال و نام متعلق به هریک نوشته ابلاغ از عقب با نقد
و امداد صفی میرزا نمودند و بعضی پاشای والی آخسقه از دولت عثمانیه مأمور بایصال خزانه و ابلاغ
فرامین گشته بعد از ورود بحوالی گوری طهمورث خان که در آن اوان والی کاخت بود باتفاق
علی خان قلیچ بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در عرصه کمین بودند و یوسف پاشا از راه احتیاط آن
کوه داد جنگل را استحقاق کرده اقامت و عطایا و هدایا و فرامین را با جمعی از بیراهه روانه داغستان
نموده خود نیز که بلد راه و رسم سپاهیگری و حزم بودند جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده
جمعی را گرفتار ساخته تمامی هدایا و فرامین را بدست آورده یوسف پاشا از استماع این خبر
قرین وحشت و آسیمه دهشت گردیده فرار و از غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم
از پای در آمد و وفات یافت و بعد از آنکه چگونگی این مراتب بعرض اقدس رسید طهمورث
خان در ازای این نیکوخدمتی بوالیگری کارتیل و اراکیل(?) میرزا پسرش بوالیگری کاخت
سرافراز شدند و چون بعد از اتمام و انجام مهمات شروان امر همایون باحضار لطف الله میرزا
صادر شده بود شاهزاده نیز بموکب والا پیوسته نهضت رایات جهانگشا از حدود
گرجستان عازم مقصد گردید از ییلاق کوکچه و گیر عبور و در شش فرسخی آرپه‌چای در موضع
موسوم بکلیچ(?) بنه و آغروق را گذاشته روز پنجشنبه دوازدهم دیگر عبور و در شش فرسخی
آرپه‌چای بجانب قارص نهضت فرمودند و در خارج قلعه قارص ماهچه رایات نصرت آیات
با برج سماوات برافراشته سرعسکر و چند نفر از پاشایان با ازدحام تمام پشت بدیوار
قلعه رو بموکب جنگ آوردند هر دفعه جمعی از لشکر عثمانیه قتیل و دستگیر گشته بقیه فراری و مشغول
قلعه‌داری شدند بنه و آغروق و حرم محترم نیز بامر همایون در دوازدهم ماه رجب المرجب
وارد اردوی
و ملحق باردوی معلی گردید پس در اطراف قارص ملجات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از

از غازیان را با توپخانه بهر طرف تعیین فرمودند چون احمد خان لگزی جنگهای بموجب امر و فرمان پادشاه
روم با فوجی از لگزیه بمعاونت سرعسکر بقارص آمده بود لگزیه کار را بدین منوال دیده شب بهیات
مجموعی از قلعه برآمده آهنگ گریز کردند جمعی از طلایه داران عسکر نصرت اثر از عزم ایشان با خبر و
بتعاقب مامور گشته جمعی از ایشان را طعمه تیغ هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد یافت
و اختلال احوال سرعسکر اشتداد پذیرفت بسیاری از لشکر رومیه آغاز فرار کردند سرعسکر
از راه اضطرار عبد الرحمان پاشا نامی را با آفندی کسریه لو که در دولت قیصری معدلت
قیصری بکتابت موسوم و از معارف روم بود و چند نفر از سرگردگان اوجاق ینگیچریهای
لایق بدربار گردون مدار فرستاده متعهد شد که مقصود این طرف را از دربار عثمانیه صورت دهد بعد از
آمد و رفت بسیار که این مسئول از حضرت شاهنشاهی عز و قبول یافت سرعسکر احمد آفندی
کسریه لو را با چند نفر از اروس روانه دربار عثمانیه نموده چون موسم زمستان نزدیک و بیتوتت
سرمای قارص معلوم و توقف متعذر بود غله و آذوقه در جانب آخسقه و آغلکلک وفور داشت
لهذا موکب همایون در دوم رمضان المبارک از قارص بجانب آخسقه جای نهضت نموده از اراضیکه
متوجه آخسقه و آغلکلک گشته آن مکان دلپذیر را محل اقامت ساختند تا غله حاصل و علفات
آن محل بمصرف رسید و چون منظور نظر آن بود که در برودت قشلاق واقع نمود که تا سرحد لوری
گشته که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و علف امتیاز داشت چند هزار دست خانه کرای
مرغوب از نی و چوب ترتیب دهند و خود از راه آقچه قلعه و قزاق عازم گنجه و بردع و در ابتدای
ذی القعدة الحرام وارد بمقامی که برای قشلاق ... رسیده بود گردیدند بعد از چند روز که دواب آرامی
گرفت چون تنبیه لگزیه داغستان نصب العین همت بود با وصف آنکه زمستان اشتداد داشت در
بیست و دوم ذی القعده با فوجی از غازیان سپاه بجانب داغستان توجه فرموده از جسر جواد عبور
و هر جا دو منزل را یک کرده ایلغار نمودند در ششم ذی حجة الحرام از ارس گذشته غازیان از چهار دسته
از چهار جانب چپاول انداخته تمامی آن طایفه را که باطمینان خاطر در آن نواحی بودند و حرکت موکب در
در چنان فصلی که آب در شکم ماهی یخ می بست و علی الخصوص شدت زمستان بود باین کیفیت تصور
نمی کردند تاخت و غارت کرده دواب و اغنام فزون از حساب و شمار بدست آوردند و
بعد از آنکه سه و چهار روز مشغول کسب و تاخت تاراج اطراف بودند تمامی روس و سرکردگان داغستان
وارد درگاه سپهر بنیان و پیرایه پوشش خلاع عفو و احسان گشته شد آری تا محتمل این قسم متاعب نشوند
حقه را سپهر سان به آرام نزنند اف از سر فغفور و قیصر نتوان برداشت و تا پای در طریق طلب

فلنهضد محوبه ملک رعیت درآغوش مراد متوان کشید القصه بعد از عید اضحی حرکت زمام
بجانب دربند کرده امور آنجا را انتظام داده از راه طبرسران عازم بروج و در پنجم محرم الحرام
وارد مقر دولت شدند و بیست روز دیگر آن سلطان بمضرب سرادقات عزت ورسان شده
چون آب و علف سمت شمال رود کر در نهایت وفور بود در بیست و پنجم ماه مزبور با بنه واغرق
دولت وارد کر عبور فرموده وارد محل ارشش گشتند

چون از دربار سلطان قضا سپهبد اسعد و جنود شتا عزم ایران زمین
جزم کرده اظهار صولت بهمن و سر عسکر رومی نژاد برف اعلان داعیه رودهای تنزل بیمنو داور ملک
سریر ربیع مهر بیز بر اشهب گردان صولت بر آمده بمدافعه عسکر سرما کمر مرحله پیمای روز شنبه
شانزدهم ماه صفر با افواج ریاحین در نقطه اعتدال ربیعی ملاقات گشته جیوش قوای نامیه که از
کر وفر رخنه ساز اساس شوکت بردوسر عسکر دی را که لوای جلادتش در خفقان و سیف تهورش
مسلول بود حرارت عزیزی ناتار شده بجای خویش سر دکر دید [illegible] در یکشنبه مجلس جشن و [illegible]
سلیمانی بنظم و ترتیب و تمامت سران و سرداران بخلاع زرتاری زینت و زیب یافته [illegible]
سه ماه در ییلاق [illegible] قیام سپهر احتشام گردید در آخر [illegible] از حدود [illegible] دولت [illegible] عطف
عنان کرده از رود کر عبور و از سمت خاجیلی از راه ماین کوه عازم گوکچه ییلاق ایروان گشتند و در
عرض راه عارضه شدیدی طاری ذات همایون گشته چند منزل راه را بتخت روان طی فرموده بارقبات
حکیم علی الاطلاق [illegible] شفای عاجل کرامت گشته مزاج اقدس
بقوت و بهبودی قرین و در [illegible] از دهم [illegible] گوکچه مقر خیام عزت و جلالی گردید

چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانی یکن محمد پاشا
وزیر اعظم [illegible] بسر عسکری منصوب و با [illegible] پاشا [illegible] آیدین را با یازده نفر از پاشایان و سرکردگان
دیگر و جمعیت [illegible] از سمت ارزنة الروم و قارص و عبد الله پاشای چته چی با احمد ولد
سلیمان [illegible] خان بیگلربیگی اردلان که از ایل دولت والا روی برتافته بروم پیوسته بود و جمعی دیگر از
پاشایان و افواج رومیه از راه دیاربکر و موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمت خود
مأمور بجانب ایروان می آیند لهذا [illegible] میرزا که از عراق بدربار سپهر [illegible] طلب شده بودند
به تنبیه رومیه که از سمت دیاربکر و موصل می آمدند تعیین و [illegible] روانه و افواج منصوره که در سمت
کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول ییلامشی بودند بمعسکر شهزاده مأمور گشتند
وچون مکنون خاطر اقدس آن بود که شهزاده ارجمند امامقلی میرزا و ابراهیم خان [illegible] ابراهیم خان

راکه بعد از قضیهٔ والدش باین نام نامی و بخطاب لحوی سرافراز بود مشمول مراحم فرمایند لهذا حکم همایون بهبهٔ
نور رسیده در ناحیه گشته چند روز بساط نشاط و بزم انبساط در ییلاق کوکجه را آراسته و بعد از انجام
کار طوی زمام احتساب خراسان بامعظم میرزا و انتظام مهام عراق بابراهیم خان تفویض دهر دو را با
سوارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد و بنه و آغروق را مامور بتوقف در ییلاق
مذکور و تبریز نموده خود نیز در روز مزبور بعزم مقابله سرعسکر رایت افراز لوای عزم گشتند و چون خبر
آمده بود که در نواحی قارص و ارزنة الروم برهمزن هنگامه جمعیت سرعسکر نوشته مقاتلان آن جزر رسیده
که دست اجل برقفای سرعسکر زده او را خود بی تحاشی باین سمت می آورد لهذا کوکب همایون در نهم ماه
مزبور از ایروان عبور و مراد تپه دو فرسخی ایروان را که مقام جنگ عبد الله پاشای کوپرلو اوغلی
بود قرارگاه دولت ساختند یکن محمد پاشای سرعسکر نیز با صد و پنجاه هزار سواره و چهل هزار
پیاده ینکچری و استعداد تمام روز دهم ماه صفر بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی همایون دامنهٔ
کوه را محل نزول ساخت و خیام اقامت افراشته باستحکام مکان و احداث سنگر منطریس
پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم ماه از طرفین تسویهٔ صفوف الوف شده نایرهٔ بلا بالا
و آتش طعن و ضرب دامن جمع جمع گرفت و بعد از حملات متواتره بقدر جدائی تا در تنگ
بر لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از آن جماعت بقتل رسیده سرعسکر لشکر خود که خجست و سبب
ظلمت شب رایات ظفرآیات بتر جلال منصرف گشته جمعی از جیوش دریاجوش
محافظت طرق سمت قارص و اطراف اردوی سرعسکر مامور شدند راه آمدن ذخیره
و آذوقه بر لشکر سرعسکر مسدود شد هر روزه فوجی از لشکر رومیه در حوالی اردوی معلی تاراج میکشتند و بر
اهتمه عرصه بر عسکر روم تنگ گشته دانستند که شمشیر زنان اردو و دستبازان خصم نشستند بنا در جنگ
ضابطه فرنگ گذاشته هر روز بقدر ربع فرسخ با سواره و پیاده سنگر و منطریس ترتیب داده در امانه
پیش می آمد تا بمنه کوچ بهمو سخی اردوی معلی رسیده در آنجا توقف برافراشت همای شب
حبی از سیاهی کینه خواه بابت زره عذیو آسمان جاه برسم شبخون بحوالی اردوی روم برفته و لوله و
القلاب غلغله بکابل ایشان انگنده بدان شب تزلزل باحوال لشکر او راه یافته چون در آن گروه سرعسکر
چون حال را بدین منوال دید با اعیان لشکر عثمانی طرح مشاورت انگنده بنا گذاشت که همان
شب با سواره و پیاده گزوی همایون شبیخون زنند عصر آن روز چاپار علامه از جانب شاهزاده رضا قلی
میرزا رسیده منشور بر اینکه سرعسکر دیار بکر اولا حاکم آن سمت با سی هزار نفر فرستاده سلیمان
خان حاکم بابان او را مدخل بدزاده کوچ دبه خود را در قلعه سور و آتش منجنیق ساخته خود باروسای اکراد

ولوله

بگذشت شاهزاده پیوسته از آنطرف سرعسکر بغداد با احمد پاشای اردلانی طوایف اکراد
و بلباس راجع و با جمعیت موفور عازم موصل گشته از این طرف نیز شاهزاده بقصد مقابله
رایت عزیمت افراخته در حوالی موصل ملاقات فریقین واقع گشته و بیک تهاجم جنود مسعود شکست
بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و گرفتار و سرعسکر با بقیة السیف سالک
طریق فرار گردید پس جند بو سهال فی الحال لشکر صدای منقال و بهار علم نزول و لا یزال بر افراخته نوشته
شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب اردوی سرعسکر فرستاده هنوز آن
شخص داخل اردوی سرعسکر نشده بود که کوکبه سپهدار اردوی روز گیتی آفتاب گیتی فروز عزیمت
ملک شام نموده مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه بهم رسیده گرد
بر فلک نیلگون صعود نموده معلوم شد که سرعسکر جلیل الشأن که در کمال خوف و هراس بوده ناتوان
گشته ملک هستی را وداع با وجود آن ترک نزاع کرده عساکر رومیه چون خود را بی سر دیدند
بیدست و پا گشته سراسیمه پا بگریز برداشته قشونهای که در اطراف عسکر رومیه بودند فی الفور
با ایشان در آویخته جمعی را مقتول و تمامی توپخانه و خیام و اسباب آن جماعت که بر جا مانده بود
بحیطه ضبط و تصرف در آوردند فوجی از جنود نصرت نمود از جانب اردوی همایون بعزم تعقیب
اسب جلادت بر انگیخته تا دربند چای همه آن جماعت را که فوج فوج مشغول فرار گریز بودند عرضه شمشیر
ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخته بچهارده نفر متجاوز با چند نفر
از پاشایان و رؤسا زنده دستگیر شدند پس جند بو سهال بشفاعت مروت از گرفتاران
که مجروح و ناتوان بودند باتفاق جانشین حسن آقا که رئیس کردکان [illegible] که از سر کردگان اوجاق
و عظمای گرفتاران رومیه بود روانه فارس و چهار هزار نفر روانه طهران نموده جمعی کثیر را هم روانه تبریز
ساختند و چون قبل از این که در باب رکن کعبه معظمه مرزه زاد [illegible] شرفا و علما و ستر مذهب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام بدولت عثمانیه اظهار و امنای آن دولت از قبول آنها در مقام تحاشی
و انکار می بودند لهذا بعد از واقعه سرعسکر و انهزام لشکر روم نامه دوستانه با علاحضرت پادشاه سکندر
جاه نوشته و چاپار و ایلچی از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مبنی بر آنکه هرچند ایلات ترکمان
و طوایف عجم که در ایران و توران سکنی دارند و فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را
خواهی نخواهی تابع [illegible] حدیقه آگاهی ساخته که خلل و تغییری در بنیان آن راه
نخواهد یافت اما تکالیف که از جانب اهل ایران [illegible] شده بود چون علمای اعلام
و امنای آن دولت ابد فرجام از قبول آنها دامن الفت چیده اند و اصرار در آن موجب حزن

ریز

ریزی و منشأ فتنه انگیزی میباشد لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مأمول ارکان دولت
علیه و مایه النزاع بود بالکلیه ازین طرف بعمل آمده بعد اساس محبت و دوستی باین اکمل بنای استمرار
خواهد داشت پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مزبور از مرادتپه که مقر جلال بود
بود از راه چورس و سلاس نهضت فرمودند و نیز در همان منزل سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه
والاجاه خاقان با کف و هدایا وارد درگاه معلی گشته نامه و هدایا را از نظر اقدس گذرانیدند
آنکه دو نفر از اولاد چنگیزیه میباشد یکی بسلطنت ختا و دیگر بپادشاهی خاقانی منسوبست در این
اوان چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت و سطوت شاهنشاهی که در اطراف و اکناف
عالم پیچیده در آن ممالک نیز اشتهار یافته پادشاه مزبور از مقام مجانست و موانست در آمده
سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه اینکه از امر سلطنت و
پادشاهی که بحکم مالک الملک لم یزل ولا یزال اتفاق افتاده بسیار خوشحال می باشیم و در عالم
اتحاد و یکتادلی و رابطه اینها از ایلیات که در حوزه اقتدار ما میباشد هر قدر که درکار باشند برای
خدمت آن دولت مهیا و حاضر خواهد بود و نیز ایلچیان شفاهاً بعرض اقدس رسانیدند که بعضی
ممالک مابین خاقان و ترکستان واقع است ایلاتی که در آن حدود میباشند آن حضرت
نوعی را [illegible] فرمایند که ایل و مملکتی را که متعلق بدوران زمانی بوده باشد وضع و متعلقات دولت را
باینطرف واگذارند که بعد از این اشتباه حدود و ثغور دولتین منتفی باشد پس موکب همایون
عازم خراسان بود رای اقدس باین قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی را جهت انجام این امر تعیین
در دارند فرمایند پس جواب محبت انگیز اتفاق آمیز شاه والاجاه آن مرز و بوم مرقوم و نه طاقوز
از اسب و شمشیر و یراق طلا و باقی نفایس که بجهت شاه والاجاه مذکور ارسال و ایلچیان را نیز رخصت انصراف
عنایت فرمودند و سابق نگارش یافت که [illegible] خان را بسبب صدور نافرمانی طایفه یموت
خوارزم مامور به تنبیه آن جماعت فرمودند حقیقت احوال علیقلی خان مشارالیه اینکه بعد از ورود بخوارزم
ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و آرال طریق استقبال پیموده مراسم
خدمت بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت بنابر ترک آیینه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اور
گنج بمقابله آمده شکست فاحش یافته جمعی کثیر از آنان مقتول و مال بسیاری از آن جماعت
بدست غازیان در آمده چون آن طایفه دیگر مجال توقف در آن ولایت نیافته مساکن خود را عرضه
نهب و غارت دیده کوچ خود را برداشته بسمت کوه بلخان که در صحرای استراباد واقع فرار کردند

سام خان چندی با نتظام امور آن نواحی پرداخته والمرا در مملکت خوارزم تمکین داده بموجب
امر همایون عطف عنان و در اوایل که موکب خسروی نشان در سرخس و جلگای مکری توقف
داشتند وارد ارض اقدس گردید پس حکم همایون با آن طایفه عز صدور یافته محصل تویق شد
که فراریان یموت بموجب که بیلان آمده اند هزار نفر از جوانان کار آمد خود را برسم ملازمت
بر رکاب فرستاده خود بدستور سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم ایلی و انقیاد قیام نمایند
والله مستعد چنانچه مجدد باشند در ایام تشریف آیات از جورس و کلاس و جمهوی عبور و از
راه همدان عازم فراهان و در آنجا لطف الله میرزا را از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساختند
و موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهارم ذیحجه وارد خطه مینو نشان و تا ورود موکب شاهزاده
محمد حسن استرآباد طایفه یموت نیز بموجب فرمان عمل و ملازمان مقرره را اندارک و تسلیم نموده
بودند پس رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری از اصفهان نهضت
و از راه اردکان و بیابان طبس عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ مراحل طی نموده در بیست دویم ماه صفر
وارد مشهد مقدس گردید

شب دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که پیشکاران رزین لباس نجوم ابرها خلع نیلک آنک ها لواد
المقدس طویها برانه انجم آرای سپهر پرداخته اسباب تسمیه و رنه رزم فلک جمشید نژاد مشکندانهان
قضا و قدر بساط های کلدوز بر فراز ایوان چرخ پیلا کشیدند داور جهاندار خورشید لعدار القصا یخ
ساعت و دو روز و ده دقیقه برسم سبکبری بر تختگاه حمل خرامید خزانه داران قوای نامیه در کلات
جهان ابواب لؤلؤ و ها گشوده از گوهرهای غلطان شبنم و لآلی آبدار قطرات سحاب سلکهای
منظوم و عقود منضود بر طبق عرض گذاشته و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله و نقاب تق در دره
و فیروزه سبزه و سه بر که آنچه در مکان امکان ممکن بود بر ساحت گلزار چیده از گلهای ملمع عرصه
خاک را مینا و مرصع ساختند حسد خاوری با ظهار والگری دفع برودت از عرصه جهان کرده و برا
جالاک دست چنارها قلم شاخسار بر صفحات دشت و اوراق گلزار بمصالحه نامه نگارشده و
ایلچیان ملک شادروان ابر آذری برای اطفای آتش فتنه کانون در عهد نو شهرستان
فصلهای قطره زنان گشتند جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شده چون سیر متنزهات
کلات و عمارات جنت آباد که در آن ملک حد آفریده و رنگ مکمور روی زمانی ایجاد
شده بود ملحوظ ضمیر انور بود در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض اقدس عازم آن مکان

و چند روز

و چند روز مجلس سرود و سرور آراسته بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و انتظام
امور آنجا پرداخته کرورهای نقد با حاصل بحر و کان و نفایس بیکران که بکرور شهور از اقالیم جهان
در آن مکان جمع آمده بود بمعرض عرض درآمده بتحویل امنای هوشیار و معتمدان ذوالاعتبار
مقرر گشته موکب همایون از کلات عازم عراق و لوای ورود بمحال پریاس و چیلاغ لطف
خیام اقامت گردید چون با ایلچیان پادشاه دریا جاه خاقان مقرر فرموده بودند که فوجی را
بجهة قرار داد حدود و ثغور ممالک ختا و ختن و توران زمین مامور فرمایند بنابر آن
بهبود خان چاپوشلو و چندی از خوانین و سرکردگان را با افواج قاهره بخدمت مزبور با
تدارکات شایان روانه ترکستان فرمودند که بکار رفته از آنجا بصوب مقصد شتابند
سابق سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تحقق امر سلطنت مقدمات رکن کعبه
معظمه و غیره مطالب خمسه که مذکور شد از امنای حضرت پادشاه اسلام روم خواهش شد
و بر ذمت همت ایشان هویدا لازم ساخته بودند که مطالب مزبوره را به دوستی ایام و
شمشیر خون آشام که حاصل هر امر است در هر صورت فیصل و سرانجام دهند و چند بار
گریبان این مطلب در دست گفتگو بوده و از کشاکش دراز آمد و رفت ایلچیان
تحمل دعوی و سند خلاف انقطاع نیافت و هر مرتبه که رایت فیروزی آیات جاه و جلال
بعزم انجام مطالب معهوده بجانب مملکت روم بر حرکت میگردید در ایران فتوری
حادث میشد که موجب فسخ عزیمت آن جناب میگردید تا اینکه بعد از قضیه
بگمش پاشا آن حضرت از سر مطالب معهوده در گذشته بموکول فرمودند و به دولت
عثمانیه بتوسط چاپاران مراتب را اعلام نموده پادشاه سکندر جاه روم نیز این معنی را
مغتنم شمرده لطیف آفندی رائب [illegible] که سابق آمده بود مجدد تبکرار
برای انهای تحریر صلحنامه و تعیین شروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده در حینی
که پریاس و چیلاغ مضرب خیام عز و شان بود [illegible] وارد اردوی همایون
و از جانب پادشاه سکندر جاه وثیقه مجمل مهر امنای دولت [illegible] داده شده بود
لطیف آفندی را با جماعت رخصت انصراف ارزانی داشتند بعد از ورود او [illegible]
اعیان آن دولت احمد آفندی کسریه لو را که در قارص از جانب سر عسکر بخدمت
اقدس آمده بود با پایه وزارت بسفارت مامور و با هدایا و نفایس بسیار روانه
ایران و از طرف اعلی حضرت شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و [illegible]

حروف بشارت توامان و تخت طلای مینا کار مرصع بلا آلات و عثمان که حاصل عمان را در جیب
و دامان داشت و خیمه زر لبفت که با خیمه زرنگار سپهر برابری مینمود و دو زنجیر فیل رقاص که از
تحایف هندوستان بود برای پادشاه والاجاه روم با نامه دوستانه و صلحنامه از راه داشته
نامه همایون و صلحنامه بکتابت حروف وهاب با مصطفی خان تسلیم فرموده در دهم محرم الحرام سال
هزار و صد و شصت هجری که موکب همایون از اصفهان حرکت می کرد کمترین را با مصطفی
خان روانه ساخته موکب والا هم از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان نمودند
شب یکشنبه
نهم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بلند اقبال
حمل نقل کوکبه جلال عدول از مجاوره اعتدال نموده در ایام آغاز زبار دیده کرد و موسم نوروز بهار
شد بید مجنون سر بشور بدکه بر آورد و زنبق جعد دماغ یافت شبنم از نرگس عرق فتنه کشید
گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت و ابوالعجبان سار و سار رنگ ابواب لهو بر برای
سیم داران شکوفه و نسترن گشودند و سخنوران هزار داستان از زر الفها با بسم
غنچه نوشتند و ارباب قلم نرگس و سنبل از زردی اوراق دفتر گل سخنان خلاف بهار
در حضرت سلطان ربیع بعد شاخ برگ سبز کردند و دلتنگ داران اشجار دهان گلهای از
باهنت غنچه و چوب شاخ بزدن آغشتند قراشان قوای نامیه بزرگان جبار را بر
فلک کشیدند و بتیغ آذر هیمه غوره های خوشه تاک را از دار آویختند قمری را طوق
قراولی بگردن افکندند فاخته را بجا کسبی نشانند درخت سه شاخه را از شاخه
کردند و چشم نرگس از حدقه بر آورده و اشجار طرف جویبار را از سلاسل موج زنجیر بر
پای نهادند و از بسته دهای باردار حلقه منارها آراسته حنابارهای حجم رجب دادند پای
دسته گل را بچوب و ریحان بستند و درختان قوی ساق را بخنده بر پا دوش بدوش
در مجلس گلزار نشانند بنفشه بان طبلهای آتشی را کوفتند مسیحان گل مریم را چون
زنار از گلو برکشیدند ساحت گلگشت برهمنان گلشن بمجوسی آتشکده نوبهار گشت
و شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت و خار دست تطاول بر افراشت و
نسیم کلاه شکوفه را ربوده سر شاخ بیکلاه گذاشت گل بدکمال خواری برای
خورده زر از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق در هر گل زمین ریخته اندام
بنفشه از چوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گذشت

بیدراه خلاف گزیده و کمال رعنائی و دوروئی ورزیده فرار از باغ یاغی گشته سر از چنبر گیتی
بر آوردند و نوروز و مجیان صاحب اسباب تجمل کمال را بیغما بردند جگرگوشگان گلشن ازین سبزه و سته
برگ دسته برادری یکدیگر کشیدند چون پرایان لب بای جوانان رزاجیان و نوزادگان حکمرانی بیت
خولیش سر بر بنده جشن نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال اتفاق یافت و ازان
آنجا موکب همایون عازم مشهد مقدس و چون تخت را واژون و اوضاع را دیگرگون یافتند
لطف‌الله میرزا را با شاهرخ میرزا و بقیت شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت از
راه تحایل کالمیت فیها التقلب ولا لعوب روانه کلات و خود وارد ارض اقدس گشته تیغ زهر
آبگون بر همه را جلا داده جلادانه بجز کشتن و سفک دماء بیگناهان نپرداختند

حکایه سوانح احوال در زمان و حال که از سفر خوارزم

برگشته عازم داغستان شد و در امر سلطنت و جهانداری یگانه و در راه و رسم معدلت فرزانه و ابنای ایران
نیز از خورد و بزرگ و ترک و تاجیک مد و ماعاینه نقد جان در راه او باختند بعد از آنکه داغستان مسیر کوکبه
خلافت مصیر شد بنا بر استیلای وسواس و توهمات چند قرة العین جهانداری و جهانبانی رضا قلی
میرزا را که فرزند مهین و ولیعهد و ارشد اولاد او بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از بینائی عاطل ساخت
و از فقد و غم فرزند ارجمند تغیر به احوالش راه یافته آشفته مزاج گشت و در خلال این احوال از
مردم ایران که پروردهٔ حقوق این دولت بودند اموری چند بظهور آمده که بیشتر سبب تغیر عقیده
آن حضرت گشته ورق حسن سلوک را بر گردانید از آن جمله در حینی که از سفر خوارزم
صرف زمام عزیمت کرده عازم داغستان بود بنحویکه گذشت وجود شریفش را که باعث
امن و امان جهانیان بود نیک قدم نام غلامی یساول هدف گلوله تفنگ ساخته مشخص نبود
که ظهور چنین امری از چنان شخصی بدون تحریک شخصی نیست و دیگر در اوایلی که در دربند رایت
افراز مملکت روم گشت منظور نظرش آن بود که تا اسلامبول عنان کشیده را کشیده بدارد و اهالی
فارس و بنادر عموما با تقی خان شیرازی که ببرکت تربیت آن حضرت از نازل‌ترین پایه به سرابائی از
برتبه ایالت کل فارس و عمان سر افراز شده بود اتفاق طبیعی خان کوسه احمدلو که سردار را که خالوی
شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت بر افراشتند و هم چنین اهالی شیروان حیدرخان افشار
حاکم آنجا را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکزی را باسم امام مجهول الاحوال که کیفیت آن در طی وقایع
سال قبل نگارش یافت بسلطنت برداشته قاجاریه استرآباد هم بر ترکمانیه متفق گشته سر از سرکشی
آوردند و ظهور این امور بدون تقریب بیشتر سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت

آماده شده حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده راه مروت بسته و باب ابواب گشوده باین
طریق که عمال ممالک سعی در محکمه حساب حاضر میکردند و به اندیشه حساب روز حساب بمقام مواخذه
ایام اخذ عمل درآمده بودن اینکه از جانب احدی تقریر حکایتی یا ادای شکایتی واقع شود آن جماعت
که در ولایات دستی بکله [illegible] هم نداشتند که قفای سر توانند خراشید از پا بر فلک کشیده از ناخن
بدر میکردند تا آن بیگناهان بیدست و پا گشته هرکدام ده الف و بیست الف که هر الفی بهزار تومان
بوده باشد از دست چوب با حلقهای شکسته بپای خود می نوشتند و این ضرب و تعزیر را برات شدیده
تر میکردند تا اعوان و دوستان خود را لقمه دهند ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و همشهری
و همخانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک را دیده و نادیده آشنا و ناشنیده بودند نیز بیک
خط قلم میدادند و کار بجای منجر شد که [illegible] آن اشیا را که آبادی را زهر مرز و بوم [illegible]
آلاف الالف حواله فقیری میکردند که نقیری در بساط نداشته از برای دیناری هیئت درهم بودند
الفها رسید میرسیدند و بجلکای با اسم و رسمی که در دفتر عوض نان خشک حکام چنین منحرف میدادند و در حضر
برای نان شب [illegible] چشم سفید میکردند الفها اسم نویس میکردند و اگر احیانا احدی از مقام
انکار در آمده از قبول آن گردن بپیچیدی فی الفور طناب بگردنش می پیچیدند اگر برای استشهاد
باستدعای و اسئل القریة التی کنا فیها دم میزد در دم شهادات [illegible] پس
بابیست از خوف جان در صدد تسلیم و رضا بوده معترف گناهان ناکرده باشد بعد از آنکه التعزیرات
آنها در دار الضرب تعذیب سکه بزر سفید علی الحساب گوش بینی ایشان را قطع و چشمهای
ایشان را کور کرده محصلان شدید برای تحصیل آن وجه بانجه روانه ساختند محصلان نیز در کوچه و بازار
بزن و مردی دوچار میگشتند در آویخته از او مطالبه میکردند [illegible] تنان را بعلت نقره خام
بودن پوست از تن باز میکردند و خورشید طلعتان را بهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند
هرکس که چون غنچه طلای منت بزری میبردند رنگ گل جامه بچاک میزدند و جمعی که بسان سرو بالها
بیک قبای سبز مدار میکردند بگناه کشش اره جفا از پا یش درمی آوردند و اگر بیگناهان نقد جان
علاوه مال تسلیم می نمودند باز نجات برای ایشان متصور نگشته الی حواله از ورثه آنها مینمودند و در هر
محله و در هر محله بشهر و در هر شهر بمملکت و در هر مملکت بولایت دور دست بدست سرایت میکرد
الحق کسی تا این دور را ندیده تسلسل را نمیفهمید که بچه معنی است و تا زنجیر خانه التسلسل را نشنیده
میگرد زنجیر عدل نوشیروان را نمیدانست که از چه سلسله است هیهات هیهات این وجه
از کی وصول و مطلوب؟ دست ما چگونه بوصول پیوست زعشق تا بصبوری هزار فرسنگ است

بعد از آنکه راه وصول گشتی وجه معلوم برای معدلت برای میشد مکینهان را که بجای مروانگ از الف بخورده هزار چوب
خورده بودند بتقصیر اینکه حوالجات لم یصل و سایر بیجا صل و حقوق ثابته معطل گشته بودها پهای مجروح
و چشمهای نابینا بزجر و عقوبت روانه راه عدم می ساختند این دفعه نوبت محصلان رسیده بهمت طمع
کاری و اخذ مهلتانه و اغماض بعوض مصادره درآمده نوبت الواب درفرار بام نام ایشان گرفته شد
این وجه از ایشان میخواستند و ایشان بهای دستور در زیر چوب افتاده از برای خود و بزرگ صد گونه شاخ
مبرک می آراستند و سه لک از حلالی جزیه پایه داده قاکیوان شان طبها رکن الدیوان گشت بنیان ساخته
تا آنچه بر زبان الهام بیان و خاطر دریا ترجمانش می گذشت فی الفور بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین زبان ها
گشوده این سه لک نادر کار سحر آفرین نغمه و سرا و نوا پرداز بنطق و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و هر عبادات
عاقبه قصوری و نقصی در هر او امر علیه واقع شد ایشان بیاد آن حضرت می انداختند و حضورات
تولیف نموده و بر خط و خال صاحب دل آرای شاهد اعتقادش بر رنگ آمیزی و نیرنگ سازی می
پرداختند مع هذا این لوتیات بمجرد اطفای حرارت غیظ نادری نشده نایره بیداد که تیز می شدند
که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند در دهم
محرم الحرام سنه هزار و یکصد و شصت هجری که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان آمده بود مملکت
که در دمید کله مناری از رؤس و صفوف پکناه ترتیب میافت در آنها اشناها اهل سیستان
نیز سر از اطاعت برزدند و علیقلی خان که برادرزاده در ورده ظل رحمت او بود باتفاق طهماسب خان
جلایر سردار کابل مامور بهتنبیه آن جماعت کردند مفارقه آن عمال آن سرکارات که بجای حساب آمده
از شدت ضرب و خشم نادری در دو ماه رسم سر شتند صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف باسم طهماسب خان
نوشته و محصلان بتحصیل این وجه مامور ساخته بسرعت برق و تندی باد روانه گشته و علیقلی خان میدانست
که عذر و انکار را در حریم خاطر نادری بهیچوجه بار نیست داد را شنیدن جواب و تحقیق صدق و کذب
کار نه با سیستانیان متفق گشته اعلام مخالفت غازی نمود طهماسب خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خیانت برامون
خاطرش درز نگشته و نفاق حوای باطن و ظاهرش نگشته بود هر چیز در هر جا می انداخت از روی
صدق بر طبق اعتقاد گذاشته بسر کاری نادری میداد از استماع این پنجاه الف الواب مشوش
گشته اولاد در مخالفت با علیقلی خان موافقت نمود غرض او این بود که دولت با یک از اولاد جناب
نادری که سلسله آن منقرض نشود علیقلی خان بدستور سپهسالار و صاحب اختیار دولت باشد
و تا زمانی که زنده باشد میرزا علیقلی خان مطلق گشت چون شخص هوشمند و مآل اندیش بود دانست
که کار او با مایه در کار بر بیخ درخت تومند حیثیتی دولتی گذاشته از بن و ریشه قطع خواهد نمود از مخالفت

در صدد منع و نصیحت برآمد چون علیقلی خان مزبور گرفتار وسواس شیطانی و هوا و هوس نفسانی بود
نصایح خیرخواهانه طهماسبقلی بر طبع او گران آمده طهماسبقلی خان را مسموم ساخته رایت استبداد بر
افراخت و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت و جمعی که از سطوت قاهره سر بگریبان گمنامی
کشیده کنار گرد وادی ادبار بودند باعلان تمرد پرداخته در مقام طغیان در آمدند از آنجمله اکراد خبوشان
بودند که یکبار ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و ایلخیان خاصه را که در قریه رادکان بود
تاخت کرده بردند پادشاه بیدار ورود باره خیل منظر تنبیه اکراد خبوشان مصمم گشت در شب
یکشنبه یازدهم جمادی الآخر سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح آباد خبوشان محمد بیک قاجار
ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک گوندوزلوی افشار ارومی و صالح بیک
باشاره علیقلی خان که پدر سپاه بود و تایید صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمدقلی خان کشیکچی‌باشی
و جمعی از همیشه کشیکچیان که پاسبان سراپرده دولت بودند نیم شب داخل سراپرده گشته
پادشاه را مقتول و سری که از بزرگی در عرصه جهان نمی‌گنجید در میدان اردو گوی لعب
طفلان ساختند و صبحگاهان که این خبر منتشر شد اردوی همایون بهم برآمده طوایف افغان
افغان و اوزبک باتفاق احمدخان ابدالی که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق
نمک آن اوجاق را مرعی داشته با افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند افشاریه
نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه محاربه پرداختند ایشان را از پیش برداشته
و اردو و دور را غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند افشاریه حقیقت حال را بعلیقلی خان
که از سیستان آمده در هرات بود عرض کردند علیقلی خان چون بکران مراد را در زیر ران خود
دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس و سهراب نام غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی
دیگر بکلات فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج
گذاشته که از آن آب برای خود می‌آوردند غافل شده نردبان را در همان مکان گذاشته
از نشیب و فراز اقبال بی‌خبر بودند مامورین آن نردبان برده علی الغفله بپای نردبان همت بر
شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل کلات شدند و آن حصن حصین و قلعه جنت آفرین
را که از عزایب دهکده روی زمان و زمین است تصرف نموده نصرالله میرزا و امامقلی
میرزا باتفاق شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا هریک بر اسبی سوار و بجانب مرو فرار
نمودند کاظم بیک برادر علیقلی خان که در آن وقت در کلات می‌بود تا خارج کلات
بتعاقب شاهزادگان رفت و چون بایشان نرسید مراجعت کرده دولت محمد

حیه

چیچه که نوشتجی لطف‌الله میرزا بود تواضع و حقوق نمک و مراعات ایشان را منظور نداشته اما مقع
میرزا و شاهرخ میرزا از نه فرسخی برگردانیده قریبا بنیم خویش خود را بتعاقب لطف‌الله
میرزا روانه و قریبا بنیم در موضع موسوم بکوچه سنگ بر لطف‌الله میرزا دوچار شده میرزا شمشیر
کاری بفرق بنیم زده او را از اسب انداخته خود هم در رفت جمعی از قراولان مروی در راه بر لطف‌الله
میرزا برخورده او را گرفته بکلات آوردند رضا قلی میرزا را باشارت نزده لطف‌الله را و اولاد احفاد خورد
و بزرگ که در کلات بودند بجهت عدم فرستادن لطف‌الله میرزا را باشارت شاهرخ میرزا بارض اقدس
آورده علیقلی خان چشم از خدا و حق پوشیده در پاس حقه رحم و حق عمی را منظور نداشته آقا
دو برادر را که هریک گلدسته از ریاض سلطنت و پادشاهی بودند در مشهد مقدس بشمشیر
بی‌رحمی مقتول و شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس
محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر گردانیده منظورش اینکه اگر در پادشاهی استقلال
یابد او را نیز در عقب دیگران روانه سازد و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد
خاقان مغفور گیتی‌ستان خواسته باشند شاهزاده را که مرج البحرین یلتقیان که از سلسله
نادریه و هم دودمان علیه صفویه است برای سرداری در دست داشته باشد

علیقلی خان چون از انجام کار شاهزادگان
دل و دیده بفراغ و فراغت بخشید در بیست و هفتم شهر جمادی الثانی آن سال در ارض
اقدس جلوس کرده خود را عادلشاه و عادل شاه نامیده سکه و خطبه بنام خود کرد
و در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک که کروری پانصد هزار تومان رایج بوده باشد و خزاین
کلات مرحوم بود سوای جواهر خانه و باقی تالیف و نفایس که فزون از حساب و قیاس
محاسبان و وهم اندیشه و چندین قطار شتران کوه کوهان در کلات حامل دفتر و سر
رشته آن بود عادلشاه تمامی نقود الوف و جواهرخانه و اسباب نادریه را از کلات حمل
و نقل مشهد نموده و از مضمون ان الله لا یحب المسرفین غافل گشته و فحوای ان المبذرین
کانوا اخوان الشیاطین را نشنیده دست به تبذیر و اسراف گشوده بمصرف
بوضیع و شریف برداشته نقره خام را بهای شلغم پخته و گوهر شهوار را بجای سنگ و سفال
بخیع داده جبی بیک مولی‌الملک را با سهراب گرجی غلام نظم بخشش کارخانه
سلطنت نموده خود بعیش پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از او کوچکتر و از برادران
دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار عراق و آذربایجان نموده باصفهان فرستاد و تمامی

ایلات وافشاریه وسایر ایلات عراق وآذربایجان وفارس وجماعت بختیاری که خاقان
گیتی ستان کوچانیده در ممالک خراسان سکنا داده بود فرصت یافته کوچیده رو به
اوطان خود شدند واکراد خبوشان هم از آنکه مطایای حرص وآز خود را گرانبار نفایس نموده
رو در راه نهاده بنای مخالفت گذاشتند علیشاه بر سر خبوشان رفته از آنجا بعلت
وسبب شدت قحط وغلای خراسان از آنجا عازم مازندران شده بعضی در مازندران
توقف کرده و در آن اثنا الله یارخان توقچی سرکرده اغاغنه وعطاخان سرکرده اوزبکیه که با قشون
خود در سمت آذربایجان و شهرزور بودند باصفهان آمده و قشون آنها را نزد ابراهیم خان گذاشته
خودها باری نزد علیشاه رفته خدمت او را اختیار کردند چون سهراب غلام بدرالیه و معتمد
علیه سرکار [illegible] بود و حسین بیگ دلخو او را درکارخانه سلطنت محل کار خود میدانست
مهتدی بر انگیخته او را مامور باصفهان ساختند که در جزو عنان داری وترتیب سرکشی ابراهیم
خان نماید وابراهیم خان به تخیلات او برده او را بقتل رسانید اغاغنه واوزبکیه را با جمعی از
روسا وسرداران که در نزد او بودند بدانه ریزی احسان بدام الفت کشیده با خود متفق
ساخت در وبال طمع بروزی گشوده بفکر خودسازی افتاد وسلیم خان قرخلوی افشار که
واحد العین ودنیا را بیک چشم میدید صاحب اختیار درایتی وغائی سرکار خود کرده
عمداوغلی خطاب داده دست توسل بکرامات شفیعای ابروکه در اصفهان کشف کرامات
مینمود زده از او استمداد در امر سلطنت کرده شفیع نیز جهالت له سلطنت وعده با و داده وا
خفیف العقل سخنان رزق آمیز او را مقبول کرده از دل وجان مرید ومعتقد او گردید و در این
اوان امیر اصلان خان قرخلوی افشار از جانب خاقان ممالک سرداری آذربایجان
و بنا بر نقضی که [illegible] از علیشاه متهم و متوهم بود ابراهیم خان با او از باب ملاطفت
در آمده او را با خود متفق ویکجهت نموده به ده از ری کار بر داشت وجمعی از متجنده را با
اوزبکیه که در اصفهان بودند بر سر کرمانشاهان فرستاده امیرخان ولد بابری بیگ خان میش
مست در آن اوقات حکومت کرمانشاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده
مغلوب و دستگیر شد لشکریان شهر کرمانشاهان را که با تجار ورزداری که در آنجا
بودند غارت کرده آن قوم سیلاب استیلا یافته ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذر
بایجان کرد وعلیشاه از این معنی اندیشان گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت نمود
ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار کرده سپاه شو مستعد وجمعیت

حصه

خود را مستعد ساخته مابین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشته فوجی از لشکریان علیشاه بی طریق
نفاق پیش گرفته در همان جنگ کناره از علیشاه جدا شده با ابراهیم خان ملحق گردید بقیه
قشون علیشاه شکست یافته هر یک سر خود گرفته متفرق شدند علیشاه با سه نفر از برادر
خود و معدودی از مجرای طهران گریخت ابراهیم خان کسی فرستاده علیشاه را با برادران
به دستیاری میرزا محسن نام که از جانب علیشاه حاکم آنجا و نمک پرورده احسان بود و
جمعی از رجاله و اوباش طهران گرفته و چشم از برادری و کوچکی و بزرگی پوشیده به تحریک سلیم خان
واحد الیعی برادر قهری خود را کور کرده امیر اصلان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت خود از
تبریز و ابراهیم خان روانه همدان گردید و چون امیر اصلان خان که در آنوقت اختیار ... را
بهم رسیده لاف استبداد بزرگی زد ابراهیم خان از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر
اصلان خان جنگ نموده غالب آمد امیر اصلان به رهنمائی کاظم خان قراچه داغی و اعتمادی که
به دوستی او داشت خود را به کوهستان قراچه داغ کشیده در آنجا او را بهانه دستگیر کرده نزد
ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را با سارو خان برادرش در تبریز مقتول ساخت لیکن از این
مقدمات ابراهیم خان را اقتدار کلی بهم رسیده تمامی قشونهای خاقان گیتی ستان که در
سرحدات ممالک آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان
بودند با طوایف افغان و اوزبک بدو پیوسته جمعیت به نهایت انجام داد چنانکه عدت
لشکرهایش یکصد و بیست هزار کس رسید و چون شمع دولت علیشاه در ... الملک
صبح کاذب ابراهیم خان سرکشی به نیستی کشیده چراغ اقبال ابراهیم خان آغاز
خانه روشنی کرده کوکب بختش نیم شاهی مانند ستاره سحری آغاز درخشندگی نمود
حاجی بیک برادر خود را و سردار ... اختیار خراسان کرده با اتفاق میرزا قاسم خان
مدنی خود محمد رضا خان قراچورلو به خراسان فرستاده نهضت داد که بارث پادشاهی
و استحقاق که حضرت شاهرخ را ولایت و او را بغیر از خدمت والد و عم آنحضرت
بر مسند سلطنت منظوری نیست شاهزاده به سمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت
را به جلوس همایون زینت بخشید مقصودش آنکه در لباس تلبیس خزاین مشهد مقدس را
نقل عراق نموده مطلوب اهالی خراسان را مایل نجف ساخته در تهیه صنف سلطنت بسر
ای حیله بدست آورد و خوانین اکراد و روسا و عموم اهالی خراسان بعد از ... حالی
که خراسان جواب داده که ... آنحضرت ... نزد ابراهیم خان نگذارد
و در خراسان جلوس واقع شود او نیز اگر در گفته خود صادق باشد آمده طریق موافقت

سپرد پس همگی بانی معنی همداستان شده شاهزاده را از ارک بر آوردند و شاهزاده از قبول
سلطنت تحاشا کرده در مقام اباء و امتناع در آمد خوانین درانی رفته رفته جمعیت نموده
عهد و پیمان را بقسم موکد ساختند لهکی دست بیعت دادند شاهزاده نیز ناچار معتقد امر پادشاهی
گشته در نهم شهر شوال سال هزار و صد و شصت و یک هجری در ارک میمنت مانوس بر
تخت موروثی جلوس نموده سلطان الاعظم تاریخ جلوسش آمد ابراهیم خان نیز بعد از استماع
این خبر در صفر همین ماه ذیحجه الحرام اتال در سر مخالفت برخواسته بر دست ده سلطنت نشسته
و بانقد لقب سکه بادشاهی بنام خود زد و چون برادرش از مضمون صدق مشحون و لا تبسطها
کل البسط فتقعد ملوما محسورا اعدوا حسته مانند نسیم در اتلاف نقد زر و سیم با دوستی کرده
و عطای آلاف الوف هر طبقه بر دیای تنگ مایه بو برمایه ساخت و این را کرم نامید و بر جا
دیگر گسترده هر طبقه را لوله خوش اسم خطاب و صدر نشینی نشست بسر رعونت و حکم این ساختند
صاحب منزلت و پایه گردانیده این سو تالیف ملوب نام نهاد و چون علم هر با احوال مالک
برا ایشد همچو هر حادی که بود صاحب پایه شد از آذربایجان با جمعیت موفور بعزم مقابله
عازم خراسان گشته بنه و آغروق را با عیال شاه لکور معتقد همراه داشته بقم فرستاد بعد از
و بقصد بنزل سرحد سمنان لشکر باغش که هرادرن کاره لیس ظرف زمان دلی بودند ز هر پادشاهی
در کاهش کرده گرفتن بنزد شاهرخ میرزا و برخی با وطان خود شتافتند ابراهیم شاه با طایفه
افغان که با او موافقت ورزیده بودند ناچار روانه قم شدند مستحفظان قم در بر رویش
بستند افاغنه را با نهب شهر فرمانداد و در کشند و کوب و رفت و روب آن حیث
دلپذیر تقصیر نکرده قم را بمثابه شهری ساختند و افاغنه از آنجا از وجدا شده عازم
قندهار بودند در عرض راه بهر ولایت که رسیدند قتل غارت نموده خراب ساختند
پس ابراهیم شاه از آنجا عطف عنان کرده برای ما او تیغ لقلعه قلابور رفته اهل قلعه قلابور
او را معتقد دیگونه را بدربار شاهرخ عرضه داشتند و حسب الفرمان شاهرخ میرزا
در ایجا از دو چشم کور و در عرض راه خراسان با مرشاهرخ او را بهلاک ساخته با دیده
نابینا راه دیار عدم گردید و میع شاه اینه قم را با ارک اقدس بر دهلر در وروده وارد قلعه
شاهزادگان با دیده کور سر در زیر با دیده وارد عقب برادران روان و چون هر بنی اعمام
خود رحم نکرد قطع صله رحم نموده بو کمکون اسکه دیده که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند چون غرض از تحریر این کتاب جمع از مفصل
صادرات افغال و کیفیت احوال و ملک گیری دکو نرستانی خاقان جهانگیر

منصور نکو

مذکور بود هر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یک و از بسیار اندکی
مرقوم قلم نگشته نهایت بر سبیل اختصار معظمات امور آن خاقان صاحب اقتدار از نگاشته
خامه اظهار گردید هر گاه خامه بدایع سپهر سر مقالات به دولت نادری و کیفیت آشوب
آن زمان را که از حد و حصر افزون بوده به تقریر از حوصله قلم شکسته زبان بیرون است تحریر
خواهد نمود   تمت









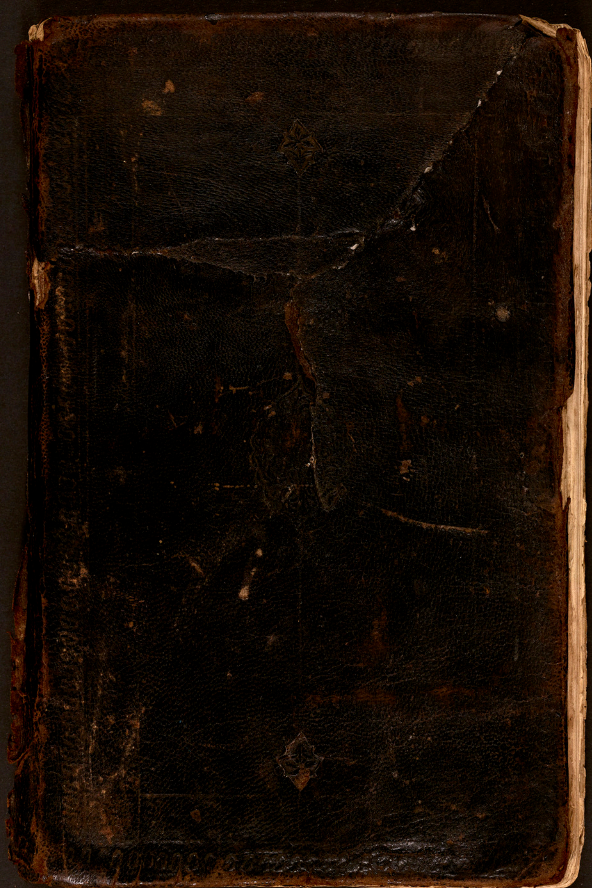






حاجی قبله گاها روحی لك الفدا سلمه
مطالب اجح و مقاصد شما است و در
باب استفسار شرف تمکین
متی وجود ذی جود
ثانی هرگاه احوالات ... رمضان المبارک به
فرمایند بتاریخ ... بدعا گوئی عمر و دولت
در دار السلطنه تبریز ...
جناب شما اشتغال دارم و تا که در که
باعث ملال خاطر بوده باشد مفارقت
تم جناب حاجی قبله ام امید آن است
هم باحسن الوجه من الوجوه مسرور و محظوظ
گردد که دیدار شریف شما را خوب دیده
شوم آمین یا رب العالمین و دیگر معلوم
شما بوده باشد که از آن وقت از خدمت
شریف آمده ام شب و روز مشغول
درس خواندن و مشق نوشتن هستم
و دیگر عرض بنده آنست که
یک کتاب نحو استاد انشا مرحمت فرمایید
که بیاورد البته البته که خبر و
استاد ... مانده ام











Tārīkhé Nāderi, composé par Mirza Mohammad Mahdi Khan Astarabādi secrétaire de Nāder Chah. Mort en 1747. Auteur d'un recueil de lettres et d'un dictionnaire Tchagatay-persan ainsi que d'une grammaire Tchagatay en persan.

L'histoire de Nader Chah a été éditée pour la première fois à Tabriz, en 1844 et plus récemment à Lahore, en 1921. Il en existe des traductions en anglais, allemand et français.

Mahdi Astarabadi Mohammad – Histoire de Nader Shah... – Londres 1770
2 vol. en France ?

